این کتاب مستطاب در طهران ابتیاع شد

[illegible]

آقای [illegible]

[illegible]

[illegible] باشد



شماره ۵۵۰ فهرست

نام کتاب: [illegible]

تاریخ ثبت دفتر: [illegible]

شماره عمومی: [illegible]

شماره خصوصی:

از جمله ---- مجلد کتابی است که بموجب وصیت مرحوم حجة الاسلام حاج آقا محمد صادق اصفهانی بحضرت آیة الله العظمی آقای حاج آقا حسین طباطبائی بروجردی مدظله العالی انتقال یافته و معظم له بکتابخانه مسجد اعظم قم اهداء فرمودند

سرپرست کتابخانه مبارکه: [signature]



بسم الله الرحمن الرحیم و به ثقتی

حمد و سپاس بی قیاس خداوندی را سزاست که نورانی گرداننده دلهای صاف نیتان بنور ایمان
و ستایش سزاینده است که راه هدایت و قرآن و درود نامعدود بر روح روان پیغمبر محمد بن
عبدالله سید المرسلین و بر اهل بیت آن سرور از ائمه معصومین **اما بعد** چنین گوید
مؤلف این کلمات حقیقت آیات محمد بن مرتضی المدعو بنور الدین حشره الله مع النبیین و
الصدیقین والشهداء والصالحین که کتاب مسمی بعقاید از مؤلفات عم بزرگوار و استاد عالیقدر
عالم دقایق تنزیل و عارف رقایق تاویل مفتاح اسرار روایت و مشکوة انوار هدایت محمد محسن
فیوضات ربانی و شمول عنایات رحمانی المؤید من عند الله المهیمن محمد بن مرتضی الملقب
اسکنه الله فی حظایر قدسه و برّاه فی مقامات انسه کتابیست مشتمل بر حقایق انوار یقین
از بیان علم عقاید و معرفت نفس و قوای آن و تبیان مکارم اخلاق و تهذیب آن

و تقریر مذمت دنیا و احتراز از آن و تحریر مکارم اخلاق و تحصیل آن و توضیح انواع عبادات
و اسرار آن و تشریح سایر اعمال صالحه و آنچه متعلق است بآن و تمامی اینها ماخوذ است از کتاب خدا
و سنت سید المرسلین و احادیث ائمه طاهرین معصومین و افادات علمای دین آنچنان
که مستفاد است از برکات شرع مبین و چون بزبان عربی بود و جمعی از راه عدم معرفت بآن
لغت از فواید بسیار و منافع بیشمار آن بی بهره بودند لهذا برادری از برادران ایمانی و دوستی
از دوستان روحانی از این بی بضاعت استدعا نمود که آن را بزبان فارسی جلوه دهد و [illegible]
که کافه برایا و عامه انام از آن نصیب شده باشند و این فقیر هر چند با قلت بضاعت در این
صناعت و عدم استطاعت بر تکلف در حسن عبارت و رعایت جانب بلاغت و فصاحت
استخاره اجابت ملتمس آن عزیز را نموده کتاب مذکور را بدون تصرف در تقریر مطلب بزبان
مبتذل ترجمه نموده و بتحفة الحقایق موسوم ساخت امید از جناب بزرگوار خداوندگار
آنست که خلوص نیت در این عمل کثیر الخطاء و الزلل را مشرف بشرف قبول گرداننده موجب دستگیری
این بنده خاکسار و جفاکار بی اعتبار روزگار سازد فی یوم لا ینفع مال و لا بنون الا من اتی الله
بقلب سلیم و ما ذلک علی الله بعزیز امید وقف رحیم کتاب مذکور مرتب است بر شش مقام
و خاتمه و در هر مقام چند باب است و در هر بابی چند فصل **مقام اول** در بیان اموری که
بمنزله اصول است و در این سه باب است **باب اول** در بیان علم و معرفت است علم

پس کلید در فیض عالم علوی و سفلی و عمده چیزی که موجب نزدیکی بجناب الهی است
علم و دانش است حق تعالی در قرآن مجید میفرماید و هو الذی خلق سبع سموات و من
الارض مثلهن یتنزل الامر بینهن لتعلموا ان الله علی کل شیء قدیر و ان الله قد احاط بکل شیء
علما یعنی آنکه خدای عز و جل آفریده است هفت آسمان و هفت طبقه زمین را و فرو فرستاد
در میان آنها حکم و فرمان خود را تا بدانند که بر هر چیزی قادر است و بدانند که علم وی
بهر چیزی احاطه نموده چیزی را از علم بیرون نیست و نیز فرموده شهد الله انه لا اله
الا هو و الملائکة و اولوا العلم یعنی گواهی میدهد خدای عز و جل بر آنکه نیست خدائی
الا او و همچنین فرشتگان و صاحبان علم یعنی گواهی بر یگانگی ذات پاکش میدهند و در
شرف از برای که شهادت اهل علم بر وحدانیت مقرون بشهادت خدای و فرشتگان
شده و دیگر فرموده انما یخشی الله من عباده العلماء یعنی نمیترسد از خدا مگر جماعت دانشمندان
و باز فرموده هل یستوی الذین یعلمون و الذین لا یعلمون یعنی آیا مساویند جماعت دانایان
و گروه نادانان و مقصود آنست که فضل عالم بر جاهل از امور بدیهیست که کسی را در آن شکی
و شبهه نیست و نیز میفرماید و تلک الامثال نضربها للناس و ما یعقلها الا العالمون
یعنی این مثلها که در کلام مجید میزنیم از برای مردمان و مقصود از آن را نمیفهمند مگر صاحبان
عقل و دانش و در حدیث نبوی وارد شده است که دانشمندان وارثان پیغمبرانند و در خبری

دیگر روایت که فرموده‌اند خداوندا رحم کن جانشینان مرا پرسیدند که یا
رسول الله جانشینان شما کیستند گفت کسانی که بعد از من خواهند آمد و حدیث و سنت مرا
از برای مردمان روایت خواهند نمود و از حضرت امیر مؤمنان علی بن ابیطالب سلام الله
علیه منقول است که کمال دین طلب علم و عمل بدان نمودن است و فرموده‌اند طلب علم نمودن بر شما
واجب‌تر است از طلب مال چو مال در بین شما خداوند عادل از برای شما قسمت نموده
و ضامن رسانیدن آن بشما شده و البته وفا بآن خواهد نمود و اما علم در نزد اهل آن
پنهانست و تحصیل آن موقوف بر طلبست پس بر شما باد که طلب نمائید و از حضرت پیغمبر
روایت است که اگر بدانند مردمان طلب علم چه مقدار فضل و ثواب دارد هر آینه طلب آن
خواهند نمود اگر چه بپرداختن جان و داخل شدن در راههای خطرناک بیابان باشد
و از حضرت امام محمد باقر ع مرویست که یک دانشمندی که بعلم خود منتفع شود بهتر است از
هفتاد هزار عابد و از امام بحق ناطق امام جعفر بن محمد الصادق ع منقولست که هر که تعلیم
چیزی نیکی بدیگری کند خواهد بود از برای وی مثل ثواب کسیکه بدان عمل نماید و از حضرت
امام رضا ع از پدران بزرگوارش از حضرت رسالت پناه سلام الله علیهم روایتست که طلب علم
نمودن واجب است بر هر مسلمانی پس طلب نمائید آنرا در هر جائی که گمان داشته باشید
و فرا گیرید آنرا از اهلش زیرا که فرا گرفتن علم از برای خدا حسنه است و طلب آن عبادت و مذاکره

ان تسبیح و عمل بان جهاد و تعلیم دادن کسی را که نداند صدقه و عطا نمودن ان باهلش
نزدیکی بخدای عز و جل از برای انکه علم نشانهاست از برای دانستن حلال و حرام و فرا نماینده
راه بهشت و مونس است در وحشت و مصاحب است در غربت و تنهائی و هم سخن است در
خلوت و نماینده است خوشی و ناخوشی را و سلاح است بر دشمنان دین و زینت
دهنده است در نزد دوستداران حقیقی و بلند میسازد خدای عز و جل بعلم جماعتی را
و میگرداند ایشانرا پیشوائی که مردمان از اثار ایشان منتفع میشوند و پیروی کردار ایشانرا
مینمایند و بدانچه مقتضای رای صواب امضای ان نموده است عمل میکنند فرشتگان در دوستی
انکروه رغبت مینمایند و از راه لطف بالهای خود را بر ایشان میمالند و در نمازها
نفع بایشان میرسانند و طلب امرزش میکنند از برای ایشان هر افریده از تر و خشک
حتی ماهیان و حیوانات دریائی و چهارپایان و درندگان صحرائی بدرستیکه علم
حیوة دلهاست از نادانی و روشن کننده دیدهاست از تیرکی و قوت بدنهاست
از ناتوانی و میرساند بنده را بمنزله برگزیدگان و مجلس نیکان و بمرتبهای عالیه
در دنیا و اخرت و مذاکره علم برابری با روزه روزها و مباحثه ان معادل با عبادت
در شبها میکند و بعلم فرمان برداری خدای و عبادت او و صله رحم و شناخت حلال
و حرام حاصل میشود و علم بمنزله پیشوا است و عمل تابع ان نیکو بختان بعلم سرافراز میگردند

میگردند و بدبختان از برکت ان محروم میمانند پس خوشا حال کسیکه خدای عز و جل
اورا از ان بی بهره نساخته و احادیث و اخبار در فضیلت علم و شرف ان بسیار است
و بانچه ایراد شد اکتفا میرود فصل بدانکه چیزی که نفیس باشد و مردم رغبت بان
نمایند منقسم میشود بسه قسم اول چیزی که ذات ان نظر بذات کرده قطع نظر از غیر مطلوب شود
دوم چیزی که از برای امر دیگر طلب کرده شود سیم چیزی که هم نظر بذات و هم نظر بغیر
مطلوب باشد و شکی نیست که قسم اول افضل است از قسم دوم و قسم سیم اشرف و افضل است
از اول مثال اول لذتها که رسیدن بانها مقصود میباشد و مثال دوم درهم و دینار
که انها سنگی بی منفعتند و اگر نه خدای عز و جل قضاء حوایج مردمانرا بان سهل و اسان
نموده هر اینه انها دو با سنگ ریزها در یک رتبه میبودند مثال سیم سلامتی بدن مثلا
سلامتی با مطلوب است از حیثیت سالم بودن از الم و وجع از برای رفتار و متوسل
شدن بحرکات ان بسوی اوردن حاجات و بر انچه دانستی هرگاه نظر کنی بعلم چون اریب
لذتیست فی نفسه پس مطلوب لذاته خواهد بود و از انرو وسیله سعادت دنیا و اخرت و در
قرب بخدای عز و جل میباشد زیرا که متوسل نمیتوان شد بان مگر بعلم و عظیم ترین اشیا ازروی
رتبه در حق ادمی سعادت ابدی و قرب الهیست و افضل چیزها چیزیست که وسیله
حصول ان دو باشد و نمیتوان رسید بان دو مگر بعلم و عمل و بعمل نمیتوان رسید

مگر بعلم بکیفیت عمل پس ثابت شد که علم اصل جمیع سعادت و افضل همه اشیا است
و چون افضل اشیا شد و حال آنکه فضیلت هر چیزی بشرف ثمره است و دانستی که ثمره علم
مراحمت قرب پروردگار عالمیان و ملحق شدن بزمره فرشتگان و نزدیکی بگروه
برگزیدگانست و در دنیا حصول عزت و وقار است و فرمان روائی بر پادشاهان
و محترم بودن در نزد مردمان حتی آنکه جاهلان اتراک و اجلاف اعراب طبایع خود را
مفطور بر توقیر و احترام مشایخ می یابند از راه اختصاص مشایخ بزیادتی علمی که
ایشان را حاصل شده از تجربه امور بگذشتن عمر بالطبع نیز توقیر آدمی مینمایند از آن راه
که در آدمی کمالی زیاده از درجه حیوانی ادراک میکنند و آنچه گفته شد در بیان فضیلت
مطلق علم است و چون علمها از راه اختلاف مراتب مختلفند پس لا محاله در فضیلت نیز
متفاوت خواهند بود تا اینکه منتهی شود بمعرفت خدای عز و جل از راه یقین و آن معرفت
اصل هر معرفت و منتهای آنست که سایر معرفتها بآن باز میگردد در روایتست از حضرت امام
جعفر صادق ع که فرمودند اگر بدانند مردمان آنچه در فضیلت شناخت الهیست هرگز
برغبت نظر نخواهند کرد بآنچه بهره مند شده بآن دشمنان خدای از بهجت حیوة
دنیا و نعمتهای آن و خواهد بود دنیای دشمنان در نظر ایشان حقیرتر از خاکی که
پای مال میکنند و از معرفت خدا متنعم و متلذذ خواهند شد مانند لذت کسانی

کسانی که همیشه در بساطین بهشت با اولیاء الله بسر میبرند بدرستی که معرفت خدا انیس است
از هر وحشت و مصاحبست از هر تنهائی و نور است از هر تیرگی و قوتست از هر
ناتوانی و شفا است از هر بیماری پس فرمودند قومی پیش از شما بودند که دشمنان
حق ایشان را بانواع عذابها از کشتن و سوزانیدن و قطع نمودن از رهای دو معذب
میداشتند و کار بر ایشان در روی زمین با وسعتی که دارد تنگ شده بود و مع ذلک
از جاده دین مبین و طریق تحصیل معرفت و یقین منحرف نمیشدند و اینهمه آزار که
با اینها میساختند از راه کینه بود که از این قوم در دل داشتند نه از آن جهت بود
که آسیبی از ایشان بایشان رسیده باشد بلکه از آن راه بود که این قوم ایمان بخدای
عز و جل آورده بودند پس آنحضرت فرمود سوال کنید از خدا مرتبهای عالیه ایشان را
و صبر کنید بر سختیهای زمانه تا دریابید آنچه را ایشان پی دریافته بودند فصل
بدانکه علم بر دو قسمست علم دنیا و علم آخرت علم دنیا آنست که تعلق بمصلحتهای دنیوی
داشته باشد مانند علم طب و حساب و بعضی از این علم محمود است و بعضی مذموم و علم
آخرت بر دو قسم است اول علمی که مقصود لذاته باشد دوم علمی که مقصود بآن عمل باشد
تا آنکه آن عمل وسیله علم مقصود لذاته گردد و علم آخرت بتمام محمود است و اگر بآن اراده
دنیا کرده شود ملحق بعلم دنیا میشود اما قسم اول از این علم عبارت از نوری است که در دل

پیدا میشود بعد از پاکیزه ساختن آن از صفات ذمیمه و بعد از آن منکشف میشود بسبب این
نور اموری که پیش از آن اسمی چند از آن امور شنیده و بحقیقت آن رسیده بود و معنی
میشود از برای صاحبش معنیهای بسیار که مبهم بود تا آنکه حاصل میشود معرفت حقیقی
بذات واجب الوجود بصفات آن و بمراتب امکان و بافعال حق و حکمت در آفرینش دنیا
و آخرت و کیفیت پیدا شدن آخرت از دنیا و معرفت معنی پیغمبر و معنی امام است و امام
و معنی وهم و الهام و معنی ملائکه و شیاطین و کیفیت دشمنی شیطان با انسان و کیفیت
ظاهر شدن فرشتگان برای پیغمبران و کیفیت آمدن وحی بایشان و معنی گفتن فرشته
با امام و معرفت بباطن آسمانها و زمین و معنی قلب و کیفیت برخوردن جنود ملائکه
با شیاطین در آن و فرق میان خاطر ملکی با خواطر شیطانی و معرفت آخرت و بهشت
و دوزخ و عذاب قبر و صراط و میزان و شفاعت و حساب و معنی آنکه آدمی خود بحساب
خود خواهد رسید و آنکه دار آخرت دار حیوة و زندگیست و معنی لقاء خدا و معنی
نظر بخدا کردن و نزدیکی بحقتعالی و در جوار او بودن و معنی حصول سعادت بمرافقت
ملاء اعلی و مقارنت ملائکه و انبیاء و معنی تفاوت درجات بهشتیان تا آنکه بعضی بعضی را
در رفعت و ضیاء مانند ستاره درخشان در میان آسمان خواهند یافت و حاصل
میشود از برای صاحب این علم غیر از این که گفتیم از انواع معرفتها و هر کس در تصدیق

در تصدیق با اصل آنچه ذکر کردیم موافقند اما در فهم معانی آنها مختلف بعضی جمیع امور
مزبوره را امثال آنها و نمونها میدانند و میگویند که آنچه خدا از برای بندگان صالح از
ثواب آماده نموده هیچ چشمی ندیده و هیچ گوشی نشنیده و بهیچ خاطری خطور ننموده
و از بهشت بغیر از نام و نشان چیزی دیگر ادراک نمیتوان کرد و گروهی پاره از امور
مذکوره را امثال و نمونه میدانند و پاره را موافق حقیقی که از ظاهر الفاظ مفهوم میشود
و همچنین بعضی را اعتقاد است که نهایت شناخت خدای عز و جل اعتراف بعجز از معرفت اوست
و گروهی دعواهای عظیمه در معرفة الله مینمایند و سخنهای بلند میگویند و طایفه
میگویند که نهایت معرفت آنست که عوام الناس اعتقاد دارند از اینکه خدا عالم و قادر
و سمیع است و بصیر و متکلم و مرید است و مراد ما از علم مقصود لذاته آنست که پرده
خفا از روی این امور برخواسته حق در هر یک از اینها چنانچه هست جلوه گر شود
و چنان واضح و هویدا گردد که [illegible] صاحبش گو دیده شکی و شبهه نماند
و حصول این در جوهر انسان ممکنست و چون آینه دل بسیار زنگ گرفته و بملابسه
قاذورات دنیا پلید گشته باید که جلا داده شود از کثافاتی که حجاب است از معرفت
خدا و صفات و افعال آن شکی نیست که صفای این آینه و پاکیزگی آن حاصل میشود
بباز داشتن نفس از خواهشها و پیروی انبیاء و ائمه هدی در همه کردارها و بهر قدر

که آینهٔ دل صاف میشود حقیقت حق در آن نمایان قدر جلوه مینماید و راهی بدیع

کفتیم نیست مکر بعلم و هدایت و نور خدا و پرهیزکاری و متابعت شعور و زیرکی

و این علم از آنهاست که در کتابها نوشته نمیشود و کسیکه بآن بهره مند و مستعد

شده بیان نمیکند آنرا مکر از برای کسیکه شایستهٔ آن باشد و اینهم بر سبیل یادآوری

و بطریق پنهانی و اینست آن علم پنهانی که در حدیث نبوی صلی الله علیه و آله اشاره

بآن شده که فرمودند بدرستی که بعضی از علمها اینچنین است و نمیدانند آنرا مکر خدا

شناس پس هرکاه اظهار کنند آن علم خفی را رد نمیکنند آنرا مکر جماعتی که ایمنند از

مکر و عقوبت الهی و قبول نمیکنند آنرا مکر کسانی که ایمان بخدای عز و جل دارند پس حقیر

میشمرید دانشمندی را که خدا تعالی بوی علمی عطا نموده و براکه خدا وی را حقیر نشمرده

که باین کونه علم از اسرار از ساختند و آنحضرت امیر المؤمنین صلوات الله و سلامه

علیه وصیت کرده و سر این بندکان نیکوی خدای عز و جل بنده ایست که خدا او را

اعانت کرده بر نفس خود غالب و مسلط شده جامهٔ غم و اندوه را ملازم جان نموده

و لباس نور خدا را در بر کرده چراغ هدایت در دلش افروخته شده باشد

و سخنان دیکر در حق آن بنده فرمودند تا آنکه کفتند لباس خواهشهای دنیوی را

از بر خود افکنده و از همهٔ غمها خود را خالی ساخته بغیر یک غم که غم خداوند باشد در ساختن

در ساختن و از صفت نادانی و همراهی هوا پرستان بیرون آمده و درهای هدایت را

بر روی دل کشوده و درهای هلاکت را بر خود بسته راه حق را دیده و پیموده و

مواضع نورانی آن راه را شناخته و محلهای ظلمانی آنرا طی نموده و بر پهن دشت

او رسیده و بمحکمترین رشته متمسک شده و یقین او در وضوح مثل روشنی آفتاب کردیده

و نیز آنحضرت در حدیثی دیکر در وصف این بنده فرمودند که دل خود را زنده ساخته

و نفس خود را میرانیده تا آنکه آنچه در نظرش بزرک بود حقیر شده و دشوارها

آسان کشته و ظاهر شده از برای او چراغی پرنور که بآن راه حق را دیده و پیموده

و از جمیع درها بدرکاه سلامت و منزل اقامت رسیده و از رهکذر آرمیدکی

بدن در آرامکاه امن و راحت ثابت قدم شده و آنچه کفتیم بسبب آنست که [illegible]

دل خود را کار فرموده و خدا تعالی را خشنود ساختند و در خبری دیکر فرمودند که

وارد و آکاه شده ام بر علم پنهانی که اکر اظهار کنم او را مضطرب خواهید شد مانند

اضطراب ریسمانهای دلو در چاههای بسیار دور و نیز فرمودند که مرا آکاه فرموده

از رسول خدا هزار درهای علم که از هر دری هزار در از برای من کشوده

شده و کمیل ابن زیاد نخعی سوال کرد از آنحضرت از حقیقت فرمودند ترا چه

کار است با حقیقت کفت آیا من صاحب سر تو نیستم فرمودند بلی و لیکن

بر تو قطرهٔ چندان ابهای علم و معرفت که از سینهٔ مبارک می‌تراود پس جواب
دادند کمیل را از آنچه سؤال نموده بود و در روایتی دیگر مذکور است از کمیل که
آنحضرت دست مرا گرفت و مرا بصحرائی برد و آهی بلند کشید و گفت این دلها ظرفها
چندند و بهترین دلها آنست که ضبط اسرار بیشتر نماید پس حفظ کن آنچه را میگویم
بدرستی که مردمان بر سه قسمند اول عالم ربانی که علم را از خدای عز و جل بی
وساطت احدی فرا گرفته و دوم متعلمی که بر راه نجات و امنیت و علم را از اهل
علم آموخته و سیم خرمگسی چندند در غایت رذالت و حماقت و پیروی میکنند کسیرا
که ایشانرا براهی بخوانند و بهر صیحهٔ باطلی که بایشان رسیده از اعتقادی که دارند
یقین میکنند و از نور علم چراغی نیفروخته و تکیه بر اصل محکمی ننموده پس آن حضرت
سخن را دراز کشیده و آهی دردناک از سینه بر آوردند و اشاره بسینهٔ مبارک
خود نمودند و فرمودند که در اینجا علم بسیاری هست کاشکی می‌یافتم کسیرا که
این علم را تحمل تواند نمود پس فرمودند بلی کسیرا می‌یابم که بر او ایمن نیستم و آلت
دینت در تحصیل دنیا بکار میبرد و بنعمتهای خدا غلبه بر بندگان الهی میجوید
و بحجتهای خدا او وسیلهٔ تسلط بر اولیاء الله میسازد و شخصی دیگر را می‌یابم که
محملی از حق را فرمانبردار است ولیکن بینائی در امور که موجب اشتباه حق است

خواست ندارد و بادنی شبهه که در خاطرش خطور کند شک در دلش پیدا میشود
پس فرمودند که نه این شخص لایق تحمل علم است و نه آن شخص پس فرمودند دیگری را می‌یابم
که حریص است بلذتهای دنیوی و فرمان بردار شهوات است یا حریص است بجمع مال و ذخیره
کردن آن و این هر دو نیز از پاسداران دین نیستند و بسیار شباهت دارند با بهائم
چهارپایان چرنده و همچنین نایاب میشود علم بسبب نایابی حاملان آن پس روی بجانب
حق آورده فرمودند که خداوندا حال چنان است که گفتم ولیکن هرگز زمین خالی
نمیباشد از حجت خدای که بر پا باشد یا ظاهر و مشهور و یا خائف و پنهان تا آنکه حجتهای
خدای عز و جل و آیات واضحهٔ او باطل گردد پس فرمودند که این گروه کی و چه قدر بوده‌اند
بوده و در کجا یافت میشود بخدا قسم که این طایفه بحسب عدد کم و از راه قدر و مرتبه عظیم
میباشند خدای عز و جل بایشان حجتهای خود را و دین حق را حفظ میکند تا آنکه
هرگاه اجل این طایفه برسد آنچه از آیات الهی که در نزد ایشان است بگروهی مانند
خود بسپارند و تخم آن علوم را در دل آنها بکارند پس در وصف این قوم فرمودند
که اینها جمعند که علم ایشان هجوم آورده بود دانستن حقیقت چیزها و نسیم یقین بمشام
جان ایشان رسیده و آسان شمرده اند آنچه را متنعمان بر خود دشوار کرده اند و انس
گرفته اند بآنچه نادانان از آن وحشت داشتند و صحبت با اهل دنیا بدنهائی که روح

آن بدینها همیشه در محلهای بلند پرواز میکنند پس فرمودند که اینها میدانند که جانشینان خدا بند

در روی زمین و دعوت کنندگان بسوی ما هستند بدین مبین و باز آنحضرت اینها از زاده اشتیاق

بدیدن اینها کشیدند و از حضرت امام زین العابدین ع مرویست که اگر بدانند ابوذر آنچه در خاطر

در دل سلمانست از علمهای پنهانی هر اینه ویرا خواهد کشت و حال آنکه حضرت پیغمبر ص

میان آن هر دو عقد اخوت بسته بود و هرگاه عظیم الشانی مثل ابوذر تحمل اینگونه علوم

نتوانند نمود پس چه گمان است بسایر مردمان دور و آنگاه فرمودند که علم علمای حقیقی دشوار است

و فهم آن بسی دشوار شده است و تحمل نمی نماید آن علم را مگر فرشته مقرب یا پیغمبر مرسل

یا بنده مومنی که خدای عز و جل دل آنرا برای ایمان گشاده و وسعت عطا نموده باشد

پس آنحضرت فرمودند که سبب در بودن سلمان از جمله علما آنست که مردیست از

اهل بیت ما و از این راه ویرا در سلک علما شمردم و مراد آنحضرت از اهل بیت خانواده

علم و عرفانست نه خاندان زنان و فرزندان و همین مضمون صدق مشحون که سلمان

منا اهل البیت است از حضرت پیغمبر ص نیز روایت شده و در الحدیث نبوی صفوة آل

که فرمودند اگر بدانند ابوذر آنچه را در باطن سلمان است از حکمت هر اینه ویرا کافر خواهد

شمرد و در روایتی دیگر وارد است که هر اینه ویرا خواهد کشت و شعری چند بحضرت سجاد

سلام الله علیه نسبت داده شده ملخص معنی آن ابیات آنست که من گوهرهای قیمتی از علم

از علم خود را پنهان میدارم تا آنکه مبادا نادانی آنها را ببیند در فتنه افکند و پیش از من

حضرت امیر المومنین ع وصیت بامام حسن ع و امام حسین ع میفرمودند که این نوع علوم را

پنهان باید داشت باز فرمودند چه بسا علمی هست که اگر اظهار کنم آنرا مردمان بمن جنگ خواهند

گفت که تو بت پرستی و بعضی خون مرا حلال خواهند شمرد و آنچه بدترین چیزهاست

اسناد کفر باین حضرت و مثل آن بدترین کارها خواهند دانست و از حضرت امام محمد باقر ع

روایتست که همه مردمان بهائم اند مگر کمی از مومنان و مصدق این روایت آنچه

در قرآن مجید است أم تحسب أن أكثرهم يسمعون أو يعقلون إن هم إلا كالأنعام بل هم أضل

سبيلا یعنی آیا گمان میکنی تو ای محمد ص که بسیاری از مردمان گوش شنوائی یا عقل کاملی

دارند بلکه نیستند بسیار ایشان مگر مانند چهارپایان بلکه گمراه ترند و از حضرت امام

جعفر صادق ع مرویست که امر ما اهل بیت سریست پنهان در سر و در زیر پرده است

در پیمانی که خدا گرفته هر که این پرده را بدرد و نزد نادان این سر را فاش کند خدا اورا

خوار سازد و نیز فرمودند که امر ما سریست پنهان در سر و سریست بسیار پنهان که سریست

که بیان آن از ما میکنند مگر سر و سریست بر بالای سر و سریست پوشیده شده بپرده سر و باز

فرمودند که امر ما حقست و حق حقست و ظاهر است و باطن ظاهر است و باطن باطن است

و سریست و سریست بسیار سر و سریست پوشیده بسر و تمامی این الفاظ که ظاهر است از تمامیت

پنهانی علم مذکور و نهی اشاره بوجوب پنهان داشتن علم مذکور فرمودند که تقیه دین
من و دین پدران بزرگوار منست و هر که تقیه ندارد دین ندارد و نهی آنحضرت فرمودند
که شرح کنند از برای مردمان چیزی که نتوانند فهمید و واگذارند آنچه را انکار کنند
و بگذارند تا برسند و کار را بر خود و بر ما دشوار مکنید بدرستی که امر ما دشوار است
و فهم آن بغایت دشوار است تا آخر حدیثی که از حضرت زین العابدین هم گذشت
فصل و اما علمی که مقصود از آن عملست یا عمل بآن علم وسیله علم مقصود لذاته
شود بوده و منقسم است به یکی علم اخلاق و دیگری علم شرایع و احکام و علم اخلاق
عبارتست از علم باحوال القلب از خصلتهای پسندیده و ناپسندیده آن اما خصلتهای
پسندیده مثل صبر و شکر و ترس خدا و امیدواری و تسلیم و رضا و زهد و تقوی
و قناعت و سخاوت و عفو و احسان و حسن ظن بمردمان و حسن معاشرت
با ایشان و اداء امانت و صدق و اخلاص و دانستن قدر نعمتهای خدای عز و جل
بر بندگان در همه حالات و بر آنکه معرفت بحقیقت احوالات مذکوره و حدهای
و اسبابی که بآنها کسب احوالات شود و ثمره آنها و علاماتی که دلالت بر آنها کند و علاج
تقویت آنچه از این خصال ضعیف باشد همگی داخل علم آخرتست و اما خصلتهای
ناپسندیده قلب مانند ترس بر یشان و ناراضی بودن بتقدیرات الهی و بخل

و بدخواه مسلمانان بودن و کینه و حسد و اظهار خلاف آنچه در دل باشد و طلب علو
بر مردمان و محبت بمدحهای ناشایست و محبت بطول عمر از برای تمتع از دنیا بود داشتن
و کبر و ریا و غضب و از حق ننگ داشتن و دشمنی بودن بظاهر و بباطن و طمع
بخل و رغبت در دنیا و خود را از همه بلندمرتبه و شریف شمردن و زیادتی خواستن
و سرکش شدن بوفور نعمتها و تعظیم اغنیا از راه مال و خواری فقرا و فخر کردن و بخود
بالیدن و بچیزهای نفیس رغبت و مباهات نمودن و میل از حق کردن و اهتمام
ورزیدن در کارهای بیفایده و خواهش بر بسیار گفتن و لاف زدن و مداهنه
در امر دین و از کردهای خود محظوظ بودن و از عیبهای خود بازماندن و از عیب
دیگران پرداختن و غم از دل بدر کردن و ترس از خدا نداشتن و بسیار انتقام
کشیدن باندک خواری که بنفس برسد و از برای حق کم انتقام کشیدن و مردم را
بظاهر دوست گرفتن با عداوت در باطن و از مکر خدا در سبب آنچه عطا نموده
ایمن بودن و تکیه بر طاعتها کردن و مکر و خیانت و فریب دادن و طول امل و دل
سختی و درشتی و بدینها شعف داشتن و بر فوت آن تاسف خوردن و بمردمان
انس گرفتن و از مفارقت ایشان وحشت داشتن و کوتاهی برای اعانت در دین و ترک
صله اخوان و طیش کردن و در کارها بی تاب بودن و بیحیائی و نافهمی بر دوام

نمودن و این خصلتها اگر که هیچ مانند اینها از صفات قلب منشأ امور قبیحه و موجب عملهای
محرم است و اضداد اینها منبع طاعات و موجب تقرب بپروردگار است و علم بحدود
این امور و حقایق و اسباب و ثمرات و علاج اینها از علم اخلاق است و واجب عینی است
بر هر که اهلیت آن داشته باشد و اگر کسی قابلیت تحصیل تمامی اینها نداشته باشد
بقدر آنچه ممکنش باشد سعی نماید زیرا که خدای عز و جل تکلیف ننموده نفسی را الا بقدر
آنچه او را میسر و آسان باشد و اما علم شرایع عبارتست از علم بکیفیت عبادتهای
مشروعه از طهارت و نماز و زکوة و روزه و حج و جهاد و امر بمعروف و نهی از
منکر و دانستن اسرار اینها و علم بحکمهای مضبوط از حلال و حرام در جمیع کسبها و
معاملها مانند خرید و فروخت و ربا و قرض و مضاربه و اجاره و شرکت و مزارعه
و داد و ستد و رهن و ضمان و کفالت و وکالت و ودیعه و اقرار و صلح و انواع
بخششها و کارهای خیر و نکاح و طلاق و میراث و علم بحدود و تعزیرات
و قصاص و دیات و تجهیز اموات و علم بآداب اکل و شرب و لباس و مسکن و سلام و
ضیافت و استعمال بوی خوش و طریق سخن گفتن و برادر گرفتن و معاشرت با مردمان
نمودن و سفر کردن و رعایت حقوق نمودن و امثال آنچه گفتیم و این علم نیز واجب
عینی است بقدر احتیاج و باندازه شعور و زیرکی و واجب کفائیست از برای
فتوی

فتوی دادن و حکم در میان مردم کردن و طریق تحصیل علم اخلاق و علم شرایع آنست که
در فصل آینده بیان خواهیم کرد و آنچه میگوئیم بگوش جان بشنو و پیروی نما چه اغلب
که بحق راه برده اند و تابع راهنمای کرده نادان مشو **فصل** بدانکه هر یک از علم معقول
لذاته و علم اخلاق و علم شرایع را در اصطلاح علم دین و علم فقه میگویند و فرا گرفتن آنرا
تفقه در دین مینامند در قرآن مجید خدای عز و جل میفرماید فلولا نفر من کل فرقة منهم طائفة
لیتفقهوا فی الدین ولینذروا قومهم اذا رجعوا الیهم لعلهم یحذرون یعنی چرا کوچ نمیکنند
از هر قبیله جمعی و دو چند از برای آنکه فرا گیرند علم دین را و هنگامی که مراجعت کنند بترسانند
آن قبیله را از کارهای بد شاید که آن قبیله پرهیز نمایند از آنچه ترسانیده میشوند و حضرت
امام جعفر صادق سلام الله علیه باصحاب خود فرمودند که بر شما باد که فرا گیرید علم دین را و
از جمله اعرابی که جاهلند باحکام الهی مباشید از برای آنکه هر که علم دین را فرا نگیرد خدای
عز و جل در روز قیامت بآن بنده نظر لطف نکند و هیچ عملی از وی را نپذیرد و آنحضرت فرمودند
کاشکی تازیانها بر سر اصحاب من زده میشد تا آنکه مسائل حلال و حرام را بدانند و نیز
فرمودند که علامت کذاب آنست که از آسمان و زمین و مشرق و مغرب خبر میدهد و هر گاه
از وی حرام خدا و حلال او را بپرسی نداند و دیگر اخبار در این مضمون بسیار است و تفقه
در دین عبارتست از تحصیل بصیرت در مسائل ظاهری و باطنی متعلق بعبادات داشته باشد

یا بعبارت دیگر خواه واجب باشد شناختن آنها یا عمل کردن بآنها خواه سنت و خواه آداب
و غرض ما در این وقت بیان کیفیت این تحصیل است و خلاف بسیاری در این شده تا آنکه
بسیاری بگمراهی افتاده اند و ما بتوضیح آن پرداخته از روی حق برمیداریم بحیثیتی که شک و شبهه
نماند بدانکه مردمان در زمان حضرت پیغمبر صلعم اخذ علم از آنحضرت مینمودند یا بطریق وحی
یا بخطاب مستطاب می آمد و بعد از وفات آنحضرت مردم دو گروه شدند گروهی در تعیین
امام قایل شدند باجماع باطل در عقاید و احکام تابع متشابهات و محکمات شدند
از برای طلب فتنه و طلب تاویل آیاتی که راهی بفهمیدن آن نداشتند و پیش از سید اکردن
دلیل بر مطلب اختیار مطلب نمودند و این گروه اصحاب ابی بکر بن ابی قحافه تیمی و عمر بن
خطاب عدوی اند و هر که پیرو ایشان باشد از جماعتی که در هر مسئله قایل باجتهاد و رای
شدند و رایهای ایشان مبدل و علمای ایشان مختلف میکردیدند و همگی تابع گمان و ظن
دلشان خواست میشدند و آنچه میگفتند بتخمین میبود و این گروه دو صنفند صنفی مجتهد و صنفی
مقلد و کیفیت تفقه در نزد مجتهد ایشان فارغ ساختن خاطر بود در تحصیل گمان در هر چیز
مردم محتاج باشند از علوم دینیه خواه اصول علم باشد و خواه فروع و قواعد بسیاری
اختراع نموده بودند که در استنباط متشابهات بآن قواعد استعانت میجستند و کیفیت
تفقه در نزد مقلد ایشان آن بود که اخذ مینمودند از مجتهد خود آنچه را مجتهد بگمان

بگمان استنباط نموده بود و اگر از مجتهد شان بیک واسطه یا چند واسطه بایشان
میرسید اعتماد نموده عمل میکردند و گروهی در تعیین امام قایل شدند بآنچه خدای
عز و جل تصریح بآن نموده بود در عقاید و احکام تابع محکمات شدند و اقتضا نمودند
بآنچه ظاهر وحی و تنزیل بآن ناطق بود و پرهیز کردند از آنچه نزدیک بود که بگمراهی شدن
یا اکراه کردن بیانجامد و این گروه اصحاب امیر المؤمنین علی بن ابیطالب عم که در هر مسئله قایل
نیستند مگر بنص بخصوص آن مسئله و فرمانبرداری نموده اند امامی را که علم را از خدا
و رسول او در خصوص هر واقعه فرا گرفته و اطاعت نمودند آنچه را خدای عز و جل در قرآن
مجید امر بآن کرده و در آنجا که فرموده فاسئلوا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون یعنی سؤال
کنید از اهل دانش اگر ندانید و در آنجا که فرموده یا ایها الذین آمنوا اطیعوا الله و
اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم یعنی ای گروه مؤمنان اطاعت کنید خدا را و رسول خدا را و
امامانی را که بر فرمان خدا و رسول مطلع و آگاهند و اما آنچه سبب از اجتهاد نمودن
بعضی از متاخرین علمای شیعه و تصنیف کردن کتابها در اصول فقه سببش شبهه ایست که
مخالفین در وضع اصول رو داده بود و این شبهه در علمای شیعه سرایت کرده چنانچه
بیان آن در بعضی کتب مفصلا شده و یا آنکه احتمال دارد که اولا مصلحت در آن دیده و
رعایت ماشاه با مخالفین نموده باشند تا گمان نکنند که این نوع علوم دقیقه در این قوم نیست

می‌شود و این معنی بر جماعتی که بعد از ایشان آمده‌اند مشتبه شده سرایت در امثال ایشان
نیز نموده باشد و بر هر تقدیر این باعث نقصی در علو درجه ایشان نمی‌گردد و سبب ملحق
شدن ایشان بگروه اول نمی‌شود و حاشا جناب عالی‌شان این بزرگان از امثال این
سخنان چو این جماعت حق بسیاری بر فرقه ناجیه دارند بسبب رواج دادن مذهب حق
و بر طرف کردن تقیه در بسیاری از شهرها امید که خدای عز و جل ایشان را از ما جزای
خیر داده با ائمه بزرگوار ایشان محشور سازد و کیفیت تعقّد در زمان این گروه دوم آن
بود که در هر مسئله رجوع بامام می‌نمودند هر گاه ایشان را لقاء امام میسر می‌بود و الا بر و
صنفی صنفی بصیر و صنفی مستبصر و بعبادات دیگر فقیه و صنفی خاصی و عامی مجتهد و مقلد
چو نوعی در تسمیه نمی‌باشد اما بصیر ایشان آن کسیست که بنا بر فهم و زیرکی و قوت
قدسیه و زهد در دنیا و ورع در دین داشته باشد پس کیفیت تعقّد در نزد وی
آنست که تابع محکمات قرآنی و سنت نبوی و محکمات احادیث اهل بیت عصمت سلام الله
علیهم که بصحت پیوسته باشد شده استنباط نماید از آنها آنچه را واجب است اعتقاد
داشتن یا عمل بآن نمودن و تفویض دهد از اشتباه عقل و وهم و فهم مستقیم و ما بیند
کند از آنچه از جانب خدای عز و جل بر ذهن مصفی بعلمهای پسندیده و قلب صنوبری نزول
خلقهای پاکیزه وارد شود و بآن علم کرد چون شرافت عقل بر احدی مخفی نیست و اگر عقل

عقل نمی‌بود شرع دانسته نمی‌شد و گویا عقل شریعتیست داخلی چنانچه شرع عقلیست خارجی
و همیشه هر یک تایید و تقویت دیگری را می‌نماید تا آنکه هر دو متحد شوند و در حدیث
وارد است که ادا نمیکند بنده فرایض خدا را تا ادراک کند آنها را از جانب خدا و جمیع عابدان
در فضل عبادتشان نمی‌رسند باینچه عاقلان رسیده‌اند و عاقلان کسانی‌اند که بکنه حقیقت
چیزها رسیده و سر آن را دریافته‌اند و از آنچه گفتیم گمان نکنی که ایمان خواص مؤمنان صحابا
و مرور زمان از راه مجادلهای متکلمین و دلیلهای نجار لتیب هیهات هیهات بلکه
خدا را شناخته‌اند از راه عقل و شرع با یکدیگر و آن دو همگی از اجتماع نور داخلی با نور
خارجی مانند اجتماع نور چشم با نور آفتاب در دیدن چیزها میباشد چنین عقلی که
گفتیم در قرآن مجید اشاره شده که فرموده اند یکاد زیتها یضیئ و لو لم تمسسه نار نور علی نور
چه مراد از نور علی نور نور عقلیست که مؤید بنور شرع باشد و در حدیث وارد شده
که علم آن نیست که از راه کثرت تعلم حاصل شده باشد بلکه علم عبادت از نوریست که
خدای عز و جل می‌اندازد آن را در دل هر که اراده هدایت آن دارد و هر گاه از برای بعضی از
متابعت شرع و عقل حکم مسئله ظاهر شود بحیثیتی که شبهه و شکی نماند اخذ بآن نموده
شکر خدای عز و جل را بجای آورده و اگر حکم مسئله مشتبه باشد علم آن را حواله بخدا و رسول
و ائمه هدی سلام الله علیهم نموده عمل باحتیاط مینماید و در چنین صورتی فتوای جزم نمیدهد

حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمودند که روا است بر شما آنکه حکم کنید با چیزی از ما
شنیده باشید و نیز فرمودند هر علمی که از این خانواده بیرون نیامده باشد
آن علم باطلست و اشاره نمودند بخانواده عصمت و امامت سلام الله علیهم و هرگاه
این شخص بعد از اختراع میکند از پیش خود بجهة استنباط مسائل قاعده کلیه که نه
منقول علیه و نه از امام معصوم مسموع باشد مانند قاعده حجیت آنکه بحث در آن تا این
زمان بجائی نینجامیده و نخواهد انجامید و غیر از این قاعدها که نزد اهل سنت
با اصول فقه فائده شده بلکه طلب میکند در هر مسئله که رو دهد با منطوق روایتی
مخصوص که حجت باشد اعتماد بر آن کردن یا مفهوم روایتی را اگر صحیح در مقصود بوده باشد
مطمئن توان شد و چون توانند شد که متشابه محکم شود و حال آنکه خدای عز و جل
از متشابه قرار داده پس تاویل متشابه نمودن یا جزم باحد الطرفین آن کردن سزاوار نیست
چنانچه جمعی که دلشان از حق میلی دارد این کار میکنند و آنچه که فهمیده وجهش آنست که خدای
عز و جل امور را بر بشر مبهم کرده و در حدیث نبوی وارد است که بعضی از امور خوبی او
در غایت وضوح است پس باید او را تابع شد و بعضی از امور بدی او در نهایت
ظهور است پس باید از آن اجتناب نمود و بعضی از امور در میانه مشتبه است پس
باید که حکم آن حواله شود بخدا و رسول و راسخین در علم و عالمین بتاویل و در معانی که

که خدای عز و جل چیزی را بر بشر مبهم کرده باشد چون احدی از آن بر دو مبهم تواند کرد با آنکه
در متشابه بودن بعضی امورها حکمتها و مصلحتهای بسیار است که بیان اصناف نتوان کرد
میشود و دیگر جمع میکنند میان اخبار صحاح ضعاف مگر آنچه در احادیث در این باب وارد شده
از تفصیلی که از حدیث آنست که مختارید و بهر چیزی عمل کنید جایز است و بعضی بدین سبب از
خلاف و اختلاف و قول برای و خلاف خلاصی میابید پس در نزد او اجتهاد و رای
اجماع نمیباشد بلکه اعتماد میکند مگر بر منطوق روایت یا مفهوم آن یا بر آنچه از امام شنیده
باشد و اجماع در نزد او عبارتست از اتفاق اصحاب بر عمل نمودن بنص مشهور بحیثیتی
که آن نص در روایت شمرده شود حتی در پیش عامه مردمان مثل مسح کردن پاها کندن موزه
در وقت وضو پس اجماع در نزد وی تابع نص و موید او خواهد بود نه آنکه نص از راه اجماع
مستنبط شود چنانچه مشهور است میان جمعی از اهل خلاف و نزاع و بدان اشاره شد
در کلام حضرت امام جعفر صادق علیه السلام و در خبری وارد شده و در کیفیت جمع میان اخبار متعارضه
که فرمودند اخذ کن بآنچه میان اصحاب مجمع علیه است زیرا که شکی در مجمع علیه نیست و اما
کیفیت تفقه نزد عوام این قدر است که اخذ مسائل از خواص بنمایند اگرچه یک و دو واسطه
یا چند واسطه باشد اما در این زمان کار بر ایشان بسیار دشوار شده از آن راه
که غیر خواص بخواص مشتبه شده و جمعی که در درجه خاصان نیستند خود را از ایشان شمرده اند

و مردمان حیران و سرگردان شده اند نه خود حق را میدانند و نه تمیز خواص را از غیر خواص
میتوانند نمود ولیکن طریق احتیاط از برای عوام در این مقام آنست که رجوع کنند بقومی از دین
داران که عارفند باهل بیت تا اعتقاد با ایشان بشناسانند و اگر چنانچه غیر این میسر نشود باید
که استفتا کند عامی از شخصی که بر ظنش غالب باشد که از خاصانست و کسیست که دین
خود را بدینها منحصر شد پس هر گاه فتوی بدهد بحکمی از او بپرسد که این حکم در کتاب خدا
یا سنت رسول خدا یا احادیث ائمه هدی سلام الله علیهم یافت میشود یا نه اگر بگوید بلی پس عمل
بکند بان و اگر بگوید این حکم مخصوص در اینها وارد نشده اما از اینها استنباط شده یا
از اجماع فقهاست بدون نصی که رسیده باشد یا مانند این جوابها جوابی بگوید پس میباید که
از دیگران بپرسد تا برخورد بعالمی که جواب از قرآن و حدیث بگوید یا ارشاد نماید
باحتیاط یا بتخییر و هر گاه اینچه گفتیم عامی بجا آورد تقصیر در این مسئله نموده خواهد بود و
طریق حق مبین و مذهب قدمای امامیین و در دین اعتقاد بر همین است و بس و سزاوار اینست
از برای کسیکه باهل بیت عصمت نسبت داده شود و بشیعه امامی و اثنا عشری مسمی کرده
که اخذ نمودن بآنچه گفتیم و اگر از این طریق نپسندیده مایل شده براههای مخالفین رود
بدون عذری پس از صدق نسبت بخانواده عصمت و ناصحین یا شانی مزبوره کما ینبغی
بدبر خواهد بود و اگر چه اینمعنی مشعور مردی نباشد و از اینچه سابقا گفته شد در وجوب

در وجوب متابعت احادیث با اهل بیت عصمت بر ظنی که مصحوب پیوسته باشد که ان نوعی که
علم مصحوب نسبت اخبار با ائمه اطهار سلام الله علیهم واجب است که در وضوح و ظهور و ثبوت
یا در تواتر مانند علم بوجود ایشان باشد و اگر چنین علمی حاصل نشود ان از قبیل خبر واحد
بود که مفید ظن است نه یقین حاشا و کلا و چون این چنین باشد و حال انکه اگر کمان این
بود پس یقین با مامت ایشان نخواهی داشت زیرا که ثبوت علم تو با مامت ایشان و تواتر ان
مانند ثبوت علم تو بوجود ایشان و تواتر ان نیست بلکه باید دانست که هم چنانکه ظن در
ضعف و قوت مراتب بسیار دارد همچنین یقین نیز درجات بیشمار دارد و بقدری
که نور عقل و نور شرع زیاد شود و هر یک تقویت دیگری نماید یقین نیز زیاد شود
و باید دانست که در احکام شرعیه ادنی مراتب یقین کافیست با انکه اکثر اخبار متعلقه
باحکام در قوت کمتر از اخبار امامت نیست نه از راه متن و نه از راه سند پس هر چه
از اخبار که نفس را بصحت ان اطمینان حاصل شود عمل بان باید کرد و هر چه اطمینان
حاصل نشود باید که بر حال خود واگذاشت در کتاب کافی مذکور است که از حضرت امام
جعفر صادق ع پرسیدند از اختلاف حدیث که گاه میباشد راوی احادیث شخصی است
که اعتماد بان داریم و گاه از کسیست که اعتماد بان نداریم انحضرت فرمودند که هر گاه
حدیثی بشما برسد اگر شاهد بر صحت ان در کتاب خدا و از قول رسول خدا می یابید اخذ کنید

بان والا ان حدیث را بکسی که روایت میکند واگذارید و نیز در کتاب مذکور از آنحضرت
روایت که فرمودند هر چیزی سنجیده میشود بکتاب و سنت و هر سخنی که موافق
کتاب نباشد آن کذب و افترائی است و در کتاب عیون اخبار الرضا از حضرت امام
رضا علیه السلام روایت در حدیث طویلی بعد از ذکر آنکه هر گاه در چیز مختلف بشما رسد
عرض کنید هر دو را بر کتاب و سنت و بعد از ذکر تخییر در عمل بهر یک و واگذاشتن
علم آن برسول خدا در آخر الحدیث فرمودند هر چه را در هیچیک از آنچه گفتیم نیابید
علم آن حدیث را بما واگذارید که ما بدانستن آن سزاوارتریم و برای خود در آن
حدیث سخن نگوئید و بر شما باد که در انتقام خود را از سخن گفتن باز دارید و تثبت
میکنید و استادگی بکنید و همیشه در طلب معرفت آن و تفحص عالمان بان بوده باشید
تا آنکه از جانب ما بیان آن بشما برسد و اخبار بسیار در ترغیب بر عمل کردن باحادیث
ائمه هدی سلام الله علیهم وارد شده مجملی که نزدیک بتواتر رسیده و از جمله خبرها
خبریست که دلالت میکند بر آنکه جایز است عمل کردن باخبار ایشان اگر چه در واقع
از ایشان صادر نشده باشد و این قول حضرت امام جعفر صادق ع که فرمودند هر که
بشنود ثواب عملی را پس آن عمل را بجای آورد خواهد بود از برای او ثواب آن عمل اگر
چه بطریقی نباشد که باو رسیده و سبب در آنچه گفتیم آنست که این تسلیم و طاعت
وفرمانبرداری

و فرمانبرداریست و رای و اجتهاد را در این راهی نیست و حضرت امام جعفر ع فرمودند
محافظت کنید بر کتابهای خود که زود باشد بعد از این باینها محتاج شوید و مراد آنحضرت
از کتابها کتابیست که احادیث ایشان در اینها نوشته شده باشد و نیز مفضل بن عمر روایت
که بنویس احادیث ما را و منتشر ساز علم را در میان برادران دینی پس هرگاه بمیری
کتابها را بمیراث بفرزندان بگذار بتحقیق که زمانی آشفته بر مردمان خواهد آمد که
انس نخواهند گرفت مگر بکتابها و از حضرت صاحب الزمان ع روایت که فرمودند
هرگاه شما را واقعه رو دهد رجوع کنید در آن باب براویان حدیث ما از برای آنکه
ایشان حجت اند بر شما و من حجتم از جانب خدای عز و جل بر ایشان و بالجمله بتحقیق
پیوسته که حضرت ائمه معصومین ع اذن داده اند در اخذ باخبار و کتب بودن
آن راه تسلیم و فرمانبرداری و در اخذ برای و اجتهاد اذن نداده اند بلکه نهی فرموده اند
پس سزاوار نیست ما را مگر متابعت و اکتفا بر سماع نمودن بدون پیروی دلیلی
که از آن پیشوایان بما نرسیده باشد و گوینده حق و راه نماینده براه راست خدای
عز و جل است و بس **فضل** و از جمله فضل خدای عز و جل و لطف او بر ما و بر شکر
رحمایر اضعاف آنچه شکر کرده اند او را شکر گذارندگان آنست که کرامت کرده است
از برای ما امامی بعد از امامی در جایی که در میان ما ظاهر میبود و بر دشمنان ما

پنهان تا آنکه از زمان هجرت حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله دویست و شصت سال
گذشت و گردانید از برای امام آخر بعد از آنکه غیبت نمودند کسانی را که پیغام گزاری
مینمودند در میان آنحضرت و خواص شیعیان مانند دیگر بسیکصد و سی سال از
هجرت و اصحاب رضوان الله علیهم در مدت غیبت مذکوره علوم دینیه را خواه علم ظاهر
و خواه علم باطن از معدن علم بقدر قابلیت و مرتبه و صداقت فرا میگرفتند با دلهای
از شک و شبهه رهیده و سینههای بنور معرفت منور کردیده و خدای عز و جل ایشان را
بدین وسیله مستغنی کردانیده بود از تقلید کسانی که تقلید ایشان نمودن جایز نیست و
نجات داده بود ایشان را از ذکر کردان که جمعی داشتند و بعد از انقضاء مدت مزبوره
رجوع مینمودند باصولی که ماخوذ بود از ائمه هدی و مشتمل بود بر بیان اکثر
اموری که مردمان بآن محتاج باشند نادر بود که مسئله ضروریه روی دهد که در آن مسئله
حکم جزئی یا کلی از ائمه معصومین یافت نشود اما این توقع نصیب طایفه خاصی بود
و دیگران را از این بهره نبود روایتست از حضرت امیر المؤمنین سلام الله علیه که فرمودند
ای گروه شیعیان ما و ای کسانی که دوستی ما را بر خود لازم ساخته اید بپرهیزید
از صاحبان رای بدرستی که ایشان دشمنان راههای حق‌اند فوت شده از ایشان
حفظ احادیث نمودن و دشوار کردیده بر ایشان ضبط سنت نبوی کردن پس بندگان

بندگان خدا را بنده خود ساخته اند و مال خدا را مال خود کردانیده اند مردمان ذلیل
و منقاد ایشان شده اند جمعی که شبیه اند بسگهای درنده اطاعت ایشان کرده اند و با اهل
واهل حق نزاع نموده اند و خود را در زی پیشوایان راستکو وا نموده اند و حال آنکه
از نادانان ملعونند و سوال از ایشان واقع میشود از چیزی چند که نمیدانند ننگ و عار
داشتند از آنکه اعتراف بنادانی نمایند پس عدول نمودند از دین مبین بسبب رایهای باطل
که داشتند و کمراه شده و جمعی را نیز کمراه کرده اند و بدانکه اگر مدار دین بر رای و قیاس
میبود هر اینه در وضو مسح کف پاها که بغبار و کثافات آلوده میباشد اولی از مسح پشت
پاها میبود و از حضرت امام محمد باقر ع منقولست که هر که فتوی دهد مردمان را برای
خود پس پرستاری نموده خواهد بود خدای عز و جل را بچیزی که نمیداند و هر که پرستاری
کند خدا را بچیزی که نمیداند پس بتحقیق که مخالفت خدای عز و جل نموده از آن راه که
قرار داده حلال و حرام را در چیزی که نمیداند از او و از حضرت امام جعفر صادق ع
روایتست که شخصی با حضرت گفت وارد میشود بر ما مسئله ها و حکم آنها در کتاب
و سنت نمییابیم آیا فکر در آنها بکنیم و بدانچه فهم ما بآن برسد عمل کنیم آن حضرت فرمودند
و آگاه باش بدرستی که اگر درست فهمیده باشی ثواب نخواهی داشت و اگر خطا کرده باشی
دروغ بر خدای عز و جل بسته خواهی بود و حضرت امیر المؤمنین ع در مذمت اختلاف

فتوی این بحث را فرمودند که وارد میشود بر یکی از قاضیان عامه قضیه و حکم میکنند در آن
برای خود و بعد از آن این قضیه بعینها وارد میشود بر قاضی دیگری از ایشان و حکم میکند
بخلاف آنچه قاضی اول حکم کرده در آن برای خود پس جمع میشوند این قاضیها در نزد خلیفه
که ایشان را قاضی کرده است و آن خلیفه رای جمیع قاضیها را صواب میشمرد و حال آنکه
خدای همه یکیست و کتاب ایشان یکیست آیا خدای عز و جل ایشان را امر باختلاف نموده
و اطاعت خدای کرده‌اند یا نهی کرده از اختلاف و نافرمانی نموده‌اند یا آنکه خدای
عز و جل دین ناقصی فرستاده و استعانت نموده از ایشان بر اتمام دین یا آنکه این
گروه شریکان خدایند پس ایشان را رسد که سخنان گویند و بر خدا لازم است که
بگفته ایشان راضی شود یا آنکه خدا ایشان دین تمامی فرستاده و پیغمبر در تبلیغ آن
بمردمان و اداء آن تقصیر نموده و حال آنکه در قرآن مجید میفرماید که کوتاهی نکرده‌ایم در کتاب کریم
از هیچ راهی و در کتاب بیان هر چیزی شده و فرموده‌اند که بعضی از کتاب تصدیق
بعضی دیگر را میکند و در کتاب اختلاف نیست چنانچه میفرماید که اگر این کتاب از جانب
غیر خدای نازل شده میبود هر آینه در آن اختلاف بسیاری مییافتند پس آنحضرت فرمودند
بدرستی که ظاهر قرآن بسیار خوش آینده است و باطن آن بسیار عمیق و عجایب قرآن تمام
نمیشود و غرایب آن بحدی منتهی نمیگردد و تاریکیها از روی چیزها برطرف نمیشود مگر

١٨

بنور قرآن و در حدیث دیگر آنحضرت فرمودند بدانید ای بندگان خدا که مؤمن حلال
میشمرد در امسال آنچه را سال پیش حلال میشمرد و حرام میشمرد امسال آنچه را سال پیش حرام
میشمرد و بدانید آنچه را مردم احداث نموده‌اند حلال نمیسازد از برای شما چیزی را که
خدا حرام کرده بلکه حلال آنست که خدا حلال کرده است و حرام آنست که خدا حرام کرده است

فصل اما علم کلام بدانکه حاصل دلایل کلامی که بآن منتفع میتوان شد در قرآن و حدیث
یافت میشود و آنچه از این دو بیرون است یا مجادله و مخاصمه است که در شرع مذموم است
و یا کلماتی است فشر آنکه متعلق باقوال متناقضه طوایف مردمان و یا دراز کشیدن
کلامست بذکر سخنانی که اکثر اینها باطل و بیفایده و پوچ و نامعقول است بحیثیتی که
طبعها از قبول آن متنفر و گوشها از شنیدنش کاره و متنفر میباشد بر بسیاری
از اینها متعلق است بامر دین و نه سخنانیست که متعارف بوده باشد در عصر
علماء اولین بلکه بحث از اینها تمام از جمله بدعتهاست و لیکن در این زمان از برای
محافظت دلهای عوام از خیالات فاسده اهل بدعت از امور ضروریه گردیده و اما
احتیاج بآن از راه بدعتهاییست که حادث شده از قبیل احتیاج مردم در راه حج باجاره
نمودن جمعی از برای محافظت حاجیان از ظلم عربان و راهزنهای ایشان که اگر بواسطه
ترک عداوت بنمایند استیجار پاسبان از شرایط راه حج نخواهد بود و هر متکلمی که

خود را فارغ ساخته از برای مجادله نمودن و سلوک راه آخرت ننماید و مشغول تفقد
احوال قلب و اصلاح آن نشود از جمله علماء دین نخواهد بود چه اگر متکلم از دین سوای
اعتقادی که سایر عوام با وی در آن شریکند چیزی دیگر نداشته و این اعتقاد از جمله
علمهای ظاهری دل و زبانست نه از علمهای باطنی ایشان و امتیازی که از عامی دارد
از راه صنعت مجادله و حراست خاطرها از بدعتهاست و بس اما معرفت خدا
و صفات و افعال او و جمیع علوم دیگر که پیشتر اشاره بآنها شد از علم کلام حاصل
شد بلکه نزدیکست که کلام حجابی و مانعی از حصول آن علوم باشد و شکی نیست که رسیدن
بآن علوم از راه جهاد میشود که خدای عز و جل آنرا مقدمه هدایت گردانیده چنانچه
میفرماید والذین جاهدوا فینا لنهدینهم سبلنا یعنی آنجماعتیکه جهاد میکنند در راه ما
با نفس و سایر دشمنان هر آینه راهنمائی میکنیم ایشانرا براههای خود حضرت امیر المؤمنین
سلام الله علیه فرموده اند هر که طلب دین کند از راه جدل البته زندیق شده از دین
بیرون میرود و روایتست که مردی بحضرت امام حسین ع گفت بنشین تا در دین
با یکدیگر بحث کنیم آنحضرت فرمودند که ای مرد من در دین خود بنهایت بینائی دارم و
هدایت من بر من ظاهر است و اگر تو نادانی بدینی که داری پس برو و طلب کن او را
پس فرمودند من کجا و جدل کردن کجا و از حضرت امام محمد باقر ع روایت است که جدل

نمودن باطل میکند دین را و محو مینماید عمل را و باقی میگذارد از برای صاحبش شک و شبهه را
و حضرت امام جعفر صادق ع فرموده اند مخاصمت مکنید مگر کسیکه در دین شکی داشته باشد
با کسیکه پرهیزکار نباشد و حضرت امام موسی کاظم ع بعلی بن یقطین گفتند امر کن مصاحبان
خود را که زبانهای از گفتگو باز دارند و خصومت در دین را واگذارند و سعی کنند در عبادت
خدای عز و جل و روایتست که شخصی کتابتی بامام رضا ع نوشت باین مضمون که نهی شده
گفتگو و بحث کردن در دین و دوستداران شما از متکلمین انرا تاویل کرده اند باینکه
امام نهی کرده کسیرا که بحث کردن نداند و خوب گفتگو نتواند کرد اما کسیکه خوب سخن تواند
گفت او را نهی نکرده آیا چنانست که تاویل کرده اند یا نه آنحضرت در جواب نوشتند که
هر که خوب سخن تواند گفت و هر که خوب نتواند گفت باید که در دین سخن نکند که بحث
آن بیشتر از نفع آنست **فصل** بدانکه سبب در منع نمودن از مجادله و مباحثه آنست که
آداب و شروطی که در اینها باید رعایت کرده شود بسیار است و آفاتی که واجبست از آنها
نمودن در اینها بیشمار و کم کسیست که بآداب و شروط پی برده باشد و بداند آنچه را
اجتناب کردن توفیق یافته باشد و اگر نه جدال نمودن بطریقه که بهترین طریقهاست
شریف امر بان شده از حضرت امام حسن عسکری سلام الله علیه مرویست که فرمودند
مذکور شد نزد امام جعفر صادق ع جدال کردن در دین و آنکه رسول خدا و ائمه هدی

نهی از آن نموده اند پس حضرت صادق ع فرمودند نهی از آن مطلقا نشده بلکه نهی
شده از جدال بغیر طریقه که بهتر است آیا نمیشنوید که خدای عز و جل فرمودند و لا
تجادلوا اهل الکتاب الا بالتی هی احسن یعنی مجادله مکنید با اهل کتاب مگر بطریقه که بهتر است
و نیز فرموده ادع الی سبیل ربک بالحکمة والموعظة الحسنة وجادلهم بالتی هی احسن یعنی
بخوان ای محمد ص مردم را براه خدا بسبحان حکمت آیین و موعظه نیکو و جدل کن با ایشان بطریقه
که بهتر است پس امر فرمودند خدای عز و جل عالمان دین را بجدال بطریقه بهتر و اما جدال
بغیر طریقه بهتر حرام است و خدای عز و جل بر شیعیان ما حرام کرده و چون خدا تعالی
مطلق جدل را حرام کرده باشد و حال آنکه در کلام مجید میفرمایند و قالوا لن یدخل الجنة
الا من کان هودا او نصاری یعنی گفتند جماعت یهود که داخل بهشت نمیشود هیچکس مگر
طایفه یهود و گفتند جماعت نصاری که داخل بهشت نمیشود هیچکس مگر طایفه نصاری پس
خدای عز و جل فرمودند تلک امانیهم قل هاتوا برهانکم ان کنتم صادقین یعنی اینها آرزوها
که ایشان است بگو ای محمد ص با ایشان که بیاورید حجت بر آنچه میگویید اگر راست گویید پس
خدای عز و جل آوردن حجت را نشان صدق ایشان گردانیده و آیا حجت و برهان آورده
میشود مگر در جدال بطریقه بهتر پس پرسیدند از آنحضرت که جدال بهتر کدام است و یعنی
طریقه بهتر کدام است فرمودند اما جدال بغیر طریقه بهتر آنست که مجادله کنی با کسیکه بر باطل

بر باطل باشد پس آنکس وارد میسازد بر تو باطلی را و تو رد آن باطل بحجتی که خدا بتو تعلیم کرده
نمیکنی بلکه منکر میشوی حقی را که آن مرد باطل میخواهد اعانت بآن حق بر باطل خود بجوید و حق
منکر حق میشوی از ترس آنکه مبادا آنکس را بر تو در این حق حجتی بوده باشد و تو راهی بیرون
شدن از آن ممکن نباشد پس حرام است بر شیعیان ما که باین نوع مجادله فتنه شوند بر برادران
دینی که ضعیفند از این گونه مجادله‌ها و فتنه شوند بر جمعی که بر باطلند اما فتنه جمعی که
بر باطلند آنست که هرگاه شخصی از شما مجادله نمود و عاجز شد از جواب عجز آنکس را حجتی
میسازند بر آن باطل و اما فتنه برادرانی که ضعیفند از مجادله آنست که هرگاه شخصی را
که بر حق است مغلوب کسی که بر باطل است یافتند حیران و غمگین میشوند و اما جدال بطریقه
بهتر آنست که خدای عز و جل امر کرده باین پیغمبر خود را که جدل کند با مطریقه با کسیکه
که منکر شده بر انگیختن مشرکان را بعد از مرگ و زنده ساختن خدا ایشان را
چنانچه در قران حکایت قول کافر فرموده اند و ضرب لنا مثلا و نسی خلقه قال من یحیی
العظام و هی رمیم یعنی مرد کافر از برای ما مثل بیان کرده و او بدن ما ان را فراموش
کرده که گفته است کیست که قادر باشد بر زنده کردن استخوانها در حالتی که کهنه شده
و انهم پاشیده باشد پس در رد بر آن کافر فرموده قل یحییها الذی انشاها اول
مرة و هو بکل خلق علیم الذی جعل لکم من الشجر الاخضر نارا تا آخر سوره و مراد خدای

عزوجل است که مجادله کند حضرت پیغمبر با کسیکه آن سخن را میگفت پس فرمودند که بگو ای محمد
زنده میکند آن استخوانها را کسیکه اول مرتبه آنها را آفریده آیا کسیکه آفریده باشد چیزی را
که نبوده عاجز خواهد بود از اعاده کردن آن بعد از آنکه کهنه شده باشد بلکه در نزد شما
انشا نمودن چیزی که نبوده دشوارتر مینماید از اعاده چیزی که بوده باشد پس فرمودند
که زنده خواهد کرد استخوانها را کسی که پیدا کرده است از برای شما از درخت سبز آتش را
پس از آن آتش چیزها را میافروزید مراد آنست که هرگاه خدا تعالی آتش گرم آنها را از درخت
سبز بیرون آورد پس بشما شناسانده که بر اعاده چیزی که کهنه شده باشد قادر تر خواهد
بود پس فرمودند آیا کسیکه آسمانها و زمین را با بزرگی جرم و عظمت شان آفریده باشد
قادر نخواهد بود که مثل شما صغیر حقیر را بیافریند بلی قادر است بر آفریدن آن و او
بسیار آفریننده بسیار داناست مقصود آنست که هرگاه آفریدن آسمانها و زمین عظیم تر
و از اینکه شما بر آفریدن آنها قدرت داشته باشید دورتر باشد از اعاده نمودن چیزی
که کهنه شده باشد پس چون تجویز میکنید از خدا آفریدن آنچه را از نزد شما عجیب تر و بیش
دشوارتر است و تجویز نمیکنید از خدا چیزی را که نزد شما آسان تر مینماید پس حضرت
صادق سلام الله علیه فرمودند اینست جدال بطریقی بهتر از برای آنکه عذر کفار را باین جدل
کوتاه و شبهه ایشان زایل شد و اما جدال بغیر طریقه بهتر آنست که منکر شوی حقی را

که قادر نباشی که جدا سازی آنچه را از باطل کسیکه با وی جدال میکنی بلکه دفع میکنی آنکس را
از باطل بانکار حقی و این البته حرام است زیرا که تو در این هنگام مثل او مرد باطلی در اینکه آن
حقی را منکر شده و تو حقی دیگر را منکر شده **فصل** بدانکه علم نافع صفات و علامات
و آداب بسیار دارد از حضرت امام جعفر صادق ع در اینکه در کلام الله نازل شده

[illegible]

او باشد و هر که فعلش مصدق قولش نباشد او عالم نیست و بعضی از آنحضرت ع روایت
که طلب کنید علم را و هنگامیکه علم بهم رسانید بآن خود را آراسته کنید بحلم و سنجیدگی و
افتادگی کنید از برای کسیکه علم را تعلیم او میکنید و افتادگی کنید از برای کسیکه علم را از
فرا میگیرید و از قبیل علمای جبار سرکش مباشید که این خصلت باطل بیرون میبرد از دست
شما طریقه حقی را که دارید و از حضرت امام رضا ع روایتست که از علامات دانشمندی
حلمست و سکوت و از حضرت امام جعفر صادق ع روایتست که حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله
علیه فرمودند دانشمند حقیقی باشد کسیکه مأیوس نسازد مردم را از رحمت خدا
و ایمن نگرداند ایشانرا از عذاب خدا و رخصت ندهد ایشانرا در چیزی که نافرمانی
خدا در آن باشد و ترک قرآن نکند با آنکه میل و رغبتش بغیر قرآن باشد آگاه باشید
که چیزی نیست در علمی که فهم نباشد از آن چیزها فهمیده نشود آگاه باشید که خیری

در خواندن قرآن که تأمل و فهمیدن آن نشود آگاه باشید که چیزی نیست در عبادتی که در آن
دانستی نباشد آگاه باشید که چیزی نیست در علمی که در آن پرهیزکاری نباشد و مراد
آنحضرت از دانشمند حقیقی کسی است که عالم باشد بمراد خدای عز و جل از نوید بر ثواب
طاعات و تهدید بر عقاب گناهان و عامل باشد بمجملی از امرها و نهیها و چون بسیاری از کسان
که مردمان ایشان را دانشمند میشمرند موصوف میباشند باضداد علاماتی که آنحضرت فرموده اند
لهذا تعریف دانشمند واقعی با خالی بودن از معایب مذکوره نموده اند و گویا اینچه فرموده اند کتاب
علما دانشمندان بدکردار و پیشوایان بد اعتقاد و بهر علامتی که مذهب با بیشتر از مذاهب باطله
راه در اصول و فروع باطل ساخته اند پس علامت اول درست بر معتزله که قایلند باینکه بر خدا
واجبست وفا نمودن بهر تهدیدی که بر گناهان نموده و اینکه هر کس گناه کبیره کرده بر خدای عز و جل
واجبست او را همیشه بآتش جهنم بسوزاند و درست بر خوارج که در تکلیفات شرعیه کار بر مردم
تنگ و دشوار کرده اند و علامت دوم درست بر طایفه مرجئه و هر که در حکم ایشان است
از کسانیکه فریفته شده اند بشفاعت و صحت اعتقاد و گمان کرده اند که پیغمبران شفاعت هر گنهکاری
خواهند کرد و مدار در نجات بر اعتقاد صحیح است و بس و علامت چهارم درست بر جمعی که طریقه
حکما را بر خود بسته اند و از حکمت بهره ندارند و از قرآن و اهل قرآن اعراض کرده اند
و اراده کسب دانش و معرفت از کتابهای حکما و متفلسفین نموده اند و درست بر جمیع

بر جمیع حنفی مذهب که عمل بقیاس کرده اند و ترک نموده اند قرآن و حدیث را و مقصود
آنحضرت از حدیث نبوی از علمی که در روایت بتازه چیزی دانسته نشود علم ظنی و تقلید است
و مجرد حفظ کردن قولها و روایتها است که فی الحقیقه اینها علم نیست و از حضرت امام محمد باقر
علیه السلام مسئله پرسیدند آنحضرت جوابی گفتند و بعد از آن شخص سایل گفت که دانشمندان
که هستند با این جواب قایل نیستند پس آنحضرت فرمودند که وای بر تو آیا هرگز دانشمندی
دیده بدرستی که دانشمند حقیقی کسیست که از دنیا بیزار و بآخرت راغب باشد و چنگ
بر سنت پیغمبر زده باشد و از حضرت امام جعفر صادق ع روایتست که طالبان علم
سه صنفند و ایشان را خوب بشناسید و اوصاف ایشان را بدان صنفی طلب میکنند علم را
از برای تحصیل شبهها و جدل با مردم کردن و صنفی دیگر طلب علم میکنند از برای زیاد
کردن و فریب مردم دادن و صنفی طلب علم را از برای دانش و تفقه میکنند اما اولی
آزار رسان میباشند و مردم را در شک می اندازند و در هر مجلسی متوجه گفتگو میشوند
و ذکر علم و صفت علم مینمایند و از نادانی عجب ظاهر را بر خود می بندد و از پرهیزکاری
باطن خالی میباشد پس آنحضرت نفرین کردند صاحب این حالت را و فرمودند خدا کور کرد الله
خدای عز و جل او را از آن راهی که سلوک میکند و سست گرداند اسبابی [illegible]
تقویت و عجوبه و اقتدار و این صاحب مکر و حیلها میباشد و اظهار مینماید [illegible]

در دل میدارد و زیادتی میکند ان برای کسانی که در درجه بزرگمند و افتادگی میکند از برای
دولتمندان که از ان و ایشانند طعام ایشان را میخورند و دین خود را فاسد میسازند
پس نفرین کویند صاحب این حالت را که نام کند خدای عز و جل و بر طرف سازد
میان علمانشان او را و اما سیمین همیشه شکسته خاطر و غمگین میباشد و شبها را
بر بیداری میگذراند در حالتی که سر بجیب تفکر فرو برده در تاریکی شب بنماز مشغول
میباشد و مکرر عمل میکند و از خدای عز و جل میترسد در حالتیکه بر کردها اندیشه میدارد
و خدای را علی الدوام میخواند و بر خود میترسد و مشغول باصلاح نفس میباشد و معرفت
بمردم زمان میدارد و از معتمدترین برادران وحشت مینماید پس دعا کرد آنحضرت
صاحب این حالت را و فرمودند محکم کرداند خدای تعالی ارکان دین او را و عطا کند
بوی در روز قیامت برات ایمنی از عذاب را و حضرت پیغمبر صلعم فرمودند دانشمندان
بر دو قسمند یکی مردیست که بعلم خود عمل میکند و این چنین شخصی البته رستکار است
و دیکری انست که عمل بعلم خود نمیکند و او یقین هالکست و جهنمیان از اذیت میکشند
از بوی عالمی که ترک علم خود کرده باشد و پشیمان ترین مردم جهنم و پر حسرت ترین
ایشان کسیست که مردی را بخدای عز و جل دعوت نموده و ان مرد فرمان برده و قبول نموده
پس اطاعت خدای تعالی کرده و او را داخل بهشت ساخته باشد و ان کسی که انمرد را بخدا

بخدا خوانده داخل جهنم سازد بسبب ترک علم و متابعت هوا و هوس و ارزوهای دور و دراز
چه اگر متابعت هوا باز میدارد از قول حق و ارزوی دراز محو میسازد از خاطر اخرت را و نقل از آنحضرت
روایتست که دو حریصند که هرگز سیر نمیشوند یکی طالب دنیا و دیکری طالب علم پس هر که اکتفا کند
از دنیا بانچه خدای تعالی از برای او حلال کرده سالم میماند و هر که از غیر حلال اخذ نماید هلاک
مکر انکه بخدای عز و جل باز کشت نماید یا از عهده نقل حرامی که کرده بیرون اید و هر که فرا کیرد
علم را از اهلش و عمل کند بان رستکار میشود و هر که اراده اش از علم دنیا باشد همین دنیا نصیب او
خواهد بود و از اخرت بهره نخواهد داشت و از حضرت امام زین العابدین ع منقولست که در انجیل
این سخن نوشته شده که طلب نکنید دانستن چیزی را که نمیدانید و حال انکه بانچه دانسته اید عمل
نکرده باشید که بتحقیق هر علمی که بان عمل نشود زیاد نمیشود او برای صاحبان علم مگر کفر و دوری
از خدای عز و جل و از حضرت امام محمد باقر ع مرویست که هر که طلب کند علم را از برای انکه فخر کند
بان بر علما یا جدل کند بان با نادانان یا بکرداند روی مردمان را بسوی خود و ایشان را [illegible]
خود سازد پس باید که جای ان در میان جهنم باشد بدرستیکه سزاوار نیست ریاست و پیشوائی
مکر از برای کسیکه شایسته ان باشد و از حضرت امام جعفر صادق ع روایتست که علم پیوسته است
بعمل پس هر که علم بهمرساند عمل میکند و هر که عمل کرد علم بهمرساند و علم میخواند صاحبش را بعمل پس
اگر اجابت کرد او را باقی میماند و الا از او زایل میشود و نیز از آنحضرت مرویست که هرگاه عالم

دوست دارد دنیا را باید او را بدبینی کرد دیده هم ساز و ایمن مباشید که مخالفت دین نکند
زیرا که هر کسی پاسداری میکند چیزی را که دوست میدارد **فصل** بدانکه سزاوار برای کسیکه
اراده تحصیل علم نماید آنست که پاکیزه سازد نفس را از خلقهای بد و صفتهای ناپسند زیرا که علم
عبادت دلست و نماز و جست و تقرب جستن باطنست بخدای عزوجل همچنانکه نماز که وظیفه
اعضای ظاهر است صحیح نیست مگر به پاکیزه ساختن ظاهر اعضا از نجاستهای صوری و معنوی همچنین
صحیح نیست عبادت باطن و عمارت دل بعلم مگر بعد از پاکیزه ساختن آن از خلقهای خبیث و صفتهای ردی
پلید حضرت پیغمبر فرمودند که بنای دین بر پاکیزگی است و ایضا فرمودند شامل پاکی ظاهر و باطن
هر دو هست و خدای تعالی در کلام خود فرموده انما المشرکون نجس یعنی نیست که مشرکان نجس
و در این کلام اشارتیست بر اینکه پاکیزگی و پلیدی منحصر نیست در ظاهر که بحس ادراک آن میشود
زیرا که مشرک گاه میباشد که جامه پاک و بدن شسته میدارد و ملکبر او نجاست حقیقت مشرک است
آلوده بودن باطن با اعتقادات ناشایسته و نجاست عبادتست از چیزی که از آن اجتناب کنند
و دوری از آن جویند و اجتناب و دوری از صفتهای ذمیمه باطن مهم تر است از آنرو که هم
نظر بزمان حال ذمیمند و هم نظر بعاقبت هلاک کننده‌اند و از این جهت حضرت پیغمبر
فرمودند داخل نمیشوند فرشتگان بخانه که در آن سگ باشد و شکی نیست که دل خانه
ایست که فرشتگان در آن نزول میکنند و اثر فیضشان بدل فرود میآید و دل آرامگاه ایشانست

و صفتهای ناپسند مانند غضب و شهوت و کینه و حسد و تکبر و عجب سگان چند بند
فریاد کنند و چون شود که فرشتگان داخل خانه دل شوند و حال آنکه پر باشد آن از سگان
ثابت شده و خدای عزوجل نور علم را نمی اندازد بدل بنده مگر بواسطه فرشتگان
پس هرگاه پاکیزگی در دل حاصل نشود نور علم در آن جلوه نمیکند **فصل** و سزاوار از برای
معلم آنست که خالص سازد نیت را در تعلیم دادن از برای خدا بدون طمع و مهربان باشد
بر متعلم و خیرخواه او باشد و اکتفا کند در افاده علم بقدر فهم او و هرکرا شایسته علم داند بآن
عطا کند و هرکرا قابل نیابد از او باز دارد و از حضرت امام جعفر صادق مرویست که فرمودند
حضرت عیسی سلام الله علیه در میان بنی اسرائیل ایستادند بموعظه کردن و فرمودند ای بنی
اسرائیل بیان مکنید از برای نادانان حکمت را که ستم بحکمت کرده خواهید بود و باز مدارید
حکمت را از کسانی که اهلیت آن داشته باشند که ستم بایشان کرده خواهید بود و دیگر
از برای معلم آنست که چیزی را که نداند نگوید از حضرت محمد باقر پرسیدند که چیست حق
خدای عزوجل بر بندگان فرمودند اینکه بگویند هرچه را دانند و ایستادگی کنند در جائی
که ندانند باشند و از حضرت امام جعفر صادق روایتست که فرمودند بدرستیکه خدای تعالی
مخصوص داده بندگان خود را بدو چیز در دو آیه از قرآن یکی آنکه تا ندانسته باشند چیزی
نگویند و دیگر آنکه هرچه را ندانند رد نکنند تا ایراد اول آنست که فرمودند الم یؤخذ علیهم

علیهم میثاق الکتاب ان لا یقولوا علی الله الا الحق یعنی ایا عهد و پیمان گرفته نشده از یهود

در توریة که نسبت ندهند بخدا الا آنچه را خدا فرموده باشد و اما اینکه در قرآن است

فرموده بل کذبوا بما لم یحیطوا بعلمه و لما یاتهم تاویله یعنی بلکه تکذیب کرده اند جماعت مشرکان

چیزی را که علم ایشان بآن احاطه نکرده و هنوز بر حقیقت او مطلع نشده اند و از آنحضرت

منقولست که بپرهیزید از دو خصلت که بسبب آن جماعتی که هلاک شده اند از راه آن دو خصلت

است بپرهیزید از اینکه فتوی دهید برای خود یا اعتقاد کنید در دین بچیزی که

ندانید از حضرت امام محمد باقر منقولست هر که فتوی دهد مردم را بدون علم و بدون هدایتی

از جانب خدا لعنت میکند او را فرشتگان رحمت و فرشتگان عذاب و باو میرسد گناه

هر کسی که بفتوای او عمل کرده و مراد آنحضرت از علم نوریست که مستفاد شده باشد از انوار

الهی و الهامهای حق چنانچه از برای ائمه هدی سلام الله علیهم حاصل بوده و مراد از هدایت

مذکور است که از اهل بیت نبوت شنیده باشد چنانچه از برای ما گروه شیعیان حاصل شده

و ملائکه رحمت آنانند که راه نمائی میکنند نفسهای نیکان را بمقامهای عالی که در بهشت

است و ملائکه عذاب آنانند که میکشانند نفسهای بدان را بسوی پستترین جاها در جهنم

و حضرت صادق فرمودند هرگاه یکی از شما شیعیان سوال کرده شود از چیزی که نداند

باید که بگوید نمیدانم و نگوید که خدا بهتر میداند پس سایل بگمان افتد که او نقص میداند

اما خدا

٢٥

فصل خدا از آن بهتر میداند بخلاف آنکه بگوید نمیدانم که در دین کمال علمی بهم رسد که این شخص میل

و سزاوار از برای کسی که عبادت کند از برای خدای عز و جل آنست که تحصیل کند اولا علم

آن عبادت را از جمله این علوم و منشا جمیع علوم که از آن عبارت است از خاندان پیغمبری الکمالی

که وحی بر ایشان نازل میشده و منبع حکمت و علم را از خدای عز و جل فرا گرفته اند از حضرت

امام محمد باقر پرسیدند از معنی این کریمه فلینظر الانسان الی طعامه که مراد از طعام چیست فرمودند

مراد علمیست که آدمی فرا میگیرد باید که ملاحظه کند از چه جنس کسی فرا میگیرد و چون [illegible]

آنحضرت صلوات خیر آن نشده تا مثل آن را بیان فرمودند و از حضرت پیغمبر ص روایتست که فرمودند

که هر که عمل کند بغیر علم آنچه را فاسد میکند بیش از آنست که اصلاح میکند و از امام جعفر صادق ع

منقولست که عمل کننده که بصیرت نداشته باشد مانند راه رونده ایست که در غیر جاده رود هر چند

تند تر رود از منزل مقصود دورتر افتد و سرانجام گشته شد آنست که اصلاح دل و پاکیزه کردن

بعبادتهای جسمانی و صفا دادن این عملهای بدنی مقصود بالذات نیست زیرا که امور مذکوره

عبادت است از نبودن کدورت و زنگ در چهره دل و نبودن امری مقصود اصلی نمیباشد بلکه

مقصود بالذات از عملها آنست که ظاهر شود از برای قلب معرفتهای حقیقی از شناختن خدای

عز و جل و شناخت فرشتگان و کتابهای الهی و روز قیامت و ظهور معرفتها متفاوت است

از برای هر کسی بقدر عقل و شعور میباشد و آنچه گفتیم حاصل نمیشود مگر آنکه اصلاح

و پاکیزه کردن بطریقی باشد که میباید و از صاحب شرع ماخوذ باشد و اعتقادی صحیحی با تحقیق
بجای آورده میشود و حاصل باشد اگرچه حصول این اعتقاد بمحض شنیدن از صاحب شرع باشد
و بس پس هر که اکتفا کند در راهی که میرود بمحض عمل و ریاضت جهاد نفس بدون بصیرت و معرفت
صفای باطن بروی و بال خواهد بود زیرا که نفس در این هنگام بسبب جنبشهای کردن وهم در آید
مضطرب میشود و خیالات نفسانی بر آن مستولی میگردد و این باعث تشویش قلب میشود که
از آن راه که پیش آمده نفس را ابطالهای حقیقی و فکرهای صحیح در ریاضت نفرموده و طریق عبادت را تمامی
از صاحب شریعت و جانشینان آن اخذ نموده پس خیالهای فاسده و تصورهای باطله در
دل آن نقش می بندد و بسا میباشد که در ذات واجب الوجود و صفات او اعتقادهای
فاسد بخیال در آید که از قبیل کفر و زندقه باشد و گمان برد که این اعتقادها همه صحیح و حق است
نعوذ بالله از جهالت و بسا باشد که دیگری در این باب پی او شود و شر او سرایت در عده ای
بکند و از جمله نادانی کرده که خود را بر عبادت بسته اند و پشت دانایان را در هم شکسته اند و با وجود
این مفاسد کم میباشد که بخود بنالد و فخر بدانش خود نکند و مغرور بعبادتی که میکند نباشد
و نظر بمردمان بچشم حقارت و خواری نکند بسیار میباشد که باطن او از مرضهای نفسانی پر
میباشد و از اینها غافل و بعلاج اینها و برطرف کردن آن نمی پردازد و بسیار میباشد که آنچه ناپسند است
است پسندیده و اینچه عجب است که اکثر مثل ... خدای عز و جل در قرآن مجید از این خبر

خبر داده قل هل ننبئکم بالاخسرین اعمالا الذین ضل سعیهم فی الحیوة الدنیا وهم یحسبون انهم یحسنون صنعا
یعنی بگو ای محمد آیا آگاه سازم شما را بجماعتی که زیانکارترین مردمانند از راه عملها که کرده اند
آن جماعت کسانی اند که آنچه کرده اند در ایام زندگی در دنیا همه باطل و ضایع است و حال آنکه
گمان می برند که آنچه میکنند بسیار خوب کرده اند و بکردها و اعتقادهای خود نهایت شعف دارند
و حضرت امیر المؤمنین ع فرموده اند که شکسته است پشت مرا دو کس جاهل و دانشمندی که پرده را نمیکند
در فاش کردن راز هاد ... نادان که خود را بر عبادت بسته اما این نادان فریب میدهد مردم را
از راه عبادت و آن دانا دور مردم را از ... میباشند و بسبب پرده دری و حضرت امام جعفر صادق ع
قبول نمیکند خدای عز و جل هیچ عملی را مگر بمعرفت و معرفتی نمیباشد مگر بعمل پس هر که خدا را
شناخت راه مینماید او را شناخت و بر این عمل و هر که عمل نکرده البته شناخت ندارد و لیکن
بعضی از ایمان حاصل میشود از بعضی دیگر معنی حدیث آنست که هر معرفتی باعث عمل و صفائی
در نفس میشود و هر حالی صاحبش را بر عملی و عبادتی میدارد و هر عبادتی معرفتی و حالتی دیگر
و صفائی غیر از صفات اول میشود و اغالات و صفا باعث معرفتی دیگر سوای معرفت اول
میشود و همچنین ترقی میکند ایمان آدمی بمعرفت عبادت تا بنهایت و از تعب و مشقت خلاص
شود و در آرامگاه امن و راحت قرار گیرد و در حالی که بعین الیقین رسیده باشد مثل
همچنین کسی مثل کسیست که شب چراغ در تاریکی میرود و پس هر قطعه از راه که بنور چراغ روشن

شده دران میرود و این روشنی بسبب روشنی قطعه دیگر از راه میشود و همچنین در حدیث

نبوی ص وارد است که هر که بداند و عمل کند بانچه داند حق تعالی عطا میکند باو بوساطت

ان علم و عمل علم چیزی که نمیداند است **فصل** بدانکه در مذمت صاحبان بدعت و رای و جاهلان

که علما مینمایند و از ایشان نیستند اخبار بسیار از ائمه اطهار سلام الله علیهم وارد شده و بعضی

از انها را ایراد میکنیم تا عبرت باشد از انجمله انکه شنیدم از حضرت امام جعفر صادق ع که فرمودند

که حضرت پیغمبر ص فرموده اند هرگاه صاحبان بدعت و شک را از من بر بینید اظهار بیزاری از

ایشان بکنید و بسیار دشنام بایشان بدهید و سخنهای بد در حق ایشان بگویید و غیبت ایشان

بکنید و نسبت بد بدهید بایشان که ایشان اگر بکوشند که طمع نکنند در فساد کردن در اسلام

از ایشان بپرهیزند و از بدعتهای ایشان چیزی نیاموزند و انچه گفتم بجای بیاورید تا انکه

عز و جل بنویسد از برای شما بسبب این طاعتهای پسندیده و بلند کرداند بان درجهای شما را

در بهشت و نیز حضرت پیغمبر ص فرمودند هرگاه ظاهر شود بدعتها در امت من باید که عالم

ظاهر سازد و در ابطال انها سعی نماید و هر عالمی که این کار نکند بر او باد لعنت خدای عز و جل

از درگاه الهی رانده و از رحمت ایزدی دور باد و نیز انحضرت فرمودند بتحقیق هر بدعتی که

بعد از من یافت شود که بسبب ان از راههای پنهان خللی در ایمان پیدا شود در زمان

بدعت و پس از خانواده من خواهد بود و موکل بر ایمان که حق است ان نماید و دفع کند

از ان ضرر بدعتها را و سخن گوید بالهامی از جانب خدا و اظهار حق نماید و حق را واضح سازد

و باطل کند مکر و حیله دران را و ضعیفان شیعیان ناتوان را بیاموزد از جانب ایشان سخن گوید

و اظهار نماید انچه را در دل داشته باشد پس عبرت بگیرید ای صاحبان بصیرت و توکل کنید بر

خدای عز و جل و نیز انحضرت فرمودند هر بدعتی گمراهیست و هر گمراهی در اتش است

امیرالمومنین سلام الله علیه در اثنای خطبه فرمودند که ابتدای پیدا شدن فتنها

رایها و هواها بود که مردم متابعت انها کردند و حکمهای بود که جمعی از پیش خود احداث

کردند که دران مخالفت قران میشد و بعضی مردم بعضی را دوست میگرفتند پس اگر

باطل محض میبود بر هیچ عاقلی مطلب از پنهان نمیبود و اگر حق محض میبود اختلاف

نمیبود و لیکن قدری از باطل و قدری از حق را گرفته مخلوط کردند پس هر دو باهم مشتبه

و در اینمقام غالب شد شیطان بر دوستداران خویش و نجات یافتند کسانی که در روز ازل

از جانب خدا عاقبت ایشان بخوبی مقدر شده بود و نیز از انحضرت منقولست که فرمودند

بدعتی کرد یعنی توبه نمیکند حق تعالی از خدای عز و جل دو کسند یکی مردیست که خدا بتقاضای

و اگذاشته پس از راه راست بدر رفته و بکلام بدعت شعف دارد و از برای فریب مردم

و نمازخوص بسیاری دارد و این مرد الت فتنه است از برای هر کس که بسبب او در فتنه

و گمراه شده از طریقه پسندیده هر که پیش از وی بوده و گمراه کننده است که اگر بیود

شوده مرینند کی ان و بعد از وی بر دارنده است بار گناهان دیگران و نفس او در گرو خطایش
کرکرده و مردی دیگر انست که در میان مردمان نادان چیزی چند که صورت سك و شبهه است
عقیل نموده و دولتمند است بر فتنه‌های که در فتنه‌ها میباشد و کسانی که بادم میمانند
و ادم نیستند او را عالم نام نهادند و حال انکه یکروز را در علم بسلامت بسر نبرده و هر روز که اول
وقت پیش دستی نموده جمع میکند بسیار چیزی را که کم ان بهتر است از بسیار ان تا وقتی که
سیراب شد از اب گندیده و دولتمند شد از چیزهای بیفایده نشست در میان مردم بحکم کردن
در حالتی که متعهد ان شده که هر چه بود بدیگران مشتبه باشد از انها پیش ون سد نماید
و اگر مخالفت نموده با قاضی که پیش از وی بوده ایمن نیست که بر هم زند حکم او را قاضی که
بعد از ان خواهد امد و بکند با او انچه او با قاضی سابق کرده و اگر وارد شود بروی
مسئله از مسئلهای بسیار مبهم و مشکل فی الحال در جواب ان پوچی از رای خود مهیا
میسازد و بعد از ان جزم میکند که حکم مسئله انست و در هم بافتن شبهها بیکدیگر شبهات
بعنکبوت در بافتن تارهای لغو هرگز نمیداند که درست کرده یا غلط و هر چه را
خود نمیداند گمان نمیبرد که دیگری داننده باشد و راهی دیگر در دانستن چیزها بغیر از
راهی که عقلش بان رسیده تجویز میکند و هر چیز را بچیزی سنجیده قیاس کرده غلط
در سنجیده خود روا میدارد و اگر دشوار شود بروی امری پنهان میسازد از ان راه

راه که علم بنادانی خود دارد و اظهار نادانی نمی‌نماید مبادا اگر بگویند نادانست و بعد از ان
جرات نموده حکم میکند پس امرد همیشه کشاینده درهای تیره و تاریکیهاست و سوار
بر اوهای مشتبه و سیر کننده بغلط در راههای نادانی نه عذر میخواهد در چیزی که
نمیداند تا سالم باشد و نه دندان تیزی در علم فرو برده تا غنیمتی بدست اورده بر باد میدهد
روایتها را همچنانکه باد علف خشك خود شده میکند میراثها از ان راه فتویهای باطل
او گریان و خون بنا از حکمهای ناحق او نالان میباشند و حکمی که میکند فرج حرام را حلال
و فرج حلال را حرام میسازد نه بر باطنش پوست بر بیرون شدن از هر چیز بر وی وارد میشود
نه اهلیت انچنین چیز دارد که او سرش ندادن دعوی علم حق کردن و نیز انحضرت صلی الله
علیه و اله فرموده‌اند بخدا شکوه میکنم از گروهی که زندگانی میکنند در حالت نادانی و میمیرند
در حالت گمراهی و در میان ایشان متاعی کسادتر از قران نیست هرگاه تلاوت ان چنانچه
باید کرده شود و هیچ متاعی رواجش بیشتر از قران نیست هرگاه از جای خود گردانیده شده
بخلاف معنای اصلی حمل شود و در پیش ایشان چیزی مجهول تر از معروف و معروف تر از
منکر نمیباشد و حضرت امام جعفر صادق ع فرموده‌اند صاحبان قیاس طلب کردند
علم را بقیاس پس زیاد شد بواسطه قیاس ایشان از گمراهی دوری از حق و یقینی کردن خدا را
بقیاس نمیتوان یافت و از حضرت امام موسی کاظم ع روایتست هر که نظر کند در دین

برای خود هلاک میشود و هر که ترک کند کتاب خدا و قول پیغمبر را کافر میشود و چون
غرض در این کتاب بیان حقیقت علمهای دینی است و لیکن بهذا اکتفا شد با آنچه مذکور
شد و ذکر بعضی ادیان و بیان سایر علوم نشد و از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه روایت که
فرمودند علم بیش از آنست که احاطه بآن توان نمود پس فرا گیرید از هر علمی آنچه بهترست
و در خبری دیگر این زیادتی یافت میشود بدرستی که زنبور عسل از هر شکوفه
آنچه بهتر و بی‌عیب‌تر است میخورد و بهم میرسد از آن دو گوهر در یکی شفای مردمانست
از مرضهائی که آن عسلست و آن دیگری چراغهای روشن میشود که آن مومست مؤلف
گوید که قول خدای عز و جل در قرآن مجید مصدق آنست که گفته شد چنانچه فرموده اند
فبشر عبادی الذین یستمعون القول فیتبعون احسنه اولئک الذین هدیهم الله و
اولئک هم اولوا الالباب یعنی بشارت ده بندگان مرا آنکسانی که میشنوند
سخنان را و پیروی میکنند بهتر آنها را این جماعت کسانی اند که خدای عز و جل
ایشانرا براه حق هدایت نموده و این جماعت صاحبان عقلهای کاملند نزد
باب دویم در بیان اعتقادات است بدانکه چاره نیست از گرفتن اعتقادات صحیح
از جانب خدای عز و جل بواسطه پیغمبران و اوصیاء ایشان با معرفتی که هر کس را
حاصلست بحسب فطرت در قرآن مجید نازل شده که فطرة الله التی فطر الناس علیها

علیها لا تبدیل لخلق الله ذلک الدین القیم یعنی پیروی کنید فطرت خدا را آن فطرتی که او بندگان
خود را بر آن و دم دابرات و قادر نیست احدی که تغییر بدهد او فطرت را و اینست دین مستقیم که در آن کجی
نیست و در حدیث وارد شده که مراد از فطرت در این آیه معرفت است و در روایتی دیگر
وارد شده که مراد توحید است و در حدیث نبوی مذکور است که هر طفلی متولد میشود بر فطرت
یعنی بر اسلام و بعد از آن پدر و مادر او را یهودی یا نصرانی یا گبر میکردانند و فطرت در اصل لغت
بمعنی خلقت و طبیعت است و این عبارتست از عقل طبیعی که شرع داخلیست چنانچه شرع عقل خارجیست
و بتحقیق که عقل مانند چراغ است و شرع مانند روغن که مدد بچراغ میرساند و مادام که
روغن نباشد چراغ مشتعل نمیکشد و مادام که چراغ نباشد روغن روشن نمیشود و نیز عقل مانند
چشم است و شرع مانند شعاع و وجود چشم نفعی نمیرساند مادام که در خارج شعاعی نباشد
و شعاع فایده نمی‌بخشد مادام که چشم نباشد و خدای عز و جل فرموده قد جاءکم من الله نور و کتاب
مبین یهدی به الله من اتبع رضوانه سبل السلام و یخرجهم من الظلمات الی النور باذنه یعنی آمد
بشما از جانب خدا نوری و کتابی واضح که راهنمائی میکند خدای عز و جل بواسطه آنکسانی را که
تابع خشنودی خدا شده اند براههای سلامتی از عذاب و بیرون میبرد ایشانرا از تیرگیهای
نادانی بنور دانش بفرمان خود و مراد از نور و کتاب عقل و شرع است پس دو حجت باشند از
خدا قومی که عقل را معزول ساخته اند و از پیغمبران اعراض نموده تابع هواهای خود شده اند

وخود گمراه شده وجمعی را گمراه کرده اند و بعد از این بدانکه عاقلانی عاقلان پیغمبر ماست ان
و بهترین شرعها شرع او ست و خاتم پیغمبران است که خدای عز وجل او را فرستاده و کتابی با
نازل ساخته تا مردم بعدالت و استقامت باشند و اعجز فرمان خدا را ظاهر ساخت
و راه خدا را بمردم نمود و راهنمائی کرد ایشان را بشناختن صانع عالم و شناختن دو زنبا مین
بیان و برهانی که مناسب عقلهای ایشان بود و اگاه ساخت ایشان را بدلیلها و حجتهائی که
فهمهای ایشان با آن نام بهتر بود و ایمان نمود از برای هر طایفه چیزی را که عقل و فهم ایشان
ان داشت با بعضی بدلیل عقلی سخن گفت و با بعضی بسخنانی که مقبول طبع همه باشد تکلم شد
و با بعضی جدل نمود مطابق انچه بهترین طریقها است و برای هر کسی که معجزه درنزد او وقوع
ثبوت ایمان بمعجزه نمود تا انکه هر کس در کار خود بر بینائی باشد و برای انکه هدایت کرده شود
در هنگامیکه حق در نزد وی ظاهر شده باشد نجات یابد هر که نجات یابد در حالتی که حق
در پیش او ظاهر باشد و بعد از ان تمام کرد انچه از برای مردم امر دین را بحیثیتی که محتاج نبودند
امت ان بکتابهای پیغمبران سابق در چیزها که اهتمام بان باشد و بکار اید درامور دین
و گرامی مسئله که بگوید ثبوت پیغمبران و شریعتها موقوف است بر ثبوت صانع و صفتهای کمالی
پس چون صانع و صفات او را بر پیغمبران و شریعتها توان شناخت از برای انکه در حجت کویم
سخنان لپسندیده معجز و در جمیع افعال معصوم بودن دلیلست بر صدق ان و اگر فرض کنیم

کنیم که صاحب این نوع کلام و بیان بهترین شریعت او عجب بر راستی ان از ان حیثیت که
که مطابق مقتضای عقلهای سلیم است از برای انکه برهانهائی که پیغمبر اورده و جای
در پیروی نمودن ان نمی باشد و معجزها و حجتهای او هر خصمی را الزام میدهد و نبوتی
که دیگری مجال سخن نمی ماند تا انکه شریعت موقوف بر انست و معرفت صانع و صفات او
فرزند امور بدیهیه است که هر که اندک شعوری داشته باشد حکم بان میکند در قران مجید
نازل شده ولئن سالتهم من خلق السموات والارض لیقولن الله یعنی اگر سوال کنی از جماعة کفار
که اسمانها و زمین را که افریده هر اینه خواهند گفت که خدا افریده است پس ثابت شد که
انچه در شرع شریف وارد شده یا عقل طبیعی که مشهور شده است در طبیعت هر کس
که از افهام سالم باشد کافیست در راه نمائی خلایق براه حق و احتیاج نیست بتکلفهای
که جماعة متکلمین نموده اند در اظهار دلیلها و اقامت حجتها برای امور دین تا انکه
ان جماعت مرتبهای مختلف و راههای پریشان و هواهای متناقض پیدا کرده اند
و جمع کرده اند نادانی را با بی دینی اما نادانی ایشان انست که طریق دلالت دلیلهائی
که خدای عز وجل نصب کرده ندانسته اند و اقامه دلیلها انست که در نصب نمودن دلیلها
گمان برده اند و داخل نما شده اند معارضه با خدای عز وجل نموده اند از ان راه
که فکرهای خود را در این تمام نرسیده اند انچه حقیقت راه نمائی نمود و ترتیب حجتها مین

از آن بلندتر است که این گمان در وی برد اما خدا او را بعالم دین ناقص فرستاده و در تمامی
دین استعانت از ایشان جسته یا دین تمامی فرستاده و پیغمبر از رسانیدن و ادای
آن تقصیر کرده و حال آنکه حق تعالی در قرآن فرموده ما فرّطنا فی الکتاب من شیء
یعنی تقصیر نکرده ایم در فرستادن چیزها در قرآن و در آن بیان هر چیزی شده
و حضرت امیر المؤمنین هم فرموده اند قرآن ظاهرش بسیار خوش آینده و باطنش بسیار
عمیق است و عجایب او فانی و غرایب او بحدی منتهی نمیشود و تیرگیها و جهالت
زایل نمیشود مگر بنور قرآن **فصل** چون ثابت شد که بهترین راهنما بعد از خدای عزّ و جلّ
پیغمبر است پس باید آنکه ثابت شده که واگذاشته است آنحضرت بعد از خود از برای
جانشینی او چیزی نفیس عظیم الشأن یکی کتاب خدا و دیگری خویشان بسیار نزدیک
که برگزیدگان خدا اند و وصیت نکرد آنحضرت امت خود را مگر بتمسک بآن دو و پیروی
اینها چنانچه اخبار بسیار در طریقهای اهل سنت و طریق شیعه با الفاظ مختلف که همه در معنی
متفقند وارد شده و در روایتی وارد است که آنحضرت فرموده اند بدرستی که
میگذارم من در میان شما چیزها اگر هرگاه تمسک بآن نمایید هرگز بعد از من گمراه
نشوید کتاب خدا و خویشانی که از خانواده منند بدرستی که این هر دو از یکدیگر جدا
نخواهند شد تا وارد شوند بر من در حوض کوثر و مقصود آنحضرت از جدا نشدن

اینها آنستکه علم قرآن تمام نزد ایشان یافت میشود پس هر که تمسک باهل بیت پیغمبر بجوید
بیقین که تمسک بهر دو جسته خواهد بود و در روایتی دیگر آمده که فرمودند بدرستی که من
نزدیکم که قبض روح من خواهد شد و نزدیک است که خوانده شوم بمرگ پس فرمان
ببرم و بتحقیق که واگذاشتم در میان شما دو متاع گرانبها و عظیم القدر و بعد از آن
فرمودند بزرگتر آن هر دو کتاب خداست و آن ریسمانی است که یک طرف آن در دست خداست
و طرف دیگرش در دست شماست پس چنگ زنید بآن ریسمان تا لغزش نکنید و گمراه نشوید
و کوچکتر آن در خویشان نزدیک منند البته ایشان میکشند و بر دست خود میکنند که
آن خدای مهربان دانا سؤال کرده ام که این هر دو در حوض وارد من شوند و خدای
عزّ و جلّ اجابت مسئلت مرا نموده پس هر که فرمان برداری آن دو نموده هم برای اینها
کند که آنست که مرا امتثال ساخته و هر که ترک یاری اینها بکند همانست که ترک یاری من
کرده و دوستداران دو دوست من است و دشمن اینها دشمن من و در روایتی دیگر
فرمودند دو جانشین منند بعد از من و از حضرت امیر المؤمنین هم پرسیدند که
مراد از خویشان نزدیک کیست فرمودند من و حسن و حسین و نه کس از فرزندان
حسین که نهمین ایشان مهدی و قائم اینهاست جدا نمیشوند از کتاب خدا و کتاب از
ایشان جدا نمیشود تا وارد شوند همه بر پیغمبر در کنار حوض و در خبری وارد شده

که هر که این دو را پیشوای خود سازد ایشان را به بهشت میکشانند و هر که ایشان را در پی سر خود
بگذارد ایشان میکشانند او را به آتش جهنم و در حدیث که بسیاری کسی از ان روایت کرده و آورده است
بدرستی که مثل اهل بیت من مثل کشتی نوحست هر که سوار آن شد نجات یافت و هر که
تخلف کرد غرق شد و در کتاب کافی از حضرت امام محمد باقر ع روایت که حضرت پیغمبر ص
فرمودند اول کسیکه در روز قیامت بر خداوندی که عالمیت بر هر چه اراده میکند
وتلاقی میکند شکسته اوارد خود خواهد شد منم و کتاب خداست و اهل بیت من
و بعد از ان امت من پس از ایشان خواهم پرسید که چه کردید با کتاب خدا و اهل بیت
و از حضرت امام جعفر صادق ع از پدران بزرگوارش سلام الله علیهم روایت کرده
حضرت پیغمبر ص فرمودند ای جماعت مردمان شما در خانه صلح هستید و چند روزی با یکدیگر
بهم ساخته اید و بر سر راه سفرید و شما را بسرعت تمام سر میبرند و می‌بینید شب و روز
آفتاب و ماه را که هر تازه را کهنه میسازند و هر دوری را نزدیک میکردانند و هر چه
وعده شده آن را می آورند پس تهیه مهیا خوب بکنید برای راه دوری که در پیش دارید
بعد از ان مقداد بن اسود در ان مجلس برخاست و از حضرت پرسید که مراد از منزل
صلح چیست فرمودند مراد خانه ایست که شما را باخر نمیرساند و تمام میشود و هرگاه
فتنه‌ها بر شما مشتبه و تیره گردد مانند تیرگی اجزای شب تاریک پس بر شما باد که بر

٤٢

که پیش روی قران باشد زیرا که قران شفاعت کننده ایست که شفاعتش قبول خواهد شد
بد گویی خواهد بود بخدای عز و جل که اگر بد باشد و تصدیق کرده خواهد شد
هر که او را پیشوای خود سازد او را به بهشت میکشاند و هر که او را در پس سر خود جای
دهد او را بجهنم خواهد کشانید و قران راهنماست که بهترین راهها را راهنمایی میکند
و کتابیست که در ان تفصیل هر مجملی و ایضاح هر مبهمی و تحصیل هر مطلبی میشود و کتابیست
که جدا میسازد حق را از باطل و کوتاهی در ان نشده و او را ظاهریست و باطنی اما
ظاهرش فرمان الهی است و باطنش علم است و معرفت و ظاهر آن خوش آینده و باطن
آن عمیق است از برای قران حدها حاصلست و فکرها بان منتهی میشود و بالای آن
هر حدی حدها و عجایبهاء غیر متناهی یافت میشود و عجایب ان شمرده نمیشود و
غرایب ان کهنه نمیگردد و چراغهای هدایت در ان افروخته و نشانهای نور حکمت
در ان موجود است و راهنماییست بر معرفت از برای کسیکه صفت شناسایی و
کیفیت استنباط معرفت را دانسته باشد پس باید که جلا بدهد جلا دهنده دیده
خود را و باید که برسد بصفت شناسایی دیده فکر ان تا نجات یابد از هلاک و خلاص
شود از افتادن در مهلکه که خلاصی از ان میابد بدرستی که فکر کردن زندگی
دل بیناست همچنانکه روشنائی از برای کسیکه در راههای تیره میرود پس بر شما

باید که خود را خوب خالص سازند از برای فکر در آن و ایستادگی در بین نمایند و نیز
از آنحضرت مروی است که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده‌اند قرآن هدایت است از گمراهی و بینائی
است از نابینائی و دستگیری است از لغزشها و روشنی تیرگیهاست و ظاهر سازندهٔ خیرهای
پنهانیست و پناهیست از هلاکت و راهنمائیست از ضلالت و بیان کنندهٔ بلاهاست
و رساننده ایست از دنیا باخرت و کمال دین شما در آنست و هیچکس میل از قرآن ننمود
مگر آنکه بجهنم رفت و از ائمه معصومین سلام الله علیهم منقولست که هر که از راه قرآن
معرفت بحال ما نداشته باشد از فتنها خلاصی بنا فتد و نیز از آنحضرت مروی است
که هر که فراگرفته باشد دین خود را از کتاب خدا و سنت پیغمبر کوهها از جای خود بیرون
میرود پیش از آنکه او از دین بیرون رود و هر که دین خود را از دهن های مردمان
فراگرفته باشد مردمان او را هلاک میسازند و محمد بن یعقوب کلینی رحمه الله بعد از نقل
این حدیث فرموده اند که از برای این علت است که در میان مردم این زمان دینهای
فاسد و مذهبهای رسوا که در آن تمامی خصلتهای کفر و شرک جمع است پیدا شده و این
دانسته بتوفیق خدا و ترک یاری اوست پس هر که را خدای عز و جل اراده توفیق او نموده
و اینکه ایمان او ثابت و برقرار باشد سببها از برای او برانگیخته که بکشاند او را بفراگرفتن
دین از کتاب خدا و سنت پیغمبر بعلم و یقین و بصیرت و اینچنین کسی در دین خود ثابت

ثابت تر است از کوههای ثابت و هر که را خدا تعالی اراده نموده یاری او نموده و اینکه دین او
بعاریت و امانت باشد و نعوذ بالله از این سببها از برای او برانگیخته که دین را بجهل
خود مبتعد و تقلید کرد و هر چه میشنید چیزها را تأویل میکند بدون علم و بصیرت و حال
اینچنین کس موقوف بمشیت خداست اگر خواهد ایمان او را تمام میسازد و اگر خواهد از وی
سلب مینماید و ایمن نمیتوان بود که داخل صباح شود در حالتی که مؤمن باشد و شام کند
در حالتی که کافر شده باشد یا آنکه در شام مؤمن باشد و در صبح کافر شود از برای
آنکه میل کند بسوی هر بزرگی از بزرگان که در آن تمکین و قادری بحسب ظاهر حال و خطر
مینماید و قبول میکند هر چیز را که ظاهرا پسندیده میشمرد و بتحقیق که عالم اهل بیت
رسالت فرموده بدرستی که خدای عز و جل آفریده است پیغمبران را برای پیغمبری پس
نمیباشند مگر پیغمبر و آفریده است اوصیا را برای وصی بودن پس نمیباشند مگر وصی و
عاریت نموده ایمان را نزد قومی اگر خواسته باشد از برای ایشان تمام کرده و اگر خواسته
سلب نموده و در شأن ایشانست قول خدای عز و جل که در قرآن مجید فرموده فمستقر
و مستودع و مقصود از این امر آنست که مذکور شد از ثابت بودن ایمان نزد بعضی و بامانت
بودن نزد بعضی دیگر از جابر بن عبدالله انصاری روایت است که چون خدای عز و جل
این آیه را بر پیغمبر نازل ساخت که یا ایها الذین آمنوا اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی

الامر منکم گفتم یا رسول الله خدا و رسول را می‌شناسیم اما اولوا الامر که طاعت ایشا
ن مقرون بطاعت شما است کیستند حضرت فرمودند که ای جابر ایشان جانشینان منند
و پیشوایان مسلمانانند بعد از من اول ایشان علی بن ابیطالب است و بعد از آن حسن
و بعد از آن حسین و بعد از آن علی بن الحسین و دیگر محمد بن علی که در توریة مشهور است
بباقر و زود باشد که ای جابر آن زمان او بکنی پس هر گاه که با او برخوری سلام من با وی برسان
و بعد از آن جعفر بن محمد صادق و بعد از آن موسی بن جعفر پس علی بن موسی پس محمد بن علی
پس علی بن محمد و دیگر حسن بن علی و بعد از آن هم نام و هم کنیت من که حجت خدای عزوجل
خواهد بود در روی زمین و باقی گذاشته خدا است در میان بندگان و لد حسن بن
علی است آنکسی که فتح خواهد نموده خدا تعالی بر دست او مشرق و مغرب را آنست
آنکسی که از شیعیان او و دوستان آن حضرت غایب خواهد شد غایب شدنی که
ثابت نخواهد ماند بر امامت او در آن غیبت مگر کسی که خدای عزوجل دل او را
گشاده ساخته باشد از برای قبول ایمان جابر میگوید که گفتم یا رسول الله آیا
شیعیان او در غیبت او بآن منتفع خواهند شد فرمودند بلی بحق آنکسی که مرا
به پیغمبری فرستاده شیعیان از نور او چراغها خواهند افروخت و در غیبت او
از دوستداری آن منتفع خواهند شد مانند انتفاع بردن مردم از آفتاب اگرچه

اگرچه ابر آنرا پوشیده باشد ای جابر این از آن سرهای پنهان و علمهای خدای
عزوجلست پس پنهان بدار این را مگر از کسانیکه اهل آن باشند **فصل** بدانکه مردم در
اعتقادات و قبول کردن آنها متفاوت‌اند و مرتبه بعضی فوق مرتبه بعضی دیگر میباشد
بعضی دیگر اعلی از بعضی میباشد هیچکدام در یکدیگر حجت نیستند و شکی نیست که
خدا تعالی تکلیف نموده بندگان را بقدر عقل و فهم و طاقت ایشان حضرت امام
محمد باقر ع فرمودند بدرستی که مومنان مراتب بسیار دارند بعضی بر یک و دیگر برابر ایمان اند
و بعضی بر دو مرتبه و بعضی بر سه مرتبه و بعضی بر چهار و بعضی بر پنج و بعضی بر شش و بعضی
بر هفت و اگر خواهی که بار کنی بر کسی که یک مرتبه از ایمان دارد دو مرتبه را از آن او توانائی
نخواهد داشت و اگر بار کنی بر صاحب دو مرتبه سه مرتبه ایمان را توانائی نخواهد داشت
و حدیث را تا آخر ذکر فرمودند و حضرت امام جعفر صادق ع فرمودند ایمان حالتها
و درجه‌ها و طبقه‌ها و مرتبه‌ها دارد بعضی از ایمان تمام است و بنهایت تمامی رسیده و
بعضی ناقص است و نقصان آن بسیار ظاهر و بعضی از آن راجح است رجحانی زیادتی
دارد و نیز آن حضرت فرمودند اگر بدانند مردم که خدای عزوجل این خلق را چگونه آفریده
هیچکس ملامت احدی نخواهد کرد و بنابر آنکه گفته شد مرا و از آنکه پیش از همه
چیز بیان شود آن برای هر که طفل باشد در اول نشو و نما بعضی اعتقادات را حفظ کند

اولا حفظ کردن و بعد از ان معنی انرا اهسته اهسته در بزرگی ظاهر میشود پس ابتدا
ان حفظ کردنست و بعد از ان فهمیدن و بعد از ان اعتقاد کردن و یقین داشتن و تصدیق بان
نمودن و این از ان چیزهاییست که حاصل میشود در سن طفولیت بدون برهانی و از جمله
لطفهای خدای تعالی بر دل ادمی انستکه در اول نشو و ترقی او را مستعد از برای قبول ایمان داده
بدون احتیاج باوری که محتاج سازد او را بقبول و بدون دلیل عقلی و چون کسی منکر این سخن
شود و حال انکه جمیع اعتقادات عوام اول انها فهمیدن بحث و تعلم محض است بلی اعتقادی
که بمحض تقلید باشد در ابتدا خالی از نوع ضعفی نمیباشد باین معنی که اگر نقیض انچیز را
اول دانسته باو گفته شود او لیز از خاطر او زایل میگردد و ناچار مطلبست از تقویت دادن
و ثابت ساختن اعتقاد در خاطر طفل و مرد عامی تا محکم گردد و تزلزلی در ان راه نیابد
و طریق تقویت و اثبات ان نیست که صنعت مجادله و گفتگو را تعلیم وی کنند بلکه
باید مشغول کردد بتلاوت قران و تفسیر ان و بخواندن حدیث و معنیهای ان مشغول گردد
بعبادتهایی در پی تا انکه همیشه اعتقاد او قوت یابد و ثبات او را در ان زیاد شود بسبب
انچه از دلیلها و حجتهای قران بگوش او میخورد و بسبب انچه از خبرها قاطع و فایدهها بان
وارد میشود و بسبب انچه از نور عبادتها و مواظبت بر انها میتابد بر ان بیابد و بانچه
از دیدن صلحا و همنشینی ملاحظه اثار عبادت و طریقه و هیئات ایشان در افتادگی از برای

از برای خدا و ترسیدن از ان و فروتنی از برای او بان سرایت میکند و فهمانیدن معنی اعتقاد
در اول و تنبیه مشبهست با فشاندن تخم در زمین دل و سببهای مذکوره باب دادن و تربیت نمودن
تخم تا انکه بروید و قوی گردد و بلند شده درختی شود پاکیزه و ثابت که بیخ ان در زمین
محکم و شاخ ان در بلندی باشد و سزاوار انست که محافظت کرده شود گوش او از جدل
و گفتگوها بنحو محافظت از برای اینکه بر پیشانی جدل بیش از ان امادکی انست و افساد ان
اصلاح و مشاهده در این باب بیا بیست کافی و معاینه برهانیست شافی پس ببین اعتقاد
اصل صلاح و تقوی را از عوام الناس با اعتقاد متکلمین و صاحبان جدل که در بین ببینید ان
اعتقاد مرد عامی را در ثبات مانند کوه عظیمی میبیا که در چیزهای بسیار عظیم و صداهای بسیار
سخت انرا حرکت نمیدهد و اعتقاد متکلمین که محافظت اعتقاد خود را بانواع جدلها
میکنند مانند رشته در هوا اویخته میبابی که اندک بادی از او میل بچپ و راست میدهد
مگر کسیکه از جماعت متکلمین که دلیل اعتقاد را شنیده و بتقلید فرا گرفته باشد چنانچه اصل
اعتقاد را بتقلید فرا گرفته بود و فرقی نیست میان تقلید نمودن در فرا گرفتن دلیل و میان
تقلید در فرا گرفتن چیزی که دلیل دلالت بران میکند زیرا که اموختن دلیل او یکیست و مستقل
بودن در فکر در چیزی او یکیست دیگر و از ان بسیار دور و بعد از ان هر گاه طفل باین عقاید
نشو نماید باید که مشغول کسب دنیا شود دری دیگر سوی انچه فرا گرفته بر روی دل او

کشوده میشود اما در آخرت بسبب این اعتقاد حق که دارد از عذاب سالم خواهد بود و دلیل
که در شرع شریف تکلیف نموده عربان را بر بیشتر از تصدیق جزم بظاهر این اعتقادات
و بهیچ وجه مکلف نشده اند به بحث و تفتیش نمودن و بتکلیف دلیل ایقاد آن نیز بسبب
دانستن و اگر اراده آن نمود که از جمله سالکان راه آخرت باشد و اهلیت این راه داشته
باشد و توفیق حق مساعدت کند تا آنکه مشغول عمل شود و ملازم تقوی گردد و پای
بر روی دارد نفس را از هوسها و مشغول بریاضت و جهاد نفس گردد و درهای هدایت
دل آن کشوده میشود و حقیقت این اعتقادات ظاهر میشود از راه نور الهی که در دل آن
افکنده شده بسبب جهاد نفس که کرده تا وفا بوعده که حق سبحانه و تعالی فرموده اند
شود چنانچه فرمودند والذین جاهدوا فینا لنهدینهم سبلنا یعنی آنجماعتیکه در راه
ما جهاد نموده اند هر آینه راهنمائی میکنیم ایشانرا براههای خود و اینست آن گوهر قیمت
که نهایت مقصد راست کو یافت که بیش از هر کس تصدیق کرده اند و آنانی که بجلال
عزوجل نزدیکند و مراتب آن بسیار است بحسب مراتب جهاد کردنها و مراتب باطنها
در پاک و پاک ساختن آنها از غیر خدای عزوجل و در روشن شدن آنها بنور یقین و این
تفاوت مانند تفاوتیست که مردم در اسرار طب و فقه و سایر علمها میدارند از برای
آنکه اینها مختلف میشود باختلاف سعیها و اختلاف افزونیش در زیرکی و شعور و چنانچه

و چنانچه مراتب مردم در این علوم بیشمار است هم چنین مراتب ایشان در کشف حقایق این
عقاید بی اندازه است و اما تفصیل متعلقات اعتقادات از برای خاصان و کیفیت جهاد
کردن از برای ایشان در فصل سیم از باب اول اشاره بآن دو واقع شد **فصل**
محقق فرقه ناجیه نصیر الحق والدین محمد بن حسن طوسی ره فرموده اند اقل آنچه بر مکلف
اعتقاد بان داشتن واجبست دانستن معنی کلمه لا اله الا الله محمد رسول الله صلی الله
علیه و آله است بعد از آن که تصدیق کند او را در صفات خدا و در روز آخرت و تعیین
امام معصوم و تصدیق باینها همه بر وجهی باید که قرآن مجید مشتمل است بر آن بدون
زیادت و نقصان و برهان اما در صفات خدا تصدیق کند که صاحب حیوة
و قدرت و علوم و اراده و کلام است و هیچ چیز مانند او نیست و شنوا و بیناست
و اما در امر متعلق بروز آخرت تصدیق کند به بهشت و دوزخ و صراط و میزان
و حساب و شفاعت و غیر اینها و واجب نیست که تفحص کند از حقیقت صفتها
و آنها بنکه کلام خدا و علم او و غیر اینها حادث است یا قدیم بلکه اگر هرگز این معنیها بخاطرش
نرسد و بر این حالت عمر صرف نموده خواهد بود و اگر غالب شود بر دلش شکی
یا اشکالی اگر ممکن باشد که محو کند آنرا از خاطر بسخنی نزدیک بفهمها اگر چه آن سخن
در نزد متکلمین قوی و پسندیده نباشد این کار بکند که کافیست و احتیاج بتحقیق

دلیل نیست زیرا که دلیل تمام نمیشود مگر بذکر شبهه و جواب آن و هرگاه ذکر شبهه شد
ایمن نمیتوان بود که در دل نقش بندد و بعد از آن گمان کند که این شبهه خواست
از آن راه که عقل او از فهمیدن جواب قاصر باشد چه گاه باشد که شبهه در نهایت واهیست
و وضوح و جواب آن در نهایت خفا باشد و عقل قبول الجواب نکند و از این
که از تفحص و تفتیش و گفتگو در شرع منع شده و شکی نیست که منع ضعفای عوام
شده و آنها پیشوایان دین را امر شده که نفی نمایند در کنار اشکالها و منع کردن
عوام نازل منزله منع کردن طفلانست از کنار نهرهای عظیم از راه آنکه مبادا
غرق شوند و رخصت توانایان شبیه است برخصت کسیکه مهارت تامی در شناوری
داشته باشد اما این مقام قریب لغزش قدمست از آن جهت که هر ضعیف العقلی گمان
میبرد که قدرت بر ادراک حقیقت هر چیز دارد و خود را از جمله توانایان میشمرد
و بسیار میباشد که داخل در اینها میشوند و غرق میگردند در دریای نادانی و
شعوری باین ندارند و صواب است که همه مردمان مگر شاذ نادری که یافت میشود
در زمانهای ما مکلفند باین و ممنوع کرده‌اند از تجاوز از طریقه صاحبان علم در ایمان
سهل و آسان و بسند نمودن بمجمل نمودن بانچه خدای عز و جل نازل ساخته و پیغمبر
خبر بان داده پس هر کسی که مشغول شود در خوض در کلام خود را در شغلی انداخته

انداخته که از همه شغلها باز میماند و وقتی حضرت پیغمبر جمعی از اصحاب خود را دیدند
که شروع در گفتگو و خوض در کلام نموده بودند آنحضرت غضبناک شد بمرتبه که
گونه‌های روی مبارک ایشان سرخ شد پس فرمودند آیا شما باین مامور شده‌اید
اید آیات قرآن را بهم میزنید و بعضی را بر بعضی حمل میکنید بر بینید آنچه خدای عز و جل
شما را امر بان کرده بان بایستید و آن نهی است بر طریق حق که از این تجاوز ننمایید
نموده و در کتاب مصباح الشریعه مرویست که حضرت صادق ع فرمودند از خدا
بترس و بعد از آن در هر جا که خواهی و از هر قومی که خواهی میباش چرا که هیچکس را
در خوبی خدا ترسی خلافی نیست و پرهیزکار محبوبست در پیش هر طایفه روی
پرهیزکاری هر چیزی و راه حق جمعست تا آنکه آنحضرت فرمودند آنگاه علاوه و
شو چیزی اگر اجماع صاحبان صفای باطن و پرهیزکاری بر آن واقع شده از اصول
دین و حقیقتهای یقین و رضا و انقیاد و داخل شو در اخلاقهای مردم و سخنان
ایشان که کار بر تو دشوار شود چنانچه بپسندید که آنچه اجماع کرده‌اند
که خدا یکیست و مانند او چیزی نیست و اینکه عالم است در حکم و هر چه میخواهد
میکند و فرمان میدهد بانچه اراده مینماید و در هر چه کرده منتهی الیه کف کرد
گوید و چیزی بوده و نخواهد بود مگر بخواهش او و اینکه قادر است بر هر چه

میخواهد و راست گوینده است و در هر وعدهٔ خوفی که بر طاعتها و وعدهٔ بدی
بر معصیتها کرده و انکه قران کلام اوست و انکه بوده است پیش از کاینات و مکان
و زمان و انکه او قادر بدین چیزها و فانی ساختن چیزهای دیگر در پیش او مساوی است
مثلا فهمیدن چیزی علم او زیاد میشود و نیز فهمیدن ساختن چیزها ملکشان کم میگردد سلطنتی
بالاتر از سلطنت او نیست و تقدس و عظمت او از تقدس او نیز و هر که بر تو وارد سازد
چیزی را که این اصل را برهم زند قبول مکن و باطن خود را مجرد ساز از ان برای الهیه
که گفته شد تا فایده این را بیابی و با رستگاران رستگار شوی **فصل** بدانکه
اسراری را که علما از عوام پنهان میدارند بر چند قسم است بعضی از انها ان است
که فهم ایشان اندر یافتن ان قاصر است و عقلشان بان نمیرسد مانند روح
که از عالم باطنست و علم عوام از عالم ظاهر تجاوز ننموده پس هر گاه حقیقت روح را
از برای ایشان بیان کنند در فهم ان سرگشته و ببلای افتند خداوند کار عالم در قران مجید
فرموده اند یسئلونک عن الروح قل الروح من امر ربی وما اوتیتم من العلم الا
قلیلا یعنی سوال میکنند از تو کیفیت روح را بگو ای محمد صلعم که روح از چیزهای نهانی
پروردگار منست و از محض قدرت او پیدا شده و بشما نرسیده است از علم مگر
کمی پاره بنده است بعلم مگر کمی از شما و بعضی از اسرار انست که فی نفسه فهمیده میشود

میشود و عقل از فهمیدن عاجز نیست اما ذکر ان ضرر بسیار کسی ان شنوند کان ضرر بیشتر
و سر مسئله قضا و قدر از این قبیل است و ازین راهست که منع از اظهار ان شده و در بعضی
که ذکر حقیقت بعضی چیزها بعضی از مردم ضرر رساند مثل ضرری که نور افتاب بچشم مرغ
شب پره و ضرری که بوی گل بدماغ جعل میرساند و بعضی از اسرار انست که اگر صریح گفته
شود بهمین خواهد شد و ضرری ندارد اما بیان ان در لباس استعاره و رمز میشود
تا وقع ان در دل شنونده کان بیشتر باشد و مصلحتی در ضمن عظمت وقع او در دل او باشد
چنانچه اگر کسی بگوید دیدم فلانی را که گوهر قیمتی را در گردن خوک میاویخت و این سخن کنایه
است از انکه علم و حکمت را تعلیم با هلش میکند و گاه باشد ظاهر این سخن در ذهن شنونده
جای گیرد اما کسی که دانا باشد و ملاحظه کند و بداند که ان مرد گوهر قیمتی ندارد و گردن جانیست
که خوکی با او نیست سر و باطن این کلام منفطن میشود و در این فهمیدن تفاوت در مردمان
مردم پیدا میشود و چنانچه در حدیث وارد شده ابا نمیرسد کسیکه پیش از امام سر از
سجده بر میدارد اینکه خدای عزوجل سر او را سر الاغ گرداند و این تعبیر نظر بصورت هرگز
نشده و نمیشود اما نظر بمعنی محقق شده چرا که حقیقت الاغ و خاصیت او کم شعوری و
نفهمیدگی است و هر که سر خود پیش از امام بردارد از سجده سر او در کم شعوری و نفهمیدگی سر الاغ خواهد
بود و مقصود در حدیث همین است و لیکن نه صورت ان که ظرف معنیست چرا که

کردن میان ایشان او پیش بر امام حسن ع از نهایت بی عقلیست چه که این دو کار نقیض یکدیگرند
و این نوع کلام بسیار میشود در باینکه تعبیر از معنی بصورتی کرده شود که متضمن آن معنی باشد آن معنی
باشد و از این قبیل است آنچه در قرآن مجید واقع شده که فقال لها وللارض ائتیا طوعا
او کرها قالتا اتینا طائعین یعنی گفت خدای عز و جل باسمان و زمین که اوید شوید خواهی
نخواهی پس گفتند که آمدیم در حالی که فرمان برداریم و شکی نیست که تا اینکه گفتن
قدرت خدای عز و جل در آسمان و زمین و منقاد شدن ایشان بالطبع تشبیه شده بامر کسی که
فرمان او برده شود و اطاعت نمودن شخصی که بر عقب فرمان برداری کند و از این قبیل است
امر انما قولنا لشیء اذا اردناه ان نقول له کن فیکون یعنی کلام ما با چیزی که اراده ایجاد آن
نموده باشیم این است که بگوییم بشو پس بشود و این نوع عبارت از کلامهای باطنی که بحرف و صوت
باشد و از این قبیل است که تعبیر از صراط بر پلی شده و کشیده در میان بهشت و دوزخ
و تعبیر از میزان ترازوئی شده که دو کفه داشته باشد و همچنین سایر چیزهای بهشت
و دوزخ و بعضی از اسرار مثل این است که آدمی ادراک چیزی را مجملا نموده و بعد از آن تفصیل
آن را بتحقیق و ذوق ادراک کرده بحیثیتی که حالی او میشود و از منفعت میکند پس
تفاوت میان این دو علم پیدا میشود و اولین مانند پوست و دوم مانند مغز و اولین
مثل ظاهر و دوم مثل باطن میباشد و این مثل آن است که شخصی در تاریکی با از دور دیده

در دیده کس نقش بست و نوعی علمی از برای او حاصل شد و هر گاه در نزدیک ما
بعد از زوال تاریکی او را دید فرق بسیاری میان این دو حالت می‌یابد و آنچه از نقیض آمد
اول نیست مگر همان او ایست که در دوم مبین ظاهر شد و همچنین است معنی در علم ایمان
و تصدیق بر بسیاری از اعتقادات از این قبیل است **فصل** در تفسیر امام حسن عسکری ع
در آیه و منهم امیون لا یعلمون الکتاب الا امانی و روایت که شخصی بحضرت امام جعفر صادق ع
گفت هر گاه این جماعت یهود دانند از کتاب مگر آنچه را که از علمای خود شنیده باشند و راهی
بغیر از این نداشته باشند پس چون خدای عز و جل مذمت ایشان کرده در تقلید نمودن
و قبول کردن از علما آنچه گفته‌اند آیا تفاوتی هست میان یهود با عوام ما و هر گاه از برای
ایشان تقلید علما نمودن جایز نباشد از برای عوام ما نیز تقلید علما جایز نخواهد بود
آنحضرت در جواب فرمودند که میان عوام ما با علمای ما و میان عوام یهود با علماء ایشان از راهی
فرقیست و از راهی مساویند اما از راهی که مساویند آنست که خدای تعالی عوام ما را در تقلید
علما مذمت نموده چنانچه مذمت عوام یهود کرده و اما از راهی که میان ایشان فرق است
اینچنین نیست سائل گفت یا ابن رسول الله این را از برای من بیان کن تا بیابم آنحضرت
فرمودند که عوام یهود علماء خود را شناخته بودند بدروغ گفتن صریح و بحرام خوردن
و رشوه گرفتن و باینکه حکم خدا را از طریقی که میبایست تغییر میدادند بسبب التماس

و سبب توجهی که با بعضی پیدا شد و بسبب رشوه که از بعضی میگرفتند و شناخته بودند
ایشانرا بتعصب بحقی که بان از دین بدر میرفتند و هر گاه متعصب در میامدند باطل بسیار
حق کسانی را که بر ایشان تعصب می ورزیدند و میدادند بکسانی که از برای ایشان تعصب میکشیدند
انچه را مستحق نبودند و از برای خاطر ایشان ستم بجمعی میکردند و شناخته بودند ایشانرا
که مرتکب حرامها میشدند و این را دانسته بودند که هر که این کارها میکند فاسق است و جایز نیست
تصدیق او نمودن در انچه بخدای عز و جل یا پیغمبران نسبت دهند و خدای عز و جل
از برای همین ایشانرا مذمت کرده که تقلید کسی میکردند که می شناختند و میدانستند که
خبر او قبول نباید کرد و انچه نقل کند تصدیق نباید نمود و عمل نباید کرد بانچه بمردم رساند
از جانب کسانی که ایشانرا ندیده اند و واجبست بر عوام ایشان که با خود فکر کنند در امر
پیغمبر از برای انکه دلایل انحضرت ظاهرتر از ان بود که پنهان تواند بود و مشهورتر
از ان بود که بر ایشان ظاهر نباشد و همچنین است عوام ما هر گاه بشناسند علمارا بفسق
ظاهر و تعصب شدید و حرص بر متاع دنیا و حرام ان و هلاک ساختن هر که بر او تعصب ورزند
اگرچه مستحق ان باشد که او را اصلاح شود و مدارا نمودن به نیکی و احسان بهر کس که
از برای او تعصب کشند اگرچه مستحق خفت و خواری باشد پس هر که از عوام ما این تقلید
نوع علما نماید مثل جماعت یهود خواهد بود که خدای عز و جل مذمت ایشانرا کرده بسبب

تقلیدی که علماء فاسق را مینمودند اما هر دانشمندی که محافظت و رعایت دین و
مخالفت هوا و اطاعت فرمان خدا نماید عوام را میرسد که متابعت او بکنند و اینچنین دانشمندی
نمیباشد مگر بعضی از علما و شیعه نه همه ایشان بدرستی که هر که از علما شیعه مرتکب شود
امرهای قبیح و شنیع انچه را علمای اهل سنت مرتکب شده اند انچه از زبان ما نقل کنند
قبول نکنید و فایده در ضمن ان قبول نیست

باب هفتم

در شناخت نفس است و مراد ما
از نفس ان گوهر لطیفیست که از عالم غیب است و این بدن جسمانی را در حالتی
که میباید در خدمت مفوض باید و این بدن فرمانبردار او شده مانند مولائی که خادم
فرمانبردار خود ساخته باشد و ان عبارتست از ذات ادمی و حقیقت انکه علم بعلوم
دارد او را در این بدن لشکرهای جسمانی هست که اعضا باشد و لشکرهای روحانی
که قوتها باشد خدای عز و جل در قران مجید فرموده اند و فی انفسکم افلا تبصرون یعنی
در نفس شما ایات بسیاری هست ایا نظر در انها نمیکنید تا بدانید چه مقدار چیزها
در نفس افریده شده و حضرت پیغمبر ص فرموده اند هر کس نفس خود را بشناسد بتحقیق
خدا را شناخته است و نیز فرموده اند شناساترین شما بنفس خود شناساترین شماست
بخدای عز و جل و این گوهر غیبی گاه هست که روح مینامند از برای انکه زندگی بدن
موقوف بر انست و گاه هست که قلب مینامند از ان راه که در خاطرها میگردد

علوم مینماید و عقل مینامند از آن جهت که کسب علوم میکند و صفت میشود بچیزهای که
ادراک میشود و این چهار اسم گاه میباشد که در عرف این معنیهای مذکوره استعمال میشود اما
بقرینهٔ مقام مراد معلوم میشود و باز بدانکه نفس بحسب اختلاف احوالات صفت صفتها
مختلف میشود پس هر گاه آرمیده است بجای نیکه فرمان بردار امرها و نهیهای الهی باشد
شهوتها مضطرب نشود او را نفس مطمئنه مینامند در قران مجید نازل شده یا ایتها النفس
المطمئنة ارجعی الی ربک راضیة مرضیة یعنی ای نفس آرمیده بفرمانبرداری خدای عزوجل
برگرد بسوی خدای خود در حالی که خشنود باشی و خدا از تو خشنود باشد و اگر آرمیدگی
او تمام نباشد اما بدافعهٔ شهوت و غضب نماید و بر اینها اعتراض کند او را نفس لوامه نامند
از برای آنکه ملامت میکند صاحبش را هنگامی که تقصیر در عبادت خدا تعالی میکند
در قران کریم وارد شده و لا اقسم بالنفس اللوامة یعنی قسم میخورم بحق نفس ملامت کننده
و اگر ترک اعتراض نموده و تصدیق و رضا بفرمانبرداری مقتضای شهوتها و بواعث شیطانی
مینماید او را نفس اماره بسوء مینامند در قران مجید بر سبیل حکایت از حضرت یوسف
مذکور است وما ابرئ نفسی ان النفس لامارة بالسوء الا ما رحم ربی یعنی ارادهٔ من [illegible]
آن نیست که اظهار پاکیزگی نفس خود بکنم بدرستیکه نفس امر کننده است ببدی مگر
وقتی که خدا رحم کند **فصل** بدانکه دو لشکر غضب و شهوت گاه میباشد که فرمان

قلب را میبرند فرمان بردار تر او پس اعانت او میکنند بر راهی که سلوک میکند و ریاضت خود
با او میکند در سفری که مینماید و گاه میباشد که از فرمان او بدر میروند و سرکشی میکنند تا آنکه
مالک او شده او را بندهٔ خود میسازند و باین سبب هلاک میشود و از سعادت
ابدی رسد باز میماند و او را یک لشکری دیگر هست که علم و حکمت و تفکر باشد و سزاوار برای
دل است که از این لشکر استعانت جوید بدرستیکه این لشکر خداوند عزوجل است مسلط بر
دو لشکر و گاه میباشد که آن دو ملحق بلشکر شیطان میشوند پس اگر کسی استعانت از لشکر علم
نجوید و لشکر غضب و شهوت را بر نفس مسلط سازد البته هلاک میگردد و زیان کار میشود
زیان کاری ظاهری و حال اکثر مردم این چنین است چو اکثر عقلهای خود را فرمان بردار شهوتها
نموده اند و استنباط حیلها از برای بر آمدن شهوتها مینمایند و سزاوار آن بود که شهوتها
فرمان بردار عقلها باشند و در هر چه عقل بآن محتاج باشد **فصل** دیگر بدانکه در ترکیب
و آفرینش آدمی چهار چیز مخلوط شده و از این راه چهار صفت از صفتها در وی جمع شده و آنها
صفتهای سبعی و بهیمی و شیطانی و ربانی است و آدمی از آن جهت که غضب بر وی مسلط شده
مباشر کارهای حیوانات درنده میشود مانند دشمنی نمودن بظاهر و بغض داشتن بباطن
و تسلط بر مردم جستن بزدن و دشنام دادن و از آن جهت که شهوت مسلط بر او شده مرتکب کارهای
حیوانات چهار پا میگردد مثل خواهش زیاد بچیزی داشتن و حرص در چیزها و رغبت تمام

جماع و غیر اینها و از آن راه که در نفس آدمی از امرهای الهی یافت میشود چنانچه در قران
نازلست قل الروح من امر ربی دعوای ربوبیت از برای خود مینماید و محبت میدارد در برابر ستایش و
بر مردمان و بلندی بر همه و همه چیز را مخصوص خود ساختن و استقلال در امور و تفرد
بترتیب خلایق و خلاصی از قید بندگی و تواضع و رغبت میدارد بر اطلاع بر همه علوم
بلکه دعوی میکند از برای خود علم و معرفت را و احاطه بجمیع امور را و خوشحال میشود هرگاه
نسبت داده شود بدانش و غمگین میشود از نادان و از عمده اوصاف ربوبیت احاطه بجمیع
حقایق نمودن و مستولی بودن بتسلط بر همه خلایق است و آدمی بر این حریص میباشد و از آن
حیثیت که از چهارپایان جدا شده بتمیز میان خیر و شر در عاقبت بامثال کتابها نهاده صفت
غضب و شهوت حاصل میشود و در صفت شیطان و صاحب شر بسیار میگردد و کار
شعور خود را در استنباط راههای حیله و شر و متوسل میشود در مطالب بمکر و حیله و فریب
و وا مینماید شر را در صورت خیر و اینها در خلق شیطانست و در هر کسی این چهار اصل که
ربوبیت و شیطنت و سبعیت و بهیمیت باشد سرشته شده تمامی اینها در دل انسان جمع
گرد آمده گویا مجموع اینها در پوست آدمی خوک و سگ و شیطان و حکیم است اما خوک
عبارت است از شهوت چه اگر مذمت خوک نه از راه رنگ و شکل و صورت اوست بلکه
از آن راه است که اخذ نصیب خود مینماید و طمع در نصیب غیر میکند و بسیار میخورد و سیر نمیشود

نمیشود و حرص بی اندازه بر چیزها میدارد و سگ عبارتست از غضب چه اگر بدی حیوانات درنده
با سگ گزنده نه باعتبار صورت و رنگ و شکل است بلکه معنی درندگی آنجا بر آمدن و زخم زدن
کردن و کین بدنست و در باطن آدمی طیش حیوانات درنده و غضب آن و حرص خوک و زنا و
شهوت آن موجود است و خوک از راه حرص دعوت میکند بکارهای شنیع و قبیح و حیوان درنده
از راه غضب دعوت میکند بظلم و آزار رسانیدن و شیطان همیشه شهوت خوکی و خشم حیوان
درنده را در آدمی بر می انگیزد و هر یک از این دو را بر دیگری مسلط میگرداند و در نظر هر یک
خوش آینده میسازد آن خلقی را که بر آن آفریده شده اند و حکیمی که عبارت از عقل است مامور است
که حیله شیطان و دیگران را دفع کند بانکه ظاهر سازد ببینائی درست و نور درخشان و اضح
که او راهست از برای آدمی مکرهای شیطان را از پنهانی ساختن و مامور است که بشکند حرص
خوک را مسلط ساختن سگ را بر آن چه اگر بغضب تندی شهوت شکسته میشود و مامور است
که دفع کند تندی سگ را مسلط گردانیدن خوک را بر آن و مجموع را در تحت فرمان خود در آورد
و هرگاه این کمینه بجای آورده و قدرت بر آن داشته باشد کارها در حد وسط و عدالت
در مملکت بدن پیدا میشود و مجموع اینها براه راست خواهند رفت و اگر عاجز باشد از
غالب شدن بر اینها غالب میشوند بر عقل او را در خدمت خود میدارند و همیشه مشغول
استنباط حیلها و فکرهای دقیق میشود تا خوک را سیر کرده اند و سگ را راضی کرده اند پس عقل

الا دوام در عبادت سگ با خوک خواهد بود و حال اکثر مردم اینست تا مادامی که پیشنهاد همت
ایشان معروف بطن و فرج و مجادله با دشمنان باشد **فصل** اما اجتناب از اطاعت خوک شهوت
صادر میشود حالت بیحیایی و ناپاکی و اسراف و بخل و ریا و بی پرده دری و بی پروایی و امثال
و حرص و طمع بیباد و بزبان اظهار دوستی کردن و در دل اثری از آن نباشد و حسد و سرزنش و
غیر اینها و اجتناب از اطاعت سگ غضب در دل منتشر میشود حالت جلادت و ارتکاب امور خسیسه
و طلب علو و لاف زدن و طیش کردن و تکبر نمودن و بخود بالیدن و شوخی با مردم کردن
و افتخار نمودن و مردم را خوار داشتن و حقیر شمردن و بدخواه بودن و رغبت بستم داشتن
و غیر اجتناب از اطاعت شیطان بسبب اطاعت شهوت و غضب حاصل شود حالت مکر و فریب
و حیله وری و بی بید بری و روباه بازی و چیزها را مشتبه ساختن و اظهار خیرخواهی
بر خلاف واقع نمودن و در لباس نیکی بدی را نمایاندن و کارهای قبیح کردن و مانند اینها
و اگر چنانچه اطاعت شهوت و غضب نکند و اینها را در تحت فرمان صفت ربانی در آورد
هر آینه قرار خواهد گرفت در دل او صفتهای الهی که علم است و حکمت و تمیز و احاطه بهمه
چیزی و شناختن چیزها چنانچه هست و مستولی شدن بر اینها بودن بقوت علم و بینایی
و اهلیت پیشوایی بر مردم داشتن بکمال علم و بزرگی رتبه او مستغنی خواهد شد از غلبات
شهوت و غضب خواهد رسید باو از محافظت خود از شهوت و بر گردانیدن آن باعتدال

باعتدال صفتهای شریفه مانند پاکدامنی و قناعت و آرامیدگی و زهد و خداترسی و پرهیزکاری
و شکفتگی و همت خوش آینده و حیا و خوش زبانی و مهربانی و مانند اینها او حاصل خواهد شد
در او از محافظت قوت غضب و غالب شدن بر آن و بر گردانیدن آن بحدی که واجب است صفت
شجاعت و کرم و سخت گیری بر بدان و محافظت نفس خود و صبر و حلم و بر تحمل دشواری و عفو
و ثبات قدم و نجابت و شعور و تمکین و غیر اینها و دل مانند آینه است که حالهای مذکوره با او شد
او این نوع امور که در او اثر میکند و این اثرهایی در پی او میرسد آن اثرهای پسندیده که
همچنان باعث زیادتی جلاء و روشنی و سفیدی و درخشندگی آینه دل میشود تا تجلی گر حق
در او در نهایت وضوح جلوه گر میگردد و حقیقت چیزی که در دین مطلوب است ظاهر میشود باین
چنین قلبی اشاره شده و در حدیث نبوی که فرموده اند که هرگاه خدای عز وجل اراده کند به بنده خیر را
دل او را واعظ و ناصح او میگرداند و در حدیثی دیگر فرموده اند هر که را از غایت دل واعظی باشد
که پند دهد خواهد بود او را از جانب خدا حافظی که ضبط او نماید و اینست آن دلی که باید
در او قرار میگیرد و در قرآن مجید نازل شده الا بذکر الله تطمئن القلوب یعنی آگاه باشید که بیاد
خدا دلها آرمیده میشوند و اما اثرهای ناپسندیده مانند دود سیاه است تیره که بآینه دل میرسد و
همیشه در پی یکدیگر هم نشینند تا آنکه او را سیاه و تیره سازد و بالکلیه از فیض الهی محروم ماند
و اینست و او از طبع و دل که در قرآن مجید وارد شده خدای عز وجل فرموده کلا بل ران علی

قلوبهم ما كانوا يكسبون يعنى بايد كه باز ايستيد ازان يعنى بلكه پوشيدن است سفيدى دل ايشان را
انچه كرده اند از معصيتها و يقين فرموده ان لو نشاء اصبناهم بذنوبهم ونطبع على قلوبهم فهم لا يسمعون
يعنى اگر خواهيم معذب ميسازيم ايشانرا بگناهانى كه كرده اند و مهر ميگذاريم بر دلهاى ايشان
پس نميشنوند ايات را بطريقى كه بفهمند و منتفع شوند و درين ايه شريفه نشنيدن و مهر كردن
مربوط بگناهان شد همچنانچه شنيدن در ايه ديگر مربوط بپرهيزكارى شده در ان موضع
كه فرموده اند واتقوا الله واسمعوا و در موضعى ديگر فرموده واتقوا الله واطيعوا الله و در
جاى ديگر فرموده واتقوا الله ويعلمكم الله و هرگاه گناهان جمع گردد بر دل گذاشته ميشود و دل در
هنگام نابينا ميگردد از ديدن حق و صلاح دين و سهل ميشمرد امر اخرت را و عظيم ميشمرد
امر دنيا را و تمامى همت او مصروف دنيا ميشود و هرگاه احوال اخرت و اهوال ان گوش زد او
شود از گوش ميشنود و از گوش ديگر بيرون ميكند و در دل او قرار نميگيرد و در اين زمان
و تدارك نميكند و اينها الجماعت اند كه از اخرت مايوس شده اند مانند كافران كه مرده اند
و احوال اخرت را معاينه كرده اند و اينست معنى سياه شدن دل و بگناهان چنانچه قران مجيد
و سنت پيغمبر بان ناطق است از حضرت امير المؤمنين سلام الله عليه روايت كه ظاهر ميشود در اول
در دل قطعه روشن سفيدى و هرگاه بنده عملهاى صالح كرد ان قطعه بزرك و زياده ميشود
تا تمام دل سفيد شود و ظاهر ميشود نفاق در دل نقطه سياهى و هرگاه بنده مرتكب عملهاى

عملهاى حرام شد ان نقطه زياد ميشود تا تمامى دل سياه گردد و مهر بر ان گذاشته شود كه ديگر
اميد خير بان نباشد بعد از ان اين ايه را تلاوت فرمودند كلا بل ران على قلوبهم ما كانوا
يكسبون حضرت امام محمد باقر عم فرمودند بدرستى كه دلها بر سه قسمست يكى دليست كه
سرنگون شد هيچ چيز را ضبط نميكند و ان دل كافرست و دوم دليست كه درهاى خيرى
گشاده و چراغهاى هدايت در او افروخته شعله و نور او تا روز قيامت خاموش نميشود
و ان دل بنده مومنست و حضرت امام جعفر صادق عم فرمودند ساعتى از ساعتهاى
شب و روز ميباشد كه در دل نه ايمان ميباشد و نه كفر و دل در ان وقت مانند جامه
كهنه بعد از ان فرمودند بان شخصى كه حاضر بود ايا نميبابى اين حالت را در خود انگاه
فرمودند كه بعد از ان نقطه و نشانى از جانب خداى عز وجل در دل پيدا ميشود با بجهة
از كفر و ايمان **فصل** بدان بتحقيق كه دل مانند بنائيست كه درهاى متعدد داشته باشد
و از هر درى چيزها با نجا در وارد شود يا مانند نشانه ايست كه از اطراف تيرها بان رسد
يا مانند ايينه نصب شده كه انواع صورتهاى مختلف برو گذرد و تازه بتازه در و صورتى
ديده شود يا مانند حوضيست كه نهرهاى متعدده داشته باشد از هر نهر ابهاى مختلف در و
فرو ريزد و راههاى اثرهائى كه هر حالى تازه بتازه در دل ميباشد يا از ظاهر است كه باصره
و سامعه و شامه و ذايقه و لامسه باشد و يا از باطن است كه خيال باشد و شهوت و غضب و

خلقتهائی که در مزاج آدمی ترکیب شده بدستی که هرگاه آدمی ادراک چیزی محسوس نماید اثری از آن
در دل ظاهر میشود همچنین مثلا هرگاه شهوت بحرکت در آید بسبب بسیار خوردن یا قوت مزاج
اثری در دل پیدا میشود و اثرها در دل باقی میماند و خیالات از چیزی بچیزی دیگر منتقل بسیار خوردن
میشود و دل بسبب انتقال خیال منتقل میشود از حالی بحالی همیشه از راه این سببها متغیر میباشد
میباشد و نزدیک ترین اثرهائی که در دل حاصل میشود خاطرها است که در او خطور میکند
و عارض او میشود از فکرها و ذکرها اعم از آنکه آن خاطرها بطریق تازه شده باشد یا آنکه
سابقا در آن بوده و الحال متذکر آن گردد و خاطرها است که محرک اراده میشود از برای آنکه نسبت کردن
و عزم و اراده چیزی نمودن البته بعد از آن میباشد که اول چیزی در دل خطور نماید پس مبدا کارها خاطرها
میباشد و بعد از آن خاطر محرک رغبت است و رغبت محرک نیت و نیت محرک عزم و عزم محرک اعضا
و منقسم میشود خاطرهائی که محرک رغبتند بخاطری که دعوت شر کند یعنی بچیزی که در عاقبت
ضرر رساند و بخاطری که دعوت نماید بخیری یعنی بچیزی که در آخرت نافع باشد پس این دو خاطر
مختلف میباشند و آن که محمود است الهام مینامند و آن که مذموم است آن را وسوسه میخوانند
و سبب خاطری که دعوت بخیر مینماید نامیده میشود بملک که عبارت است از فرشته و باعث خاطری
که بشر دعوت میکند آن را شیطان میگویند و لطف خدای عز و جل را که بسبب آن دل مستعد قبول
الهام ملک میگردد توفیق مینامند و آنچه بسبب آن مستعد قبول وسوسه شیطان میشود آن را

اغواء و خذلان میگویند و ملک عبارت است از مخلوقی که خدای عز و جل او را آفریده است
از برای رسانیدن خیر و افاده علم و ظاهر ساختن حق و وعده نمودن بچیزهای مستحسن و شیطان
عبارت است از مخلوقی که کار او وعده نمودن بشر است و امر کردن بچیزهای قبیح و ترسانیدن از
پریشانی هنگام اراده خیر و همیشه هر یک از ملک و شیطان دل را بجانب خود میکشانند که
حضرت پیغمبر ص روایت کرده که در دل آدمی دو چیز خطور مینماید یکی خاطر از جانب ملک است که
وعده بخیر میدهد و تصدیق بحق مینماید و هرکه این را بر خود بیابد باید که از خدای عز و جل بداند
و شکر او را بجای آورد و خاطری دیگر از جانب دشمنست یعنی شیطان که او وعده میکند بشر و
تکذیب حق مینماید و نهی میکند از خیر و هرکه این را در خود بیابد باید پناه برد بخدای عز و جل از
شر شیطان بعد از آن حضرت این آیه را تلاوت فرمودند الشیطان یعدکم الفقر و یأمرکم بالفحشاء
والله یعدکم مغفرة منه و فضلا والله واسع علیم یعنی شیطان وعده پریشانی میدهد شما را
در وقت نفقه نمودن در راه خدا و امر میکند شما را ببخل و خدا وعده میدهد شما را بآمرزش سیئ
از خود در صدقه دادن و مومنی در دنیا و آخرت و خدا احسان کننده است بر منفقان و داناست
باستحقاق ایشان و نیز آن حضرت فرمودند دل مومن میان دو انگشت از انگشتان خداست
میگرداند او را بهر کیفیت که میخواهد و این کنایه است از آن که خدای عز و جل بزودی او را
از جائی بجائی میگرداند و قدرت بر حرکت دادن و تغییر او دارد بانکه او را مسخر ملک و شیطان

ساخته چو اگر این دو معنی خداوند در گردانیدن دلها با انگشتان که معنی آنست
دیگر دانیدن اجسام و دل بحسب فطرت آفرینش صلاحیت قبول اثرهای ملکی دارد
اثرهای شیاطین دارد در قبول اثرهای هر یک از این دو مساوی است و رجحان
که یکی از اینها بر دیگری می‌یابد بسبب متابعت هوا و میل شهوت و مخالفت اینها
و هرگاه غالب شود بر دل یاد دنیا بواعث هوا شیطان فرصت می‌یابد و وسوسه
او میکند و هرگاه متوجه یاد خدا شد شیطان رحلت مینماید و گاه بود سوالات
و ملک اقبال نموده الهام بخیرات مینماید پس معلوم شد که منازعه و مجادله میان
ملک و شیطان در معرکه دل واجب است تا فتح مملکت او از برای یکی از آن دو شود
ساکن گردد و آرام بگیرد و عبور آن دیگر بندرت بر سبیل راه زنی باشد در قرآن مجید
نازل شده ان الذین اتقوا اذا مسهم طایف من الشیطان تذکروا فاذا هم مبصرون یعنی
که جماعتی که از خدا میترسند هرگاه خیال شیطان در خاطر ایشان خطور نماید
حق می افتند پس براه حق بینا شده خود را از معصیت باز میدارند **فصل** بدانکه گاه
که خاطر شیطانی مشتبه بخاطر ملکی میشود چرا که از مکرهای شیطان است که بد را
بصورت خوب وا مینماید چنانچه یکی که مطربی وعظ را اصل اند میگوید که احوال
خلق را بمکنی که همه از راه جهل فرو رفته اند و بسبب غفلت هلاک شده اند و

۴۶

و مشرف بر دخول جهنم گردیده اند یا رحم بر بندگان خدا نداری تا ایشان را نصیحت و پند
از هلاک خلاصی دهی و خدای عزوجل ترا دل بینا و زبان گویا و گفتار دلپسند
داده پس چون کفران نعمت خدا میکنی و متعرض غضب او میشوی و از اظهار علم و دعوت بندگان
خدای عزوجل براه راست ساکت میباشی و همیشه این خیالات در خاطر او جای میدهد
و بلطایف الحیل او را میکشاند تا بذکر مشغول وعظ میشود بعد از آن دعوت میکند او را بر
کردن از برای مردم خود سازی با ایراد الفاظ مستحسن و اظهار حزن و باو میگوید که
این کار نیکو نمی نمود در دلهای مردم باعتبار خواهد بود و تاثیری نخواهد بود و علی الدوام
این را محکوم بر میگرداند و در اثناء آن پلیدیهای ریا و قبول خلایق و لذت جاه و عزت
بر بادی علم و تعیین حقارت بر مردم نکوبستی را متوکد میدارد و آهسته آهسته بوسیله نصیحت او را
بهلاک میکشاند و شروع در سخن و ریا مینماید و گمان میکند که اداء حق نموده و حال آنکه
قصد او جاه و قبول مردم است و باین سبب هلاک میشود و گمان میکند که در نزد خدا
مرتبه عظیمی دارد و حال آنکه از آن جمع است که حضرت پیغمبر در شان ایشان این کلام
فرموده بدرستی که خدا تقویت میکند این دین را بجماعتی که نصیبی از دین ندارند و بمردی
که خداوند مینماید این دین را بمرد فاجر **فصل** بعضی از اهل معرفت گفته اند الهام ملک
و وسوسه شیطان در نفسها بچندین وجه و علامات واقع میشود یکی از اینها مانند علم

یقین است که از اقوی جانب نفس حاصل میشود و در مقابل آن هوا و شهوتست
که از اضعف جانب نفس میباشد و دوم از آنها مانند فکر در آیات آسمانها و زمین و آیات
نفسها و نظم و نسق و محکم بودن آنها بر وجهی که از آن الرشک و شبهه زاید و حاصل سازد
معرفت و حکمت را در قوت عاقله که مراد اقوی جانب نفس واقع است و در مقابل آن
ملاحظه آنهاست بطریق اشتباه و غفلت و اعراض بر وجهی که از آن شبهه و وسواس
حاصل شود در قوت واهمه و متخیله که مراد اضعف جانب نفس واقعست بدرستی که
ایمانهای محکم بمنزله ملائکه منزه از غیوب که عبارتست از عقول و نفوس کلیه از برای آنکه ایمانها
محکم مبدا و منشا علمهای یقینی است و ایمانهای متشابه خیالی بمنزله شیاطین و نفسهای همچنین است
از برای آنکه ایمانهای متشابه مبدا و منشا مطالب بی اصل و بی فایده است و سیم از آنها مانند
فرمان برداری پیغمبر مختار و پیشوایان اطهار که واقعست در مقابل اهل عناد و انکار و جحود
از کفار که عالم را خالی از صانع میدانند یا از برای صانع شریکی و مانندی قرار میدهند
پس هر کس که سلوک راه هدایت کند بمنزله ملائکه است که الهام خیرات مینمایند و هر که
سلوک راه ضلالت نماید بمنزله شیاطینست که مردم را بر شر و امیدارند و چهارم
آنها مانند تحصیل علوم و ادراکاتیست که متعلقست بمبادی عالیه و ذوات نفیسه
مثل ایمان بخدا و ملائکه و پیغمبران و روز آخرت و مبعوث شدن خلایق در قیامت

قیامت و ایستادن مردمان در نزد خدای عز و جل در حضور ملائکه و پیغمبران و شهیدان و صالحان
که در مقابل تحصیل علوم و ادراکاتیست که از راه حیله و مکر و کلمات بی فایده و فکر
در امور دنیائی که از محسوساتست اکتساب کرده بوده باشد بدرستی که قسم اول شبیهست بملائکه
روحانی و لشکرهای خدای عز و جل که در باطن آسمانها ساکنند و قسم دوم شبیهست
بشیاطین که رانده درگاه الهی و ممنوع از دخول آسمانها شده در ظلمات هوا محبوس شدند
و در دلو دنیا از عروج بمقامات عالیه محروم و در آخرت از نعمتهای بهشت جاودان محجوب شدند

فصل بدانکه آنچه بخاطر خطور میکند از گناهان مواخذه و بازخواست ندارد
و از برای آنکه بنده را در آن اختیاری نیست و همچنین میل خاطر و شوق بمعاصی از
برای آنکه در این دو نیز اختیاری ندارد اما اعتقاد داشتن و جزم کردن باینکه
سزاوار آنست که آن گناه کرده شود این بر دو قسم است یا اضطراریست یا اختیاری
و احوالات در این مختلف و هر چه از آن اختیاریست بازخواست دارد بخلاف آنچه
اضطراری است اما قصد معصیت بندگان البته مواخذه دارد مگر آنکه آن را بجای
نیاورد و ترک آن از ترس خدای عز و جل کرده و بر قصدی که کرده پشیمان شده باشد
و در این صورت ثوابی از برای او نوشته خواهد شد زیرا که قصد معصیت کاری
و خود را باز داشتن و جهاد نفس نمودن ثوابست و قصدی که موافق طبع باشد

دلالت میکند بر غفلت ناشی از خدای عز و جل بلکه خود را باز داشتن بجهاد نفس و مخالفت
طبع محتاج است بقوت عظیمی پس سعی در مخالفت طبع نمودن و از برای خدا کاری کردن
دشوارتر از سعی در موافقت شیطان و موافقت طبع است و در این هنگام باید که
ثوابی از برای او نوشته شود از آنجهت که سعی او در باز داشتن نفس و این قصد را
مدخلی دارد بر قصد معصیت و اگر چنانچه آن فعل را که قصد کرده بعمل بیاید از راه عاجزی
و مانعی یا از راه عذری ترک آن را بنماید نه از راه ترس خدا گناهی بر نامهٔ عمل او نوشته خواهد
شد چون اگر قصد او و عمل نیست از عملهای قلب که اختیاری نیست و دلیل بر این تفصیل چنین است
که از حضرت پیغمبر ص روایت شده که فرشتگان بخداوند عالمیان عرض میکنند
که خداوندا فلان بندهٔ تو اراده نموده که معصیتی بکند و حال آنکه خدای عز و جل با
بنده داناتر است از فرشتگان پس خداوند عالم بایشان میگوید که منتظر باشید اگر آن را
بجای آورد یک عقوبت بر نامهٔ عمل او بنویسید و اگر ترک کند آن را از برای او ثوابی بنویسید
که ترک آن را از برای رضای من کرده و روایت است از حضرت امیر المؤمنین ع در آیهٔ
ان تبدوا ما فی انفسکم او تخفوه یحاسبکم به الله یعنی اگر اظهار کنید آنچه در نفسهای شما است
از عزمها و نیتها خواهید حساب میکند شما را خدای عز و جل بآنچه در دل گذرانیده که آنحضرت
فرمود این امر بر پیغمبران و امتهای سابق عرض شده و قبول نکردند از دشواری

دشواری آن را نموده بر امت خود عرض کردند و ایشان قبول نمودند و چون حق تعالی
دید که ایشان این را قبول کردند با آنکه طاقت آن نداشتند فرمود که ای محمد چون قبول
این را نمودی با گرانی و عظمت آن و پیش از این بر پیغمبرها و امتها عرض کردیم و قبول نکردند
و امت تو قبول کردند پس لازم شد بر من که این را از امت تو بر دارم فرمود لا یکلف الله
نفسا الا وسعها یعنی که تکلیف نمیکند خدا تعالی نفسی را مگر بچیزی که بآن قادر باشد
و از این خبر ظاهر شد که هر چیز در تحت اختیار بنده نباشد و قدرت بر آن نداشته باشد
از خاطرهای اضطراری مؤاخذه و بازخواست ندارد و از حضرت پیغمبر ص مروی است
که نه چیز است که از امت من موضوع و ساقط شده و مؤاخذه ندارد خطا کردن و فراموشی
و آنچه ندانسته و آنچه را طاقت نداشته باشند و آنچه را مضطر باشند و آنچه را
مجبور و اکراه کنند و آنچه را شوم شمرند از فال بد زدن و آنچه بخاطر رسد در باب
آفرینش مردم از جهت وسوسه و حسد داشتن مادام که بزبان یا دست ظاهر نشود و از امام
محمد باقر ع یا جعفر صادق ع روایتست که خدا تعالی کرامت کرده است از برای حضرت آدم
در ذریت و نسل او این را که هر کس که قصد طاعتی بنماید و بجای نیاورد از برای او
یک ثواب نوشته شود و اگر بجای آورده ده ثواب نوشته شود و هر که قصد معصیتی بکند
و بجای نیاورد بر او گناهی نوشته نشود و هر گاه بجای آورد یک گناه بر او نوشته شود

و در روایتی دیگر وارد است که هرگاه بنده گناهی بکند مهلت داده میشود از صباح تا شام
اگر توبه کرد برو گناهی نوشته نمیشود واز حضرت صادق ع پرسیدند از مردی که
گناهی از و صادر شود و در حالت غضب ایا خدا تعالی اورا مواخذه میکند حضرت
امام موسی کاظم ع فرمودند بتحقیق که وقت داده خدای عز وجل مؤمن را نفرشته که
حاضر میشود در نزد او هر وقتی که کار خوبی میکند و پرهیزکار میباشد وغایب میشود
هر وقتی که گناه میکند وستمکار میگردد وانفرشته نشاط میکند از راه خوشحالی هرگاه
که عمل خوبی میکند ویکبار می خزد از غمگینی هرگاه عمل بدی میکند پس پاس نعمت خدارا
بدارید یا بنکه اصلاح نفوس خود بکنید تا یقین شما زیاد شود و سود کنید عوض
که اینهائی دا تعبدا از ان دعا کرد انحضرت که رحم کند خدای عز وجل مردیرا که قصد خیر
و عمل بان بکند یا قصد شری بکند و خودرا از کردن باز دارد بعد از ان فرمودند ما که
اهل بیت عصمت و طهارتیم تقویت میکنیم انفرشته را بفرمان برداری خدا و عمل
کردن ان برای رضای او **مقاله دویم** در بیان صفتهای ناپسند و پاکیزه کردن نفس از انها
و در این چهار بابست **باب اول** در معنی خلق و پاکیزه کردن آن بدانکه خلق عبارتست
از هیئتی و حالتی که در نفس راسخ و ثابت باشد بحیثیتی که صادر شود از و افعال بآسانی
بدون فکر و تامل وان هیئت اگر بنحوی است که صادر شود از و افعال خوش اینده پسندیده

پسندیده هم بحسب عقل وهم بحسب شرع انرا خلق حسن گویند واگر افعال قبیحه از و صادر
شود انرا خلق سیئ مینامند وچرا شرط کردیم که ان هیئت راسخ باشد از برای انکه کسیکه بشاذو
بذل مال ازو صادر شود بر سبیل ندرت از برای مطلبی نمیگویند که جود کردن خلق او است
مادام که در نفس او راسخ و ثابت نباشد و چرا شرط کردیم که صدور افعال باسانی و عدم
تامل باشد از برای انکه کسیکه بتکلف بذل مال نماید نمیگویند که جود خلق او است و خلق
عبارت از ایتان بفعل نیست از برای انکه بسیار کسی باشد که جود خلق او باشد اما
بذل مال نکند از برای بیمالی یا از برای مانعی دیگر و بسیار باشد که بخل خلق او باشد
و بذل مال نماید از برای غرضی یا از راه ریا پس ناچار است در خلق خوب از قوت علم
و قوت غضب و قوت شهوت و قوت عدل بودن میان ان هر سه و خوبی قوت علم و
ان در انست که بحیثیتی باشد که باسانی فرق کند میان راست و دروغ در گفتارها
و میان حق و باطل در اعتقادها و میان خوش اینده و ناخوش در کردارها و هرگاه این
قوت حاصل شد ثمره حکمت از و حاصل میشود و حکمت راس خلقهای خوبست چنانچه در
قرانست ومن یؤت الحکمة فقد اوتی خیرا کثیرا یعنی بهر که حکمت عطا شود باو خیر بسیاری
رسید خواهد بود و خوبی قوت غضب و شهوت در انستکه کم و زیاد انها بنحوی باشد
که حکمت و دین مقتضی است و اما قوت عدالت عبارتست از ضبط قوت غضب و شهوت

در بحث اشارة عقل و شرع و عقل بمنزلهٔ صاحبی که فرمان فرما باشد و قوت عقل عبارتست
از قدرت داشتن بر چیزها و قدرت بمنزلهٔ کیست که نافذ الحکم و فرمان روا باشد که
فرمان عقل جاری میباشد در غضب و شهوت و مثل سک صید است که محتاج بادب
کردن تا آنکه درها شدن و باز ایستادن آن بحسب اشاره عقل باشد نه بحسب غضب
نفس و خواهش آن و مثال شهوت مثال اسبیست که سواران شوند در طلب صید گاه
میباشد که ریاضت کشیده با ادب میباشد و گاه سرکش میباشد و هر کس که صفتها
در قوای نفس باعتدال باشد علی الاطلاق خوش خلق خواهد بود و هر که بعضی از اوصاف
در وی باعتدال باشد دون بعضی نسبت بآن معنی که در وی اعتدال دارد خوش خلق خواهد
بود نه مطلقا و هر گاه قوت غضبی نیکو و باعتدال باشد از شجاعت میخوانند و هر گاه
قوت شهوت نیکو و باعتدال باشد از عفت میخوانند و اگر قوت غضب از اعتدال میل
بطرف زیادتی کند از آن بتهور میخوانند و اگر میل بجانب نقصان کند جبن و ضعف میخوانند
و اگر قوت شهوت میل بطرف زیادتی کند از آن شره میخوانند و اگر میل بنقصان کند
خمود میخوانند و پسندیده از اینها آنست که بر وسط باشد که عبارت است از اعتدال
و هر یک از دو طرف خالی از فضیلت و ناپسندیده است و از برای عدالت طرف
زیاده و نقصان نمیباشد بلکه یک ضد دارد که جور میگویند و هر گاه استعمال حکمت

حکمت در غرضهای فاسد شود از افراط آنرا مکر و جربزه میخوانند و تفریط آنرا بلاهت میگویند و حد
وسط آن باسم حکمت مخصوص یا فضیلت پس مادهٔ خلقهای خوب زیبنده و اصلهای این چهار است
حکمت و شجاعت و عفت و عدالت و بغیر از پیغمبر ما صلعم دیگری بکمال اعتدال در این چهار صفت
و از برای همین است که خدای عز و جل در قرآن مجید بطریق مدح خطاب با حضرت فرموده
و انک لعلی خلق عظیم یعنی بتحقیق که خلق عظیمی داری و سایر مردم بتفاوت در قرب باعتدال
و دوری از آن پس سزاوار آنست که هر کس اقتدا با حضرت نماید چرا که میفرمودند که مبعوث
شده ام بر پیغمبری از برای آنکه تمام سازم خلقهای پسندیده را و در قرآن مجید اشاره بآن
خلقها در وصف مؤمنان واقع شده چنانچه فرموده اند انما المؤمنون الذین امنوا بالله و رسوله
ثم لم یرتابوا و جاهدوا باموالهم و انفسهم فی سبیل الله اولئک هم الصادقون یعنی جز این نیست
که مؤمنان آن جماعتند که ایمان بخدا و رسول او آورده اند و بعد از آن شک نیاورده و جهاد
باموالها و نفسها در راه خدا نموده اند و اینها گروه راستگویانند و در این آیه شریفه ایمان بخدا
و رسول داشتن بدون شکی عبارتست از خود که بضبط قوت و شهوت بر میگردد و جهاد
بنفس کردن عبارتست از شجاعت که مرجع آن باستعمال قوت غضب است بمقتضای عقل
و حد اعتدال این قوت را در قرآن وصف کرده و فرموده اشداء علی الکفار رحماء بینهم یعنی
و غلیظند بر کافران و مهربانند در میان خودها که مؤمنان باشند و در این آیه شریفه

که شدت جانی دارد و وحدت جانی و کمال در همه حال در شدت یا وحدت نیست **فصل**
بدانکه بعضی از کسانی که بطالت بر ایشان غالب شده و مجاهده نمودن و ریاضت کشیدن و اشتغال
به پاکیزه ساختن نفس و اصلاح اخلاق را دشوار شمرده و بجا نیاورده که این از راه قصور و
نقصان او باشد گمان برده که تغییر دادن خلقها ممکن نیست و طبیعتها تغییر نپذیرد و استدلال
بر این مطلب بدو چیز نموده یکی آنکه خلق بضم اول عبارت است از صورت باطن چنانچه خلق بفتح
خا عبارت است از صورت ظاهر و همچنانکه خلقت ظاهر را تغییر نتوان داد همچنین خلقت باطن را
تغییر نتوان داد دوم آنکه حسن خلق بزایل ساختن غضب و شهوت و محبت دنیا و غیر اینها میشود
و این امور سبب منع و مشغول این که دیدن تضییع اوقات است بدون فایده چرا که مطلوب قطع التفات
قلب است از لذتهای دنیا و این محال است و در جواب این کمان باطل میگوییم اگر اخلاق قابل تغییر
نباشد وصیتها و پندها و ادب کردنها باطل میبود و خدای عزوجل نمیفرمودند قد افلح من زکیها
و قد خاب من دسیها یعنی بتحقیق که رستگار شد هر که پاکیزه کرده نفس خود را از الایش خلقهای
بد و بی بهره ماند هر که نفس را واگذاشت و تربیت او ننموده و حضرت پیغمبر صلعم فرمودند که
نیکو گردانید خلقهای خود را و چون در حق ادمی ممکن این توان شد و حال آنکه تغییر خلق
حیوانات و چهارپا ممکن است زیرا که صید وحشی را انس میتوان کرد و سگی که حریص است
بخوردن صید تادیب کرده میشود بنوعی که صید را محافظت نموده از آن چیزی نخورد و سبب

و اسب از سرکشیها نرم و فرمان بردار میگردد و تمامی اینها تغییر خلقت اند و بعضی که رفته شد
از روی مطلوب بوده است حق را ظاهر ساختن آنست که موجودات بر دو قسمند یکی آنکه
اختیاری در اصل وجود و سایر احوالات آن نیست مانند آسمان و ستارها و اعضاء بدن خواه
عضو ظاهری و خواه عضو باطنی و مجملا هر چیزی که موجود و کامل است و از وجود و سایر کمالات
آن فراغت واقع شده و قسم دوم آنکه وجود دارد اما وجود ناتمامی و کمال بالقوه در آن هست
اگر شرط آن محقق شود و شرط گاه میباشد که وابسته باختیار بنده میباشد مثل استخوان خرما
که سبب خرماست و بکیفیتی او نهاده شد که اگر تربیت بیابد خرما میتواند شد اما به هیچ چیز سبب
نمیتواند شد و بی تربیت نیز سبب نمیشود پس هرگاه استخوان خرما باختیار بنده متاثر تواند
شد تا آنکه بعضی از حالات را قبول نکند و بعضی را قبول کند همچنین غضب و شهوت اگر خواسته
باشیم که از آنها را بالکلیه نابود بحیثیتی که اثری از آنها باقی نماند قادر نیستیم اما اگر خواسته باشیم
که بریاضت و مجاهده آنها را نرم و فرمان بردار گردانیم قدرت بر آن داریم و امثال به آن مامور
شده ایم و این سبب نجات و رسیدن ماست بخدای عزوجل و مطلوب همین است و بس نیز
از آن بودن آنها بالکلیه و چون از آنها مطلوب باشد و حال آنکه شهوت از برای فایده
او نهاده شده و در خلقت ادمی از ضروریات است که اگر شهوت طعام منقطع شود هلاک
میشود و اگر شهوت جماع زایل گردد نسل منقطع میشود و اگر غضب اصلا یافت نشود دفع

دفع چیزهای مهلک را از خود نخواهد کرد و هرگاه اصل شهوت باقی باشد اگر بحسب
مالی که شهوت میرساند باقی خواهد بود مال انکه صاحبش بر امساک مال بدارد و مطلب ان
نیست که شهوت بکلیه زایل گردد بلکه مطلوب انست که با اعتدال که حد وسط است میان افراط
و تفریط و مقصود از صفت غضب انست که حمایت و حراست بر وجه بحسن حاصل شود و این
بان میشود که از تهور و جبن هر دو خالی باشد و بالجمله مطلوب انستکه غضب فی نفسه قوی باشد
و با وجود قوت فرمان بردار عقل باشد که اگر غضب باطل شود جهاد با کافران ممنوع خواهد بود
و چون قلع غضب و شهوت بالکلیه مطلوب باشد و حال انکه پیغمبران خالی از ان نبودند
حضرت پیغمبر فرمودند من ادمیم و بغضب می ایم چنانچه ادم بغضب می اید و گاهی در حضور ان حضرت سخنی
مذکور میشد که مکروه انحضرت بود پس بغضب می امدند بحدی که گونه‌های مبارک ان حضرت
سرخ میشد اما غضب ایشان از برای حق بود و غضب ایشان تا بحق نمی بود نه بغیر حق و در قران مجید نازل
شده والکاظمین الغیظ یعنی پرهیزکاران انجماعتند که خشم خود را با وجود قدرت فرو می نشانند
و نفرمودند و الفاقدین الغیظ یعنی خشم نداشته باشند و بسیار میباشد که شهوت بر ادمی
مستولی میشود بحیثیتی که قدرت بر دفع ان نمیدارد و نمیتواند کرد که او را بمعصیت نکشاند
اما بریاضت بحد اعتدال عود میکند پس معلوم شد که تغییر خلق ممکن است و تجربه و مشاهده دلالت
بر این نوع میکند که شکی و شبهه نمیماند **فصل** گاه میباشد که اعتدال قوت شهوت و غضب بحسب فطرت

فطرت واقع میباشد بحیثیتی که افریده میشود ادمی و تربیت می یابد در حالتی که کامل العقل
و خوش خلق باشد و شهوت و غضب بر عقل او تسلط و غلبه نباشد مانند انبیا و ائمه
علیهم السلام و گاه میباشد که اعتدال ان دو قوت کسبی میباشد و حصول انها بمجاهده و ریاضت
میباشد باینکه واداشته میشود نفس بر کارهای که مقتضی حسن خلق است پس هر که خواهش
باشد مثلا از برای خود تحصیل خلق جود بکند طریقش انست که کسب کند کاریکه صاحب
جود میکند باینکه بذل مال بکند و همیشه بتکلف بر این مواظبت نماید و با نفس مجاهده
نماید تا انکه دادن مال موافق طبع او گردد و بر او اسان میشود و نفس او صاحب جود گردد و
هر که خواسته باشد که خلق تواضع را تحصیل کند و کبر بر وی غالب بنا باشد طریقش انستکه مدتی
مدید مواظبت نماید بر افعال صاحبان تواضع و در ان مدت با نفس مجاهده نماید و بتکلف
تواضع را بر خود می بندد تا انکه خلق و طبیعت شود و طریق تحصیل جمیع خلقها که در شرع
پسندیده است اینست و منتهای حصول اخلاق انستکه صدور افعال از صاحبش لذت
و خوش اینده گردد پس سخی کسیرا میگویند که از دادن مال لذت یابد نه انکسی که بکراهت بذل مال
نماید و متواضع کسیرا گویند که تواضع را لذیذ شمرد و اخلاق دینی راسخ و ثابت در نفس نمیگردد
مادام که جمیع عادتهای نیکو معتاد نشود و عادتهای بد متروک نگردد و مادام که مواظبت بر انها
نکند مواظبتی که با ان مشتاق افعال جمیله باشد و تنعم بانها نماید و از افعال قبیحه کراهت

داشته باشد و از آنها متألم گردد چنانچه حضرت پیغمبر صلعم فرمودند روشنی چشم من در نماز است
و هر گاه که عبادت ها و نزد او عمل آنها با کراهت و دشواری باشد او را نقصان خواهد بود
و با این حال بکمال سعادت نمیتوان رسید بلی مواظبت بر آن نمودن بمجاهده خوبست اما
نسبت بمرتبهٔ آن مرتبه پست است بکوشی که از روی طوع و رغبت باشد و از برای اینست که خدای
عزوجل فرموده وانها لکبیرة الا علی الخاشعین یعنی بدرستیکه نماز دشوار است مگر بر گروهی
که خشوع و شکستگی داشته باشند و حضرت پیغمبر صلعم فرمودند عبادت کنید خدا را برضا
و رغبت و اگر استطاعت نداشته باشید صبر بر دشواری کردن خیر بسیاری دارد و بتو
رسیدن بسعادت که وعده شده بحسن خلق کافی نیست که در بعضی اوقات طالب [illegible]
لذتها باید و از معصیتها کراهت داشته باشد و از بعضی اوقات این چنین نباشد بلکه
آنست که علی الدوام و تمام عمر اینچنین باشد و هر چند عمر دراز تر شود فضیلت در
و کامل تر گردد و از برای اینست که از پیغمبر صلعم چون سوال از سعادت واقع شد فرمودند
که سعادت عمر دراز است در طاعت خدا و ازین راه بود که انبیاء و اولیاء کراهت
موت داشتند چه اگر دنیا مزرعهٔ آخرت است و هر چند از رهگذر طول عمر عبادت بیشتر
ثواب وافر تر و نفس صاف تر و پاکیزه تر و خلقهای قوی تر و راسخ تر خواهد بود و
از عبادت تأثیر نمودن آنهاست در دل و قوت آثار عبادات بکثرت مواظبت بر آنها

بر آنهاست و منفعت و فایدهٔ اخلاق آنست که محبت دنیا از دل زایل شود و محبت
خدای عزوجل در آن راسخ گردد تا آنکه هیچ چیز نزد او محبوب تر از لقای خدا تعالی
نباشد و هر صفتی که در دل ظاهر شود اثر آن باعضا میرسد و بر وفق آن صفت حرکت مینماید
و هر فعلی که بر اعضا جاری میشود اثری از آن بدل میرسد و کسیکه طالب پاکیزگی نفس است
بعبادت نیکو و نزد مطلب میرسد و از معصیت نیکو و از آن محروم میشود و اما نیکو و زد
تعطیل کردن بتعطیل روز دیگر میکشاند و همچنین تا آنکه [illegible] نفس
میگردد و ترک تحصیل یکباره مینماید و بعضی معصیتهای صغیر بعضی میکشانند تا آنکه بخرابی
و بطلان اصل ایمان در آخر عمر منجر میشود و اصل سعادت فوت میشود پس سزاوار
طاعت که را سهل شمردن و معصیت را کم دانستن چه اگر قدر بسیار از اینها اثر [illegible]
و قدر بسیار از اجتماع هر یک از افراد میباشد پس هر یک را نوع اثری میباشد و [illegible]
میباشد که تحصیل خلقهای خوب مشاهده صاحبان افعال جمیله و مصاحبت ایشان
میشود و اجتناب همنشینان خوب و حصول خلقهای بد از مشاهده صاحبان اعمال
بد و مصاحبت ایشان میباشد و اجتناب همنشینان بد باید زیرا که طبع از طبع دیگر
و شر هر دو را هم باید و هر کس که در حق او این سه جمع گردد و هر یک معین دیگری گردد
تا آنکه بحسب طبع و عادت و فکر فنی صاحب فضیلت شود آنکس در نهایت فضل و کمال

خواهد بود و هر که طبع ناپاکی داشته باشد و هم نشینان بد از برای او رو دهند و خبرهای
بد از ایشان فرا گیرد و اسباب شر از برای او مهیا شود تا آنکه با همه عداوت کند آنکس در نهایت
دوری از خدای عزوجل خواهد بود و در میان این دو مرتبه با اختلاف این مراتب مردم
مختلف اند و در حشر هر کسی در ثواب و تعب بحسب مقتضای صفت و حالت او ست پس
هر کس مثقال ذره از خیر بکند جزای آن را میابد و هر که مثقال ذره از شر بکند جزای او را
میابد و خدای عزوجل ستم بمردم نکرده بلکه مردمان بخود ستم میکنند **فصل** بدانکه خدای
عزوجل هر گاه اراده خیری به بنده نموده او را بعیبهای نفس خود بینا میگرداند و هر که بصیرت
او کامل باشد عیبهای او بر او پنهان نمیباشد و هر گاه عیبها را دانست ممکنست که علاج
آن بکند ولکن اکثر مردم بعیبهای خود جاهلند و خاری اگر در چشم برادر خود باشد
میبینند و ساق درختی که در چشم خودشان باشد نمی بینند پس هر که خواهد بر عیب خود
مطلع شود باید که دوستی بگیرد راستگو و دانا و صاحب دین و او را ناظر خود سازد
تا ملاحظه احوال و افعال او بکند و هر چه این دوست را خوش نیاید از اخلاق و افعال
و عیبهای باطنی و ظاهری او را آگاه سازد یا آنکه استفاده اطلاع بر عیبهای خود از زبان
دشمنان بنماید زیرا که بچشم غضب اظهار بر عیبهای خود میشود چنانچه گفته اند که
عین الرضا عن کل عیب کلیلة ولکن عین السخط تبدی المساویا یعنی کسیکه از کسی خشنود است

خشنود است دیده او از ملاحظه عیب آن کند میباشد و هر گاه خشنود نیست همه عیبها را
ملاحظه مینماید و ظاهر میسازد و شاید که انتفاع آدمی از دشمنی که بر دل او از بغض ممتلی باشد
و ذکر عیبهای او کند بیشتر باشد از انتفاع از دوستی که مداهنه نماید و مدح و ثنا کند
و عیبهای او را از آن پنهان سازد و لیکن طبیعت هر کسی باین حالت از هم شده که تکذیب
دشمن نماید و آنچه او گوید حمل بر حسد کند اما دانا خالی از آن نیست که از قول دشمن منتفع بود
از برای آنکه بدیهای او البته بر زبان دشمنان میآید و منتشر میشود یا آنکه معاشرت با مردم
بکند و هر چه را در میان مردم مذموم بیابد مطالبه نماید از خود ترک آن و هر چه را محمود بیابد
خود را بان مطالبه نماید و بان منسوب سازد و بدرستیکه مؤمن آینه مؤمن است یکی در عیبهای
دیگری عیب خود را میبیند و باید دانست که طبعهای مردم در متابعت هوا نزدیک بهمند
و هر خلقی که یک همنشین متصف بان باشد همنشین دیگر خالی نمیباشد از اصل آن یا
از عظیمه آن یا از چیزی از آن پس تتبع احوال خود را نموده نفس را از هر چه در غیر می
پسندد پاکیزه میسازد و همین از برای تادیب نفس کافیست چرا اگر همه کس ترک کنند
آنچه را از غیر نمی پسندند همه از ادب آموزنده مستغنی خواهند بود بحضرت عیسی علی نبینا
و علیه السلام گفتند که ام شخص ترا ادب آموخت فرمود هیچ کس مرا ادب نیاموخت اما
جهل جاهل را دیدم اجتناب از او نمودم **باب نهم** در آنچه غلطهای بد میکند از بطن

و فرج و زبان بدانکه رسوخ خلقها در نفس بتکرار عملها میشود و صدور عملها از دل بتوسط
اعضا میباشد و هر عضوی صلاحیت آن دارد که صادر شود از آن عملهای نیکو که جلب
خلقهای خوب بکند و قابلیت آن دارد که صادر شود از آن عملهای بد که مورث خلقهای بد باشد
پس ناچار است از رعایت دل و اعضا نمودن با آنکه هر دو را از جنایت بدارد و از شرور
منع نماید و عظیم ترین مهلکات از برای فرزند آدم شهوت بطن و فرج و زبان است در
حدیث نبوی مرویست هر کس که از شر بطن و فرج و زبان محفوظ مانده باشد از همه شری
محفوظ مانده و بسبب شهوت بطن بود که حضرت آدم و حوا را از منزل از بهشت [illegible]
بیرون کردند و در منزل خواری و پریشانی جای دادند زیرا که از خوردن درختی از درختان
بهشت ممنوع شده بودند و شهوت ایشان غالب شد بحدی که از آن درخت تناول نمودند
و ظاهر شد از برای ایشان عورات ایشان با آنکه جامهها از بدن ایشان فرو ریخت و هر یک
ملاحظه عورت دیگری نمودند و بیقین که بطن منبع شهوتها و محل پیدا شدن مرضها
و آفتها است زیرا که شهوت فرج و رغبت بسیار بزنان تابع شهوت بطن است و شدت
رغبت در مال و جاه که وسیله توسع در طعامها و زنانست تابع شهوت خوردن و
جماع کردن است و انواع رعنائیها و اقسام رغبت و حسدها تابع زیادتی مال و جاه است
و متولد میشود از اینها آفت ریا و قباحت مفاخرت بنسبها و جاه و مباهات بزیبایی

بدبسیاری مال یا اولاد و بزرگی و فرمان روائی و اینها هم مستلزم کینه و دشمنی و عجب ظاهر
و باطنست و کینه و دشمنی صاحبش را میکشانند باسان شمردن ستمکاری و فعلی که مردم انکار
آن کنند و عملهای زشت و تمامی اینها ثمرهٔ اعمال معده است و اینچه متولد میشود از کرسنگی
سیری و پری معده و اگر بنده نفس خود را بگرسنگی نرم و فرمان بردار سازد و راههای
شیطان را بر و تنگ کرداند البته فرمان خدای عز و جل را خواهد برد و براه سرکشی و کمراهی نخواهد
رفت و منجر باین نخواهد شد که مستغرق دنیا شود و دنیا را بر آخرت اختیار نماید و این
مقدار حرص بر دنیا نخواهد داشت حضرت پیغمبر ص فرمودند فرزند آدم را هیچ ظرفی
پر نساخت بدتر از شکم کافیست فرزند آدم را دو سه لقمه که قوت خود را بپا دارد و اگر چاره [illegible]
شکم را پر سازد چنان کند که ثلثی از آن را از برای طعام و ثلثی را از برای آب و ثلثی را از برای
نفس کشیدن باشد و نیز آن حضرت فرمودند که میرانید دلها را بکثرت طعام و شراب [illegible]
که دل مانند زراعت است که می میرد هرگاه آبش زیاد شود و نیز فرمودند فاضلترین شما
از روی مرتبه نزد خدای عز و جل آنستکه امتداد دهد زمان جوع و فکر او بیشتر باشد و دشمن
ترین شما نزد خدای عز و جل هر کسیست که خواب بسیار کند و طعام بسیار خورده و آب بسیار آشامد و حضرت
امام جعفر صادق ع فرمودند بدرستیکه شکم آدمی بخوردن یک لقمه سرکش میشود و نزدیکترین
حالت بنده بخدای عز و جل آنستکه شکم او از طعام سبک باشد و دشمن ترین حالت بنده

نزد خدای عز و جل آنستکه شکم او پر باشد و در کتاب مصباح الشریعه مرویست که آنحضرت
فرمودند هیچ چیز از برای دل مؤمن ضرر رساننده‌تر از پر خوردن نیست و پرخوری مورث
دو چیز است یکی قساوت قلب و دیگری برانگیخته شدن شهوت و گرسنگی نان خورش است
از برای مؤمن و غذا ایست از برای روح و طعامیست از برای دل و صحتی است از برای بدن
حضرت عیسی بر پدر خود فرمود ندای پسرک من هر گاه معده پر شد فکر بخواب میرود و حکمت گنگ
میشود و اعضا از عبادت کردن میمانند و مجمل کلام آنکه فواید گرسنگی بسیار است از آنجمله
صفای قلب و رقت آنست و لذت از طاعت برداشتن و شکستگی که مانع معصیت و
غفلت است و یاد گرسنگی قیامت کردن و شکسته شدن شهوت فرج که از راه بسیار
خوردن غالب میشود و دفع خوابست که فهم را کند میکند و اوقات عمر را ضایع میسازد
و برخواستن بعبادت و نماز شب کردن را فوت میکند و از فواید گرسنگی آسان شدن
مواظبت بر طاعت است از راه سبکی بدن و فارغ بودن از اهتمام آن تحصیل طعام
و تهیه آن اگر فتن و خوردن و دفع مرضهاست که مانع طاعت است و در حدیث وارد
شده که معده خانه مرض است و پرهیز کردن اصل هر دواییست **فصل** دانستی که
اصل در جمیع احوال و اخلاق حد وسط است ولیکن در فضیلت گرسنگی مذکور شد
مشعر بر آنستکه افراط در آن مطلوب باشد و لیکن این چنین نیست بلکه از اسرار حکمت

حکمت شریعت آنستکه هر چه طبیعت رغبت تامی بیک طرف آن دارد و در آن فسادی که باشد
در شرع مبالغه در منع از آن بوجهی شده که جاهل چنان می‌یابد که مطلب شارع ضد مقتضای
طبیعت بقدر امکان اما کسیکه عالمست میداند که مقصود حد وسط است از برای آنکه طبع
هر گاه سیری را طلب نماید سزاوار آنست که شرع نهایت گرسنگی را طلب کند تا آنکه طبع
باعث و شرع مانع باشد و هر یک با دیگری مقاومت نماید و اعتدال حاصل شود چون
حضرت پیغمبر صلعم مبالغه در مدح شب بعبادت ایستادن و روزه داشتن روز نمودند
و ثوابها از آن داشتند از آن حال بعضی مردم که همیشه روزه میگرفتند و تمام شب بعبادت
میگذرانیدند منع نمودند همیشه را روزه داشتن و تمام شب بیدار بودن و هر گاه
دانستی پس بدانکه بهتر نسبت بطبع معتدل آنستکه بقدری بخورد که احساس ثقل معده
نکند و احساس تام گرسنگی نیز نکند بلکه شکم را فراموش کند و اصل خوردن اثری
در او نکند از برای آنکه مقصود از خوردن بقای حیوة است و قوت عبادت و ثقل طعام
مانع عبادت است و الم گرسنگی نیز دل را مشغول میسازد و مانع عبادت میشود پس مقصود آنستکه
خوردن بحد اعتدال باشد بحیثیتی که اثری از آن باقی نماند تا آنکه تشبه بملائکه حاصل شده باشد
دیگر آنکه ایشان منزهند از ثقل طعام و الم جوع و اشاره باین معنی شده در آیه کلوا و اشربوا
و لا تسرفوا یعنی بخورید و بیاشامید و اسراف مکنید و حد اعتدال در آن آنستکه طعام

خوردن تا وقتی که اشتهای آن بهم رسد و دست از خوردن بدارد و حال آنکه اشتهای آن
داشته باشد **فصل** و اما تسلط شهوت فرج و آدمی از برای بقای نسل و پایندگی وجود
اوست و از برای آنکه ادراک لذت آن را بکند تا لذتهای آخرت را بآن قیاس کند زیرا که
لذت جماع اگر پاینده باشد عظیمترین لذتهای جسمانی خواهد بود چنانچه الم آتش عظیمترین
المهای جسمانی است پس ترسانیدن و امیدوار کردن مردم را بسعادت تمام رسانند و آن در حاصل
میشود مگر بالم محسوس و لذتی که ادراک کرده شود پس فایده شهوت اینست اما اگر
ضبط آن نشود و مغلوب نگردد انقدر آفت در آن هست که دنیا و دین را هلاک
میسازد از برای آنکه در شهوت نیز افراط و تفریط میباشد و افراطش آنست که بر عقل غالب
میشود تا آنکه همت آدمی صرف میشود در تمتع از زنان و کنیزان برداشتن و از سلوک
راه آخرت محروم میشود تا آنکه میکشاند بسهل شمردن امرهای زشت و قبیح و در کمی که
وهم او غالب بر عقلش باشد گاه میباشد که این شهوت منتهی میشود بعشقی که جوانان
جهال را میدارند ایشان عشقی که از غلبه شهوت ناشی میشود و وهم عقل را او خادم
خدمت شهوت میسازد و حال آنکه عقل از برای آن آفریده شده که چیزها فرمان روا
او باشد نه آنکه او خادم شهوت باشد و همیشه از برای آن تدبیرها کند و این عشق مرض
قلبی است که از خیال آخرت فارغ باشد و قصدی دیگر نداشته باشد و واجب است برآدمی

برآدمی که پرهیز کند از مقدمات آن باینکه بهر چیز نظر کند و فکر در آن نماید دیگر عشق پیدا نکند
و اگر بر هنگامیکه مستحکم شد دفع آن در غایت دشوار است و تفریط شهوت فرج بآنست
که از حد اعتدال خارج باشد یا بضعیف بودن از بهره مند ساختن منکوحه
خود و این نیز مذموم است و محمود آنست که شهوت معتدل باشد و در کم و زیاد فرمان
بردار عقل و شرع باشد و هرگاه میل بافراط باشد بگرسنگی و نکاح شدید او را بشکند
حضرت پیغمبر صلعم فرموده ندای گروه جوانان بر شما باد بجماع کردن و هر که را میسر نشود بر او باد
بروزه داشتن که در روزه نیز کسر شهوت میشود **فصل** بدانکه این شهوت غالب ترین
شهوتهاست بر آدمی و نافرمان بردارترین آنهاست مر عقل را در هنگام برانگیخته شدن
اما چون مقتضای این شهوت قبیح و زشت است مردم از آن شرم میکنند و از ارتکاب آن
میترسند و امتناع اکثر مردم از آن یا از راه عجز است و یا از راه ترس و یا از راه حیا
و یا از برای محافظت بر حرمت و در هیچیک از اینها ثوابی منظور نیست و نیز اگر در هر یک
از اینها اختیار خطیئت از حظهای نفس بر حظی دیگر و این مقتضی ثواب نمیباشد
بلی چونکه بکوشد از افراد عصمت آنست که بنده قادر بر چیزی نباشد میتوان گفت که
در این موانع فایده هست که آن دفع گناه باشد و از برای آنکه هر که ترک زنا کند
گناه زنا از آن دفع شده به سببی که ترک اختیار کرده باشد ولیکن فضیلت و ثواب بسیار

در انست که ترک انرا از ترس خدا کرده باشد با انکه قادر بران بوده باشد و مانعی نداشته
باشد و اسباب میسر باشد خصوصا در وقتی که شهوت مستولی باشد و این درجه
صدیقانست و از برای اینست که حضرت پیغمبر فرمودند هر که عاشق میشود و عفت
بورزد و پنهان سازد عشق را و بمیرد شهید خواهد بود و نیز فرمودند هفت کسند
که خدای عز و جل سایه لطف و رحمت بر سر ایشان خواهد کسترد روزی که سایه غیر از
سایه خدا نباشد یعنی روز قیامت و بعضی از جمله هفت کس مردیست که زن
صاحب شرف و جمال وی را بخود دعوت نماید و امرد در جواب کوید که از خدای عز و جل
میترسم و قصه یوسف و امتناع او از زلیخا با قدرت و رغبت قصه ایست مشهور و خدای
عز و جل یوسف را بدین عمل در قران مجید مدح نموده و حضرت یوسف پیشوای همه
کسیست که توفیق مجاهده شیطان در این شهوت عظیم یافته باشد و حق سبحانه
و تعالی فرموده قل للمؤمنین یغضوا من ابصارهم و یحفظوا فروجهم یعنی بکو مؤمنان که دیده
خود را از نامحرم بپوشند و محافظت فرجهای خود بکنند و حضرت پیغمبر فرمودند نظر کردن
تیریست زهر آلوده از تیرهای شیطان که بر ناوک نشسته میرسد پس هر که ترک کند
نظر کردن را بنا بر ترس خدا عطا میکند خدای عز و جل باو ایمانی که شیرینی او را
در دل می یابد و نیز آنحضرت فرمودند که بپرهیزید فتنه دنیا را و فتنه زنان را زیرا که

اول فتنه بنی اسرائیل از راه زنان بود **فصل** و اما زبان از جمله نعمتهای عظیم و از
لطایف صنعتهای غریب است زیرا که جثه او کوچک و طاعت و معصیت او عظیم است
از برای انکه ایمان و کفر ظاهر نمیشود مکر بکواهی زبان و این دو نهایت طاعت و نافرمانی است
و نیز هیچ موجودی یا معدومی خالقی یا مخلوقی خیالی یا عقلی ظنی یا وهمی نیست مکر انکه
زبان بان میرسد و متعرض نفی یا اثبات ان میشود چرا که هر چه علم بان میرسد زبان
تعبیر از ان میکند حق یا باطل و هیچ چیزی نیست مکر انکه علم بان میرسد و این خاصیت
است که در سایر اعضا یافت نمیشود از برای انکه چشم در نمی یابد مکر رنکها و صورتها را
و کوش در نمی یابد مکر اصوات اجسام را و همچنین سایر اعضا اما زبان میدان وسیعی
دارد که نمیتوان برابر کردانید و از برای جولانکاه ان نهایتی و حدی نیست و از برای
ان در خیر و شر جولانکاه وسیع است و هر که افسار زبان را رخصت
بدهد و واکذارد انرا در حالتی که ارخاء عنان ان نموده باشد شیطان او را
در هر میدان سیر خواهد فرمود و خواهد کشانید او را بکناری که نهایت او بر وی
سیل تهی و خالی و نوقش شکافته و مشرف بر انهدام باشد تا انکه مضطر سازد
او را بهلاکت و ساقط سازد او را بروی در اتش جهنم مکر انچه در دیده اند زبان
از سخنانی که در ان خیری نباشد چنانچه در حدیث نبوی وارد شده و نجات

نمیتوان یافت از شر زبان مگر آنکه مقید شود بلجام شرع پس رها نشود مگر در چیزی
که در دنیا و آخرت نافع باشد و باز داشته میشود از هر چیزی که از شر آن ترسد خواه
در دنیا خواه در آخرت و علم مجموع از سخن گفتن یا مذموم از آن بسیار پنهان و
نایابست و عمل بمقتضای آن بر کسی که دانسته باشد گران و دشوار و نافرمانبردارترین
اعضا بر آدمی زبانست از برای آنکه تعبی در حرکت دادن آن و مؤونتی در رها کردن
آن نیست و مردم در اجتناب از آفات و مفاسد آن و پرهیز از تلبیس و دامهای آن
مساهله بسیار نموده اند و آن عظیم ترین آلتیست از برای شیطان در گمراه کردن
انسان و از برای اینست که حضرت پیغمبر صلعم فرمودند که هر که خاموش شد نجات یافت
و فرمود خاموشی حکمت است و کم است کسیکه این کار بکند یعنی احتیاط و عاقبت اندیشی
در خاموشیست و نیز فرمودند نگاه دار زبان خود را از برای آنکه نگاه داشتن آن
صدقه ایست که بآن تصدق نموده باشی بر نفس خود بعد از آن فرمودند شنیده
ایمان نمیدانند تا آنکه محافظت زبان بنماید و نیز فرمودند هر که از عملهای که میکند
سخن را ابدا نداند کم سخن خواهد گفت مگر در موضعی که بکار آید و حضرت امیر المؤمنین عم
بر مردی گذشت که سخنان بیفایده میگفت پس آن حضرت بر سر او ایستادند و
فرمودند ای مرد میخوانی بر دو فرشته که موکلند بر تو چیزی چند و ایشان بر تو گناهی

گناهی میشوند و بر خدای عزوجل عرض میکنند پس سخنی بگوی که فایده بتو برساند
و واگذار سخنی را که بکار تو نیاید و حضرت امام زین العابدین عم فرمودند زبان
فرزند آدم هر روز صباح مشرف بر جمیع اعضا میشود و میگوید که چه حال دارید
میگویند حال ما بخیر است اگر تو ما را بحال خود بگذاری و بعد از آن میگویند که ترا
خدا بترس در باره ما و او را قسم میدهند میگویند جز این نیست که بسبب تو ثواب و عقاب
بما میرسد و حضرت امام محمد باقر عم فرمودند شیعه ما گنگ میباشند و سخن نمیگویند
و حضرت امام جعفر صادق عم فرمودند خواب راحت بدنست و سخن راحت جانست
و سکوت راحت عقلست و فرمودند در حکمت آل داود مسطور است که عاقل
آنستکه عارف باشد بمردم زمان خود و متوجه اصلاح خود میشود و زبان را قطع
کند از گفتار و فرمودند که لقمان بر پسر خود گفت ای پسرک من اگر گمان کنی که سخن
از نقره است بیقین بدان که خاموشی از طلاست و در مصباح الشریعه از حضرت
صادق عم مرویست که سخن ظاهر میسازد آنچه در دل آدمیست از صفا و کدورت و
دانش و نادانی حضرت امیر المؤمنین سلام الله علیه فرمودند آدمی پنهانست در زیر سخن
زبان و صاحب آنکه سخن نگوید قدر و قیمت او معلوم نمیشود پس این سخنی را که میگویی
و عرض کن آنرا بر عقل و معرفت که داری اگر این سخن از برای خدا و در راه خدا باشد

بگوید و اگر غیر از این باشد خاموشی بهتر از آنست و هیچ عبادتی بر اعضا کم تعب‌تر
و مرتبه‌اش فاضل‌تر و قدرش در نزد خدای عزوجل عظیم‌تر از سخن گفتن نیست در چیزی
که خشنودی حق تعالی در آن باشد و از برای نزدیکی بخدا و از برای انتشار نعمتهای حق
در میان بندگان باشد بجهت آنکه خدای عزوجل نکوئی با بنده است در میان خود و پیغمبران
در ظاهر ساختن آنچه پنهان با ایشان رسانیده از علمهای مکنون و وجههای مخزون
چیزی بغیر از سخن و همچنین میان پیغمبران و امتها و باین ثابت شد که مهربانی و وسیلها
و لطیفه‌ترین عبادتهاست و همچنین هیچ معصیتی نیست که بر بندگان گران‌تر و عقوبت
آن نزد خدای عزوجل دوتر و ملامت آن شدیدتر و کدورت آن بتعجیل‌تر از زبان
باشد و از حضرت امام زین العابدین ع پرسیدند که سخن بهتر است یا سکوت فرمودند
هر یکی را آفات بسیار است اگر از آفتها سالم باشند سخن بهتر از سکوت است گفتند
یا بن رسول الله سبب این و حجت چیست فرمودند از برای آنکه خدای عزوجل پیغمبران
و اوصیا را بسکوت نفرستاده بلکه بکلام فرستاده و کسی بسکوت مستحق بهشت و مستوجب
محبت خدا نشده و بسکوت از آتش جهنم خلاص نشده و از غضب دور نگردیده بلکه از اینها
همه از سخن شده و آخر فرمودند که من ماه را با آفتاب یکسان نمیسازم کرد و تو فضیلت سکوت را
بر کلام وصف میکنی اما فضیلت کلام را بر سکوت بیان نمیکنی **فصل** بدانکه آفات زبان

زبان بسیار است از آنجمله خطا کردن و دروغ و غیبت کردن و شهادت دادن نداده و خلف
وعده و سخن چینی و ریا و نفاق و فحش و جدل و مدح نفس و تنازع با مردم و حرفهای لغو
و فرو رفتن در باطل و کریه نیدن چیزها از محل خود و کم و زیاد کردن و آزار در مردم
و پرده دری و فاش کردن راز و شوخی و استخفاف و غیر اینها و آفتهای مذکوره بیش
بر زبان میگذرند و بر آن گران نیست و از برای اینها در دل حلاوتی و برای اینها باعثها
از طبع و شیطان میباشد پس هر که خوض در اینها نماید کسیست که قادر باشد بر آنکه
زبان در فرمان خود داشته باشد و در هر جا که واجب باشد ادا کند و از هر چیز واجب
نباشد او را باز دارد و چون اکرام از علمهای مشکل است و خوض در این خطرناک و در سکوت
نجات حاصل و از برای اینست که فضیلت سکوت را عظیم شمرده‌اند با آنکه در سکوت همت
جمع و وقار دائمی میباشد و از برای فکر و ذکر عبادت فارغ میتوان بود و از بدیهای فتنه
گفتار در دنیا و از حساب آن در عقبی سلامتی حاصلست در قرآن مجید وارد شده
ما یلفظ من قول الا لدیه رقیب عتید یعنی آدمی متکلم نمیشود بچیزی مگر آنکه در نزد او کسیست
بر او آماده که آنچیز را بگوید فی الحال بنویسد و نیز وارد شده لا خیر فی کثیر من نجویهم الا من
امر بصدقة او معروف او اصلاح بین الناس یعنی خوبی در بسیاری از سرگوشیهای ایشان نیست
مگر سرگوشی کسی که امر بصدقه یا بمعروف یا باصلاح میان مردم کند و حضرت پیغمبر ص فرمودند

خوشا حال کسیکه سخنان نباید را نگاهدارد و زیادتی مال را انفاق نماید و سبب در آنکه
در اول فصل دروغ و غیبت را مقید ساختیم باینکه شارع اذن نداده باشد از آنکه بعضی
از افراد دروغ و غیبت میباشد که جایز است حضرت امام جعفر صادق ع فرمودند که
هر دروغی صاحبش را در قیامت باز خواست خواهند نمود مگر در سه چیز مردی که
در جنگ بدروغ فریب بدشمن داده باشد این قسم دروغ گناه ندارد و دیگر مردی که
اصلاح میان دو کس نموده باشد و بهر یک سخنی نقیض آنچه بدیگری گفته بگوید و قصد او
از این اصلاح باشد و دیگری که بعیال خود وعده نموده باشد و اراده وفا بان نداشته
باشد و این حدیث از حضرت پیغمبر ص نیز وارد شده و نیز در جنگ وارد شده توریه
که عبارتست از پنهان ساختن چیزی در خاطر و اظهار غیر آن نمودن و سعی حاصل
که احتیاج بدروغ گفتن نیست و این در مقامیست که مضطر بتوریه شوند و حضرت
پیغمبر ص فرمودند هر که پرده حیا را از روی خود بیفکند غیبت او جایز است و فرمودند
که غیبت فاسق حرام نیست و فرمودند هر که را ادای قرض حقی باشد و بتعویق اندازد
حلال است عرض او را بردن و او را عقوبت نمودن و نیز فرمودند صاحب حق را میرسد
که اظهار کند عیب کسی را که بر وحق دارد و پیش از این حدیثی گذشت در وجوب غیبت
صاحبان بدعت و شك از برای مردم از ایشان بپرهیزند و از حضرت پیغمبر ص روایتست

روایتست که فرمودند آیا باز می ایستید از بدگوئی فاجر تا آنکه مردم ایشان را شناسند بلکه
بدیهای او را ذکر کنید تا مردم از او اجتناب کنند و در معنی غیبت خفائی هست که باید
پرده از روی آن برداشت حق را ظاهر ساخت از حضرت پیغمبر ص روایتست که فرمودند
میدانید که غیبت کدامست گفتند خدا و رسول خدا بهتر میدانند فرمودند که غیبت آنست
که یاد کنی برادر مؤمن را بچیزی که هرگاه بشنود کراهت داشته باشد گفتند یا رسول الله
اگر آنچه یاد کرده باشیم در آن برادر باشد فرمودند اگر در او باشد غیبت خواهد بود
و اگر در او نباشد بهتان بر وی بسته خواهید بود و در مصباح الشریعه از حضرت صادق ع
روایتست که فرمودند صفت غیبت آنستکه یاد کرده شود شخصی بآنچه در نزد خدای عز و جل
عیب نباشد و مذمت کرده شود در چیزی که محمود باشد در نزد علماء و اما علم
کردن در دیگر غایبی بآنچه در نزد خدا عیب باشد و ملامت بر صاحبش در آن چیز صدق
باشد این چنین غیبت غیبت نیست اگرچه صاحبش هرگاه آن را بشنود کراهت داشته
باشد و این در حالتیست که تو منزه و خالی از آن عیب باشی و حق را از باطل مکشوف
خدا و رسول از یکدیگر جدا سازی بشرط آنکه قایل را بغیر از بیان حق و باطل در دین
خدا و رسول از یکدیگر جدا سازی بشرط آنکه قایل را بغیر از بیان حق و باطل در دین
خدا اراده دیگر نباشد و اما اگر مرادش از این نقص آن شخص باشد نه تمیز حق از باطل

البته از راه فساد و اراده‌ش هوا خواهد بود اگر چه در واقع آنچه گفته حق باشد و
سزاوار است که این حدیث مخصوص کسی باشد که علم بقبح آن چیز نداشته باشد و از آن
پنهان ننماید و آن ظاهر شدن آن کراهت نداشته باشد و دلیل بر این اخبار از حضرت
نبوت وارد شده که مضمونش غیبت است که بگوئی در حق برادر خود چیزی را که نکرده
و فاش سازی بر او چیزی را که خدای عز و جل بر او پنهان کردانیده باشد و جاهل
باشد و حدی بر او در آن چیز لازم نشود و از حضرت امام موسی کاظم ع روایت
که هر که ذکر کند کسی را هنگامیکه غایب باشد بچیزی که آن در او باشد و مردم دانند
غیبت او را نکرده خواهد بود و هر که بگوید در شان کسیکه غایب باشد چیزی را که
در او باشد و مردم ندانند غیبت او کرده و هر گاه ذکر کند چیزی را که در او نباشد بهتان
و افترا بر آنکس بسته خواهد بود و از حضرت صادق ع روایت که غیبت آنستکه بگوئی
در حق برادر خود چیزی را که خدای تعالی بر او پنهان ساخته باشد و اما ذکر چیزی که
ظاهر باشد غیبت نیست مانند تندی غضب و بی تابی و اضطراب و بعضی از علما
حرمت غیبت را مخصوص بغیبت کسی کردانیده اند که عارف باصول عقاید باشد و اعتقاد
باینحق داشته باشد از برای آنکه دلایل حرمت غیبت شامل جماعتی نیست
که گمراهند زیرا که حکمی که در غیبت فرموده اند در شان مؤمنانست و در حق برادر مؤمن

مؤمن پس شامل نخواهد بود کسی را که اعتقاد بحق نداشته باشد و از حضرت امام جعفر
صادق ع مرویست که اصل غیبت منشعب بده شعبه است اول آنکه از برای فرو نشاندن
خشم باشد دوم آنکه از برای همراهی جمعی باشد سیم آنکه از برای تهمت باشد چهارم
آنکه بقصد آن نماید چیزی را که شنیده باشد بدون آنکه صدق و کذب آنرا معلوم کرده باشد
پنجم آنکه از راه بدگمانی باشد ششم آنکه از رشک بردن حسد باشد هفتم آنکه از راه
سخریت و استخفاف باشد هشتم آنکه از راه تعجب و استبعاد باشد نهم آنکه از راه
دلتنگی و ملال باشد دهم آنکه از برای زینت و آراستگی باشد بعد از آن تو مومن
اگر غیبت کسی کرده باشی و بآن کس برسد حلیت طلب نما و اگر باو نرسیده باشد از خدای
عز و جل استغفار کن و سایر آفات زبان منتفی است از بیان **باب سیم** در غضب و کینه و حسد
بدانکه غضب شعله آتشی است که افروخته شده است از آتش الهی که افروخته باشد و ظاهر
و غالب نمیشود آتش الهی مگر بر دلها و آن آتشی پنهانست در کانون سینه مانند پنهان
اخگر در زیر خاکستر و حمیت و عاقبت این آتش از دلهای مؤمنین بیرون میاورد باد
جاهلیت و کبر که در دل جباران و سرکشان مدفونست چنانچه که رگهای
و دلها بسوی شیطان لعین دوانیده آن آتش را ظاهر میسازد چنانچه شیطان رجیم
در هنگام سجده آدم نکردن گفت خلقتنی من نار و خلقته من طین یعنی مرا از آتش آفریدی

و آدم را از آنکه عصبانی کند و قادر است و شأن آتش شعله کشیدن و افروختن و سرکشیدن
و حرکت کردن و گداختن و این از غضب بهم می‌رسد کینه و حسد است و این در هلاک
می‌شود و فاسد می‌شود و هر که فاسد می‌شود باشد و بعضاً محل این دو پاره گوشت که عبارت
است از دل هرگاه آن پاکیزه و بی‌عیب باشد باقی جسد از برای خوبی آن خوب
خواهد بود حضرت پیغمبر ص فرمودند غضب فاسد می‌سازد ایمان را مانند فاسد ساختن
سرکه عسل را و فرمودند هر که غضب خود را باز دارد باز می‌دارد از وی خدای عز و جل
عذاب خود را و حضرت امام محمد باقر ع فرمودند که بتحقیق که غضب اخگریست از شیطان
که در دل فرزند آدم افروخته می‌شود هرگاه احدی از شما بغضب در آمد چشمهای او
سرخ می‌شود و رگهای گردن او پر باد می‌شود و شیطان داخل در وی می‌شود و هرگاه
کسی بر خود از آن حالتهای مذکوره بترسد باید که بر روی خاک فرو نشیند که یقین
وسوسه شیطان از او زایل می‌شود و فرمودند هر که غضبناک شود بر خویش خود
باید که نزدیک او برود و عضوی از اعضای خود را بعضوی از اعضای خویش او مالد
که هرگاه بدن خویشی ببدن خویش ببدن خویشی برسد غضب فرو می‌نشیند
فرمودند پدرم یعنی امام زین العابدین ع می‌فرمودند چه چیز سخت‌تر است
از غضب بدرستی که شخصی غضبناک می‌شود و می‌کشد کسی را که حرام ساخته خدای عز و جل

عز و جل کشتن او را و تهمت زنا می‌زند زنی را اگر شوهردار باشد و فرمودند هر که غضب
خود را باز دارد خدای عز و جل عیب او را از مردم می‌پوشاند و فرمودند بدرستی که
دو چیز نوشته شده ای فرزند آدم یاد کن مرا در وقت غضب تا یاد کنم ترا در وقتی
که بغضب در آیم و حضرت صادق ع فرمودند غضب کلید هر شری است و بدانکه آدمی
هرگاه بغضب در آید بر کسی که والی‌تر از او است و در خود نیابد که تسلط و قدرت بر او
دارد و در آن هنگام خون او بجوش می‌آید و در تحت جلد منتشر می‌شود و اگر بغضب
در آید بر کسی که بالادست او باشد و از انتقام و تلافی مأیوس باشد در آن وقت خونی
که در تحت بشره می‌باشد متوجه قلب می‌شود و این موجب حزن و اندوه می‌شود و بلا...
مأیوس باشد در آن وقت خونی که در تحت بشره می‌باشد متوجه قلب می‌شود و این موجب
حزن و اندوه می‌شود و رنگ روی او زرد می‌شود و اگر غضبناک شود بر مثل و مانند خود
که در انتقام کشیدن از آن در شک باشد خون او متردد خواهد بود میان انقباض
و انتشار پس سرخ می‌شود و زرد می‌شود و مضطرب می‌گردد آن برای اراده انتقام و هرگاه
آتش غضب شعله‌ور شد متوجه دفع موذیات می‌شود و آن برای همین او بدیده شد
و این پیش از آن می‌باشد که آن موذی واقع شده باشد و هرگاه که واقع شد باشد
متوجه تشفی غیظ و انتقام می‌شود و قوت غضبی و شهوت آن انتقام است و لذت آن در آنست

و دوام بمکیدم و قوت غضب مکن با انتقام و مردم در ابتدای فطرت و خلقت در قوت غضب بر سه
قسمند بعضی در تفریط‌اند و بعضی بر افراط و بعضی در اعتدال اما تفریط آن بسبب فقدان
این قوت است یا بسبب ضعف آنست و این مذموم است و صاحب این حالت را منکر اند
که حمیت و عصبیت ندارد و این چنین کسی بسیار ناقص میباشد و از ثمرهٔ این حالت
آنکه بر حرم خود نمی ورزد و تحمل خواری از کسان کرده باشد میبیند و در هنگام
مشاهدهٔ امور مکروه نفس او خوار و ضعیف و ساکت میباشد و در قرآن مجید
خدای عز و جل برگزیدگان صحابه را مدح نموده بشدت و حمیت چنانچه فرموده
اشداء علی الکفار یعنی سخت و غلیظ‌اند بر کافران و باز فرموده یا ایها النبی جاهد
الکفار و المنافقین و اغلظ علیهم یعنی ای محمد جهاد کن با کفار و منافقین و درشتی
کن با ایشان و بر ایشان سخت بگیر و شدت و غلظت که در این دو آیه مذکور شده
از آثار قوت غضب است اما افراط قوت غضب آن است که بر صاحبش غالب شود تا آنکه
از فرمان عقل و دین بیرون رود و بصیرت و تامل و فکر و اختیار از برای او باقی
حالت باقی نماند و بسبب غالب شدن این صفت گاهی نطق میباشد و گاهی
عادت میشود از معاشرت نمودن با جمعی که مغرور و بر تشفی غیظ و فرمان بردار غضب
و این را شجاعت و مردی میدانند و گاه احدی از ایشان میگوید که من صبر بر سخنها

نمیکنم و از کسی چیزی را تحمل نمینمایم و معنی این نوع سخن آنست که عقل ندارم و مع ذلک در معرض
فخر و نادانی این سخن را میگوید و هر که این کلام را شنید در نفس او هم غضب و حب تشفی
با جماعت در انجا ثابت میشود و از دیدن و شنیدن هر چند که کور و کر میشود و بهره از نور عقل
بر نمیدارد از برای آنکه روشنی عقلش بدود غضب فرو نشسته و بی فایده بر و حرکت میشود و
از آثار این نوع غضب در ظاهر بدن تغییر رنگ و ارتعاش اعضاست و بیرون رفتن افعال
و از ترتیب و نظام و اضطراب در حرکت و حرف زدن بحدی که بر کنار لبها کف ظاهر میشود
حدقه‌ها سرخ گردد و دماغ بر باد شود و هیئت روی از حالت اصلی بیرون رود و بیقین که
اگر غضبناک در حالت غضب زشتی صورت غضب خود را به نظر ملاحظه نماید از شرمندگی
زشتی صورت غضب او ساکن خواهد شد و شکی نیست که زشتی صورت باطن عظیم تر است
از زشتی صورت ظاهر چرا که ظاهر نمونهٔ باطن است و زشتی اول در باطن هویدا میشود و تا بنیان آثار
بظاهر میرسد و آنچه ذکر شد آثاری است که در جسد هویدا میشود اما آثار آن بر زبان گشادن است
بدشنام و فحش و سخنان زشت که عقلا از آن ننگ میدارند و قایل آن نیز در وقتی که غضبش
فرو نشست ننگ میدارد و با وجود این حالت سخنانش پریشان و کلماتش مضطرب میباشد
اما آثار آن بر اعضا که آزردن است و هجوم بر وی آوردن و جامه‌اش را دریدن و کشتن
و زخم زدن در وقتی که قادر باشد بدون احتیاطی و اگر کسی را که بر او غضب کرده فرار کند یا مانع

از انتقام کشیدن رو دهد غضب او برخودش بر میگردد و جامهٔ خود را میدرد و بر روی
خود میزند و گاه میباشد که میدود مانند دیوانه کسیکه حیران و مست و بد هوش و سرگردان
باشد و بسا میباشد که بر زمین میافتد و قدرت بر دویدن ندارد و نمیتواند که برخیزد
از راه زیادتی غضب و حالتی و برا دست میدهد که شبیه بحالت بیهوشی است و بسیار میباشد که
که جمادات و حیوانات را میزند باینکه کاسه و خوان را بر زمین میزند و میشکند و گاهی کارها
کرد دیوانها میکند باینکه دشنام بحیوانات و جمادات میدهد و با ایشان بنحوی در مقام [illegible]
و میگوید تا کی از جانب تو آزار کشم و پندارد با عاقلی سخن میگوید واما اثر غضب در دل کینه
و اظهار بدی و شماتت بناخوشی اخوان کسیکه بر او غضب کرده و اندوهگین شدن
از خوشحالی او و قصد فاش نمودن اسرار و پرده دری او و غیر از اینها از چیزهای قبیح
گفته شده ثمرهٔ غضب است که در حد افراط باشد و سزاوار از برای صاحب این نوع
غضب آنست که علاج نفس خود بکند باینکه تندی غضب را بشکند و بر حد وسط باشد
که عبارتست از اعتدال تفریط و افراط و آن صراط مستقیم است و باریکتر از مو و تیزتر
شمشیر است اگر از حد وسط عاجز باشد سعی نماید که نزدیک بوسط باشد در قرآن مجید
وارد شده ولن تستطیعوا ان تعدلوا بین النساء ولو حرصتم فلا تمیلوا کل المیل فتذروها
کالمعلقة یعنی استطاعت ندارید که عدالت بورزید در میان زنان و هر چند [illegible]

و بنده دوست داشته باشید و وا گذارید ایشان را مانند زنی که نه پیش شوهر و نه شوهر
دار باشد و از این آیهٔ شریفه مستفاد شد که هر که ایشان بتمامی خیرات نتواند نمود نباید
که ایشان جمیع شرور بکند بلکه بعضی از شرها آسان تر از بعضی میباشد و بعضی جرات
شانش رفیع تر از بعضی میباشد **فصل** بدانکه آدمی مادام که محبت میدارد بهر چه موافق
طبع اوست و از آن متاذیست خالی از خشم و غضب نمیباشد از راه خلقت طبیعت از
برای آنکه هرگاه محبوب او از وی گرفته شود یا کسی قصد آزار او بکند البته بغضب میاید
و این باختلاف اشخاص مختلف میشود و لیکن محبوب [illegible] آنست که حضرت پیغمبر صلعم
اشاره بآن نموده و فرموده است هر که صباح کند در حالتیکه ایمن باشد در راهی که سلوک
آن میکند و بدن او صحیح باشد و قوت آن روز را داشته باشد همانست که تمام دنیا از برای او
جمع شده باشد پس هر که بصیرت بحقیقت چیزها داشته باشد از آن سه چیز را که حضرت فرموده اند بالفعل
از برای او بخصوص ضروری باشد میسر شود در حق بصیر [illegible] توان کرد که در غیر اینها غضبناک
نشود و مراد آنستکه اینچنین کسی که قدرت دارد که فرمان غضب نبرد و بحسب ظاهر از آن
بکار برد بطریقی که حسب الشرع مستحب در نظر عقل مستحسن باشد و حصول این بجهاد
و تکلف حلم و بردباری در مدتی مدید میتواند شد تا آنکه حلم و تحمل خلق او شود و در وی
راسخ شود واما قلع نمودن اصل خشم را از دل که مقتضای طبیعت ممکن نیست بلی ممکن است

کر شدی ازان شکند و انرا ضعیف سازد تا انکه خشم در باطن او بوجود بهم نرسد و ضعف
او بحدی رسد که اثر ان در روی ظاهر نشود اما این بغایت دشوار است اگر کسی که بگوید
که ادمی بان محتاجست و قوتی که موقوف شود واجبست که متالم شود نه انکه غضبناک شود پس هر که
مثلا گوسفندی داشته باشد و قوت او ان باشد و بمیرد بر کسی غضب نمیکند اگر چه ملول
و لازم نیست که هر که از چیزی متالم شود البته بغضب در اید چنانچه ادمی از فصد و حجامت
متالم میشود اما بر فصاد و حجام غضبناک نمیشود پس هر کسی که توحید بر وی غالب باشد
چنین داند که خدای عز و جل داند بر هیچکس بغضب در نمی اید از برای انکه همه را در تحت قبضه قدرت
حق مسخر میداند مانند مسخر بودن قلم در دست کاتب و هر کسی که پادشاهی رقمی بر کشتن او
بفرستد بر قلم غضب نمیکند پس ممکنست که بغلبه توحید قلع غضب بشود و همچنین
بخدای عز و جل قلع ان ممکن است بانکه همه چیز را از خدا بداند و بداند که نفقه نمیکند
عالم مگر چیزی اگر در ان خیری باشد و دنیا باشد که خیر در گرسنگی و بیماری و زخم خوردن
و کشته شدن باشد پس بغضب در نمی اید چنانچه بر فصاد غضب نمیکند از برای انکه خیر را
در ان می باید و جواب گوئیم اینکه گفته شد در رفع غضب بوجه مسطور محال نیست اما غلبه توحید
بوجهی عنوان مانند برقیست که در عت بکذرد و نماند و بازگشت قلب بواسطها در صیانت
خدا و اشیا از چیزهای طبیعی است که سلب ان ممکن نیست و اگر این حالت در کسی تصور شود

نمیشد ما ثبت که در شان حضرت پیغمبر منصوص باشد و حال انکه ان حضرت امیر المؤمنین سلام الله
علیه روحی که فرمودند حضرت پیغمبر از برای دنیا غضبناک نمیشد و هرگاه از برای حق غضبناک
میشد کسی ان حضرت را نمیشناخت و هیچ چیز تاب مقاومت غضب او را نمی اورد تا انکه انتقام
برای حق میکشید پس معلوم شد که از برای حق ان حضرت غضبناک میشد و این غضب اگر چه از برای
خداست اما فی الجمله مستلزم التفات بوسایط است بلکه هر که غضب کند بر کسی که رضی و نفعی
و احتیاج را که در راه دین چاره از ان نیست اخذ نموده باشد در واقع و نفس الامر از برای حظ
غضب کرده پس ممکن نیست که ادمی از ان منفک شود بلی گاه میباشد که اصل خشم در او ضروری
مفقود میشود و هنگامیکه قلب مشغول باشد بمهمی و امری دیگر که اهم از ان باشد و در ان هنگام
گنجایش غضب نمیباشد از برای انکه مشغول چیزی دیگر شد و هرگاه قلب مشغول بمهمی از امور مهم
باشد ممنوع است از انکه احساس اثری دیگر بکند چنانچه سلمان رضی الله عنه در وقتی که
بعضی او را دشنام داد فرمودند اگر میزان عملم از طاعت سبک است پس من بدترم از انچه
گفتی و اگر میزان عملم گرانست انچه تو گفتی ضرری بمن نمیرساند پس چونکه همت سلمان مصروف
اخرت بود دل او بدشنام متاثر نشد و ظاهر شد که بسبب مشغولی قلب ما و هم با غلبه ملاحظه توحید
تصور فقدان خشم و غضب میتوان نمود و بوجه دیگر غیر از این دو سبب نیز تصور میشود بانکه
بنده بداند که خدای عز و جل دوست دارد بانکه او بغضب در نیاید و شدت محبت ان بنده بخدای

عز و جل موجب خشنودی آن میشود و این نیز در بعضی احوال عالی نیست **فصل** در تحقیق ثابت شد
که علاج هر مرضی بقطع و قلع مادهٔ آن و ازالهٔ اسباب است و سببهای که باعث بر انگیختن غضب
میشود تکبر است و عجب و بالیدن و فخر و عجب و لب نمودن و ستیزه نمودن در تحصیل کمال
و استهزاء بمردمان کردن و سرزنش کردن و جدل کردن و مخالفت نمودن و عیب داون
و مفاخرت حرص بر یافتن مال و جاه داشتن و تمامی این خلقهای زبان بحسب شرع مذموم‌اند
و با وجود این سببها از غضب خلاص میتوان داد پس باید ازالهٔ این سببها بضد آنها باید
نمود با آنکه تکبر را بتواضع زایل سازی و همچنین عجب و بالیدن را بمعرفت نفس و فخر را
بدانستن آنکه از خصلتهای ناپسند بد است و آنکه فخر نمودن باخلاق فاضله باشد سببی و
در تحصیل کمال سعی تمام در تحصیل فضایل و اخلاق حسنه و استهزاء کردن را باجتناب از آزار
رسانیدن بمردم و خود را محافظت نمودن از آنکه کسی بتو استهزاء کند و سرزنش نمودن را باجتناب
از گفتار قبیح و محافظت نمودن خود را از جواب ناگوار و زیادتی حرص بر رفاهیت و معیشت را
بقناعت بقدر ضرورت کردن از برای آنکه عزت استغنا را تحصیل کند و از خواری احتیاج
خود را منزه سازد و علاج هر خلقی از این خلقها و صفتی از این صفتها محتاج است بریاضت و تحمل
مشقت و فایدهٔ ریاضت آنست که بدی عاقبت آن خلقها را بداند تا نفس از آنها میل کند
قباحت آنها منقرض شود و بعد از آن مدتی مدید مواظبت بر مباشرت نقیض اخلاق مذموم نماید

بنمایند تا آنکه عادت شود و نفس باضداد آنها الفت بگیرد و بر او آسان شود و هرگاه این خلقها
از نفس محو شود نفس پاک و پاکیزه میشود و از صفتهای ناپسند خلاص میگردد و از غضبی که
از آنها متولد میشود و صلاح غضب در هنگام بر انگیخته شدن آن آنست که پناه برد بخدای
عز و جل از شر شیطان و هرگاه ایستاده باشد بنشیند و هرگاه نشسته باشد بر پهلو بخوابد
و وضو و غسل کند از آب سرد زیرا که غضب از آتش است و این علاجها در حدیث نبوی
وارد شده و علاج دیگر آن است که تامل کند در آنچه وارد شده در فضیلت فرو نشاندن
خشم و عفو کردن و حلم و تحمل نمودن خدای عز و جل در قرآن مجید فرموده خذ العفو وأمر
بالعرف وأعرض عن الجاهلین یعنی فرا گیر عفو کردن را و امر کن بمعروف و اعراض کن از جاهلان
و نیز فرموده والکاظمین الغیظ والعافین عن الناس والله یحب المحسنین یعنی جماعت متقیان
آنانند که باز میدارند خشم خود را با آنکه قدرت بر امضای آن داشته باشند و عفو میکنند
از مردم بدی که با ایشان کرده باشند و خدای عز و جل دوست میدارد احسان کنندگان را
و باز فرموده ادفع بالتی هی احسن فاذا الذی بینک وبینه عداوة کانه ولی حمیم وما یلقاها الا
الذین صبروا وما یلقاها الا ذو حظ عظیم یعنی دفع کن بدی را که با تو کرده اند بچیزی که در نفس
الامر بهتر باشد و هرگاه این کار کنی میان تو و میان آنکس که دشمنی بود هر آینه ظاهر میشود
که آن کس دوست و مهربان گردد و داده نشده است این خصلت یعنی در برابر بدی نیکی

کردن مگر جماعت صابران و داده نشده است این خصلت مگر کسی که در دین صاحب بهرهٔ عظیم
باشد و حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمودند هیچ جرعه نمی آشامد بنده که قدر آن عظیم تر باشد از جرعهٔ خشمی
که فرو نشاند او را از برای طلب رضای خدای عز و جل و حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمودند که
فرو نشاند خشم خود را و قادر بر امضاء آن باشد پر سازد خدای عز و جل دل او را از امن و ایمان
و حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمودند هیچ بنده نیست که خشم خود را فرو نشاند مگر آنکه خدای
عز و جل عزت او را در دنیا و آخرت زیاد گرداند و نیز فرمودند خوب یاری کننده ایست حلم از برای
آدمی و اگر صفت حلم را نداشته باشی خود را بتکلف بر حلم بر بند که آن نیز نافع است و علاج
دیگر از برای فرو نشانیدن آتش غضب آنکه بترساند نفس خود را از عقاب الهی در روز قیامت که
محتاج تر باشد بعفو خدای عز و جل و علاج دیگر آنکه در باطن خاطرنشان خود کند که بندهٔ عاقبت
دشمنی و انتقام کشیدن را و اینکه دشمن نیز با او کرد خواهد و دوستی نخواهد داشت و آزارها باو خواهد
رسانید و علاج دیگر آنکه فکر کند در قبح صورت خود در حالت غضب یا آنکه یاد کند زشتی
صورت دیگران را هنگام غضب کردن و علاج دیگر آنست که بداند غضب کردن مترتب
بر آنکه چرا امری موافق مراد خدای عز و جل شده نه موافق مراد او و آنحضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله [illegible]
که فرمودند آگاه باشید بتحقیق که بنی آدم بطبقات مختلف آفریده شده اند بعضی از ایشان
دیر بغضب می آیند و زود پشیمان میشوند و بعضی زود بغضب می آیند و زود پشیمان میشوند

میشوند و این خصلت که زود پشیمان شدن جبر و تلافی زود بغضب آمدن را میکند و بعضی
زود بغضب می آیند و دیر پشیمان میشوند و آگاه باشید که بهترین مردم آنست که دیر بغضب آید
و غضب خود را فی الحال فرو نشاند و زود پشیمان شود و بدترین مردم آنست که زود بغضب آید
و دیر پشیمان شود **فصل** بدانکه هرگاه کسی غضب خود را فی الحال فرو نشاند از آن رو که از انتقام
کشیدن عاجز باشد آن غضب رجوع بباطن میکند و در آنجا محبوس میشود و کینه میگردد و معنی
کینه آنست که کسی را همیشه در دل گران شمرد و دشمن آدمی باشد و از آن نفرت میدارد و در این حالت
پاینده و باقی میماند و حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده اند که مؤمن کینه نمیدارد و بدانکه کینه موجب چندین
معصیت است اول حسد زیرا که کینه صاحبش را بر آن میدارد که آرزوی زوال نعمت از آنکس
بکند و غمگین باشد بر نعمتی که باو برسد و بزوال نعمتی که باو رسید خوشحال گردد و از مصیبتی
که برو نازل شده دوم آنکه زیاده بر حسدی که در باطن دارد شماتت او نیز میکند ببلائی که بر وی
رسیده سیم آنکه ترک آشنائی کرده کناره میجوید هر چند که آنکس گرمی و مهربانی کند چهارم
آنکه سخنانی که جایز نیست در شان آن کس میگوید از دروغ و غیبت و فاش کردن راز و افشای
سری و غیر اینها پنجم آنکه حکایت گفتار و کردار او را می نماید بر سبیل سخریه و استهزاء ششم
آنکه حقوق او را بجا نمی آورد مثل آنکه ترک صله رحم میکند و قرض او را ادا نمیکند و دفع ستم از او
نمی نماید و همگی از اینها حرام است و از کینه ناشی میشود و اقل مراتب کینه آنست که از آفات

مذکوره احتراز کند اما آنکه در دل وی گران باشد و بغض او را داشته باشد تا آنکه خود را بآن
دارد از آنچه بیش از این مذکور شد از شکفتگی و بشاشت و مهربانی و برآوردن حوایج و همنشینی نمودن
بر او محض از برای خدا و اعانت بر منافع و آنکه ترک دعا و ثنا بنماید و مردم را ترغیب و احسان و همراهی نکند
و تمام اینها باعث نقصان در جزا و ثواب میشود در دین و مانع میشود میان او و میان مرتبهای
عظیمه و اولی آنست که بر آنچه نوشته بود باقی ماند و اگر چنانچه ممکنش باشد که جهاد نفس نموده
علی رغم شیطان بعضی احسان را زیاد کند هر اینه در مرتبه کسانی خواهد بود که بنهایت مقام صدق
رسیده باشد حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمودند بهترین خلقها در دنیا و عقبی عفو کردن است از کسی که بر تو
ظلم نمود کرده باشد و پیوند کردن با هر که از تو جدائی کند و احسان نمودن با کسی که با تو بدی
کند و عطا کردن بکسی که ترا محروم ساخته باشد و نیز فرمودند بر شما باد که عفو بر کسانی که بدی کنند
که عفو زیاد نمیکند بنده را مگر عزت پس عفو کنید تا خدای عز و جل شما را عزیز کرداند نزد
خود و غیر و حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمودند که پشیمان بر عفو کردن افضل و اسهل است از پشیمانی
از انتقام و از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت است که نرمی و همواری خلقتیست که در هر جا یافت شود موجب
زینت آن میشود و از هر چه سلب شود آنرا معیوب میکند و حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمودند
هر چیزی را قفلیست و قفل ایمان نرمی و همواری است و باز فرمودند خدای عز و جل لطف
و نرمی با بندگان میکند و لطف و نرمی را دوست میدارد و عطا میکند بسبب لطف و نرمی

و نرمی چیزی چند که از راه درشتی و زبری عطا نمیکند و حضرت صادق علیه السلام فرمودند هر که در کار
خود نرم و هموار است میرسد بهر چه از مردمان میخواهد و حضرت امام موسی کاظم علیه السلام فرمودند
نصف زندگانی در نرمی و مدارا است

فصل

بدانکه حسد از ثمرات کبر است چنانچه کبر از ثمرات
فضیلت است و امثال این صفات ناپسند بر حسد متفرع میشود که نمیتوان شمرد خدای عز و جل در قرآن
مجید بر سبیل انکار و استبعاد فرموده اند ام یحسدون الناس علی ما آتاهم الله من فضله یعنی آیا حسد
میبرند مردم بر آنچه خدای عز و جل از فضل خود بایشان عطا فرموده و نیز فرموده اند ود
کثیر من اهل الکتاب لو یردونکم من بعد ایمانکم کفارا حسدا من عند انفسهم یعنی آرزو دارند
بسیاری از اهل کتاب که شما را بعد از آنکه ایمان آورده اید برگردانند بکفر از حسدی
که بر شما دارند و لعن از روی خواهشهای نفسانی بوده نه از راه دینداری و بیان
فرموده اند ان تمسسکم حسنة تسؤهم و ان تصبکم سیئة یفرحوا بها و حکایت حسد بردن
برادران یوسف بر یوسف و آنچه در دل ایشان بود و بآنچه انجامید از راضی بودن
بقتل یوسف و آنچه بایشان رسید از عقوبت حسد بتفصیل در قرآن مجید مذکور
و حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمودند که حسد عملهای نیکو را محو و باطل میکند مانند محو کردن آتش
هیزم را و نیز فرمودند که خدای عز و جل بحضرت موسی فرمودند ای موسی بن عمران حسد مبر
بر مردمان بر آنچه از فضل خود بایشان عطا کرده ام و نظر مکن بآنچه بایشان نداده ام خود را

در خیال انجو مداد که هر که حسد دارد نعمت برادر دشمن میدارد و راضی نمیباشد بقسمی که
من در میان بندگان کرده ام و هر که چنین باشد من ازان بیزارم و او از من نیست و نیز
حضرت پیغمبر صلعم فرمودند مدد بجویید بر آمدن حاجتها با بر پنهان داشتن احوال خود
از برای آنکه هر که نعمت میدارد مردم برو حسد میبرند و نیز فرمودند سه خصلت است که
کسی از انها خلاص نمییابد و در روایتی دیگر فرمودند کمست که کسی از انها خلاص می یابد
یکی گمان بد بردن و دوم فال بد زدن و سیم حسد بردن و فرمودند بیان کنم از برای
شما بیرون شدن از انها هر گاه گمان بد بردید جزم و یقین مکنید و هر گاه فال بد
زدید از ان درگذرید و پروا مکنید و هرگاه حسد بردید از پی ان مروید و حضرت امام
جعفر صادق سلام الله علیه فرمودند افت دین حسد و عجب و بالیدن و فخر کردن است
و در مصباح الشریعه از انحضرت روایت است که صاحب حسد ضرر بخود میرساند پیش از انکه
ضرر رساند بکسی که حسد بران دارد مانند شیطان که باقی گذاشت بسبب حسد از برای خود
لعنت را و از برای ادم ابو البشر که خدای عز و جل برگزید او را بتوفیق دادن توبه و هدایت
نمود و برابر ثابت بودن بران چنانچه در قران مجید وارد شده ثم اجتباه ربه فتاب علیه و
هدی و بلند ساخت او را برسیدن بکنه حقیقت عهد و بیوفائی که از وی ماخوذ بود از دشمن
داشتن شیطان و فریب او را نخوردن و بدانستن انکه حقیقت برگزیدگی معصوم بودن

بودن از شر وسوسه شیطان لعین است پس ان حضرت فرمودند چنان باش که بر تو
حسد برند نه انکه تو حسد بر کسی داشته باشی بدرستیکه میزان عمل حاسد همیشه سبک باشد
بثقل میزان محسود روزی هر کس در روز ازل معین شده و در میان مردمان قسمت شده
پس حسد بحاسد چه نفعی رساند و بمحسود چه ضرری تواند رساند و اصل حسد ان
کوری باطن است و از انکار لطف و احسان خدای عز و جل ناشی میشود و این کوری و
انکار دو بال اند از برای کفر که ادمی بان دو بال باوج کفر میرسد و قابیل فرزند ادم بسبب
حسد بحسرت ابدی مبتلی شد و هلاک گردید هلاکی که هرگز از ان نجات نیابد حاسد
توبه نمیکند از برای انکه بر حسد مصر میباشد و اعتقاد بحسد میدارد و این حالت کمین
در طبیعت سرشته شده و چون حسد از امور طبیعی است چیزی با ان معارضه نمیکند و سوای
اقتضای طبیعت نمیدارد و هر چه طبیعت از اصل خود تغییر نمییابد هر چند معالجه ان شود
فصل معنی حسد کراهت داشتن نعمت است بر انکسیکه حسد بران میبرند و محبت داشتن
بزوال نعمت ازان و اگر خواهش بزوال نعمت او و کراهت از دوام نعمتش نداشته باشد
اما مثل ان نعمت را از برای خود خواهش داشته باشد انرا غبطه و منافسه خوانند و در قران
مجید اشاره بهر دو واقع شده چنانچه فرموده و فی ذلک فلیتنافس المتنافسون یعنی و در ان
شرابی که اهل بهشت را میباشد باید که رغبت کنند کنندگان و غبطه که مذکور شد اگر

در امور دنیا است مباح است و اگر در امور دین است مستحب است حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمودند که مؤمن
غبطه میبرد و منافق حسد میبرد و فرمودند که حسد در دو چیز روا است یکی آنکه
خدای عز و جل مالی عطا فرموده باشد و مسلط ساخته باشد او را در انفاق نمودن
آن در مصرف حق و دوم مردی که خدای عز و جل علمی عطا نموده باشد و آنکس عمل بآن علم
کند و تعلیم مردم نماید و در این حدیث غبطه را حسد نامیده چنانچه در بعضی مواضع
حسد را منافسه نامیده اند و در این استعاده نیست باینکه هریک بجای دیگری استعمال میشود
و هر گاه بکافر فاسقی نعمتی برسد و بان نعمت استعانت بر انگیختن فتنه جوید و فساد میان مردمان
کند و آزار ایشان رساند در اینصورت ضرر ندارد که کسی کراهت آن نعمت و رغبت بزوال
آن داشته باشد از آن حیثیت که آن نعمت آلت فساد است نه از آن راه که نعمت است و سببهای
که ناپسند است بسیار است مثل عداوت داشتن و با عزت بودن و تکبر نمودن و تعجب داشتن
و از فوت مقاصد محبوبه ترسیدن و محبت پیشوائی داشتن و از جمله اسباب حسد زبونی
نفس و بخل است زیرا که هر کس کراهت نعمت بر کسی میدارد و یا از برای آنکه دشمن او است
و نمیخواهد که چیزی باو رسد و یا از آن راه است که میداند که هر گاه آنکس نعمت داشته باشد
تکبر بر وی خواهد نمود و او تحمل کبر و تفاخر وی را نخواهد نمود و اینست مراد از با عزت بودن
که مذکور شد و یا از برای آنکه در طبع او خواهش تکبر بر محسود مذکور است و نعمت داشتن

داشتن او مانع از تکبر حاسد بر محسود میشود و یا از آن جهت که نفس او را عظیم و منصب او را
بزرگ میشمرد پس تعجب میکند از بهره مند شدن چنین کسی بچنین نعمت و یا از آن جهت است
که میترسد از فوت شدن مطالب بسبب نعمت آنکس بگمان آنکه مبادا از راه آن نعمت زحمت بحال
او رساند و مانع شود از رسیدن او بغرضهائی که دارد و یا از آن راه است که محبت ریاست
و پیشوائی دارد و هر گاه نعمتی که او دارد دیگری داشته باشد منصب او است مخصوص او نخواهد
بود و یا از برای سببهای مذکوره نیست بلکه بسبب خبث نفس و بخل او باشد باینکه چیزی به
بندگان خدای عز و جل نرسد اگر چه آن نعمت بخود او متصل نشود و بسیار میباشد که تمامی
این اسباب یا بسیاری از آنها در یکی کس یافت میشود پس حسدش عظیم میشود و قوت
محکم دارد و قوتی که میکند که قادر بر پنهان داشتن حسد نمیباشد و نمیتواند که با صاحب نعمت خوش
سلوک باشد بلکه پرده حسن معاشرت را دریده روبرو اظهار عداوت میکند **فصل** بدانکه
از دیاد این سببها سبب از دیاد روابط میباشد و هر گاه در میان جمع بسبب ربطها اجتماع
در مجالس رو دهد و در غرضها اگر داشته باشند تزاحم نمایند و یکی در این میان مخالفت نماید
با دیگری در غرضی از غرضهای طبع آن دیگر از آن متنفر شده دشمنی میدارد و کینه او را در دل
میگیرد و در آن هنگام میخواهد که او را حقیر شمرد و تکبر بر آن بنماید و انتقام از وی بکشد بسبب آنکه
مخالف غرض آن سلوک نموده و کراهت میدارد از نعمتی که آن کس را میطالبی که دارد میرساند

حسد در میان دو کس که در دو شهر دور از هم می‌باشند محقق نمی‌شود بلی اگر مجاور در زمین باشند
در مسکنی یا بازاری یا مسجدی یا مدرسه و تزاحم نمایند در مطالبی که غرضهای ایشان مخالف
یکدیگر باشد از آن مخالفت کراهت و عداوت بهم می‌رسد و باقی اسباب از این راه پیدا
می‌شود و از اینجهت است که عالم بر عالم و عابد بر عابد حسد می‌برد اما عابد بر عالم حسد نمی‌برد و
و تاجر بر تاجر حسد می‌برد نه بر دیگری مگر آنکه حسدش از جهت دیگری سوای پیشه تجارت
باشد و همچنین برادر بر عموزاده حسد می‌برد نه بر بیگانه‌ها و همچنین حسد زن بر زن دیگر
که شوهرش داشته باشد یا کنیز مدخوله داشته باشد بیش از حسدی می‌باشد که بر مادر شوهر
و دختران داشته باشد و سبب در اینها هم تزاحم در غرضها و مطلبهاست بلی هر کسی که حرص
بسیاری بر تحصیل جاه و اعتبار داشته باشد و محبت عظیمی داشته باشد باینکه نام و آوازه
او در جمیع اطراف عالم منتشر شود این چنین کسی حسد می‌برد بر هر کسی که مشارکت نماید با وی در خصلتی
که بآن تفاخر کند و منشأ جمیع اینها محبت دنیاست از برای آنکه از خاصیت دنیا است که هر قدری
از آن با احدی که برسد دیگری را از آن قدر نصیبی نمی‌تواند بود و این بخلاف نعمتهای آخرت است
که در آن تنگی نمی‌باشد و نعمت علم آخرت مثالیست از برای آخرت چه هر قدر از آن هر گاه بکسی برسد
دیگری نیز از آن بهره‌مند می‌تواند شد بدون آنکه از او این چیزی کم شود و از این راه است
که هر که محبت بشناختن خدای عز و جل و بشناختن صفات او و بشناختن ملائکه و پیغمبران

و پیغمبران و شناختن اسرار زمین و آسمان داشته باشد حسد بر کسی که این محبت را
داشته باشد نمی‌دارد و این وقتی می‌باشد که عارف باشد بمعنی آنچه گفته شد از برای آنکه
معرفت بر عارفان تنگ نمی‌گیرد بلکه یک چیز معلوم هزار هزار عالم می‌تواند بود و منشأ فرح
و لذت هر یک می‌شود بدون آنکه لذت احدی بمعرفت دیگری کم شود بلکه بکثرت عارفان
انس و الفت و ثمره افاده و استفاده زیاده می‌گردد و نیز اگر معرفت خدای عز و جل باعث
وسیع و بی‌پایان که گنجایش تنگی ندارد و قرب و منزلت نزد خدای عز و جل نیز تنگی
نمی‌دارد از برای آنکه عظیم‌ترین نعمتهائی که از پیش خداوند عالمیانست لذت لقای او است
و ممانعت و مزاحمت در آن نمی‌باشد بلکه بکثرت عارفان انس زیاده می‌شود بلی اگر مقصد
علما از علم و مال و جاه باشد حسد بر یکدیگر می‌برند از برای آنکه مال اعیان است
اجسامیست و در هر جا که یافت می‌شود در دست دیگری نمی‌تواند بود و معنی جاه مالک
دلهای مردمان شدنست و هر دلی که از محبت تعظیم عالمی پر کرده اصلاً متوجه تعظیم عالم
دیگر نمی‌شود یا آنکه متوجه می‌شود و همین البته سبب حسد می‌شود **فصل** بدانکه حسد
از مرضهای عظیمه دلهاست و مرضهای دل را علاج نمی‌توان نمود مگر بعلم و عمل و علمی که
نافعست از برای مرض حسد آنست که بتحقیق بدانی که حسد ضرر بدین و دنیای تو می‌رساند
و ضرری بدین و دنیای محسود نمی‌رساند بلکه نفع می‌رساند و هر گاه این را از روی بصیرت

بدان نمودم که با خود دوستی با دشمن خود نداشته باشی البته که از حسد مفارقت
خواهی نمود اما ضرری که حسد بدین تو میرساند آنست که بسبب حسد راضی بقضای خدای
عز و جل نیستی و کراهت داری نعمتی را که خدا در میان بندگان خود قسمت کرده و عدل را
که خدا بتعالی در مملکت خود برپا داشته بحکمت لطیفی که داده و چگونه این نعمت میبایست شده
الهی را ناگوار و ناخوش خواهی شمرد و این جنایتیست که بر مردمک توحید نموده و خار است
که در چشم ایمان افکنده و بس است در ضرر رسانیدن این نوع جنایت در دین و حال آنکه
با وجود اینها با مردم مؤمنی نفاق ورزیده و ترک خیرخواهی او نموده و مفارقت کرده
طریقه انبیا و اولیا را در خیرخواهی بندگان خدا و مشارکت نموده با شیطان در خوشی هم
بلا از برای مؤمنان و زوال نعمت از ایشان و تمامی اینها خصلتهای پلید است که حسنات
قلب را فانی میسازد مانند فانی ساختن آتش هیزم را و محو کردن شب روشنی روز را
و اما ضرر رسانیدن حسد بدنیا آنست که بسبب آن متألم در عذاب و همیشه در تعب و اندوه
میباشد از آن راه که خدای عز و جل دشمنان ترا خالی نمیسازد از نعمتی که بایشان برساند و همیشه
بهر نعمتی که در ایشان میبینی در عذاب و از هر بلائی که از ایشان میگردد در غم و الم بوده و پریشان
خاطر و دلتنگ میباشی و آنچه را تو از برای دشمن خود میخواهی از محنت در این وقت دشمن تو
در تو میباید و حال آنکه از نعمت از محسود بحسد تو زایل نمیشود چه اگر نعمت بحسد زایل میشد

٧٤

هرگز نعمتی بر تو و بر دیگران باقی نمیماند و نعمت ایمان نیز باقی نمیماند از برای آنکه کافران
حسد بر مؤمنان در نعمت ایمان میبردند در قرآن مجید وارد شده ودت طائفة من
اهل الکتاب لو یضلونکم وما یضلون الا انفسهم وما یشعرون یعنی آرزو دارند گروهی
از اهل کتاب که شما را گمراه سازند و حال آنکه گمراه نمیسازند مگر خود را و شعور بآن
ندارند بلکه هرچه خدای عز و جل تقدیر کرده از اقبال و نعمت ناچار پاینده و میباید تا
ناامدتی که مقدر شده و تدبیری در دفع آن نتوان نمود بلکه هر چیزی نزد خدای تعالی
باندازه ایست و از برای هر مدتی کتابی نوشته شده و هرگاه نعمت بحسد از محسود زایل
نشود ضرری در دنیا بتو نخواهد رسید و در آخرت نیز گناهی نخواهد داشت و اما آنکه
محسود در دنیا و آخرت منتفع میشود این اوست واضح اما منفعت دین آنست که مظلوم
میباشد از جانب تو خصوصا وقتی که حسد ترا بگفتار و کردار بد بکشاند مانند غیبت
کردن و بدگوئی و پرده دری و ذکر عیبها نمودن و اینها همه هدیه ایست از جانب تو
که بآنکس میفرستی باینکه حسنه های تو بدیوان عمل او منتقل میشود بسبب آنکه میخواهی که
او از نعمت مفلس محروم باشد چنانچه تو در دنیا از نعمت محروم شده پس نعمت آخرت
بنعمتی که داده اضافه میکنی و شقاوتی چون شقاوت از برای خود تحصیل مینمائی
و اما منفعت دنیای محسود آنست که مهم ترین غرضهای مردم ناخوشی دشمنان و اندوه و شقاوت

ایشانست و اینکه ایشان معذب و مغموم باشند و هیچ عذابی عظیم‌تر از آن حالتی که تو داری
نمی‌باشد و آنچه مراد حاسد است تو با خود کرده پس سزاوار تر برای حاسد آنست که
حسد را حکم سازد و هر چه را اقتضا کند از قول و فعل نفس خود را بر خلاف آن تکلیف کند
پس حسد او را بر بد گوئی کسی که دارد خود را تکلیف کند به مدح کردن او و نیکی و به او گفتن و اگر
حسد او را بر تکبر بدارد خود را بر تواضع او و عذر خواهی بر بندد و اگر او را بر منع انعام
بدارد سعی کند در زیاد کردن احسان و هر گاه متکلف این کارها بکند محسود این را
بداند و ی خشنود شد محبت با او خواهد داشت و هر گاه دوست دار او شود حاسد
نیز بر همین کرده دوست او میشود و در میان آن دو اتفاق که قاطع ماده حسد است بهم رسد
و اینچه را اولا به تکلف میکردند در آخر طبیعی میشود و اصل در علاج حسد قلع اسباب است
از تکبر و خود را عزیز شمردن و نهایت حرص بر چیزهای بی‌فایده داشتن چنانچه بیان آن بعد از این
خواهد آمد **باب چهارم** در بیان ریا و کبر و عجب است بدانکه ریا در عبادت حرام است
و صاحب ریا را خدای عز و جل دشمن میدارد و در قرآن مجید وارد شده و یل للمصلین الذین هم
عن صلوتهم ساهون الذین هم یراؤن و یمنعون الماعون یعنی عذاب شدید از برای نماز
کنندگان ریا کننده تا جماعتی که از نماز خود غافل میباشند و چون ای نماز میدارند تا آنکه
در عملها ریا میکنند و منع میکنند از انفاق معروف و نیز وارد شده یراؤن الناس و لا

یذکرون الله الا قلیلا یعنی ریا میکنند از برای مردم و یاد خدا نمیکنند مگر کمی و نیز در قرآن
واقع شده کالذی ینفق ماله رئاء الناس یعنی باطل مکنید صدقات خود را به منت گذاشتن و آزار
رسانیدن مانند باطل ساختن منافقین که انفاق میکنند مال خود را از برای ریا
و حضرت پیغمبر فرموده‌اند که خدای عز و جل میفرماید هر کس عملی بکند که شریک سازد در آن
عمل با من غیر را آن عمل بتمامی از آن شریک خواهد بود و من از آنکس بیزارم و من غنی‌ترین
اغنیاام از شریک و نیز آن حضرت فرمودند ادنی ریا شرک است و فرمودند زود باشد
که بیاید بر مردم زمانی که باطنهای ایشان بد شود و ظاهر ایشان نیکو باشد از برای طمع
در دنیا و مرادشان رضای خدا نباشد دینشان ریا خواهد بود و هیچ خوف نخواهند
داشت تا آنکه خدای عز و جل ایشان را مبتلا بعقابی خواهد نمود و خدا را دعوت
خواهند کرد دعا کردن شخصی که در دریا غرق شده باشد و خدای عز و جل دعای ایشان را
مستجاب نخواهد نمود و نیز از آن حضرت مرویست که فرشته عمل بنده را بآسمان میبرد
در حالتی که بآن خشنود میباشد و هر گاه حسنات بنده را بآسمان برد خدای عز و جل
میفرماید که آن عملها را در اسفل درکات جهنم جای دهید از برای اینکه آن بنده
در عمل اراده رضای مرا ننموده بلکه قصدش ریا بوده و حضرت امیر المؤمنین سلام الله
علیه فرموده‌اند بترسید از خدا ترسیدن بی‌اندازه و عمل کنید بدون قصد آنکه مردم

به پسند باشند زیرا که هر که عمل کند از برای غیر خدا وامیگذارد خدای عز و جل او را
با عملی که کرده و نیز فرموده‌اند صاحب ریا سه علامت میدارد هر گاه مردمان ببینند عمل او را
نشاط میشود و کاهل میشود و هر گاه تنها باشد و محبت میدارد که در جمیع امور مدح و ثنای
او گفته شود و از امام محمد باقر مرویست که خود را بر عمل باقی داشتن دشوارتر است از
آن عمل کردن پرسیدند که بر عمل باقی داشتن چه چیز است آن حضرت فرمودند مردم صله
و قرا میکند و از برای رضای خدا انفاق مینماید و کسی را با خدا شریک نمیکند و آن عمل
در نامه عمل او پنهانی نوشته میشود و بعد از آن ذکر آن عمل را میکند و آن محو میشود که
و در نامه عمل او عمل علانیه نوشته میشود و بعد از آن ذکر آن عمل را میکند و در نامه عمل او ریائی
نوشته میشود و حضرت امام جعفر فرمودند که خدای عز و جل فرموده من بهترین شریکانم
هر که غیری را با من شریک سازد در عملی که کرده باشد قبول نمیکنم مگر آنچه را که از برای
محض رضای من باشد و آن حضرت فرمودند هر ریائی شرکست بدرستی که هر که عملی بکند
از برای مردم ثواب او بر مردم خواهد بود و هر که عملی از برای خدا بکند ثواب او بر خداست
و نیز آن حضرت در تفسیر این آیه فمن کان یرجوا لقاء ربه فلیعمل عملا صالحا ولا یشرک بعبادة ربه
احدا فرمودند که مردی عملی میکند که امیدواری ثواب ملاقات خدای عز و جل را
داشته باشد باید که عمل صالح بکند و کسی را در عبادت شریک خدا نسازد که ثواب صله در

میدارد اما آن بودی که در آن عمل طلب رضای خدا نمیکند بلکه قصدش آنست که مردم مدح او را
بکنند و میخواهد که در مجالس آن عمل مذکور شود و شرک در عبادت در اینجا مذکور است و بعضی از
بعد از آن فرمودند هیچ بنده نیست که عملی را پنهانی بکند مگر آنکه بعد از مدتی بدی او را
ظاهر میگرداند و نیز آن حضرت فرمودند چه احدی از شما عمل خوب را ظاهر میسازد و عمل بد را
پنهان میکند و بازگشت بخود نمیکند که بداند این چنین کاری فایده ندارد و حال آنکه
خدای عز و جل فرموده بل الانسان علی نفسه بصیرة یعنی بلکه آدمی بر نفس خود صاحب بصیرت است
و بر عملهای خود بیناست بعد از آن فرمودند بدرستی که هر گاه باطن آدمی خوب باشد ظاهر هم
تقویت می‌یابد و فرمودند هر که عمل جلیلی بکند و مرادش خدای عز و جل باشد ظاهر میسازد
خدا تعالی بیش از آنکه بنده اراده نموده و هر کس که عمل بسیاری بکند و بدن خود را بتعب اندازد
و شب را بیداری بگذراند اما مرادش مردم باشد خدای عز و جل او را در نظر مردم کم
مینماید و بدانکه باکی نیست در خشنودی از ظهور عمل که هر گاه قصد حاصل پنهان ساختن
طاعت باشد و باخلاص آن عمل را از برای خدای عز و جل کرده باشد هر گاه مردم بر آن عمل مطلع
گردند داند که خدا تعالی ایشان را مطلع ساخته و کارهای پسندیده او را ظاهر ساخته و
کفایت بر حسن معامله حق با وی در توجه حق و لطف او بایان زیرا که آنکس طاعت و معصیت را
پنهان کرده و طاعتش را ظاهر گردانیده پس فی الحقیقه خشنودی او بر زیادتی لطف حق باو

بود از صلاح مردم و دو دین داران معتبر بودن در قرآن مجید نازل شده قل بفضل الله و برحمته

فبذلک فلیفرحوا یعنی بگو ای محمد صلعم که بفضل و رحمت خدا باید که خشنود باشند و همچنین اگر سؤال

کند بر ظاهر ساختن خدا تعالی عمل خوب را و پنهان ساختن عمل زشت را در دار دنیا بر آنکه

در آخرت نیز همچنین خواهد کرد حضرت پیغمبر صلعم فرمودند هیچ معصیتی را خدای تعالی بر بنده

در دار دنیا پنهان نمیدارد مگر آنکه در آخرت پنهان خواهد ساخت پس خشنودی بنده هرگاه

استدلال اول بقبول عمل است فی الحال در استدلال دوم نظر با بنده است همچنین

گمان داشته باشد که مردمی که مطلع بر عمل او شوند رغبت خواهند نمود پیروی او را

ثواب نیز مضاعف میشود پس ثواب عمل ظاهری را خواهد داشت بسبب آنچه را در اخفا

و ثواب عمل پنهانی خواهد داشت بسبب آنچه او قصد نموده و هر که پیروی او بکند از برای

او ثواب عملهای پیروی کند گان حاصل خواهد شد بدون آنکه چیزی از ثواب اعمال

کم گردد و همچنین اگر خشنود شود بفرمان برداری مردم از برای خدا در هر چیزی که آنکه را کنند

یا آنکه خشنود شود بمحبتی که مردمان مطیع خدا میدارند و یا آنکه دلهای ایشان مایل بطاعت باشند

روایت کرده که مردی بحضرت پیغمبر صلعم گفت یا رسول الله من عمل را پنهان سازم و نمیخواهم که کسی بر آن

مطلع شود اما اگر احدی مطلع شد خوشحال میشود آنحضرت فرمودند ترا دو ثواب

خواهد بود ثواب عمل ظاهری و ثواب عمل پنهانی و از امام محمد باقر پرسیدند از مردی که عمل

٧٦

که عمل خیری کند و هرگاه کسی بر آن مطلع شود او را مسرور و خوشنود شود آنحضرت فرمودند که باکی نیست

و هیچکس نیست مگر آنکه محبت میدارد که خدا تعالی خیر او را ظاهر کند با شرطی که قصد

این را نداشته باشد که اگر قصد او در عمل ظهور آن باشد ثواب نخواهد داشت چنانچه

خشنودی بظهور عمل باکی ندارد و همچنین باکی نیست در پنهان داشتن معصیت نیز بقصد

آنکه مردم اعتقاد پرهیزکاری آن داشته باشند بلکه قصد او احتراز از پرده دری باشد

یا از برای آن باشد که شارع امر به پنهان ساختن معاصی نموده و این را بآن میتوان دانست

که کراهت داشته از ظاهر شدن معصیت دیگران یا از برای آن باشد که از ملامت مردم

متألم گردد و این از صاحبیت نیز اگر طبعی است نیست یا از برای آن باشد که مبادا مردم مشاهده

بر معصیت او شود چنانچه در حدیث وارد شده یا از برای آن باشد که مبادا مذمت کنند

در معصیت افتد و این را بآن میتوان دانست که مذمت او و مذمت دیگران در پیش او مساوی

باشد و تفاوت در آزرده شدن از مذمت ننماید یا از برای آن باشد که مبادا مذمت احدی

باو رسد یا از برای حیا باشد که این از مقتضای طبیعت میباشد چنانچه در حدیث وارد

شده که هر نوع حیائی خوب است و در خبر دیگر آمده که حیا شعبه ایست از ایمان یا از برای

آن باشد که مردم پیروی او در پنهان ساختن معصیت بنمایند یا از برای آن باشد که

محبت دارد که در نزد خلایق محبوب باشد تا بداند که خدا تعالی نیز محبت بآن دارد

که هر که با خدا تعالی دوست دارد او را در دلهای مردم محبوب میسازد **فصل** بدانکه ریا

در عبادات از حب لذت مدح و فرار از الم مذمت و طمع در مال مردمان ناشی میشود و هر گاه

بنده معرفت بهم رساند بمضرت ریا و انچه از او فوت میشود از صلاح باطن و انچه از آن

فی الحال محروم میشود از توفیق الهی و از انچه در اخرت از آن محروم میماند از قرب نزد خدای

عز و جل و انچه را متعرض میشود از عقاب و خشم خدای عز و جل و خواری در قیامت

از برای او و حاصل میشود از جانب مردم خود از آنکه بهر ایشان میکند با انچه از او فوت میشود

از اخرت و انچه از او محو میشود از ثواب اعمال هر اینه البته ترک ریا خواهد نمود با آنکه

بسیار میباشد که بسبب یک عملی که خالص باشد کفه حسنات رجحان می یابد و هر گاه بسبب ریا

آن عمل فاسد شود منقلب بکفه سیئات شده آن کفه رجحان می یابد و صاحبش را

با تش جهنم می اندازد و مع هذا بسبب ملاحظه خاطرهای مردم انقدر پریشانی خاطر

او را در دنیا رو میدهد که شرح نمیتوان نمود از برای آنکه رضای مردم نهایتی ندارد

که بآن توان رسید و هر چه موجب خشنودی گروهی شود باعث دلگیری گروهی دیگر

میشود چه خشنودی جمعی در دلگیر ساختن جمعیست و هر که طلب خشنودی مردم کند بانکه

خدا را ناخشنود سازد هم خدا تعالی بر او غضب میکند و هم مردم بر او غضب در می آورند

و بنده را چه غرض است در مدح کردن مردم و حال آنکه خدا را بمدح ایشان از خود بیجا

رنجانیده باشد با آنکه مدح ایشان موجب زیادتی روزی و درازی عمر او نمیشود و در روز فاقه

که پریشان و محتاج باشد نفعی باو نخواهد رسید و علاج قطع طمع چیزهای مردم آنست که

بداند که خدای عز و جل دلهای مردم را مسخر نموده در ندادن و دادن و بداند که مردم در آن

اختیاری ندارند و بداند که روزی دهنده نیست بغیر از خدا تعالی و هر که طمع بمردم

میدارد خالی از خواری و خست نمیباشد و اگر بمطلب برسد خالی از منت و ذلت نمیباشد

و هر گاه کسی در خاطر خود امثال این سببها را و ضررها را جای دهد رغبت او سست میشود

دل او متوجه خدای عز و جل میشود کافیست در علاج ریا آنکه اگر مردم بدانند آنچه در دل او است

از قصد ریا و اظهار اخلاص البته او را دشمن خواهند داشت و بزودی خدا تعالی باطن

او را بر مردم ظاهر میگرداند تا او را دشمن دارند و اگر اخلاص بورزد از برای خدا الله

اخلاص او را بر مردم ظاهر میسازد و ایشان را دوست او میگرداند و همگی دلها را بر

او میکند و زبان ایشان را بمدح و ثنای او میگشاید با آنکه کمالی در مدح ایشان و نقصی

در مذمت ایشان متصور نیست و بنده سزاوار است که خود را عادت دهد بر پنهان داشتن

عبادات و درهای ظهور افعال بر مردم ببندد چنانچه در امور قبیحه درهای ظاهر شدن

افعال را می بندد تا آنکه قناعت کند بعلم و اطلاع خدای عز و جل بر عبادت او و در دل او رغبت بر علم

غیر خدا تعالی نکند و این کار اگر چه در ابتدا مجاهده دشوار میباشد لیکن هر گاه مدتی

بران بتکلف صبر کند که آن ساقط میشود و بر آن آسان میگردد بسبب الطاف الهی که پی در پی
باو میرسد و مددی که بندگان خود را میکند از حسن توفیق و تایید و هر نعمت که خدای عز و جل
بر بندگان عطا میکند پس او را میدهد هم چنانکه ایشان منشا تغییر آن شوند پس از بنده
نمودن است و از خدا هدایت کردن و خدا ایشانرا اجر نیکوکاران را ضایع نمیسازد در مصباح الشریعه
از امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده که فرمودند پنهان چیزی که ریا در آن واقع میشود نظر کردن
و خوردن و سخن گفتن و راه رفتن و همنشینی کردن و پوشیدن و خندیدن و نماز و حج
و جهاد و قرائت قرآن و سایر عبادات ظاهر نیست و هر که باطن خود را خالص سازد از برای
خدا و بنده افتادگی کند از برای او و نگذارد ایشان با تخیر و برا معتد و بباشد خود را مقصر داند
اینچنین کسی اثر قبول عبادت خواهد یافت و از آن گروهی خواهد بود که امید خلاص از ریا
و نفاق بآن میتوان داشت اما اثر طی که در همه حالت بر آن طریق مستقیم بوده میل نکنند

فصل و اما ریا در غیر عبادات که مستحب و گاهی واجب میباشد زیرا که بر مومن واجب است
که حفظ عرض خود بکند و کاری نکند که عیب او را کنند و لایق نیست از برای صاحبان مروت
که در حضور مردم و تکب خود خسیس میشوند اگر چه در خلوت مباشر آنها کردند و این امر
که مختلف میشود باختلاف زمانها و شهرها و شخصها و رعایت این نمودن از امور ضروریه
است از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام مرویست که وقتی آن حضرت مردی از اهل مدینه را

مدینه را دید که چیزی از برای عیالش خریده بود و خود حامل آن چیز بود و هنگامیکه آنحضرت را
دید شرمنده شد پس آن حضرت فرمودند که چیزی که از برای عیالت خریده و برداشته و بنزد ایشان
میبری بخدا قسم که اگر نه آن بود که اهل مدینه عیب میکنند هر آینه میخواهم چیزی از برای عیال بخرم و خود
برداشته بجهت ایشان ببرم مراد آنحضرت آن بود که مردم اهل مدینه عیب او میکنند با آنکه
جد آنحضرت که امیر المومنین سلام الله علیه باشد این کار میکرد و اما چون در زمان بود که
عیب نبود چنین بود که حضرت امیر ترک آن نبود بلکه از برای آنحضرت منقبتی بود در آن زمان
که نظر بشهر را بخود کشیدند و روایتست که حضرت پیغمبر روزی اراده نمودند که بنزد اصحاب
خود روند و در اثنای بیرون آمدن از خانه نگاه بخم آبی کردند و عمامه و ریش مبارک خود را
هموار نمودند بعد از آن کسی با حضرت گفت که یا رسول الله آیا شما هم خود را از برای مردم
آرایش میکنید در جواب فرمودند بلی بدرستیکه خدای عز و جل دوست دارد که هر گاه بنده
او بنزد برادران مومن رود آرایش خود را از برای ایشان بکند و حضرت امیر المومنین صلوات الله
علیه فرمودند که باید هر کسی از شما بدیدن برادر مسلمان رود خود را زینت دهد مانند زینتی
که از برای غریبی میکند که میخواهد او را در بهترین هیئتی ببیند و حضرت صادق علیه السلام فرمودند
که جامه پاک دشمن را خوار و نگونسار میسازد و تمامی آنچه مذکور شد ریا نیست بلکه پسندیده است
و اما کبر از نتایج عجب است و بکبر آنکه بسا هست که از ریا حاصل میشود و نفس

از مواضع قرآن خدای عز و جل مذمت تکبر نموده چنانچه فرموده اند ساصرف عن آیاتی الذین
یتکبرون فی الارض بغیر الحق یعنی زود باشد که بگردانم از قبول کردن آیتهای من آنجماعتی را که
تکبر میکنند بر مردم در روی زمین بغیر استحقاق و نیز فرموده اند کذلک یطبع الله علی کل قلب
متکبر جبار یعنی همچنین مهر میکند خدای عز و جل بر دل هر متکبر ستمکار و حضرت پیغمبر صلعم
فرمودند که داخل بهشت نخواهد شد هر کسی که در دلش هم وزن دانه خردل از تکبر بوده باشد
و نیز فرمودند هر که خود را عظیم شمرد و تکبر کند در رفتار بخدا ملاقات خواهد نمود و حال
آنکه خدای عز و جل بر او غضبناک باشد و حضرت امام محمد باقر ع فرمودند که تکبر جامه است
مخصوص خدای عز و جل برسد به وی و هر که تکبر کند منازعه با خداوند کار نموده خواهد
بود در امر مخصوص وی و حضرت امام جعفر صادق ع فرمودند که هر که تکبر نماید [illegible]
میکند از امر خواری و زبونی که در خود یافته است و فرمودند که در جهنم [illegible] خانه
از برای متکبران و نام آن خانه سقر است در وقتی که از شدت حرارت شکوه کرد
بخدای عز و جل و از خدا اذن طلبید که نفس بکشد پس نفس کشید و از حرارت نفس جهنم
سوزانید و فرمودند متکبران در محشر بصورت مورچه محشور خواهند شد و مردم ایشان را
پایمال خواهند نمود تا وقتی که خدای عز و جل از حساب خلایق فارغ شود و نیز فرمودند
که در آسمان دو فرشته است موکل بر بندگان هر که افتادگی نماید آن دو فرشته او را برداشت

برداشت میکنند و هر که تکبر کند آن دو او را پست و بی اعتبار کنند و از حضرت پیغمبر ص روایت
که هیچ بنده نیست که از برای خدا افتادگی کند مگر آنکه خدا تعالی او را بلند مرتبه میگرداند و نیز
از آنحضرت روایت که فرمودند خوش میاید مرا اگر مردی چیزی را بدست خود برداشته
از برای عیال خود ببرد و خود را خوار عیال کرده اند تا دفع کبر از خود بکند و نیز آنحضرت فرمودند
باصحاب خود که چرا در شما شیرینی عبادت را نمی یابم عرض کردند که شیرینی عبادت چیست
فرمودند که تواضع و افتادگی است و از آنحضرت روایت شده که فرمودند هر که متواضعان
امت مرا ببیند از برای ایشان تواضع کند و هرگاه متکبران را ببیند تکبر کند بر ایشان از برای آنکه
این موجب خواری و زبونی ایشان میشود و منقول است که حضرت امام زین العابدین ع
که وقتی بر جماعتی که جذوره داشتند گذشت و بر الاغی سوار بود و آنجماعت طعام صباح میخوردند
پس آنحضرت را دعوت بطعام خود نمودند آنحضرت فرمودند که اگر من روزه نبودم هر آینه
با شما طعام میخوردم و چون بمنزل خود رفتند فرمودند که طعامی سرانجام کنند و بیاد خوب
آن طعام را بعمل آورند و بعد از آن آنجماعت را دعوت کرد و ایشان در نزد حضرت طعام خوردند
و حضرت با ایشان طعام خورد که مبادا ایشان شکسته خاطر شوند و حضرت امام موسی کاظم ع
فرمودند تواضع آنست که با مردم سلوک کنی بطریقی که میخواهی مردم با تو سلوک کنند و در مصباح
الشریعه از حضرت امام جعفر صادق ع روایت است که تواضع اصل هر شرافت نفیسی و مرتبه قیمتی و اصل

کر بلند باشد و اگر تواضع را زبانی میبود که مردم همیشه مثل هر اینها بیان میکرد از برای مردم حقیقت
آنچه از عاقبت چیزها پنهان است و تواضع آنست که آن برای خدا و در راه خدای عز و جل باشد که
والبته چیزی از این دو باشد مکر و فریب است و هر که از برای خدا تواضع کند خدای تعالی او را
بر بسیاری از بندگان بلند مرتبه میگرداند و اهل تواضع علامتی چند میدارند که نشانهای
آسمان و عارفان روی زمین آن علامتها را میشناسند در قرآن مجید واقع شده و علی الاعراف
رجال یعرفون بسیماهم یعنی بر اعراف مردانی هست که هر کس را بعلامت میشناسند و اصل تواضع
از برای بزرگ شمردن خدا و هیبت از او داشتن و او را عظیم دانستن ناشی میشود و هیچ عبادتی را
نیست که خدای تعالی او را بر پسندیده و قبول کند مگر آنکه باب آن عبادت تواضع است و حقیقت
تواضع نمیدانند مگر بندگان مقرب که همیشه خدا را بیگانگی می پرستند در قرآن مجید وارد شده
وعباد الرحمن الذین یمشون علی الارض هونا واذا خاطبهم الجاهلون قالوا سلاما یعنی بندگان
خدا آنجماعتند که بر روی زمین باهستگی میروند و اگر جماعت نادانان با ایشان گفتگو کنند
تسلیم و بردباری میکنند و خدای عز و جل بهترین خلایق و برگزیده مردم را که حضرت محمد
صلی الله علیه و آله وسلم باشد او را بتواضع فرموده چنانچه گفته واخفض جناحک لمن اتبعک من المؤمنین
یعنی تواضع کن از برای هر کسی که تابع تو شده از مؤمنان و تواضع مزرعه افتادگی و شکستگیها
و باطنست و عز و فخر ترس و حیاست از خدای تعالی و این خصال پسندیده حاصل نشود مگر آن

مزرعه تواضع و شرف تمام حقیقی میسر نشود مگر از برای کسیکه در راه خدا تواضع نماید **فصل**
تکبر گاه بر خدا میباشد چنانچه نمرود و فرعون کردند و گاه بر پیغمبران میباشد چنانچه گروهی
از امت پیغمبر ما صلی الله علیه و آله از راه استهزا میگفتند نیست آنکه خدا او را در میان
ما ها برگزیده و گاه بر سایر مردمان میباشد بانکه خود را عظیم شمرد و غیر خود را حقیر داند که
هر گاه سخن حقی از بندهٔ از بندگان خدا شنود ننگ داشته باشد از قبول آن و منادی از آن
شده انکار حق نماید چنانچه بسیار کسان که مباحثه و مجادله در علوم مینمایند از برای غلبه بر خصم
و اسکات و الزام آن منکر حق میشوند و نیز گاه تکبر بعلم میباشد و گاه بعبادت و پرهیزکاری
و گاه بر نسب و حسب و جمال و مال و قوت و بسیاری مددکار و متابعان میباشد و تکبر بعلم
دو سبب میدارد یکی آنکه مشغول میباشد بچیزی که علم مینامند اما علم حقیقی نیست و دوم
آنست که خوض در علم مینماید اما نفس دنی و خلقهای بد دارد و نفس را از آلایش پاکیزه نساخته
و تطهیر آن بجهاد نداده و خود را در عبادت و در کار ریاضت نفرموده بنابراین بد گوهر
مانده و هر گاه خوض در نوع علوم نماید آن علم در دل او وارد میشود بمنزله ناپاک و ثمره
آن پاکیزه نمیباشد و اثر حقیقی از آن علم ظاهر نمیشود و علاجش آنست که بداند که تکبر لایق نیست و
سزاوار نیست مگر از برای خدای عز و جل سبحانه و بداند که هر گاه تکبر نماید نزد خدا مغضوب و
مبغوض خواهد بود والبته خدا از بندگان دوست میدارد آنکه افتادگی بکند

بتکلف خود را مکلف خواهد ساخت بچیزی که خدا دوست دارد و دیگر آنکه بداند
که حجت خدا بر دانایان تمام تر است و بداند که خدا از جاهل عفو میکند چیزی را که از عالم
عفو نمیکند و بدانکه هر که نافرمانی خدا کند با شناسائی و دانائی جنایت او قبیح تر خواهد
بود از برای آنکه حق نعمت خدا را در آن علم بجا نیاورده و از برای اینست که حضرت پیغمبر ص
فرمودند که عالم را در قیامت خواهند آورد و در آتش جهنم خواهند انداخت پس رودهای
او از اندرونش بیرون خواهد آمد و آن رودها را با خود حرکت خواهد داد مانند
حرکت کردن الاغ سنگ آسیا را با خود حرکت میدهد و بعد از آن اهل جهنم بدور او حاضر خواهند
شد و خواهند گفت چه حالت است ترا که باین عذاب گرفتار شده در جواب خواهد گفت که
امر بچیزی مینمودم عمل بآن نمیکردم و نهی از شر میکردم و ایشان بآن مینمودم و خدای عز و جل در قران
مجید علمای بد را بحمار و بلعم بن اعور را بسگ تمثیل نموده و حضرت عیسی ع فرمودند که
بر علمای بد که بدترین حالتی آتش جهنم بر ایشان شعله خواهد کشید و حضرت صادق ع فرمودند
از برای جاهل هفتاد گناه آمرزیده میشود پیش از آنکه از برای عالم یک گناه آمرزیده
میشود و بر عابد پرهیزکار لازم است که بداند که هر عالمی که بسبب علم تقدم بر او دارد
و سزاوار نیست که تکبر بر آن عالم کند زیرا که عابد فضیلت علم را دانسته و همچنانکه ممکن است
علم بر عالم حجتی شود و ضرر بوی رساند ممکن است که وسیله نفع او و کفاره گناهانش شود

شود بدرستی که علمهای نیکو کفاره گناهان میشود و هر که عالم نیست حال او بر او پوشیده
است و مدار در نجات بر خاتمه است و بر عابد واجب است که اگر کسی را ببیند که از او بد
تر است بگوید شاید او نجات یابد و من هلاک شوم پس باید آنکس را از خود بدتر
نداند و از عاقبت خود ترسان باشد و بگوید شاید نیکی آنکس پنهان باشد و این
از برای او بهتر است و بگوید که من نادانم شاید در او خلق خوبی باشد در میانه او
و میان خدای عز و جل رحم بآن و قبول توبه او را بکند و عاقبت حال او را بر بهترین عملها
ختم کند و بگوید که نیکی من ظاهر است و این از برای من بدتر است از آن راه که ایمن
نیستم که طاعتی را که ظاهر ساخته ام افساد اخلاص شده باشد و اعمال را باطل کرده باشد
و مجمل کلام آنکه هر که عجب کند که در نزد خدا شقی باشد تقدیر الهی بر شقاوت آن
سبقت گرفته باشد دیگر کجا ایش بدارد که بهیچ حالتی تکیه کند بلکه هر که را خوف غالب
شود هر کسی را بهتر از خود میداند و فضیلت در اینست در قران مجید واقع شده
والذین یؤتون ما اتوا و قلوبهم وجلة یعنی مومنان آنها اند که ایشان بطاعتهایی که میکنند
و مع هذا بسیار میترسند که مقبول نشود و هر که از جهت نسب تکبر کند باید که
قلبش را با دانستن دو چیز علاج نماید اوّل آنکه بداند که این مفاخرت نادانیست از آن
حیثیت که خود را عزیز میشمارد از راه کمالی که با دیگریست و همین مقصود است از سخن ع

که گفته اند لئن فخرت بآباء ذوی شرف لقد صدقت ولکن بئس ما ولدوا یعنی اگر فخر کنی به پدران
صاحب شرف راست میگوئی اما بد فرزندی زائیده اند که خود کمالی ندارد و از کمال دیگران
صاحب کمالی میکند پس هر که تکبر بسبب نسب نماید اگر در صفاتی که خود دارد خست و دنائت دارد
چون کمال دیگری جبر خست او نمیکند بلکه آن کسی که متکبر خود را بان نسبت میدهد اگر زنده
باشد خواهد گفت که فضیلت را من دارم تو کیستی و جز این نیست که تو کرمی هستی از فضله
شده آن فضله من که منی باشد و دوم آنکه نسب حقیقی خود را بداند پس پدر و جد اش را
بشناسد بدرستی که پدر نزدیک او نطفه پلید است که از آن بهم رسیده و جد دور او
خاک است که در نهایت خواری است و این نسب را حق تعالی عز و جل در قرآن مجید با و شناسانده
است چنانچه فرموده الذی احسن کل شیء خلقه و هدی و خلق الانسان من طین ثم جعل
نسله من سلالة من ماء مهین یعنی آن خدائی که همه چیز را خوب آفریده و ابتداء آفرینش
آدم را از خاک نموده و بعد از آن نسل آدم را از آب گندیده خواری گردانیده و اما علاج
تکبر بجمال آنست که نظر کند بباطن خود آن نظری را که عقلا میکنند تا ببیند از چیزهای
قبیح و رسوائی چند که کمال خود بالبدن برو مکشوف شود آن برای آنکه پلیدیها از جمیع
اجزاء او سرایت نموده چنانچه غایط در روده ها و بول در مثانه و ماده غلیظی در بینی
دقیق در دهان و چرک در گوش و خون در رگها و خونابه و جرم در تحت جلد و بوی بد

در زیر بغل و روزی یکبار یا دو بار غایط بدست خود میکند و روزی یکبار یا دو بار
بر بیت الخلاء میرود برای آنکه بیرون آید آنانکه رفت او چنین که اگر بچشم ببیند آن پلید
خواهد شمرد چه جای آنکه دست بر مالد یا آنرا ببوید و دیگر آنکه اول و آخر از چیزهای
پلید بد هیئت آفریده شده مانند نطفه و خون حیض و بیرون آمده است از مجرای
بول و آخر از چیزهای پلید بد هیئت آفریده شده مانند نطفه و خون حیض بیرون
آمده است از مجرای بول بر محلی که مجرای خون حیض و مجری پلیدیها است و اگر چنانچه در ایام
حیوة یک روز خود را پاکیزه نکند و نشوید بوهای بد و کثافتها در او پیدا میشود و
اخلاطش رسیده مردار میشود که کثیف تر از هر کثافتی باشد و اما آنکه بر وفق
است که بداند چیزهائی را که بر آن مسلط شده از ناتوانی و ضعف و بداند که اگر
رگ از رگهای بدن او بدرد آید عاجز تر از هر عاجز و خوارتر از هر خواری خواهد بود
و اگر چنانچه مگسی از او چیزی برباید عاجز است که از او پس گیرد و اگر پشه داخل بینی یا موش
داخل گوش او شود البته او را هلاک کند و اگر خاری داخل پای او شود او را عاجز میکرداند
و اگر یک روز تب کند بمقدار قوت او تحلیل میرود که مدتی جبران نمیشود و او را عاجز
میکرداند و اگر یک روز تب کند بمقدار قوت او تحلیل میرود که مدتی جبران نمیشود و او را
عاجز میسازد و نیز هیچ آدمی قوی تر از الاغ یا فیل یا شتر یا گاو نمیباشد و چون افتخار

مود بچیزی که حیوانات دران برادمی تقدم داشته باشد واما انکه بتوانکری و بسیاری
مال و اتباع افتخار است بچیزی که از ذات ادمی بیرون است و از قبیل جاه و قوت و علم
نیز نیست و این قبیح ترین انواع تکبر است پس کراهت و ننک باید داشت از مزیتی که
یهود دران باب تقدم داشته باشد و در نزد انان توانکر بود و هر که تکبر از راه عبادت
در نزد پادشاهان کند بنای کار او بر دکیست که غلبان او پیش از دکیست که اتش در زیر
ان او و چند در جوش باشد و اکر لطف پادشاه باوی تغیری بیابد خوارترین جمیع مردمان
خواهد شد و مجملا هر که تکبری باری که خارج از وی باشد نماید جهل او ظاهر و هویدا
خواهد بود **فصل** بدانکه شفاء از کبر تمام متیسر نمیشود مکر بقطع نمودن اصل ان از بیخش
و قلع نمودن درخت ان از انجائی که در دل دویده و ان باین میشود که خدا را بشناسد
و بداند که عظمت و بزرکی غیر خدا را نمیسزد و نفس خود را چنانچه باید بشناسد تا بداند
که از هر خاری خوارتر و از هر کمی کمتر است و بداند که لایق او نیست مکر تواضع و خواری
و زبونی و اکر دیده بصیرت او کشوده شود یک ایه از قران برای علاج او کافیست که در قران
واقع شده قتل الانسان ما اکفره من ای شیء خلقه من نطفة خلقه فقدره ثم السبیل یسره
ثم اماته فاقبره ثم اذا شاء انشره یعنی دور باد ادمی از رحمت خدا که چه کافر نعمت است هیچ اندیشه
نمیکند که خدای عز و جل او را از چه چیز افریده از نطفه افریده است او را و ظاهر کرده

کرده اعضا و اشکال او را باندازه مخصوص پس راه خیر را باو نموده بعد از ان او را میرانید
و داخل در قبر کردانیده بعد از ان هر کاه که خواسته او را زنده کردانیده در محشر بلی اکر
خدا میخواست او را کامل کردانیده باشد و امر او را باو واکذاشته و زندکی او را همیشه باختیار
او کذاشته باشد جای ان است که سرکش شده مبدا و منتهی را فراموش کند اما در ایام
حیوة و صفاهای هولناک و دردهای عظیم و امراض های مختلف و طبعهای مخالف بیکدیکر
از صفرا و سودا و بلغم و باد و خون را بروی مسلط ساخته تا بعضی از اجزاء بدن او بعضی
دیکر را از هم بپاشد خواهد یا نخواهد خشنود باشد یا نباشد و بی اختیار کاهی کرسنه و کاهی
تشنه میشود و کاهی بیمار و کاهی میمیرد و هیچ چیز او را لحظه نمیباشد از نفع و ضرر چون
و شر کاهی میخواهد چیزی را بداند و عش اند دانست و کاهی میخواهد که چیزی در خاطر
نکاه دارد و فراموش میکند و کاهی میخواهد که چیزی را فراموش کند و از ان غافل شود و
غافل نمیتواند شد و کاهی میخواهد که دل او متوجه امری شود بی اختیار بوادی وسواس
و فکرهای باطل می افتد پس نه دلش مالک دلش میباشد و نه نفسش مالک نفسش میکردد
بسیار میباشد که رغبت بچیزی میدارد که هلاکش در انست و بسیار میباشد که کراهت
از چیزی میدارد که حیوتش در انست و طعامی را لذیذ میشمرد که او را هلاک میکند و ضرر
میرساند و دوا را کراهت میدارد که نفع میرساند و حیات می بخشد و هیچ لحظه از شب و روز

نمیباشد که ایمن باشد از آنکه سلب شود از او گوش و چشم و علم و قدرت و اعضاش
درهم پیچید و عقلش ربوده شود و روحش پرواز نماید و جمیع آنچه در دنیا مینهد
از وی سلب شود و مضطر و خوار بماند اگر همه کس او را واگذارد و باقی عیبها ندو اگر
اسبی یا برسد فانی میشود بنده است مملوک که هیچ چیز خود را مالک نیست پس اگر
خود را بشناسد میداند که هیچ چیز از وی خوارتر نیست و میداند که اگر جهل بر وی
غالب نگردد که کبر لایق او نیست و آنچه مذکور شده احوال وسط کار اوست و اما آخر
او جائی که برو این دارد خواهد شد و کیست که در قران مجید بان اشاره شده بانچه فرموده
اند ثم اماته فاقبره یعنی خدای عز و جل او را میرانیده و داخل قبر کردانیده پس مردار کند بدن
پلیدی شده اعضاء صورت او کهنه شده و اجزای او از هم پاشیده و استخوانهای او پوسیده
و کهنه شده و درهم شکسته و بعد از آن سرگین میشود در اندرون کرمها و هر حیوانی که
جسد او را می بیند مکروه دارد و هر آدمی که ملاحظه آن نماید او را پلید شمرده نفرت میدارد و
بهترین احوال او آنست که عود کند بانچه اول بوده باینکه خاک شود تا از آن کوزه و خانها ساخته
شود و چه خوش باشد اگر بر حالت خاکی بماند بلکه بعد از آن که مدتی بسیار بگذرد زنده میشود
استخوانهای بلا را بکشد و اجزای پراکنده او جمع شده از قبر بیرون میاید و حاضر میشود در احوال
قیامت و خواهد دید قیامتی برپا ایستاده و آسمان از هم دریده و درهم شکافته در زمین که تبدیل

که تبدیل یافته و کوههای که صحرا کرده و ستارهها که تیره شده و آفتابی که گرفته شده
و حالتهای تیره و فرشتههای درشت و سخت و جهنمی افروخته و بهشتی که کسی کار منظور یابد کند
و حسرت برد و صحیفههای عمل گشاده بیند و آنچه کرده از کم و بیش و هر چه بسیار بسیار
که باشد در آنجا نوشته یابد و اینست معنی ثم اذا شاء انشره پس کسی که حال او چنین خواهد
بود او را چه کار است با تکبر بلکه مانند لحظه خوش حالی چه جای خوشی بی اندازه نمودن
کردن و اما علاج عملی کبر و تواضع نمودن است از برای خدا تعالی و از برای سایر مردم مواظبت
کردن با خلاق متواضعین وارد شده که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله بر روی خاک طعام میخورد و میفرمود
جز این نیست که من بنده ام و طعام میخورم مانند کسی که بنده باشد در وقتی شخصی به سلمان
گفت که چرا جامه خوب نمیپوشی گفت که من بنده ام اگر روزی آزاد شوم خواهم پوشید و مراد
از این آزادی آخرت بود از آتش جهنم و علامتها از برای متواضع میباشد که بان امتحان
میتوان نمود پس باید که متواضع امتحان خود را بان علامات بنماید تا مطمئن شود با آنکه
متواضع است از برای آنکه بسیار میباشد که کسی تواضع را از خاطر میگذراند و دعوای براءت
از کبر می نماید و اگر واقعه واقع شود نفس بطبیعت اصلی عود میکند و آنچه را دعوی مینمود
فراموش میسازد و اما محمود آنست که تواضع با همه کس بکند بدون آنکه خود را خوار و خسیس
سازد از برای آنکه در هر خلقی طرف افراط و تفریط آن مذموم است و بهترین امور ها

خدای عز و جل وسط است و وسط آنست که بهر صاحب حقی حق او را عطا کند و عدل
در چیزها عبارت از اینست **فصل** و اما عجب عبارتست از عظیم شمردن نعمت و تکبر بران
کردن و غافل بودن از نسبت دادن نعمت بخدائی که انعام کرده و اگر خایف باشد از
زوال آن نعمت و از تغییر یافتن آن ترسد یا آنکه شعف بنعمت از آن راه باشد که خدا احسان
نموده نه از آن راه باشد که بخود نسبت دهد اینچنین کسی صاحب عجب نخواهد بود و اگر دیگری
با چیزی در معنی عجب گفته شد غالب شود بر نفس او و اینکه او را نزد خدای عز و جل حقی هست
و اینکه مرتبه عظیمی نزد او دارد و دور دانند که بروی مکروهی جاری شود این حالت را
ادلال بعمل مینامند و لغت ادلال ناز و عشوه کردنست و صاحب این حالت چون
از برای خود منزلت عظیمی نزد خدا تعالی تصور نموده و بکردهای خود می بالد و مینازد
گویا که در عملها ناز و عشوه میکند و همچنین گاه میباشد که بشخصی چیزی عطا میکند
و آنرا عظیم میشمرد و منت بر آنکس میگذارد صاحب عجب میگردد و اگر چنانچه او را نیز
خدمت فرماید یا آنکه بتکلیفات شاقه نماید و توقعات بی اندازه داشته باشد و او
نماید از آنکه مطالب او را انجام نداده صاحب ادلال خواهد بود در قرآن مجید در
مذمت و انکار این امر نازل شده و یوم حنین اذ اعجبتکم کثرتکم یعنی در روز جنگ حنین
بسیاری عدد شما را بعجب در آورده و تکبر بان نموده از استمداد خداوندگار غافل گردید

کرده بوده و شکست خورده بود و در موضعی دیگر وارد شده و ظنوا انهم مانعتهم حصونهم من الله
فاتاهم الله من حیث لم یحتسبوا یعنی گمان بردند قبیله بنی نضیر که حصارها و قلعهای ایشان
مانع خواهد بود از آمدن عذاب الهی پس عذاب خدا برایشان نازل شد از جائی
که گمان نداشتند و نیز در قرآن واقع شده و هم یحسبون انهم یحسنون صنعا یعنی
کارهای بد میکنند و گمان میبرند که بسیار خوب میکنند و این حالت نیز عجب بعمل
میگردد و گاه میباشد که آدمی بکرداری که در آن خطا کرده عجب میدارد چنانچه
صواب مینماید در قرآن مجید وارد شده افمن زین له سوء عمله فرآه حسنا یعنی چون
باشد حال کسیکه کردهای بد او در نظرش زینت یابد و آنرا خوب داند و حضرت
پیغمبر ص فرمودند سه چیز است که هلاک کننده است بخلی که صاحبان بر وفق آن
بخل عمل کنند و فرمان بردار باشند و هوای نفسی که آدمی متابعت آن نماید و سیم
عجب داشتن آدمی بنفس خود و نیز فرموده اند که هر گاه ببینی بخلی که اطاعت کرده
شود و هوائی که متابعت کرده شود و عجب داشتن هر صاحب رائی برای خود در آن
حالت لازم خود شو و بخود بپرداز و متابعت کسی مکن و نیز آنحضرت فرمودند که
اگر شما گناهی نکنید میترسم بر شما چیزی که عظیم تر باشد و آن عجب است و این کلمه
دو مرتبه از راه تاکید فرمودند و حضرت امام جعفر صادق ع فرمودند بدرستی که

خدای عز و جل گناه را از برای مؤمن بهتر از عجب دانسته و اگر نه چنین بود هرگز مؤمنی
بگناه مبتلا نمیشد و فرمودند مردی میباشد که گناهی میکند و پشیمان میباشد و عملی میکند
که خشنود میشود از آن عمل پس مرتبه او واپس‌تر از آن حالت که داشت میشود و اگر
چنانچه بحالت گناه کردن و پشیمان بودن را میداشت از برای او بهتر بود از طاعت کردن
و خشنود بودن و نیز از آنحضرت مرویست که عالمی نزد عابدی آمد و گفت که چونست
نماز تو عابد گفت از مثل من کسی میپرسد که نماز تو چونست و حال آنکه چندین سال است که
عبادت خدا میکنم پس آن مرد عالم پرسید که گریه تو چونست عابد گفت آنقدر میگریم که اشک
از چشمم جاری میشود پس آن عالم گفت خنده تو در حالتی که ترسان و هراسان باشی افضل است
از گریه در حالتی که بعمل خود بنازی و شکفتگی نمائی بدرستی که هرکه صاحب این حالت است هیچ چیز
از عمل او مقبول نمیشود و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایتست که فرمودند وقتی دو مرد
داخل مسجد شدند یکی عابد و دیگری فاسق و هر دو در مسجد بیرون رفتند آن فاسق صدیق
شده و عابد فاسق گردیده بود و سببش آن بود که عابد داخل مسجد شده و بعبادت خود
مشعوف بود و فکر او در خوبی عبادتش بود و فکر فاسق در پشیمانی از معصیتش بود
و استغفار می‌نمود از گناهانی که کرده بود و حضرت پیغمبر صلعم فرمودند که حضرت موسی بشیطان
گفت که خبر ده مرا بگناهی که هرگاه فرزند آدم بکند تو بر وی غالب میشوی در جواب گفت هرگاه

هرگاه فرزند آدم برخود بالد و عمل خود را بسیار شمرده و گناه در نظرش کم نماید بر وی غالب
میشوم و نیز از آن حضرت فرمودند که خدای تعالی بداود گفت که ای داود بشارت بده جماعت گناه
کاران را و بترسان صدیقان را حضرت داود گفت که ای داود بشارت بده جماعت گناه
و بترسان صدیقان را حضرت داود گفت که چون گناهکاران را بشارت بدهم و صدیقان را بترسانم
خدای عز و جل فرمود که گناهکاران را بشارت ده که قبول توبه ایشان کرده که از گناهان ایشان
درمیگذرم و بترسان صدیقان را از اینکه بعملهای خود عجب نمایند از برای آنکه هیچ بنده
نیست که او را برپا دارم بجهت حساب مگر آنکه هلاک گردد و از حضرت امام موسی علیه السلام پرسیدند
از عجبی که عمل را فاسد کند فرمودند که عجب مراتب دارد و از جمله عجبها آنست که بد کرداری
بنده در نظرش زینت یابد و آنرا خوب داند و عجب نماید و گمان برد که بسیار خوب کرده
و از جمله عجبها آنست که بنده ایمن باشد از خدا و منت بر خدا گذارد در طاعتی که کرده و حال
آنکه خدای عز و جل در آن طاعت منت بر وی دارد و در مصباح الشریعه از حضرت امام جعفر
صادق علیه السلام مرویست که فرمودند تعجب و نهایت تعجب است از کسیکه بعمل خود عجب نماید حال
آنکه نمیداند که عاقبت امر او بچه ختم خواهد شد پس هر که معجب بخود و فعل خود نماید از
راست منحرف شده و از برای خود ادعا نموده چیزی را که او نمیرسد و مالک آن نیست و هر که
دعوای ناحق کند کاذب است اگرچه دعوایش مخفی و پنهان باشد و عمر در آن داشته باشد
و خدای

عزوجل او را مهلت داشته باشد زیرا که اول چیزی که بصاحب عجب میرسد آنست که سلب میشود
از وی آن چیزی که بآن می بالد تا بداند که عاجز و فقیر است و شاهد شود بر خود تا حجت بر وی
محکم تر شود چنانچه با شیطان لعین واقع شد و عجب گناهیست که در آن کفر است و در صفتش
نفاقست و اثرش سرکشی و ثمره اش جهالتست و برکه اش کراهت و میوه اش لعنت است
و همیشه در جهنم بودن پس هر که اختیار عجب نماید تخم کفر را افشانده و نفاق را کاشته و ناچار
ثمره آنرا بر خواهد داشت **فصل** بدانکه آفات عجب بسیار است یکی آنکه دعوت بتکبر میکند
از برای آنکه یکی از اسباب کبر عجب است چنانچه اشاره باین شد و از جمله آفات آن است
که منجر بفراموشی ساختن گناهان میشود و اگر بخاطر آمد کم شمرده حقیر میشمرد و عظیم نمی پندارد
پس سعی در تدارک و تلافی آن نمیکند بلکه گمان میکند که آنها آمرزیده خواهد شد اما
عبادات را عظیم میشمرد و بآن شعف میدارد و منت میگذارد و بر خدای عزوجل بسبب ایشان
بر آنها و نعمتهای خدا را بر وی از توفیق و قدرت دادن بر طاعت فراموش میکند و هر گاه
عجب بعملها بهم رسانید از دیدن آفات آنها نابینا میشود و هر که تجسس آفات عملها ننماید
بیشتر کارهای او باطل خواهد بود زیرا که عملهای ظاهری هر گاه خالص و پاکیزه
از آفات نباشد کم نفع می بخشد و کسی تجسس میکند که ترس و هیبت بر وی غالب باشد
نه آنکه عجب داشته باشد و هر که عجب دارد مغرور بخود و خدا میباشد و از مکر و عذاب

و عذاب الهی ایمن میباشد و گمان میکند که در نزد خدای تعالی منزلتی دارد و عملهائی که بتوفیق
آن نعمتهای الهی و عطیه ایست از عطایای او منتی و حقی گمان میکند که بر خدا دارد و عجب
او را بآنکه مدح و ثنای خود کند و اظهار خوبی و پاکیزگی آن معایب نماید و اگر عجب
برای و علم و عقل عجب کند باعث میشود او را از استفاده علم و طلب مشورت و سوال کردن
و مستقل بخود و برای خود میگردد و ننگ میدارد از سوال کردن از کسی که دانشمند
از او و بسیار میباشد که عجب می نماید برای غلطی که بخاطرش خطور نموده و خشنود
میباشد که این چنین چیزی بخاطر او رسیده و خشنود میشود باینچه بخاطرش میرسد
و بر این مصر میباشد و نصیحت ناصحی و موعظه واعظی را نمیشنود بلکه هر گاه نظر بآن میکند
میکند ایشان را جاهل میشمرد و اگر چنانچه خود را متهم سازد و اعتماد برای خود نکند در تحصیل
معرفتی از نور قرآن بکند و استعانت از علمای دین بجوید و مواظبت کند بر درس خواندن
و سوال از دانشمندان نمودن البته این طریقه او را بحق میرساند و اینها که گفته شد و امثال
اینها از آفات عجب است و از این جهت است که از مهلکات است و از عظیم ترین آفات
آنکه سست و کاهل میشود در تحصیل سعادات از آنراه که گمان میکند که بهره کافی
فایز شده و مستغنی است این البته هلاک صریح است که شبهه در آن نیست
فصل بدانکه گاه میباشد که عجب آدمی باسبابی میباشد که بآن تکبر میکند و غلو

انسکر در عجب تکبر مذکور خواهد شد و گاه عجب بغیر از اسباب تکبر میباشد مانند عجب داشتن
برای غلطی که از راه جهل زینت از برای صاحبش داده میشود و از این نوع عجب حضرت پیغمبر صلی
خبر داده که بر مردمان آخر الزمان غالب خواهد شد و هر امتی از امتها وقتی که فرقههای
بسیار میشوند بسبب عجب برای هلاک شدند و هر طایفه بمذهب خود خوشنود میباشد بطریقه که
میدارند و جمیع اهل بدعتها و گمراهی از راه عجب بر ایما مصر بر آن بدعت و گمراهی میباشند
و عجب برای عبادتست از آنچه میل نفسانی و شهوتها آدمی را برای میکشانند و گمان میبرد
که حق است و علاج این نوع عجب دشوارتر از سایر عجبهاست از برای آنکه صاحب رای
غلط جاهلست بغلط خود و اگر داند که غلط است ترک آن خواهد نمود و مرضی را که آدمی
نداند علاجش از وا نمیکند و عالم میتواند که ظاهر سازد جهل جاهل را و او را از جهل بیرون
آورد مگر در صورتی که برای و جهل خود عجب نماید زیرا که در این حالت گوش بسخن عالم نمیکند
بلکه گمان غلط بوی میبرد پس خدای عز و جل بلائی بر وی مسلط کرده که او را هلاک کند
و جاهل گمان میکند که نعمتیست و چون فرار نماید از چیزی که باعتقادی سبب سعادت اوست
و فی الجمله علاجی که توان نمود آنست که همیشه برای خود بی اعتقاد باشد و هرگز فریفته
نشود مگر وقتی که مطابق و موافق قرآن و سنت پیغمبر باد دلیل عقل صحیح جامع الشرائط باشد و دلایل
شرع و عقل و شرایط انتقاد و مواضع غلط در اینها نتوان دانست مگر بطبع کامل و عقل

۸۸

و عقل ثابت و سعی بسیار و طلب پیشمار و مداومت بر ملاحظه کتاب و سنت و صحبت
با اهل علم و تمامی عمر و استفاده علوم و با وجود اینها در بعضی امور ایمن از غلط نمیتوان بود
و طریق و طریقه میرست از برای کسی که تمام عمر را صرف تحصیل علم نموده باشد آنکه خود در
مذهبهای مختلف نکند و گوش باینها نیندازد و نشود بلکه اعتقاد نماید با آنکه خدای عز و جل
یکیست و شریکی ندارد و چیزی مثل و مانند او نیست و شنوا و بیناست و آنکه پیغمبر او صادقست
و در هر چه خبر داده و صادق بعد پیشوایان اهل بیت پیغمبر سلام الله علیهم یکند و ایمان بیاورد
بجمیع آنچه در قرآن و سنت پیغمبر وارد شده بدون بحث و تفتیش و مشغول پرهیزکاری
و اجتناب از معاصی و شفقت بر مسلمانان و سایر عملهای پسندیده شود **فصل** علاج چون
هر مرضی آنست که در برابر سبب آن مرض ضد آن بکار فرماید و سبب عجب جهل محض است پس
علاجش معرفتی است که مخالف آن جهل باشد و بس و باید عجب را مانند عبادتها و اعمال
افعالی که بحسب اختیار بنده است فرض کنیم از برای آنکه عجب بامور اختیاری غالب ترست
از عجب بجمال و قوت و نسب و آنچه در تحت اختیار نیست و آدمی او را از خود نمیداند پس میگوئیم
که پرهیزکاری و آنچه از سعی و عبادت و عملی که بان عجب حاصل میشود یا عجب بنده بان از آن
جهتست که در او یافت شده و او محل و مجرای آنست یا از آن جهتست که از او ناشی
شده و بسبب و بقدرت و قوت او بهم رسیده اگر از جهت اولیست این محض جهل است از برای

انکه محل را اختیاری نیست و اینهمه در ان و بر ان جاری میشود او را دخلی در ایجاد و تحصیل ان
نیست پس چون عجب نماید بچیزی که با او نیست و اگر از جهت دوم است باید که تامل کند
در قدرت و ارادت و اعضا و سایر اسباب که دخل در تمامی کارها می دارد که اینها از کجا است
و هرگاه بداند که جمیع اینها نعمتیست از جانب خدا باو رسیده بدون سابقه حقی و بی وسیله
که بان متوسل توان شد پس سزاوار انست که عجب بجود و کرم و فضل خدا نماید از ان جهت که
خداوند عز و جل بوی رسانیده و چنین کسی که مستحق ان نیست و او را بر دیگران برگزیده بی سابقه
و وسیله و اگر گوید که خدا توفیق عبادت بمن داده از برای انکه محبت بخدا دارم جواب انکه محبت
در دل تو که افکنده و اگر گوید که خدا افکنده باید گفت که محبت و عبادت هر دو نعمتی است از
خدا که اولا بتو رسانیده بدون استحقاق از جانب تو زیرا که تو را وسیله و سببی نیست پس
باید که بجود خدا عجب نماید زیرا که احسان نموده بوجود تو و وجود صفات تو و وجود عملهای
اسباب عملهای تو در این هنگام معنی ندارد که عابد بعبادت و عالم بعلم و جمیل بجمال و غنی بغنا
عجب کند از برای انکه اینها همه از فضل و انعام خداست و بنده محل وارد شدن فضل و جود خداست
و محل نیز از فضل و جود اوست زیرا که خدای عز و جل ترا و اعضای ترا افریده و قوت و قدرت
در تو ایجاد کرده و عقل و علم و اراده بتو عطا کرده و اگر خواهی که یک چیز از این ها را
از خود سلب کنی قادر نیستی و چه بگو انکه حرکت دادن اعضای تو ایجاد نموده در حالتی که مستقل
باختراع

باختراع است بدون مشارکتی از جهت تو با حق در اختراع حرکات بلی خلق حرکات بترتیب شده
چنانچه حرکت در اعضا بعد از انست که اعضا قوتی داشته باشد و در دل اراده باشد و اراده بعد از
علم بمراد او بنده شده و علم بعد از وجود قلبیست که محل علم است و چون اینها بترتیب صادر
شده بگمان افتاده که خود ایجاد علم کرده و حال انکه غلط کرده از برای انکه تحریک تو
موانع و تیسیر اسباب جمیع از جانب خدا تعالی است و هیچیک با تو نیست و از عجایب انست که
بجود عجب نمائی و عجب نکنی بکسیکه این همه در دست اوست و عجب نکنی بجود و فضل و کرم حق
در اینکه در میان بندگان تو را بر فاسقان برگزیده اگر ان راه که فاسقان را تمکین داده از
اسباب خواهشها و لذتها و از تو گردانیده و گردانیده است از فاسقان باعث حرکات
و اینجهه با نهاد عوض میکند و ان بواعث را بر تو مسلط کرده تا بر تو ایشان بطاعات و بر ایشان
بر معصیتها مجری و اسان شده و اینچه خدای عز و جل با تو و با ایشان کرده بی سابقه نیکی تو
بدون سابقه بدی از ایشان شده روایتست که حضرت ایوب پیغمبر در مناجات بخدای
عز و جل گفت الهی تو مرا مبتلا باین بلا کردی و حال انکه هرگز چیزی بر من وارد نشد مگر
انکه خواهش خود اختیار کرده ام بعد از ان ندائی از ابر بده هزار اواز بوی امد که ای ایوب
این اختیار را از کجا اورده پس ایوب خاکی برداشت و بر سر ریخت و گفت خدایا ان
اختیار از جانب تو است و از این فراموشی باز گشت نمود و نسبت داد او را بخدای تعالی

و از برای همین است که در قرآن مجید وارد شده و لولا فضل الله علیکم و رحمته ما زکی منکم
من احد ابدا یعنی اگر فضل و رحمت خدا بر شما نمیبود یک کس از شما نیکوکار نمیبود و حضرت
پیغمبر صلعم فرمودند که هیچکس از شما نیست که عمل او موجب نجاتش شود پس پرسیدند که
شما نیز بعمل نجات نخواهید یافت فرمودند که من نیز بعمل خود نجات نخواهم یافت مگر
رحمت خدا شامل حال من شود و علاجی که قاطع مادهٔ عجب است که مذکور شد و هرگاه
این حالت بر دلش غالب شود ترس سلب این نعمت باز میدارد او را از عجب داشتن

مقالهٔ سیم در مذمت دنیا و فریفته شدن و در این پنج باب است

باب اول در شناختن دنیا و آخرت

بدانکه دنیا و آخرت تو عبارتست از دو حالت
از احوالات قلب تو و حالت نزدیک بتو که ماقبل مرگت باشد دنیا نامیده میشود و حالتی که دیرتر
تو و اپس تو که ما بعد مرگت باشد آخرت خوانده میشود پس هر چه ترا در آن بهره و نصیبی و
غرض و خواهشی و لذتی در حالت نزدیک پیش از مرگت باشد آن چیز در حق تو دنیاست
اما جمیع آنچه ترا بآن میلی و در آن نصیبی و بهرهٔ بوده باشد آن مذموم نیست از برای آنکه
آنچه در دنیا با تو میباشد و فایدهٔ آن بعد از مرگت با تو باقی میماند مثل آن عبارتست از علم
نافع و عمل صالح آن چیز از آخرت است و باعتبار حالت نزدیکی از دنیای نامند مثل آنکه عالم کامل
میباشد که انس بعلم میگیرد تا آنکه علم در نزد وی لذیذترین همه چیز میگردد و ترک خواب و

و نکاح و طعام را بسبب لذت علم میکند از آنجهت که علم در نزد او خوشتر است از تمامی
اینها میباشد و این بهره ایست که در دنیا بزودی باو رسیده و هرگاه که ما دنیای مذموم را
خواهیم شمرد این نوع امری را از دنیا نخواهیم شمرد بلکه خواهیم گفت که از آخرت است و همچنین
عابد انس بعبادت میگیرد و عبادت را لذیذ یا بد بحیثیتی که اگر از آن ممنوع شود این منع اعظم
عقوبتها از برای او خواهد بود تا آنکه بعضی از عابدان گفته اند بیزارم از مرگ از آنجهت که
مانع میشود میان من و میان نماز شب بلکه میگویم از جمله عمل صالح که از آخرت است متعرض کسب
روزی شدنست حضرت پیغمبر صلعم فرمودند که عبادت هفتاد جزو است بهترین اجزا طلب
حلال است و نیز فرمودند ملعونست هر که بار خود را بر دوش مردم می افکند و حضرت امیرالمؤمنین
صلوات الله علیه فرمودند که خدا تعالی وحی بداود فرستاد که تو خوب بندهٔ هستی اگر روزی
تو از بیت المال نمیبود و ترک عمل بدست خود نکرده میبودی پس حضرت داود چهل روز گریست
وحی آمد باهن که نرم شو از برای بندهٔ من داود بعد از آن نرم کرد حق تعالی آهن را از برای
داود و هر روز یک زره میساخت و هزار درهم میفروخت تا آنکه سیصد و شصت زره
ساخت و بسیصد و شصت هزار درهم فروخت و از بیت المال مستغنی شد و حضرت
امام زین العابدین صلعم فرمودند دنیا دو دنیاست یکی دنیا که رسنده را بآخرت میرساند
و دنیای دیگر ملعونست که رسنده را از آخرت دور میدارد و حضرت امام محمد باقر صلعم فرمودند

هر که در دنیا طلب روزی کند از برای آنکه محتاج بمردم نباشد و صرف عیال و همسایه نماید
ملاقات خواهد نمود خدای عز و جل را و حال آنکه روی او مانند شب چهارده خواهد بود
و حضرت امام جعفر صادق ع فرمودند کسیکه تعب کشد بجهت معاش عیال مانند کسی است
که در راه خدا جهاد کند و نیز فرمودند بدشان بردی که کوید در خانه خود می‌نشینم و نماز
میکذارم و روزه میدارم و عبادت خدا تعالی را بجای آورم و روزی من خواهد رسید
این چنین کسی یکی از آن سه کس است که دعای ایشان مستجاب نمیشود و نیز فرمودند دوست میدارد
خدا تعالی بنده در طلب روزی بغریبی رود و وقتی مردی با آنحضرت کفت ما طلب دنیا میکنیم
و محبت داریم که دنیا روی بما کند پس آنحضرت فرمودند که میخواهید با مال دنیا چه کار
بکنید مرد کفت که میخواهیم صرف خود و عیال خود و صله رحم بکنیم و تصدق نماییم و حج و عمره
بکنیم آنحضرت فرمودند که این طلب دنیا نیست بلکه طلب آخرت است و فرمودند که شیعه
دوستدار ما نیست هر که ترک دنیا را از برای آخرت و ترک آخرت را از برای دنیا بکند و فرمودند
کاهلی مکنید در طلب معیشت بدرستی که پدران ما تعب میکشیدند در طلب معیشت و طلب
مینمودند و علی ابن ابی حمزه روایت کرده که حضرت امام موسی سلام الله علیه را دیدم که
در زمین کار میکرد و قدمهای مبارکش در عرق فرو رفته بود پس کفتم فدای تو شوم کجا اند
مردان شما که بجای شما کار کنند فرمودند بیل داری میکرد در زمین کسیکه بهتر از من و پدران

و بهتر از پدر من بود کفتم آنکس کیست فرمودند پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و امیر المؤمنین و پدران
بزرکوار من همکی بدست خود کار میکردند و بیل داری از عمل پیغمبران و فرستادکان خدا و اوصیا
صالحان است **فصل** بدانکه باقی نمی‌ماند با بنده در حالت ترک مکر سه صفت صفای قلب که
عبارت از پاکیزه بودن آن از پلیدیهای دنیا دوم انس کرفتن بخدا سیم محبت داشتن بخدای عز و جل
و صفای قلب و پاکیزکی حاصل نمیشود مکر بسیار افتادن از شهوتهای دنیا و انس بخدا حاصل
نمیشود مکر بذکر بسیار و مواظبت بر یاد او و محبت حاصل نمیشود مکر بمعرفت و معرفت حاصل
نمیشود مکر بفکر دایمی و این سه صفت موجب نجات و سعادت بعد از مرکست و علمای باثبات
صالحات که در قرآن مجید وارد شده عبارت از این سه صفات است و در خبر وارد
شده که اعمال مداومی میکند آنجناب بنده و هرکاه عذابی از راه پاها متوجه میشود ایستادن
در شب بعبادت متمثل بصورتی شده دفع عذاب میکند و اکر از راه دستها متوجه میشود
صدقه مدافع میشود چنانچه در حدیث وارد است اما انس و محبت پس میرسانند بنده را بدرجه ملاقات
و مشاهده حق و این سعادت بزودی بعد از ترک روزی میشود تا هنکامیکه داخل
بهشت شود پس قبر او بستانی از بستانهای بهشت میکردد و چون بستان نود حال
آنکه یک محبوب دارد و موانعی که مانع میشوند از انس کرفتن بدوام ذکر حق تعالی بر طرف
حال آن مرتفع میکردند و از زندان دنیا رها شده با فراغ خاطر بالطبع میشود و روی

محبوب جدا میکند و بر وی وارد میشود خشنود و سالم از موانع و ایمن از مفارقت و چون
دوستدار دنیا در وقت مرگ معذب نباشد و حال آنکه محبوبی بغیر از دنیا ندارد و از وی
غصب شده و حایل در میانش رسیده و راههای تدبیر و بازگشت بمحبوب بسته شده و
حقیقت مرگ چیزی نیست مگر عبارت از مفارقت از محبوبات دنیا و وارد شدن
بر خدای تعالی و در این هنگام کسیکه سلوک راه آخرت نماید مواظبت بر اسباب آن صفت نماید که
و اسباب آن اینها ذکر خواهد شد فکر و علمیت که باز دارد آدمی را از شهوتها و لذتها و
در نزد وی دشمن گرداند و منع کند او را از اینها و غایات اینها ممکن نیست مگر بصحت بدن
و صحت بدن میسر نیست مگر بقوت و لباس و مسکن و هر یک از اینها محتاج است باسباب
بسیار و قدر ضروری از این سر کرده از آن چاره نیست و هرگاه بنده اخذ نماید از برای آخرت
خواهد بود و از جمله دنیا پرستان نخواهد شد و دنیا در حق وی مزرعه آخرت خواهد بود
و اگر چنانچه اخذ اینها نماید بقصد تنعم و حظ نفس از دنیا پرستان و راغبان در حظوظ
دنیا میگردد اولا آنکه رغبت در حظوظ دنیا منقسم بچند قسم میشود یک قسم آنکه صاحب را
در آخرت در معرض عذاب در میاورد و آن را حرام میگویند و قسمی است که مانع میشود میان
بنده و میان رسیدن بدرجهای عالیه و موجب طول حساب میشود و آن را حلال میگویند
و هر که صاحب بصیرت است میداند که طول وقوف در عرصات قیامت از برای حساب نیز عذابیست

عذابیست پس هر که مناقشه با وی در حساب شود معذب خواهد بود و از برای اینست
که حضرت پیغمبر ص فرموده اند در حلال دنیا حسابست و در حرامش عذاب بلکه اگر حلالش هم بود
هر آینه باز میشود از درجات عالیه در بهشت و الحاح وارد میشود بر دل از حسرت بر فوت
درجات بسبب حظوظ حقیره خسیسه که بقائی ندارد آن نیز عذابیست و تو نیز بیا این حال را اگر
در دنیا میداری هرگاه نظر کنی با امثال خود در حالیکه ایشان سبقت گرفته اند بر تو در سعادتهای
دنیوی ببین که اندازه حسرت چون دلت بر اینها پاره پاره میشود با آنکه میدانی که سعادات
که زود فانی میشود و بقائی ندارد و آلوده است بکدورتها و صفائی ندارد پس چه حال
خواهی داشت در وقت فوت شدن سعاداتی که وصف احاطه بعظمت آن نتوان کرد و در تمام عمر نهایت
آنها نمیتوان رسید و هر چند معرفت بنده قویتر و محکمتر است اجتناب او از نعمتهای دنیا
بیشتر است وقتی حضرت عیسی ع هنگام خوابیدن سر بر سنگی گذاشت و شیطان از برای آن
متمثل شده و گفت رغبت در دنیا کردی حضرت عیسی ع آن سنگ را برداشت و انداخت و حضرت
سلیمان ع در ایام پادشاهی طعامهای لذیذ بمردم میخورانید و خود نان جو میخورد و با
بر خود باین طریق تنگ ساخته بود زیرا که صبر کردن از طعامهای لذیذ با وجود آنها
دشوارتر است و از برای این بود که خدای عز و جل دنیا را از پیغمبر ما گردانیده بود و چند
روز گرسنه می بود و از برای این بود که بلا و محنت را اول بر انبیا و اولیا مسلط کرده است

پس بهر که هر بود مسلط کردانیده و تمامی اینها از راه منفعت با ایشان و منت بر ایشان
بود تا آنکه ثواب اینها زیاده کردد چنانچه پدر مهربان منع میکند فرزند را از خوردن
میوهای لذیذ و با کراهت فصد و حجامت او را میکند از راه مهربانی و محبت که با فرزند
دارد مر از راه غلبه شکر میوه نماید و بانچه کفتیم دانستی که هر چه از برای خدا نباشد
از دنیاست و هر چه از برای خدا باشد از دنیا نیست **فصل** ظاهر شد از آنچه یاد کردیم
آنکه دنیا عبارتست از حظ نفس تو که بعاجل امور رسیده و احتیاجی بآن از برای
آخرت نیست و تعبیر از آن بهوی میشود و اشاره باین شده در قرآن مجید که
شده و نهی النفس عن الهوی فان الجنة هی المأوی یعنی و باز دارد نفس را از هوا
بدرستی که بهشت او را آرامکاه است نزد دنیا و تمامی هوا در پنج چیز جمع شده در قرآن
مجید خدای تعالی آنها را جمع کرده چنانچه فرموده انما الحیوة الدنیا لعب و لهو و زینة
و تفاخر بینکم و تکاثر فی الاموال والاولاد یعنی جز این نیست که تمامی حیوة دنیا بازی
و غفلت و زینت و در میان خود فخر نمودن و بسیاری اموال و اولاد است و اعیان
موجود که این پنج چیز از آنها حاصل میشود هفت چیز است و در این آیه جمع شده
زین للناس حب الشهوات من النساء والبنین والقناطیر المقنطرة من الذهب والفضة و
الخیل المسومة والانعام والحرث ذلک متاع الحیوة الدنیا والله عنده حسن المآب یعنی

یعنی زینت داده شده است از برای مردم محبت شهوتها از زنان و فرزندان و مالهای بسیار
که اضعاف مضاعف شده باشد از طلا و نقره و اسبهای صاحب علامت و چهارپایان
و زراعت و این که کفته شد متاع حیات دنیاست و بازکشت خوب در نزد خداست نیز
اعیان دنیا اینهاست که مذکور شد الا آنکه اینها را با بنده دو نوع ربط میباشد یعنی
با دل میدارند که عبارتست از محبت داشتن دل بانها و بهره که از آنها بر میدارد و
منصرف باینها میکردانند تا آنکه دل او مانند بنده خواهشمند بی اندازه میشود و از این
ربط جمیع صفات قلب که متعلق بدنیاست داخلست مثل کبر و کینه و حسد و ریا و نام
و آوازه و بدکمانی و مساهله در دین و محبت مدح و ثنا و محبت بر بسیاری مال و اولاد و
و فخر کردن و دنیای باطنی که عبارت از اینهاست و اما دنیای ظاهری عبارت از اعیان
مذکوره است و ربط دوم آنست که با بدن میدارند و آن عبارتست از مشغول بودن بدن
باصلاح و اعیان مذکوره تا آنکه صلاح حظوظ بدن و غیر آن بهم رساند و آن
تمامی صنعتها و پیشها نیست که مردم بانها مشغول شده اند بحیثیتی که خود را و قیامت
و حالی که بازکشت ایشان بدان خواهد بود فراموش کرده اند و اکر بسبب احتیاج بعضیها را
میدانستند و اکتفا بقدر حاجت مینمودند مشاغل دنیا ایشان او و منکوحه و آنکه
مشاغل ایشانرا فرو کرفته است از برای آنست که جاهلند بدنیا و بحکمت در دنیا

و محظوظ دنیوی و چون شغلهای در پی هم رسیده و بعضی ببعضی متصل شده و هر شغلی
بشغلی دیگر الی غیر النهایة گردیده لهذا در بسیاری اشغال حیران شده مقصود از اینها را
فراموش کرده اند و آنچه در مذمت دنیا وارد شده باین بر میگردد که گفتیم باب دوم

در آنچه وارد شده در مذمت دنیا بدانکه دنیا دشمن خدا و دشمن اولیای خدا
و دشمن دشمنان خداست اما دشمنی آن با خدا آنست که راه زن بندگان خداست
و از برای اینست که از زمانی که آفریده شده خدای نظر لطف بآن نکرده و اما دشمنی
آن با اولیا آنست که زینتی کرده و خود را زینت داده و شکفتگی و بر نری ظاهری
کرده و ایشان را غمگین ساخته تا آنکه تلخی صبر را در مفارقت آن چشیده اند و اما
دشمنی آن با دشمنان خدا آنست که بمکر و حیله کرده و ایشان را واگذاشته است و صید
نموده است ایشان را ابتلای کرده تا آنکه تکیه بر دنیا نموده اعتماد بآن کرده اند و واگذاشته
است ایشان را در وقتی که بآن محتاجتر بوده اند و چیده اند از درخت دنیا میوه حسرت را
که جگرها در زمان پاره پاره میشود و بعد از آن محروم ساخته است ایشان را از سعادت
ابدی و ایشان در فراق آن حسرت میخورند و از مکرهای آن استغاثه مینمایند و کسی بفریاد
ایشان نمیرسد و در جهنم با ایشان گفته خواهد شد خوار باشید در آتش و سخن
مگوئید و اینها از جماعتند که خریده اند دنیا را و آخرت را بعوض داده اند و عذاب

٩۴

و عذاب از ایشان تخفیف نخواهد یافت و کسی یاری ایشان را نخواهد کرد و آیات
قرآنی که وارد شده است در مذمت دنیا بسیار است و بیشتر از آن مشتمل است
بر مذمت دنیا و گردانیدن مردم از آن و بر دعوت ایشان بآخرت بلکه مقصود از فرستادن
پیغمبران مذمت دنیاست و فرستاده نشده اند مگر از برای این و از بسکه ظاهر است
احتیاج باستشهاد بآیات قرآنی نیست و اما ایراد بعضی از اخبار میکنیم تا موثر باشد
آنچه از اخبار بیشمار بلاغ کرده ایم از حضرت امام جعفر صادق عم روایتست که وقتی
حضرت پیغمبر صم بیرون آمد و دلگیر بود پس فرشته نازل شد و با وی کلیدهای گنجهای
زمین بود و گفت یا محمد صم اینها کلیدهای گنجهای زمین است و پروردگار تو میگوید
که بگشا درهای گنجها را و بردار از آنجا آنچه میخواهی بدون آنکه چیزی از درجه تو نزد ما
کم شود پس حضرت پیغمبر گفت دنیا خانه کسیست که خانه دیگر در آخرت نداشته باشد
و کسی از برای دنیا جمع مال میکند که عقل نداشته باشد پس آن فرشته گفت بحق آن کسی
که ترا بحق بر پیغمبری فرستاده که این کلام را شنیدم از فرشته در آسمان چهارم هنگامی
که کلیدها بمن داده شد و بیان آنحضرت و بسیار دیگر وقتی حضرت پیغمبر صم ببزغاله گوش
بریده که مرده بود و در کوی مشتمل بر فضلات افتاده بود گذشت پس باصحاب خود
گفت که این بزغاله را بچند میخرید گفتند اگر زنده میبود یک درهم نمیارزید پس حضرت

فرمودند که در طلب کردن دنیا ضرر بآخرت میرسد و در طلب کردن آخرت ضرر بدنیا
برسانید آن که سزاوارتر است بضرر رسانیدن و نیز آنحضرت ع فرمودند که
حضرت عیسی ع فرمودند من کجا و دنیا کجا مثل من و مثل دنیا سواریست که ظاهر شود از
برای او درختی در وقتی که ساعتی در زیر سایه آن درخت بخوابد و بعد از آن
بکذرد و آن درخت را واگذارد و نیز آنحضرت روایت کرده اند که حضرت امیرالمؤمنین
کتابتی بیکی از اصحاب خود که او را موعظه میفرمودند نوشتند و مضمون کتابت آن بود که
وصیت میکنم ترا و نفس خود را بپرهیزکاری خدائی که معصیت آن حلال نیست و
بغیر از آن امید نباید داشت و حاصل نمیشود توانگری مگر بان بدرستیکه هر که از خدا
بترسد عزیز و قوی میشود و سیر و سیراب میشود و بر داشته میشود عقل آن از اهل دنیا
بدنش با مردم دنیا و دل و عقلش معاینه آخرت مینماید و فرو می نشاند نور باطن او آنچه
دیدهای وی از محبوبات دنیا ملاحظه میکند و حرام دنیا را پلید میشمرد و از شبهات
اجتناب مینماید و بخدای عز و جل قسم بجوهرم که من بحلال خالص نمیرسانند مگر آنقدر که
چاره از آن نباشد از پاره نان خشک که پشت خود را بان محکم سازد و جامه که ستر عورت
نماید درشتترین و درشت ترین جامها و اعتمادی و امیدی بانقدر که ناچار است نیز
نمیدارد بلکه اعتماد و امید وی بر خالق اشیاء بود جد و سعی میورزد و بدن خود را در تعب

در تعب می اندازد تا آنکه استخوانهای پهلوی وی ظاهر میشود و چشمهایش فرو میرود
و بعوض این خدای عز و جل قوت ببدن و عقل او عطا میکند و آنچه را برای او ذخیره میشود
در آخرت بیشتر از آنست که در دنیا ترک کرده پس واگذار دنیا را بدرستیکه محبت دنیا
کور و کر و گنگ میگرداند و گردنها را خوار میسازد و در باب باقی مانده عمر را و مگو فردا
و پس فردا کاری خواهم کرد که بکار من آید و گروهی که پیش از تو بودند بسبب آرزوهای
دراز و پس انداختن عملها هلاک شدند تا آنکه مرگ بر ایشان ناگهان و بغفلت وارد
شد و متصل شده بر تابوتها بسوی قبرهای تیره و تنگ و اولاد و عیال ایشان را
واگذاشتند پس از همه چیز منقطع شده پناه ببر بخدا بدلی که از ترک دنیا بخدا باز
گشته و جمع باشد و بنیتی که در آن سستی و انقطاعی نباشد پس آنحضرت دعا کردند که
یاری کند خدای عز و جل ما و ترا بر طاعت و توفیق دهد ما و ترا بر عملهائی که موجب خشنودی
آن باشد و حضرت امیرالمؤمنین ع در صفت دنیا فرمودند چه وصف کنم داری را که اول
آن تعب و آخر آن فنا باشد و در حلال آن حساب و در حرامش عقاب باشد هر که
در دنیا توانگر شد در فتنه می افتد و هر که پریشان شد غمگین میشود و هر که از آن
میکوید و هر که از آن کناره کند دنیا از پی آن میرود و هر که ملاحظه آن کند از راه عبرت
بینا میسازد و هر که برغبت نظر بآن کند او را نابینا میسازد و از حضرت امام محمد باقر

مرویست که حضرت امام زین العابدین علیه السلام فرمودند بدرستیکه دنیا رحلت نموده در
حالتیکه پشت کرده است و آخرت رحلت کرده در حالتیکه رو کرده و از برای هر یک از آن
دو اهلیست پس اهل آخرت باشید از اهل دنیا مباشید و از زاهدان در دنیا باشید
و از راغبان در آخرت باشید بدرستیکه زاهدان در دنیا زمین را آرامگاه و خاک را
فرش و آب را بوی خوش خود ساخته اند و از دنیا منقطع شده اند و هر که مشتاق بهشت است
بی رغبت است بخواهشها و هر که از آتش ترسد از حرامها کناره میکند و هر که زاهد در
دنیاست مصیبتها بر وی آسان میشود آگاه باش که خدای عز و جل را بنده گانی هست
مانند کسیکه بهشتیان را در بهشت پاینده دیدند و جهنمیان را در جهنم معذب یابند مردم
از شر ایشان ایمنند و دلهای ایشان اندوهگین و نفسهای ایشان آلودهٔ گناهان نشده
و حاجتهای ایشان کم چند روزی بر محنتهای دنیا صبر کرده اند و عاقبت ایشان براحتهای دور
و دراز انجامیده و شب که در آمد پاها را جفت کرده از عبادت خدای ایستند و اشکها
بر رو های ایشان جاری میشود و تضرع بدرگاه خدا تعالی مینمایند و سعی از خلاصی از آتش
جهنم میکنند و در روز بردبار و دانشمند و نیکوکار و پرهیزکار میباشند و ترس از نقص
در عبادت ایشان را مانند تیر باریک کرده و کسیکه نظر بایشان کند میگوید که این قوم بیمارند
و حال آنکه مرض ندارند یا آنکه میگویند که عقل ایشان پریشان شده اند از ترس امر عظیمی

عظیمی که آتش جهنم باشد و آنچه در جهنم است از انواع عذابها و از حضرت امام زین العابدین
علیه السلام پرسیدند که چه عملست نزد خدا بهتر است فرمودند هیچ عملی بعد از معرفت خدا و
رسول بهتر از دشمن داشتن دنیا نیست و این را شعبهای بسیار است و همچنین معاصی را
شعبهای بسیار است اول چیزی که نافرمانی خدا بآن شد کبر است و آن معصیت شیطانست که
هنگامیکه ابا و استکبار از سجدهٔ آدم نموده و کافر گردید و دیگر حرص است و آن معصیت
آدم و حواست هنگامیکه خدای عز و جل بایشان گفت از هر میوه که در بهشت است که
بخورید و نزدیک آن درخت مخصوص مشوید که از جملهٔ ظالمان خواهید بود پس تناول
نمودند از درخت مخصوص با آنکه محتاج بآن نبودند و این خلق در ذریت ایشان تا روز
قیامت باقی ماند و این از برای آنست که بیشتر چیزهائی که فرزند آدم طلب میکند
چیزی میباشد که بآن محتاج نمیباشد و دیگر حسد است و آن معصیت فرزند آدم قابیل
که حسد بر برادرش هابیل نمود و او را کشت و از اینها بهم میرسد محبت زنان و محبت
دنیا و محبت ریاست و محبت راحت و محبت سخن وری و محبت بلندی و برتر بودن و مال
بسیار داشتن و این هفت خصلت همه در محبت دنیا داشتن جمع است و از این جهت
که انبیا و علما گفته اند محبت دنیا اصل هر گناهیست و دنیا دو دنیاست یکی آنکه بنده را
باخرت میرساند و دیگری ملعون و از رحمت خدا دور است و از حضرت امام محمد باقر ع

روایت است که بجابر فرمودند ای جابر هر که در دین خدا در غایت صفا و پاکیزگی داخل دل ان
شود دل ان از غیر خدا باز میماند ای جابر دنیا چیست و چه چیز تواند بود اما در دنیا
چیزی هست مگر طعامی که بخوری یا جامه که بپوشی یا زنی که با وی نزدیکی کنی ای جابر مؤمنان
بودن در دنیا مطمئن نباشند و ایمن نمی باشند که چگونه وارد اخرت خواهند شد
جابر مؤمنان بودن در دنیا مطمئن نباشند و ایمن نباشند که چگونه وارد اخرت خواهند
شد ای جابر اخرت جای قرار است و دنیا جای فانی و زایل شدنست اما اهل دنیا اهل
غفلتند و مؤمنان دانشمند اهل فکرت و عبرتند و انچه بگوش از خوشی دنیا بشنوند
از منشا ناشنوائی ذکر خدا نشده و انچه بچشم از زینت دنیا دیده اند باعث نابینائی
ایشان از ذکر خدا نشده بنابراین بثواب اخرت فایز و بهره مند شده اند چنانچه بعلم بهره مند
شده اند و از حضرت امام جعفر صادق ع روایت است که فرمودند هرگاه خدای عز و جل
اراده خیر بنده نمود او را در دنیا زاهد و در دین راغب میگرداند و دانشمند میسازد او را
در دین و عیبهای دنیا را باو مینماید و هر که این هر سه روزی او شود تمامی خیرات دنیا و اخرت
روزی ان شده و فرمودند اگاه باشید که حرام است بر شما چشیدن لذت ایمان تا انکه
از دنیا بی رغبت شوید و فرمودند هرگاه مؤمن از دنیا کناره گیرد بلندی مرتبه میشود
و حلاوت محبت الهی را بچشد و در نزد اهل دنیا چنان مینماید که عقل او پریشان شده

شده و غلط کرده اند بلکه حلاوت محبت خدا بایشان مستولی شده بحدی که بغیر از
خدا نمی پردازند و فرمودند هرگاه دل مؤمن صاف شد دنیا بر وی تنگ میشود تا انکه
بلند مرتبه شده دل از دنیا بر میدارد و فرمودند تمامی خیر در بیت است و کلید ان زهد
در دنیاست پس فرمودند که حضرت پیغمبر ص فرمودند بی حلاوت ایمان در دل خود
نمی یابد تا وقتی که پروا نداشته باشد که دنیا را دارد و نیز از انحضرت منقولست که هر که
زهد در دنیا بورزد خدای تعالی حکمت را در دل او ثابت میگرداند و بزبان او را بحکمت
گویا میکند و عیبهای دنیا را باو مینماید هم مرضهای او و هم دوای ان را و صحیح و سالم بیرون
میبرد او را از دنیا بسلامت و او را داخل دار السلام که بهشت باشد میگرداند و حضرت امام
موسی کاظم ع فرمودند که ابوذر فرمودند دور گرداند خدای عز و جل دنیا را از من اگر
بدی کردار و چیزی که از ان نفع میرساند دو گرده نان جو است که یکی را در صباح بخورم و دیگری را
در شام بخورم و دو جامه پشم است که یکی را بکمر ببندم و دیگری را بر دوش افکنم و حضرت
امام رضا ع فرمودند که حضرت عیسی بن مریم بحواریین گفت ای بنی اسرائیل تاسف مخورید
برانچه از دنیا شما را فوت شده چنانچه اهل دنیا هرگاه از دنیا نصیبی داشته باشند تاسف
نمیخورند بر انچه از دین ایشان فوت شده **فصل** و از حضرت پیغمبر ص روایت که اگر دنیا
در نزد خدا برابری با پر پشه میکرد شربت ابی از ان بکافر نمیخورانید و نیز فرمودند دنیا

زندان مؤمن و بهشت کافر است و نیز فرمودند دنیا ملعونست و آنچه در دنیاست
ملعونست مگر آنچه از برای خدا باشد و نیز فرمودند عجب و تمامی عجب از برای کسی که تصدیق
بدار الخلود کرده است بهشت موعود باشد و سعی همه از برای دار غرور کرده دنیاست سعی نماید
و باز فرمودند بسیاری مال شما را از یاد خدا باز داشته فرزند آدم میگوید که مال من
مال من اما از برای تو از مال تو بهره حاصل نیست مگر آنچه را تصدق نموده ذخیره کرده باشی
یا خورده و فانی کرده باشی یا پوشیده و کهنه کرده باشی و نیز آنحضرت فرمودند که هر کس
صباح کند و عمده همت آن دنیا باشد در نزد خدا او را چیزی نخواهد داشت و چهار خصلت را
خدا بر دل آن میگمارد اندوهی که هرگز از وی منقطع نشود و هم شغلی که از آن هرگز فارغ
نشود و هم پریشانی که هرگز بتوانگری در عقب نداشته باشد چهارم آرزوئی که هرگز بنهایت
آن نرسد و نیز فرمودند بعد از من دنیا بشما رو خواهد کرد که ایمان شما را محو کند محو کردن
آتش هیزم را و فرمودند دلهای خود را مشغول ذکر دنیا مسازید و خدای عز و جل وحی بموسی
فرستاد اندکی میل بمحبت دنیا مکن که آسان تر چیزی در درگاه من نمیکنی که عظیمتر از محبت دنیا
باشد و حضرت عیسی علی نبینا و علیه السلام فرمودند وای بر صاحب دنیا چون خواهد مرد
و حال آنکه دنیا را واخواهد گذاشت و چون ایمن از مکر آن میشود و حال آنکه فریب میدهد
او را و چون تکیه بر آن میکند و حال آنکه ترک یاری آن میکند وای بر جماعتی که فریفته دنیا

دنیا شده اند چون لازم ایشان ساختن چنین را که کراهت میدارد و جدا کرد ایشان را از
ایشان چنین را که در دست میدارند و اصحاب است با ایشان الحق با اهل دنیا و هم
شده ان مکاره وای بر کسی که صباح کند و همت او دنیا باشد و گناهان عمل او باشد که
چون فردای قیامت بعمل خود راضی خواهد شد و حضرت لقمن بر پسرش فرمود ندای پسرک
من بفروش دنیا را باخرت با هر دو را سود کنی و مفروش آخرت را بدنیا با هر دو را زیان کنی
و شخصی بحکیمی گفت دنیا از برای کیست در جواب گفت از برای کسیکه آنرا ترک کند پس گفت
آخرت از برای کیست در جواب گفت از برای کسی که او را طلب کند و حکیمی فرمود دنیا خانه
خرابیست و خرابتر از آن دل کسیست که دنیا را آبادان میکند و بهشت خانه آباد است
و آبادتر از آن دل کسی است که آن را طلب میکند **فصل** باید که ذکر کنیم بعضی از مثلها که
در صفت دنیا وارد شده و در قرآن مجید وارد شده انما مثل الحیوة الدنیا کماء انزلناه
من السماء فاختلط به نبات الارض فاصبح هشیما تذروه الریاح یعنی جز این نیست که صفت عیش
دنیا کانی دنیا در خوشی و سرعت زوال مانند گیاهیست که از زمین روییده باشد
و باران بر آن باریده نشو و نما نماید در روز دیگر آن گیاه که تازه و خرم باشد خشک گشته
در هم شکند و بادها او را پراکنده کند و حضرت پیغمبر فرمودند دنیا مثل خوابیست
که کسی ببیند و نیز در بیان کمی باقی دنیا نسبت بر گذشته فرمودند مثل دنیا مثل جامه ایست

کران اول تا اخر دیده باشد و او بیخبر باشد بیک رشته که در اخر ان مانده باشد
و نزدیک باشد که ان رشته گسسته جامرا نهم بیاشد و نیز فرموده اند بخت دنیا
در جنب اخرت مکر انکه مثل انکه کسی انکشت خود را داخل دریا کند که ان انکشت چه مقدار
از اب دریا بر میدارد و حضرت امیر المؤمنین عم بسلمان نوشتند مثل دنیا مثل مار است
بدنش نرم و زهرش کشنده است پس اعراض کن از انچه خوش میاید ترا از دنیا از برای کمی
انچه از ان با تو خواهد بود در اخرت و سبک کن از خود غم دنیا را از برای انکه یقین داری
که از ان مفارقت خواهی نمود و در خوشحال ترین وقتها از ان بیشتر بترس از برای انکه
صاحب دنیا هر وقت که از دنیا مطمئن بخوشی شد بیرون می برد او را از ان خوشی در
حالتیکه از ان ملال میدارد والسلام و حضرت امام حسن عم در تمثیل دنیا این بیت را
میخواندند ؛ یا اهل لذات الدنیا لا بقاء لها ؛ ان اغترارا بظل زائل حمق ؛ یعنی ای صاحبان
لذت دنیائی که بقا ندارد بدرستی که فریفته شدن بسایه که زایل شود نهایت حماقت
و حضرت امام محمد باقر عم در حدیث جابر فرموده اند که دنیا را بمنزله منزلی دان که در انجا
نزول نمائی و بعد از ان از انجا کوچ کنی یا مانند مالی دان که در خواب بیابی و
بیدار شوی چیزی از ان کمال با تو نباشد و فرموده اند که این مثلی بود از برای تو زدم چرا که دنیا
نزد عقلا و دانشمندان مثل چو عیب که سایه میکند و در هیچ حالی قرار نمیدارد

میماند و نیز انحضرت فرموده اند مثل حریص بر دنیا مثل کرم ابریشم هر چند پیچد
بر خود بیشتر می تنند بیرون رفتن برو دشوارتر میشود تا انکه بغم و غصه میمیرد و حضرت
امام جعفر صادق عم فرموده اند مثل دنیا مثل اب دریاست هر قدر تشنه از ان بخورد تشنگی
او زیاده میشود تا انکه او را میکشد و روایت کرده اند که دنیا از برای حضرت عیسی عم
متمثل شد بصورت زنی که پیر شده باشد و موهای وی سیاه و سفید باشد و دندانهای
پیش او افتاده باشد انواع زینتها کرده باشد و حضرت عیسی عم با او گفت چند شوهر کرده
گفت عدد انها را از بسیاری نمیدانم پرسید پس عیسی عم فرموده اند همه مردند یا انکه طلاق
تو دادند گفت بلکه همه را کشتم حضرت فرموده اند بدا حال ان شوهران زنده تو
چون نیست که عبرت در شوهران کذشته تو نمیکیرند که چون تو با یک یک از انها هلاک
کرده و هیچ یک از تو حذر نمیکنند و حضرت علی عم فرموده اند دنیا مانند پلیست پس از ان
بگذرید و انرا عمارت مکنید و بعضی از حکما گفته اند چه شبیه است حال ادمی فریفته شدن
این دنیا و غافل بودن ان از مرگ و ما بعد مرگ از هولهای بسیار و فرو رفتن ان در لذتهای
که بعد از ان بهره بر میدارد و اما بزودی فانی میشود و مخلوط است بانواع کدورتها
بشخصی که او بیخبر باشد در چاهی و کران بو رشته بسته باشد و در ته انچاه اژدهای
عظیمی متوجه انشخص و منتظر افتادن او باشد و دهن کشوده باشد از برای فرو بردن

این در بالای آن چاه دو موش سیاه و سفید باشند و همیشه آن شاخ را اهسته اهسته
قطع کنند و یکدم از قطع آن سستی ننمایند و آن شخص با آنکه آن اژدها را ببیند و ملاحظه
منقطع شدن آن شاخ را دم بدم نماید متوجه شود باندک عسلی که دیوار آن چاه بآن
آلوده بوده باشد و بخاک ممزوج باشد و زنبورهای بسیاری بر آن عسل هجوم آورده
باشد و آن شخص مشغول بلیسیدن آن عسل و حرص بر آن داشته لذت از آن بردارد و با
آن زنبورها منازعه نماید و تمامی همت را مصروف بر آن داشته اصلا متوجه بالای
سر خود و پائین پا نشود پس بدانکه چاه عبارتست از دنیا و آن شاخ عبارتست از عمر
و اژدهای دهن گشوده مرگست و دو موش روز و شب است که شاخ عمر را مقراض میکنند
و عسل ممزوج بخاک لذتهای دنیاست که ممزوج بمحنتها و المهاست و زنبورها دنیا
پرستانند که بر دنیا هجوم آورده اند و چه بسیار مطابقست این مثال برانچه از برای
زده شده پس از خدا میطلبیم که ما را هدایت نموده بصفت قناعت فرماید و پناه بآن
از غفلت و گمراهی

در مذمت محبت مال بدانکه فتنهای دنیا شعبها و حجابها
بسیار دارد و جوانب و اطراف آن وسیعست و عظیمترین فتنها و دشوارترین محنتهای
آن مالست و عظیمترین فتنهای مال آنست که هیچ کس آدمی بر آن مستغنی نمیباشد و هرگاه
که یافت شود و از آفتهای آن سالم نمیتوان بود و اگر نباشد فقری حاصل میشود که نزدیک

که نزدیک بیاشد که بکفر بکشانند و اگر باشد سرکشی از آن بهم رسد که عاقبت آن زیان
کاریست و بالجمله مال خالی از فایدها و آفتها نیست و فایدهای آن موجب نجات و
آفتهایش باعث هلاکت و تمیز نیک و بد آن از چیزهای بسیار دشوار است که
قدرت بر آن ندارند مگر صاحبان بصیرت که علمای راسخین و ائمه مهدیین باشند و بدانکه
کسیکه مال ندارد دو حالت میدارد یکی قناعت و دیگری حرص و حریص دو حالت میدارد
یکی طمع بانچه در دست مردم است و دیگری مشغول بر پیشها و صنعتها شدن با مایوس بودن
از مردم و کسیکه مال میدارد دو حالت میدارد یکی نگاه داشتن مال و دیگری انفاق
آن نمودن و انفاق نماید دو حالت میدارد یکی اسراف و دیگری میانه روی و اینها
همه از امرهای مشتبهست و پرده از روی این برداشتن از امور مهمه است خدای عز و جل
در قرآن مجید فرموده انما اموالکم و اولادکم فتنة یعنی مالها و فرزندان شما فتنه و امتحانست
و نیز فرموده لا تلهکم اموالکم و لا اولادکم عن ذکر الله و من یفعل ذلک فاولئک هم
الخاسرون یعنی باید که مشغول نسازد مالها و فرزندان شما را از یاد خدا و جماعتی که
از یاد خدا بازمیمانند ایشانند زیانکارانند و حضرت پیغمبر ص فرمودند محبت مال و
شرافت و بزرگی میرویاند در دل نفاق را مانند رویانیدن آب سبزه را و فرمودند که
دو گرگ درنده که میان گله گوسفندی بیفتند افساد نمیکنند که محبت مال و جاه

درویش مرد مسلمان میکند و فرمودند که فرزند آدم میگوید مالی مالی من آیا تو را از مال
تو چیزی هست مگر آنچه را صدقه کرده و ذخیره نموده باشی یا خورده و فانی ساخته باشی
یا پوشیده و کهنه کرده باشی و مردی با آنحضرت گفت یا رسول الله چیست مرا که خواهش
مردن ندارم آنحضرت فرمودند آیا مالی داری گفت بلی آنحضرت فرمودند پس مال خود را
پیش بفرست بدرستی که دل مؤمن با مالش میباشد اگر پیش فرستاده میخواهد که با آن
در یابد و بآن برسد و اگر چنانچه واگذاشته میخواهد که با آن بماند و از آن مفارقت نکند
فصل بدانکه خدا تعالی در بسیار موضعی از قرآن مجید مال را خیر نامیده چنانچه فرموده
ان ترک خیرا الوصیة تا آخر آیه یعنی باید که وصیت کند اگر چیزی که عبارت از مال است وا
گذاشته باشد و حضرت پیغمبر صلعم فرمودند خوب چیزیست مال صالح از برای مرد صالح
و آنچه در ثواب صدقه و حج و انفاق وارد شده مدح است بر مال از برای آنکه با آن بهمواران
رسید مگر بالجمله سخن حق درین مقام آنست که گاه مال وسیله مقصود صحیح میباشد
و گاه وسیله مطلبهای فاسد میباشد و مطلبهای فاسد مطالبیست که باز میدارد مردم
بنده را از سعادت ابدی و راه علم و عمل را می بندد پس مال محمود و مذموم میباشد که
محمود است نسبت بمقصود محمود و مذموم است نسبت بمقصود مذموم و چون طبیعتها مایل است
بمتابعت شهوتهائی که راهزن راه خدا است و مال شهوتها را آسان میسازد فانیست

والبته از برای رسیدن بآنها لهذا خطر آن زیاده از قدر کفایت عظیم شمرده اند
و انبیا از شر آن استعاذه نموده اند تا آنکه حضرت پیغمبر صلعم فرمودند خداوندا بگردان قوت
آل محمد را بقدر کفاف پس آنچه را از دنیا محض حرام است طلب نکرده اند و آنحضرت فرموده اند
خداوندا زنده دار مرا در حالتیکه مسکین باشم و بمیران مرا در حالتیکه مسکین باشم **فصل**
بدانکه مثل مال مثل مار است که در آن زهر قاتل و دوائی که بجهت دفع زهر نافعست که آنرا
تریاک مینامند یافت میشود و هر که منفعت و مضرت آنرا بداند ممکنست که از مضرت اجتناب
نموده جلب منفعت بکند و فواید مال منقسم میشود بفواید دنیوی و فواید دینی اما
فواید دنیوی حاجتی بذکر آن نیست زیرا که انواع مردمان معرفت بآن دارند و اگر چنین
نمیبود همگی حرص بر طلب آن نمیداشتند و اما فواید دینی سه نوع است اول آنکه
صرف نفس خود کند یا در عبادت یا در چیزی که استعانت جوید بآن در عبادت
خدا تعالی دوم آنکه صرف مردم کند و آن چهار قسم است صدقه و مروت و حفظ عرض و مزد
خادم که نفقه را اما صدقه که فضیلت ثواب آن مخفی نیست و در خبر آمده که غضب خدای عز و جل را
فرو مینشاند و اما مروت مراد آنست که صرف کند مال را بتوانگران و نجیبان در ضیافت
و هدیه و اعانت و همراهی ایشان و آنچه بسبب آن تحصیل برادران و دوستان نماید
و کسب صفت بخشندگی بکند زیرا که موصوف بجود نمیشود مگر کسی که احسان معروف کند

وطریق جوانمردی سلوک نماید و ثواب این نیز عظیم است و اخبار بسیار در فضیلت هدیه
و ضیافت و اطعام طعام وارد شده و در هیچ خبری شرط نشده که اینها با پریشانی و
احتیاج خود نسبت بلکه مطلق است و شامل اغنیا نیز هست و اما حفظ عرض مراد آنکه
صرف مال کند از برای دفع هجو شاعران و عیب کردن سفیهان و کوتاه ساختن زبان
ایشان و دفع شر ایشان و فایده این با آنکه عاجلا ظاهر میشود در دین نیز فایدها
دارد و حضرت پیغمبر فرموده اند آنچه را آدمی از مال حفظ عرض کند از برای آن ثواب
صدقه دارد و اما فایده صرف کردن مال بخادم آنست که آدمی احتیاج بسیار میباشد که
و اگر خود مباشر اینها شود اوقاتش ضایع میشود و دشوار میگردد بر او سلوک راه
آخرت فکر و ذکری که عالی ترین مقامات سالکانست نوع سیم آنست که صرف شخص
معینی نمیکند بلکه بآن تحصیل خیر عامی نماید مثل بنا کردن مسجدها و پلها و رباطها
و بیمارستان و نصب ظرفهای آب در سر راهها و غیر اینها از نفعهای که از برای منفعت
مسلمانانست و همیشه بعد از مرگ جاری و باقی میباشد و تا دیرگاه بیشمار جلب برکت
و دعای صالحان میکند و تمامی اینها فایدهای مالیست در دین سوای فایدهای که در
دنیا عاجلا حاصل میگردد از خلاصی از خواری سؤال و حقارت فقر و تحصیل عزت و بزرگی
در میان مردم و تحصیل برادران و یاران و دوستان و رفقا و دفع دردها و اما آفات

آفات مال منقسم میشود بدینی و دنیوی اما آفات دینی بر سه نوعست اول آنکه بعضیها میکشاند
بمعصیت زیرا که شهوتها دوری و تقاضای چیزها میکند و وقتی که آدمی عاجز است گاه میباشد
که معصیت نمیکند چنانچه گفته اند از جمله عصمتها آنست که آدمی دست رس نداشته باشد
هرگاه آدمی مایوس باشد از نوعی معصیتی که رغبت بآن معصیت نمیکند و اگر قدرت
بر خود یابد رغبت بآن میکند و مال نوعی قدرتست که باعث معصیت و فجور را تحریک
در معاصی ورزد و اگر بنده موافق خواهشها عمل کند هلاک میگردد و اگر صبر کند در محنتها
می افتد و صبر کردن با قدرت دشوار است و فتنهای عظیم تر از فتنهای اوقات تنگی میباشد

هنگام خوشی

دوم آنکه متنعم در مباحات میکشاند و این مرتبه ایست که کم کسی با وجود مال ضبط خود کند
و صاحب مالی که قادر است که نان جو بخورد و جامه درشت بپوشد و ترک کند
طعامهای لذیذ را چنانچه حضرت سلیمان در ایام پادشاهی میکرد و قدرت بر آن داشت
و بهترین احوال صاحب مالان میباشد که متنعم بدنیا میکند و خود را بر آن عادت میدهد
و الفتی متنعم گردد محبوب وی میشود و صبر بر ترک آن ممتنع گردد و بعضی از نعمتها او را
ببعضی دیگر میکشاند و هرگاه انس بسیار بآن گرفت از راه کسب حلال بآن نمی
رسد پس ناچار مرتکب شبهها میشود و خوض میکند در خوشامد و مداهنه و دزدی
و دروغ گفتن و نفاق داشتن و سایر خلقهای بد تا آنکه او را [illegible]

باشد و منع کردن بوجه آسان شود زیرا که هر که مالش بسیار است احتیاج آن بمردم بسیار

میشود و هر که بمردم محتاج باشد ناچار با ایشان نفاق میورزد و در طلب رضای ایشان

نافرمانی خدا میکند و اگر از آفت اول که ارتکاب محرمات باشد سالم بماند از این آفت

سالم نمیماند و از آفتهائی که از احتیاج بمردم بهم میرسد دشمنی و دوستیست و از این ناشی

میشود حسد و کینه و ریا و کبر و کذب و غیبت و سخن چینی و سایر معصیتها که مخصوص دل

و زبان است و البته از اینها تعدی بسایر اعضا میکند و تمامی اینها از شومی مال

و احتیاج بحفظ و اصلاح آنست و آفت سیم و آن آفتی است که هیچکس خلاص از آن

نمیشود و آن آنست که اصلاح مال باز میدارد آدمی را از یاد خدا و هر چه بنده را

از یاد خدا باز دارد زیانست و از برای این است که حضرت عیسی ع فرمودند که در مال

سه آفت است یکی آنست که از غیر حلال اخذ شود فرمودند در غیر مستحق صرف شود گفتند

اگر در مصرف صرف شود فرمودند که اصلاح آن باز میدارد از یاد خدا و این

آن مرضی است که صعب است زیرا که اصل عبادات و لب و سر آنها یاد خدا و فکر در عظمت اوست

و این مستلزم دل فارغست و صاحب زراعت صبح و شام در فکر نزاع با اکار و صاحب

جنایت آن میباشد و با شریکان در آب و حد و در زمین در گفتگو و با اتباع پادشاه

بر سر خراج در خصومت و باز در آن در تقصیر عمارت در رضا دادن میباشد و صاحب

و صاحب تجارت همیشه در فکر خیانت شریک و سود را ببهانه بر داشتن و تقصیر عمل

و ضایع گردانیدن مال میباشد و همچنین صاحب گله و سایر اصناف مالها و دورترین

آنها از کثرت شغل نقدیست که گنج گذاشته شده باشد در زیر زمین و صاحب گنج

نیز همیشه در آن فکر هست که در چه چیز آن را صرف کند و بچه کیفیت حفظ آن نماید

و میترسد که احدی بر آن مطلع شود و در دفع طمع مردم از آن میکوشد و با وجود

انکار مردم دنیا نهایت ندارد و کسبی که قوت یکروزه یا یکساله را دارد از جمیع این آفتها

سلامت است و آنچه مذکور شده آفاتی است که متعلق بدنیست و سوای اینها صاحب

مال رنجها میکشد از ترس و اندوه و غم و غصه و تعب در دفع حاسدان و حفظ مال

و کسب آن پس بر مالک مال که بدان دفع آفات توان نمود آنست که بقدر قوت ما برداشته و

باقی را در خیرات صرف کند و آنچه غیر این است زهر کشنده است **فصل** بدانکه فقر محمود سبب

آقائی باید که نفس قانع باشد و طمع از مردم نداشته باشد و ملاحظه آنچه مردم دارند

نکند و هر نقدی بر کسب مال حریص نباشد و این ممکن نیست مگر آنکه بقدر کفاف قناعت

کند و آرزوها کوتاه سازد و اگر رغبت بکثرت مال و طول امل داشته باشد عزت

قناعت از آن فوت میشود و بسبب طمع و خواری حرص و قلت قناعت ناچار چرکین

میشود و حرص و طمع او را بخلقهای ناشایست و ارتکاب منکرات که از مروت بهم سست

میکشانند وادمی مغلوب حرص وطمع وقلت قناعت شده حضرت پیغمبر صلعم فرمودند
اگر از برای فرزند ادم دو رود خانه از طلا و نقره باشد طلب رود خانه سیم خواهد کرد
و پر نمیشود شکم فرزند ادم مگر خاک که عبادت از مرگ و داخل قبر شدن است و خدای
عزوجل با هر که لطفی داشته باشد او را بقدر معیشت قوت مقرر داده متوکل توبه ایشان میکند و نیز فرمودند
هرچند دو کس که سیر نمیشوند حریص علم و حریص مال و نیز فرمودند فرزند ادم پیر میشود
در وی دو خصلت حرص و طول امل و چون اینها طبیعی ادم است که او را اگراه میسازد و
مضر نیست که هلاک میگرداند وادمی جوان میشود در دو خصلت قناعت و هدایت
خدا تعالی و رسول خدا بقناعت مدح نموده اند و حضرت پیغمبر صلعم فرمودند خوشا
حال کسیکه هدایت باسلام یافته باشد و عیش ان کفاف باشد و بقدر کفاف قناعت
کرده باشد و فرمودند در قیامت هیچکس نخواهد بود از غنی و فقیر که ارزو خواهد داشت
که در دنیا قوت ان بقدر کفاف میبود و فرمودند ای گروه فقرا ان بدل راضی باشید خدا
تا ثواب فقر خود را بیابید و اگر چنین نکنید ثواب نخواهید داشت و فرمودند توانگری بسیاری
متاع دنیا نیست بلکه توانگری استغنای طبیعت و فرمودند جبرئیل در دل من دمید این را
که هیچ نفسی هرگز نمیمیرد مگر انکه روزی ان تمام بان برسد پس از خدا بترسید و اجمال در طلب
روزی بکنید یعنی اندک سعی بکنید و مبالغه بسیار مکنید و حضرت امیر المؤمنین صلعم فرمودند ای فرزند

ای فرزند ادم اگر از دنیا قدری میخواهی که ترا کافی باشد پس اندک چیزی از دنیا ترا
کفایت میکند واگر بیش از کفایت میخواهی پس تمام انچه در دنیاست ترا کفایت نمیکند
و حضرت امام محمد باقر صلعم فرمودند بپرهیز که چشم بالا دست خود داشته باشی و از برای تو
بنده انچه خدای عزوجل به پیغمبر خود فرموده کافیست و انیست که انچه فرموده و لا تمدن
عینیک الی ما متعنا به ازواجا منهم زهرة الحیوة الدنیا یعنی چشم مدار بانچه ما امتاع
از مردم دادیم بهره مند ساختهایم از خوشیهای زندگی دنیا و اگر چیزی از ان بخاطر تو رسد
زندگانی پیغمبر را بیاد اور که قوت انحضرت جو و حلوای ان خرما و هیزمش با شاخ درخت
خرما بود و اهلش در وقتی که بهم میرسید و الا گاه بود انهم نبود و حضرت امام جعفر صادق
فرمودند بدرستی که خدا تعالی میفرماید که دنیا را بر بنده مؤمن که هرگاه بروی تنگ
ساختیم اقادر اینحالت بمن نزدیکتر میباشد و خشنود میشود بنده مؤمن اگر بروی
فراخ کردانیدم و اقادر اینحالت از من دورتر میباشد و نیز فرمودند هر چند ایمان
بنده زیاده میشود روزی او تنگ میشود و فرمودند در مناجات موسی صلعم مذکور است
ای موسی هرگاه دیدی که فقر رو بتو اورد بگو مرحبا بشعار صالحان و هرگاه دیدی
توانگری رو بتو کرده بگو گناهی کردهام که تعجیل در عقوبت ان شده **فصل** خلاصی از امت
مال میسر نیست مگر بمحافظت نمودن بر چند چیز اول انکه مقصود از مال را بداند

بداند که از برای چه آفریده شده و به چه چیز احتیاج بما لست تا کسب ضبط نکند مگر قدر حاجت

دوم رعایت مداخل مال را نماید تا آنکه حرام محض یا آنچه حرام بروی غالب باشد اجتناب

نماید و از راههای مکروهه که قادح در مروتست اجتناب نماید سیم رعایت مخارج را بکند

و خرج کردن میانه روی بکند نه اسراف کند و نه تنگ گیرد خدای عز و جل در قرآن مجید

در مدح مؤمنان فرموده والذین اذا انفقوا لم یسرفوا و کان بین ذلک قواما یعنی مؤمنان

آنچنانند که هرگاه انفاق کنند اسراف نمیکنند و تنگ نمیگیرند بلکه میانه روی میکنند

و در حدیث نبوی ع وارد شده که هر که میانه روی کند پریشان نمیشود چهارم آنکه هرچه را

از حلال کسب کرده در جائی که حق باشد صرف کند و بغیر حق صرف نکند از برای آنکه گناه

کسب کردن بناحق با صرف کردن در ناحق برابر است پنجم آنکه دادن و ندادن و انفاق و امساک

و اصلاح نیت خود بکند پس هرچه را اخذ کند بان نیت اخذ کند که استعانت بجوید بان

بر عبادت و واگذارد آنچه را وا میگذارد بان نیت که از بی رغبت و اعراض شمرد و هرگاه

این ها را محافظت نماید وجود مال ضرری نمیرساند حضرت امیر المؤمنین ع فرمودند اگر

فرا گیرد تمام آنچه در روی زمین است و مرادش رضای خدا باشد زاهد خواهد بود و اگر

تمام روی زمین را واگذارد و مرادش رضای خدا نباشد زاهد نخواهد بود اگر کسی سوال

کند تو انگری بنیت استعانت بر عبادت بهتر است یا پریشانی بنیت فارغ بودن از برای

از برای عبادت جواب گوییم که هر یک ازین دو انست که بنده را از یاد خدا مشغول سازد

و اگر پریشانی باز دارد او را از خدا تو انگری در حق او اولی خواهد بود و اگر توانگری باز

دارد او را از یاد خدا درویشی در حق او اولی خواهد بود و سبب در این انست که نفس

و غنا بحسب عدم تعلق قلبست بمال پس اگر هر دو در این مساوی باشند در جزا انعام مساوی

خواهد بود اما در اینجا مقامیست که قدمها در اینجا میلغزد و موضع فریبست از برای آنکه

بسیار میباشد که تو انگر گمان میکند که دل بمال نبسته اما محبت آن در باطنش پنهان است

و شعوری بان ندارد و وقتی مطلع بران میشود پس باید که تجربه خود را بکند و این

حالیست که جمیع تو انگران دارند مگر انبیاء و اولیا و هرگاه معلوم شد که این حال

نادر و عزیز الوجود است پس علی الاطلاق میگوییم که پریشانی از برای همه مردم اصلح و اولی است

از برای آنکه علاقه مرد فقیر و انس او بدنیا در غالب اوقات ضعیف تر میباشد و بقدر ضعف

علاقه ثواب تسبیحات و عبادات او مضاعف میشود زیرا که مقصود در عبادات محض حرکت

زبان و بدن نیست بلکه از برای آنست که انس او بحق محکم شود هر چند که دل فارغ تر باشد سبب

تاثیر عبادت در انس بخدا بیشتر است و از برای همینست که در اخبار فضل فقر بر غنی علی الاطلاق

وارد شده و بغیر معنی غیر از این نیست که اکثر مال هیچ چیز نباشد حضرت امام جعفر صادق ع

در اثنای سخنی که با صوفیه میفرمودند این سخن را گفتند که خدای عز و جل پیغمبرش را تعلیم کرد

کہ چون انفاق مال نماید و این چنان بود کہ وقتی آنحضرت را بعد از هفت مثقال از طلا
داشت و کراهت داشت کہ صبح کند و آن باقی ماندہ باشد پس تصدق کرد و صباح شد
و چیزی نداشت و در آن وقت سایلی سوال کرد آنحضرت چیزی نداشت کہ بسایل بدهد
کند سایل ملامت حضرت را کرد آنحضرت غمکین شد از آن راہ کہ چیزی نمی یافت کہ بان بدهد
و در غایت رحم و شفقت بود پس خدای عز و جل آنحضرت را تعلیم فرمودند و ادب
کردند باین نحو کہ ولا تجعل یدک مغلولة الی عنقک ولا تبسطها کل البسط فتقعد ملوما
محسورا یعنی دست خود را غل در کردن مکن بانکه هیچ بکسی ندهی و دست خود را بتمام
پهن مکن بانچه هر چه داشته باشی بدهی پس بنشینی در حالیکه ملامت کرده شوی و در مانده
باشی پس حضرت امام جعفر سلام الله علیه فرمودند مراد خدای عز و جل اینست کہ گاهی سایل
کہ مردم سوال از تو میکنند و تو را معذور میدارند و هر گاه جمیع مال خود را بدهی بی مال و در مانده
میشوی بعد از آن آنحضرت بجماعت صوفیه گفتند کہ بعد از پیغمبر کسی را در فضل و زهد مثل
سلمان و ابوذر نمی یابید و سلمان هر گاه نصیب خود را از حضرت میگرفت قوت یکسال را جدا
میکردند تا سال دیگر وقت نصیب او بیاید پس شخصی بسلمان گفت تو با این زهدی کہ داری
این کار میکنی و حال آنکه نمیدانی شاید امروز یا فردا بمیری سلمان در جواب فرمودند چرا
بر مردن من میترسید چرا امید ندارید کہ نمیمیرم ای جاهلان اما نمیدانید کہ هر گاه نفس

نفس روزی خود را نیابد صاحبش را مضطرب میسازد و هر گاه معیشت خود را فراهم نمود
آرمیده میشود اما ابوذر چند عدد گوسفندی داشت کہ از آنها امید میداشت هر گاه عیالش
گوشت میخواستند یا مهمانی وارد میشد گوسفندی بجهة ایشان میکشت و هر گاه در عربها
سقایان کہ باوی بودند پریشانی میدیافت شتری یا گوسفندی برای ایشان میکشت و
قدری بجهة خود بر میداشت اما زیاده از آن حصہ کہ بهر یک ازیشان میرسید بر نمیداشت
و کسی زاهد تر از ایشان نبود و حال آنکه پیغمبر در شان ایشان سخنان بسیار گفته بود
و مع هذا چنان نبود کہ مالک چیزی نباشند چنانچہ شما صوفیہ امر میکنید و دیگر آنکه
هر چه داشته باشند دور اندازند و بمردم بدهند تا آنکه خود و عیال خود محتاج
باشند و بدانید ای جماعت کہ شنیدم از پدرم کہ از پدران بزرگوار خود روایت میکرد
آنکه حضرت پیغمبر صلعم روزی فرمودند از هیچ چیز اینقدر تعجب نمیکنم کہ از بنده مومن
اگر بدن او را در دنیا بمقراض کنند از برای او خیر است و اگر مالک آنچه در مشرق
و مغرب است بشود از برای او خیر است و هر چه خدای عز و جل با مومن بکند از برای
او خیر است **فصل** ظاهر شد از آنچه گفتیم اینکه خلاصی از آفات و مفاسد دنیا
ممکن نیست مگر بزهد در آن و زهد آنست کہ خواهش قلبی بدنیا نداشته باشند
مگر بقدر ضرورت و این مرتبه ایست بسیار عالی در قرآن مجید وارد شده

على قوم فى زينتهم الى موضع وقال الذين اوتوا العلم ويلكم ثواب الله خير و در اين آيه
خداى عز و جل زهد را نسبت بعلما داده و اهل زهد را عالم ناميده و اين نهايت مدحست
و نيز فرمودند من كان يريد حرث الدنيا وما له فى الآخرة من نصيب يعنى هر كه اراده متاع
دنيا دارد از دنيا نصيبى باو ميدهيم اما در آخرت نصيبى نخواهد داشت و حضرت پيغمبر
فرمودند هر كه صبح كند و همت او دنيا باشد خداى عز و جل كار او را پراكنده ميكند و بخت
او را متفرق ميسازد و پريشانى او را در برابر روى او ميدارد و حاصل نميشود از براى او
از دنيا مگر آنچه مقدر شده و هر كه صبح كند و همت او آخرت باشد خداى عز و جل كار
او را جمع ميسازد و محافظت ميكند بخت او را و باطن او را غنى ميگرداند و دنيا رو
بوى ميكند در حالتى كه منكوب و مخذول باشد و فرمودند هر گاه بنده را ببينيد كه سكوت
و زهد در دنيا روزى او شده باين بنده نزديك شويد كه حكمت بر خورده و نصيبش
شده و فرمودند در دنيا بداريد تا خدا شما را دوست داشته باشد و زهد در مال مردم
بنمائيد تا شما را دوست داشته باشند و فرمودند هر كه خواهد كه خداى عز و جل علم را
بوى عطا كند بدون تعلم و هدايت را روزى او كند بدون هدايت كننده پس بايد كه
زهد در دنيا بورزد و زهد سه درجه دارد درجه پايين تر آنستكه مطلوب از زهد
نجات از آتش و ساير عذاب آخرت باشد و اين زهد خائفان است درجه دوم آنستكه
مطلوب

مطلوب از زهد رغبت در دين خداست و نعمتهاى بهشت و اين زهد اميدواران است
سيم و آن درجه بالاترين است و آن آنست كه مطلوب غير از خدا و ملاقات او نباشد
و اين زهد عارفانست و زهد باعتبار احكامى كه دارد منقسم ميشود بواجب و سنت
و سلامت پس واجب زهد در حرامست و سنت زهد در حلال و سلامت زهد
در چيزهاى شبهه ناك و در مصباح الشريعه از حضرت امام جعفر صادق (ع) روايت است
كه زهد كليد در آخرت و خلاصى از جهنم است و زهد عبارتست از ترك هر چيزى
كه باز دارد ترا از ياد خدا بدان تاسف بر فوت چيزى و بدون عجب بهم رسانيدن
در ترك آن و بى انتظار فرجى در طلب مدحى و عوضى در برابر آن بلكه شمردن دنيا را راحت
و بودن آن را افتادن و هميشه آن آفت كه ترا باشى و چنانكه راحت دنى و زاهد كسيست كه
اختيار كند آخرت را بر دنيا و خوارى را بر عزت و تعب را بر راحت و گرسنگى را بر سيرى و
عاقبت آخرت را بر محنت دنيا و ذكر را بر غفلت و نفس او در دنيا و دلش در آخرت باشد و از آن
حضرت پرسيدند كه زاهد در دنيا كيست فرمودند كسى است كه ترك حلال ميكند از ترس
حساب و ترك حرام ميكند از ترس عذاب و فرمودند زهد در دنيا آن نيست كه مال را ضايع
سازند و حلال را حرام كنند بلكه زهد در دنيا آنستكه اعتماد تو بآنچه در دست دارى بيش از آن نباشد
كه بخدا دارى و حضرت امير المؤمنين سلام الله عليه فرمودند زهد در دنيا كوتاه ساختن آرزوست

وشکر گذاری هر نعمتی و پرهیز نمودن از هر چه خدا حرام نموده و نیز فرمودند تمامی زهد
در دو کلمه از قرآن جمع است خدا فرموده لکیلا تأسوا علی ما فاتکم ولا تفرحوا
بما آتاکم یعنی تا آنکه غمگین نشوید بر آنچه از شما فوت شده و خشنود نگردید با آنچه بشما داده
وهر که بگذشته غمگین نشود و بآینده خشنود نگردد چنین کسی از زهد را فرو تا خیر
پس آنحضرت فرمودند بس است کافی خود دم قسم که این آیه در معنی زهد تمام است **فصل** بدانکه
از ثمره زهد سخاوتست و از ثمره رغبت در دنیا بخلست پس اگر مال نباشد سزاوار از برای
بنده قناعت است و اگر مال موجود باشد سزاوار حالت سخاوت و احسان معروف است
و نیز اگر سخاوت از اخلاق انبیاست و این اصلی از اصول نجاتست و از آنحضرت منقولست که
حضرت پیغمبر فرموده سخاوت درختیست که درختی از درختان بهشت است و شاخهای
آن درخت بر زمین آویخته شده پس هر که شاخی از آن درخت را بگیرد میکشاند او را
به بهشت و فرمودند جبرئیل میگفت که خدای عز و جل میفرماید که این دینیست که من
از برای خود پسندیده ام و اصلاح نمیکند این دین را مگر سخاوت و حسن خلق پس تا استطاعت
دارید حرمت بدارید دین را باین دو و فرمودند خدای عز و جل بنا نهاده است اولیای
خود را مگر بر سخاوت و حسن خلق و نیز فرمودند از موجبات آمرزش دادن طعام
و فاش سلام کردن و خوش سخنی است و فرمودند بپهلو تهی کنید از گناه سخی که

۱۰۸

بدرستیکه خدا دستگیری او میکند هر گاه لغزشی کرد خدا دست او را میگیرد و نیز فرمودند
طعام صاحب جود دواست و طعام بخیل مرض است و فرمودند صاحب کرم بخدا نزدیک
و بمردم نزدیکست و به بهشت نزدیکست و از جهنم دور میباشد و بخیل از خدا دور
و از مردم دور و از بهشت دور و بجهنم نزدیک میباشد و جاهل سخی محبوبتر است نزد
خدا از عابد بخیل و بدترین مرضها بخلست و رفیع ترین درجهای سخاوت ایثار است
و آن عبارتست از جود کردن بمال و احتیاج بآن خدای عز و جل در مقام مدح و ثنا فرموده
ویؤثرون علی انفسهم ولو کان بهم خصاصة یعنی ایثار میکنند مردم را بر خود و هر چند
نهایت احتیاج داشته باشند و نیز آنحضرت فرمودند هر کسیکه خواهش بچیزی داشته
باشد پس رد خواهش خود نموده و دیگری را ایثار و اختیار کند گناهان
او بخشیده میشود و سزاوار از برای فقیر آنست که مضایقه نکند در دادن قلیلی که از خرج
خودش فاضل باشد از برای آنکه پریشان با فن دست رس ندارد و ثواب این بیشتر از
مالهای بسیار است که با توانگری داده شود حضرت پیغمبر فرمودند که گاه میباشد
که یکدرهم از صد هزار درهم در نزد خدای عز و جل بهتر از صد هزار درهم میباشد پرسیدند
یا رسول الله این چون میشود فرمودند که مردی در میان مال بسیاری که دارد صد هزار انفاق
میکند و دیگری دو درهم دارد و غیر از آن مالک نیست پس یکدرهم را برضا و رغبت تصدق

میکند و ثواب این یک درهم بیشتر از آن صد هزار درهم است و بدانکه امساک در مقامی که
دادن واجب باشد بخل است و دادن در مقامی که امساک واجب باشد اسراف است
و حد وسط از این دو پسندیده است و سزاوار آنست که سخاوت و جود را عبارت
از حد وسط بدانی از برای آنکه حضرت پیغمبر صلعم مامور بود بسخاوت و این سخن نیز
گفته شد که بخل ندارد هر چه داری بده چنانچه در آیه شریفه سابقا مذکور شد و نیز
در قرآن مجید وارد شده در مدح مؤمنان والذین اذا انفقوا لم یسرفوا ولم یقتروا وکان
بین ذلک قواما یعنی ایشان کسانی‌اند که هرگاه انفاق کنند اسراف نمیکنند و تنگ نمیگیرند و در میان
که حد وسط است میباشند پس جود آنست که در میان بخل و اسراف و قبض و بسط باشد
و آن آنست که اندازه دادن و ندادن را بعقل و واجب تواند داد و همین کافی نیست که ظاهرا
انفاق کند و بدل راضی نباشد و با نفس خود در گفتگو باشد بلکه میباید که دل او بالمال
علاقه نباشد که مال را از آن جهت که از برای آنکه صرف کردن باشد در اغراض صحیحه و راحت در آن
باشد خواه بحسب شرع و خواه بحسب مروت و عادت واجب و مروت و عادت نظر باحوال
نظر باحوال اشخاص مختلف میشود و بسیار میباشد که قبیح میباشد از غنی مضایقه کردن
که از فقیر قبیح نمیباشد و با عیال و خویش چیزی چند قبیح میباشد که با بیگانه قبیح نیست و
با همسایه چیزی چند قبیح میباشد که با غیر همسایه قبیح نیست و در رضامندی چیزی چند

قبیح میباشد که در خرید و فروخت و داد و ستد قبیح نیست و جز اینها و بالجمله بخل امساک
کردن مالست از مطلوبی که آن مطلب مهمتر از حفظ مال باشد و سخاوت و جود در مقابل بخل است

باب چهارم در مذمت محبت جاه است بدانکه اصل جاه پهن شدن آوازه و مشهور شدن
است و این امتحانی عظیم و خواهش باین ناپسند بلکه پسندیده کم نامیست مگر کسیکه
خدا او را مشهور کرده باشد از برای انتشار دین بدون سعی آنکس در طلب شهرت
خدای عز و جل فرموده تلک الدار الآخرة نجعلها للذین لا یریدون علوا فی الارض ولا
فسادا والعاقبة للمتقین یعنی بهشت را کرده‌ایم از برای کسانی که در روی زمین
اراده سرکشی و فساد نداشته باشند و حضرت پیغمبر صلعم فرمودند محبت جاه و مال در دل
نفاق را میرویاند چنانچه آب سبزه را میرویاند و نیز فرمودند که دو گرگ درنده در گله
گوسفند را فساد آن فساد نمیکنند که محبت جاه و مال در دین مرد مسلمان میکند و فرمودند
جز این نیست که هلاک شدند مردم بمتابعت هوا و عجب و مدح و ثنا و نیز فرمودند که
اینقدر از شر از برای آدمی کافیست در میان مردم در دین و دنیا که انگشت نما باشد مگر کسیکه
خدای عز و جل او را معصوم داشته باشد و حضرت امیر المؤمنین سلام الله علیه
فرمودند جامه کهنه بپوش تا مشهور نشوی و خود را بلند مگردان از برای آنکه
مشهور بعلم شوی و خود را پنهان دار و ساکت باش تا سالم بمانی و هرگاه چنین

کردی بنیکان را خشنود میکردانی و بدان رادلکه بسیار نی و حضرت صادق ع فرمودند
بپرهیزید از دو خصلت که بسیار کرده اند بخدا قسم که هر کس مردم در پی او روند هلاک
میشود و جمعی را هلاک میسازد و نیز فرمودند ملعونست کسیکه ریاست میکند
ملعونست کسیکه قصد ریاست میکند ملعونست کسیکه از خاطر بگذراند و حضرت
پیغمبر فرمودند بسیار مرد صاحب دو جامه کهنه و بینام و نشان میباشد که اگر قسمی
بخورد و اعتماد بخدا نموده باشد خدای عز و جل قسم او را راست میاورد اگر بگوید خدایا
سوال بهشت از تو میکنم هر اینه خدای عز و جل عطا میکند بوی بهشت را و حال انکه چیزی
از دنیا بوی عطا نکرده و نیز از انحضرت مرویست که اندکی از ریا شرکست و خدا دوست میدارد
جماعت پرهیزکاران کم نام را که هرگاه غایب شوند تفحص ایشان نشود و هرگاه حاضر شوند
کسی ایشانرا نشناسد دلهای ایشان چراغ هدایت است و از هر طریقی که تیره و
تاریکی باشد خلاصی یافته اند بدانکه جاه و مال دو رکن اند از ارکان دنیا و معنی مال
مالک شدن عینهاست که منتفع بانها شود و وسیله غرضها و مقصودها و برامدن
خواهشها گردد و معنی جاه مالک شدن دلهاست که تعظیم و احترام انها لازم باشد
تا متوسل توان شد بصاحبان ان دلها در رسیدن بغرضها و مقصودها و چنانچه کسب
مالها بانواع حرفها و صنعتها میشود همچنین کسب دلها بانواع معاملات میشود و دلها

صحیح و فاسد میشوند که تعبیر نیتها و اعتقادها و هرگز در دل کسی بدل اعتقاد صفتی
از صفات کمال نمود فرمان او را میبرد و محبت و قوت اعتقاد و محبت درحیران کمال
در نزد وی صحیح انکس صحیح میشود و شرط نیست که ان وصف در نفس الامر کمال باشد بلکه
میباید که نزد انکس و باعتقاد وی کمال باشد و بسیاری میباشد که کسی که عیبی را اعتقاد
میدارد در چیزی که کمال نمیباشد و کسیرا که موصوف بان کمال میباید به خیال محبت اعتقاد
و فرمانبرداری او را بدل میکند زیرا که فرمانبرداری دل حالتیست از احوال دل و احوال
دل تابع اعتقادها و علمها و خیالهاست که در دل میباشد چنانچه دوست داشتن مال
و رغبت بمالک شدن بندها و غلامان میباشد و همچنین دوستدار جاه رغبت بمریند
ساختن ازادان میدارد و صحیح اینکه بوسیله مالک شدن دلها مالک نفسها نیز
شود بلکه بندگی دا اگر صاحب جاه طلب میکند عظیم تر است از بندگی که صاحب مال طلب
میکند از برای انکه کسیکه مالک بنده میشود بجبر میباشد و بنده بالطبع ابا از بندگی
میکند و اگر مخلی بالطبع باشد از فرمانبرداری بیرون میرود اما صاحب جاه مالک
دلها میشود بطوع و رغبت و طلب میکند که ازادانرا بالطبع و برغبت با خشنودی بندگی
و طاعت بنده خود سازد و بقدری که اعتقاد میدارند بنده صاحب جاه میشوند و
بقدریکه دلها فرمان او را میبرند قدرت بر صاحبان مالها میدارد و شاد و خوشحال میشود که

جاه میباشد از برای جاه ثمرهای بسیار میباشد مثل مدح و تعریف بی اندازه از برای انکه
کسی اعتقاد کمالی میدارد ساکت از ان نمیباشد بلکه همیشه مدح او را میکند و مثل خدمت و
همراهی از برای انکه نمیتواند که هر که را اعتقاد مرمان بر داری نکند و مثل ایثار و بزرگ شمردن و عزت
و تعظیم و احترام با ابتداء سلام کردن و در مجلسها او را بر صدر جا دادن و در جمیع مطالب
او را مقدم داشتن و بدانکه مالک دلها شدن رجحان دارد بر مالک مال شدن
از چندین راه اول انکه بجاه تحصیل مال نمودن اسان تر است از تحصیل نمودن جاه بمال
پس عالم یا زاهد که در دلها جاهی دارد اگر قصد کسب مال کند اسان است از برای انکه
مال مردم مسخر دلهاست و صرف کسی میکنند که اعتقاد کمالی بان داشته باشند و اما
مرد خسیس بی سر و پا که کمالی ندارد اگر گنجی بیابد و جاهی که بان حفظ مال نماید
نداشته باشد و خواهد که با ان تحصیل جاه کند او را میسر نمیشود و دوم انکه مال در معرض
بطلان و تلف شدن است از برای انکه دزد میبرد و غصب میشود و پادشاهان و ستمکاران
طمع در ان میکنند و محتاج است بحفظ و حراست و حفظهای بسیار راه بان می یابد اما
مالک دلها شدن این افات را نمیدارد از برای انکه صاحب جاه از غصب و دزدی
در امن و امان میباشد بلی غصب جاه باین طریق ممکن است که کسی راهای مردم را
برهم زند و حال صاحب جاه را در نظرها زشت کرده اند و تغییر کمانهای مردم را بدهد

11

بدهد در انچه تصدیق نموده اند از اوصاف کمال اما دفع این مفسدها اسانست سیم انکه
جاه از مفقدان مراتب نمیکند و زیاده میشود بی تعب و زحمتی از برای انکه هر گاه دلها تصدیق
شخصی نمودند و اعتقاد بکمال ان از راه علم یا عمل یا غیر اینها بهم رسانیدند البته در هر جا ذکر
کمالات انکس را از برای دیگران میکنند و این در شهرها منتشر میشود و دلهای مردم
بدام امده اذعان و ... مینمایند و از هر کس سرایت بدیگری میکند و زیاده میشود و
بجای معینی نمی ایستد و اما مال هر که هر چیزی از ان مالک شد همین خود مالک است
و بس و نمیتواند که ان را زیاد کند مگر بتعب و زحمت بسیار اما محبت جمع مال و گنج داشتن
و چیزها را ذخیره کردن و خزانه بسیار بهم رسانیدن و بدون احتیاج باینها و محبت جاه
بسیار و بهن شدن اوازه بشهرهای دوری که میدانند هر که بان شهرها نخواهد رفت
و مردم انجاها را نخواهد دید که تعظیم او بکنند یا مدح ان بر غرضی از غرضها بکند سببش حب
یکی ظاهر و دیگری پنهان که فهم زیرکان از فهمیدن ان عاجز است چه جای نادانان زیرا که
از بس که در نفس پنهانست بهم میرسد و حالتیست که از طبع مخفیست و مطلع بران
نمیتوانند شد مگر جمعی که بکنه چیزها رسیده اند و اما سبب ظاهر دفع الم خوف از
نبودن است از برای انکه صاحب خوف از راه بدگمانی حریص میباشد و ادمی هر چند
فی الحال کفایت بهمان شده باشد طول امل میدارد و بخاطرش میرسد که این مالی که بان

بدیکران —

کفایت وی شده نباباشد که تلف شود پس محتاج بدیگری گردد و هرگاه این بخاطرش
درسید خوفی در دل او پیدا میشود و این خوف را دفع نمیکند مگر اینکه از وجود مال
دیگر حاصل شود تا انکه اگر آن مال تلف شود این مال کفایت او را بکند و همچنین از زیادتی
شفقتی که بر خود میدارد و محبتی که بر بدن که فانی دارد فرا رسید هد که عمرش دراز خواهد بود
و احتیاجش زیاد خواهد شد و بعد در رسیدن امنیها بمال و مضنون بترس از این بر هکند
طلب مینماید چیزی را که دفع ترس او بکند و لیکن بسیاری مالیت تا انکه اگر بیاره دیگر
مستغنی شود از مال وی آفتی برسد و تلف شود و این ترسیست که در نزد معتاد محصور
از مال می اسید و آن برای اینست که خواهش باطنی را اندازه نباشد تا انکه مالک جمیع آنچه
در دنیاست نشود و از برای اینست که در حدیث وارد شده دو حریصند که سیر نمیشوند
یکی حریص علم و دیگری حریص مال و همین علت مطرد و جاریست در خواهش اعتبار و جاه
در دلهای جمعی که از وطن و بلد او دورند زیرا که خالی از آن نیست که بخاطر کذراند که
گاه باشد که از وطن بیرون رفته بجانب ایشان روم یا ایشان از وطن خود بیرون آمده
بوطن من ایند و محتاج شوم باستعانت از ایشان و اما سبب پنهانی که قویتر است آن است
که روح امریست از امرهای ربانی و بالطبع محبت ربوبیت میدارد و معنی ربوبیت متفرد بکمال
بودن است و بنده بودن چیزیست بر نفس دشوار اگر چه نفس از رسیدن بنهایت کمال

کمال عاجز است اما خواهش کمال از آن ساقط نیست و همیشه محب بکمال و رغبت بان خواهد
لذت از آن برمیدارد از آن راه که کمالست نه از راهی دیگر پس هر چه موجود است محب وجود
و بکمال خود میدارد و هلاکی که عبارتست از عدم ذات یا عدم صفات کمال از ذات را
دشمن میدارد پس استیلا و غلبه بر ماها و دلها بالطبع محبوب شده اگر چه در تلبس بر اکثر
مطلبها خاصیتیها نباشد و از این راهست که بنده ساختن بندگان و مالک شدن
از او و از طلب میکنند اگر چه بقهر و غلبه باشد **فصل** بدانکه کمال حقیقی که هر که بدان متصف
است بخدای عز و جل نزدیک میشود و بعد از مرگ از برای نفس کمال است و الیه باقی میماند
چیزی نیست مگر بعلم بخدا و بصفات افعال او و بحکمت حق در آسمان و زمین و ترتیب دنیا
و اخرت و آنچه متعلق اینست و بعد از آن علم بمعنی آزاد بودن که عبارتست از خلاصی از قید
شهوتها و محبتهای دنیا و بقهر و غلبه بر اینها مستولی بودن از برای آنکه شهوتها
ایشان را بحرکت درنمی آورد و غضب بر ایشان مستولی نمیشود و اما چیزی که نافعست در
معرفت خدای عز و جل مثل معرفت لغت عرب و تفسیر قران و فقه و احادیث و معرفت
ساختن نفس تا شایسته معرفت خدا بشود چنانچه در قران فرموده رستکار شد هر که
کسیست که نفس را از پلیدیها پاکیزه ساخته و نیز فرموده هر که در راه ما جهاد کند با نفس ما
شناخت خود را بان مینمائیم پس از آن چیزها نیست که بالعرض چاره از آن نیست اذآن حکم

که وسیله شناخت خدا و تحصیل ازادگیست و اما قدرتی که بنده دارد شکی نیست که کمال
حقیقی نیست از برای انکه قدرت ان حقیقی نیست بلکه قدرت حقیقی خدا راست عز وجل
و انچه بهم میرسد بعد از اراده بنده و قدرت و حرکت ان اثر باحداث شده چنانچه در جای
خودش تحقیق این شده بلی بنده را کمالی از راه قدرت میباشد نسبت بحالت فعلیه نسبت
بحال سابق بر فعل و ان قدرت وسیله ایست بکمال العلم مثل سلامتی اعضا و قوت داشتن
دست از برای اخذ بودن و پا از برای رفتن و حواس از برای ادراک زیرا که این قوتها
التیست از برای انکه رسیدن بحقیقت کمال العلم و گاه میباشد که در باقی داشتن این قوتها
محتاج بقدرت بر مال و جاه میباشد و از برای انکه متوسل شود بان بسوی طعام و
لباس اما باندازه معلومی و اگر در راه شناخت خدا استعمال نکند البته خیری در ان نیست
مگر انچه لذتی که فی الحال می یابد و بزودی منقضی میشود و بنده را هیچ کمالی
که بعد از مرگ باقی ماند نمیباشد زیرا که قدرتشان بر عین مالها و مسخر ساختن دلها
و بدنها میباشد و این بعد از مرگ منقطع میشود و هر که این را کمال داند بی ادراک و نادان
خواهد بود و تمام مردم در این نادانی مستغرق اند و گمان میکنند که قدرت بر جسدها
بغلبه خشم و بزرگی و قدرت بر عین مالها بسیاری مال و قدرت بر تسخیر دلهای بسیاری
جاه و کمالست و چون این را کمال دانسته اند محبت ان را دارند و چون محبت این را داده اند

دارند و طلب انرا نموده اند و چون این را طلب نموده اند مشغول ان شده اند و بر ان حریص شده
کمال حقیقی که موجب قرب بخدا و ملائکه است که ان علم و ازادگیست فراموش کرده اند انها
ان جماعتند که اخرت را بدنیا فروختند عذاب ایشان تخفیف نخواهد یافت و کسی یاری
ایشان نخواهد کرد و اینها ان جماعتند که معنی خدای عز وجل را در قران نفهمیده اند که
فرموده المال والبنون زینة الحیوة الدنیا والباقیات الصالحات خیر عند ربک یعنی
مال و فرزندان زینت حیات دنیاست علمها و عملهائی که باقی میمانند و صالح میباشند
در نزد خدای عز وجل بهتر است پس علم و ازادگی باقیات صالحاتست که کمالی از برای
نفس اند و باقی میمانند بعد از مرگ و مال و جاه بزودی فانی و منقضی میشود و مثل
انها را خدای عز وجل در قران مجید زده چنانچه فرموده انما مثل الحیوة الدنیا کماء
انزلناه من السماء فاختلط به نبات الارض فا[illegible] و معنی این تشبیه گذشت پس هر چه
بمردن از هم میپاشد عبارتست از زخرف دنیا و هر چه باقی میماند از باقیات صالحاتست
و ظاهر شد از انچه گفتیم انکه کمال قدرت بمال و جاه کمال وهمیست و اصلا مدار دوام ندارد
هر که تمام عمر را صرف طلب ان نموده گمان کند که مقصود اینست البته جاهل خواهد بود
مگر انقدر از دنیا که ادمی را بکمال حقیقی برساند **فصل** بدانکه چنانچه ناچار است
ادمی از اندک مالی از برای صرف طعام و لباس همچنین ناچار است در اندک جاهی از برای

ضرورت با مردم و چنانچه آدمی مستغنی نیست از طعامی که تناول کند پس جایز است که دوست
داشته طعامی را و مالی که بان طعام بخرد همچنین خالی نیست از احتیاج بخادمی که خدمت
او را بکند و برفیقی که اعانت او را بکند و بپادشاهی که محافظت او را نماید و دفع کند
ظلم بدکاران را از وی پس خواهش داشتن باینکه در دل خادم اعتقادی در سر داشته باشد
که باعث خدمت او شود مذموم نیست و همچنین خواهش داشتن باینکه در دل رفیق اعتقاد
و بزرگی و اعتبار داشته باشد که رفاقت و اعانت او را خوب بکند و همچنین محبت داشتن باینکه
در دل استاد اعتقاد اعتبار و وقع داشته باشد که استاد در تعلیم او را خوب بکند و اهتمام
بحال او داشته باشد و همچنین محبت داشتن باینکه در دل پادشاه اعتقاد محل و مرتبت داشته
باشد که دفع شر از وی بر وجهی بکند زیرا که جاه مثل مال وسیله است برای رسیدن
بغرضها پس فرقی میان مال و جاه نیست و حق آنست که عین مال و عین جاه محبوب نباشد
بلکه محبت اینها نازل منزله محبتی که آدمی در خانه باب خانه میدارد از برای آنکه جهت قضای
حاجت مضطر باشد و میخواهد که از قضای حاجت مستغنی باشد تا آنکه از آنجا نیز مستغنی
باشد اما کسیکه محبت مال و جاه داشته موصوف بنقص و عصیان نمیشود مادام که باعث ارتکاب
معصیتی نگشته و مادام که در اکتساب آن متوسل بدروغ و مکر و ارتکاب حرام نشود و مادام
که عبادت را وسیله تحصیل آن نکند زیرا که عبادت را وسیله مال و جاه نمودن جنایت بر دین است

و این حرام است و ریای حرام باین بر میگردد و اگر طلب مال و جاه را باین کند که معاصی و
عیبها و گناهان خود را پنهان سازد تا کسی نداند و اعتبار از او زایل نشود این
نیز مباحست از برای آنکه محافظت بر پرده پوشی بر قبایح جایز است بلکه جایز نیست
پرده دری و اظهار قبایح نمودن و این از قبیل تدلیس نیست بلکه منعست از دانستن
دوم چیزیرا که در دانستن آن فایده نیست مثل آنکه کسی از پادشاه پنهان دارد شراب
خوردن را و اظهار پرهیزکاری نکند چه اگر گوید پرهیزکارم تدلیس خواهد بود
و اما اقرار بشرب خمر نمودن موجب اعتقاد پرهیزکاری نیست بلکه مانعست از علم
بشراب خوردن **فصل** و اما محبت مدح و ثنا چند سبب دارد اول و این قوی ترین
سببهاست آنست که نفس شعور بکمال خود بهم رساند هر گاه شعور بکمال خود بهم رساند
انبساطی و نشاطی و لذتی در خود مییابد و مدح باعث آنست که اعتقاد بکمال نفس خود
کند و باین علت لذت مدح زیاد میشود هر گاه مدح کننده بصیر آگاهی باشد که مدح
بمحاسن کناف نگوید و باین علت دشمن میدارد مذمت کردن را و کراهت از آن میدارد
از برای آنکه مشعر است بنقصانی در نفس آنکس سبب دوم آنکه مدح دلالت میکند
بر آنکه دل مادح مملوک ممدوح است و آنکه مرید و معتقد و مسخر در تحت مشیت او
و مالک شدن محبوبست و شعور بحصول آن لذیذ است و باین علت است که لذت اعظم

تر میشود هرگاه مادح کسی باشد که قدرت و سعی داشته باشد و بمدح وی آن فایدها
رسد مثل پادشاهان و اکابر و علت در کراهت مذمت و دلگیر شدن از آن نیز همین است
که گفتیم سبب سیم آنست که ثنا اشنا کننده و مدح مدح کننده سبب صید نمودن دل
مستمعانست خصوصاً اگر مادح کسی باشد که گوش بسخنان او کنند و مدح او اعظم شمرند
و این مخصوص مدحیست که در مجمعی باشد سبب چهارم آنکه مدح دلالت بر حشمت و
بزرگی ممدوح میکند و دلالت میکند بر اضطرار مادح در مدح کردن یا بر رغبت یا قهر
و غلبه و حشمت نیز لذیذ است از آن راه که مقتضی قهر و قدرتست و گاه میباشد که
این سببها در مدح کردن یک مادح جمع میشود و لذت عظیم تر میشود سبب اول باین
مندفع میشود که بداند مادح در مدحی که کرده صادق نیست و اگر چه بخود داند
اعتقاد ندارد و با چیزی میگوید لذت نمی کند سبب دوم مذکور نیز باطل میشود که
عبارتست از مستولی بودن بر دل مادح و لذت چیزی که باقی ماند آنست که حشمت
غالب و مستولی باشد بر آنکه زبان مادح باضطرار بثناهی او ناطق باشد مشکل
هر که محبت جاه بر دل او غالب باشد تمامی همت او صرف رعایت مردم میشود و همیشه
شغف میدارد که خود را نزد ایشان دوست گرداند و ریا کند در عملها از برای ایشان
و علی الدوام در هر فعلی مشغول صنوچراست که مرتبه او نزد مردم عظیم گردد و این عین نفاق

نفاق و اصل فساد است و این الیزم کشاند بما هله در عبادات کردن و ریا در اینها نمودن
و مرتکب حرام شدن از برای متوسل شدن بربودن دلها و از برای اینست که حضرت پیغمبر
محبت مال و جاه و مثال این دو را تشبیه بدو گرگ درنده کرده نمودند و فرمودند که
نفاق را در دل میرویاند مانند رویانیدن آب سبزه را زیرا که نفاق آنست که ظاهر مخالف
باطن باشد در قول و فعل و هر که طلب آن میکند که در دلها منزلتی داشته باشد ناچار
با ایشان نفاق میورزد و خصلتهای پسندیده که ندارد اظهار آن را مینماید و این عین
نفاقست و علاج علمی آنست که بداند که آن برای سببی که محبت جاه دارد که آن کمال قدرتست
بر اشخاص مردم و بر دلهای ایشان باشد اگر ممکن فکر کند و سالم بماند بزودی زایل میشود مگر
اگر تمام مردم روی زمین تا پنجاه سال سجده او را کنند نه سجده کننده و نه آنکس که سجده او
کرده شده باقی میماند و حال آنکه مثل حال صاحبان جاهیست که پیش از وی بوده اند و
جمعی از برای ایشان افتادگی میکردند پس سزاوار آنست که برعایت جاه ترک دینی را نکند
که بآن حیات ابدی بی پایان حاصل میشود و هرگاه کمال حقیقی و کمال وهمی را چنانچه
کند نسبت بدانی ملاحظه جاه در نظر آن کم میشود اما در نظر کسی کم میشود که ملاحظه
آخرت کند بنحوی که گویا آنرا میبیند و دنیا را حقیر شمرده و مرگ را حاضر یابد ولیکن دید
اکثر مردم ضعیف و مقصور است بر دنیا و اعتقاد ایشان نیز ندارد که عاقبت چیزها را ببیند

در قرآن مجید وارد شده بل تؤثرون الحیوة الدنیا والآخرة خیر وابقی یعنی شما اختیار
میکنید زندگی دنیا را و حال آنکه آخرت بهتر و پاینده تر است و نیز وارد شده کلا بل
تحبون العاجلة وتذرون الآخرة یعنی دوست میدارید دنیا را و وا میگذارید آخرت را
و دیگر آیه‌ها در این معنی نازل شده پس هر که در این و بینا باشد سزاوار است که علاج
دل را در محبت جاه بکند با آنکه ببیند آفتهای دنیا را و فکر کند در خطرهائی که اهل جاه
و مردار دنیا خود را هدف تیر بلاهای آن مینمایند از برای آنکه هر که صاحب جاه است
محسود باشد و مردم قصد آزار او مینمایند و همیشه بر جاه خود میترسد و احتراز میکند
از اینکه مرتبه او در دلها تغییر بیابد و تغییر دل بیشتر از تغییر دیگ است در حالتیکه جوش شد
و همیشه در میان اقبال بچیزی نمودن و اعراض از آن کردن مردم میباشد پس هر چه بنای
آن بر دل مردم باشد شبیه هست بچیزی که بنای آن بر موج دریا باشد چه اگر بشان ند مردم
و مشغول رعایت دلها و حفظ جاه و دفع کید حاسدان و منع آزار دشمنان بودن
از خدا باز ماندنست و متعرض غضب آن شدنست در دنیا و آخرت و اینکه گفتیم
مختص باین نیست که در دنیا و آخرت بوی ضرر رسد و لذت جاه را مکدر میسازد و امیدی که
بچیزها میباشد از راه جاه برابری با ترسی که رو میدهد نمیکند چه جای اینکه در امر آخرت
از وی فوت میشود و هر که بصیرتش ضعیف باشد باید که باین علاج خود را بکند و

بکند و کسیکه بصیرتش نافذ و ایمانش قوی باشد هرگز ملتفت دنیا نمیشود و اینکه گفتیم علاج
محبت جاه هست از راه علم و اما علاج آن از راه عمل آنست که اعتبار خود در دلهای مردم را
ساقط سازد باینکه باینکه اکتفا بکم نامی بکند و قناعت کند باعتبار داشتن در نزد خدا
و از مردم کناره گیرد و بجائی رود که کسی او را نشناسد از برای آنکه کسیکه در شهر خود مشهور شد
در خانه خود بنشیند و میان مردم برود خالی از آن نیست که خواهد بسبب عزلتش در دلهای
مردم وقعی و مرتبه داشته باشد و بسیار میباشد که گمان میبرد که محبت بجاه ندارد و غلط
میباشد و از آن راه در صید میباشد که آنچه دلش میخواهد میسر شده و اگر اعتقاد مردم
باو تغییری بیابد و مذمت او را بکنند یا آنکه نسبت دهند باو چیزی که لایق نباشد
مضطرب شده متألم خواهد گردید و بسیار باشد که عذرها خواهد و سعی کند که
این خیالات را از دل مردم بیرون برود و بسیار باشد که در معذرت خواستن
محتاج بدروغ و تدلیس باشد و پروائی نکند و از این ظاهر میشود که محبت بجاه و
منزلت دارد و مادام که طمع بمردم داشته باشد ممکن نیست که طلب اعتبار نکند و قطع
طمع از مردم میسر نیست مگر بقناعت پس هر که قناعت کند از مردم مستغنی شده و هر گاه
مستغنی شده دل او در خیال جاه نخواهد بود و در پیش او اعتبار در نزد مردم داشتن
قدری نخواهد داشت و بر جمیع آنچه گفتیم در علاج جاه استعانت نماید باخباری

که در مذمت جاه و مدح کتابی وارد شده مثل حدیثی که وارد شده که مؤمن خالی از خواری
یا بیماری یا پریشانی نمیباشد و دیگر حدیثها که وارد شده و محبت مدح مثل محبت جاه
منقسم میشود بحرام و مباح و نافع و ضار و علاج ان مثل علاج محبت جاه است و دانستن
انکه صفتی که بدان مدح او شده اگر ندارد پس استهزاء بان شده و اگر دارد باید بنویسد که
کمال و هیبت یا اخروی است که موصوف بخاتمه است و علاج کراهت از مذمت انست که بدانند
که صفتی که مذموم شده اگر ان موجود است او را بعیبهای که دارد اگاه ساخته و باید
که خوشحال شود در ازاله ان بکوشد و اگر ندارد کفاره گناهان ان میشود و باید که شکر
خدا را بکند و ترحم بر انکس نماید که خود را هلاک ساخته چنانچه حضرت پیغمبر هر هنگام که
دندان پیش او را جماعت کفار شکستند فرمودند خداوندا هدایت کن قوم مرا که نادانند
و نباید خوشنود مباشد از کسیکه مذمت دشمن او را کند و نفس او دشمن او است پس باید که
هر گاه مذمت دشمن خود را بشنود خوشنود شود و شکر کند که اگر مذمت نفس او نموده چون
بر عیبهای ان مطلع شده اعتقاد نماید شیوه در برکی انکس و این از برای ادمی مانند انتقام
که از خود کشد و غنیمتی است از برای او و هر گاه بسبب مذمت در نظر مردم بی اعتبار شود تا انکه
بفتنه جاه مبتلا نشود هر گاه حاصل شود از برای وی حسناتی که تعبی در تحصیل انها نکشیده
باشد پس شاید که این بلا فی عیبهای باشد که عاجز است از ازاله ان بدانکه علاج محبت مدح

مدح و کراهت مذمت انست که مذکور شد اما تحصیل این مرتبه که مدح کننده و مذمت کننده
در نزد کسی یکسان باشد در غایت صعوبت است و اگر ادمی در تمام عمر سعی کند در تحصیل این حالت
هر گز فارغ نخواهد بود از برای کاری که نیکو و صیانت سعادت عقبهای بسیار است و این یکی
از ان عقبهاست و هیچ سالکی از انها را طی نمیتوان نمود مگر بجهاد عظیمی در عمر دراز

باب پنجم در مذمت غرور بدانکه غرور عبارتست از ارمیدن نفس بچیزی که موافق
هوا و طبع بان مایل باشد از راه شبهه و مکر شیطان پس هر که از راه شبهه فاسدی
اعتقاد خوبی بخود دارد و در دنیا یا در اخرت مغرور است خدای عز و جل فرموده که لا
تغرنکم الحیوة الدنیا و لا یغرنکم بالله الغرور یعنی باید که حیات دنیا فریب شما ندهد و شیطان
نیز شما را مغرور بخدا ننماید که از عذاب حق ایمن باشید و نیز فرموده لکنکم فتنتم انفسکم
و تربصتم و ارتبتم و غرتکم الامانی حتی جاء امر الله و غرکم بالله الغرور یعنی و لکن شما خود را
در فتنه انداختید و توقف کردید و شک اوردید و ارزوها فریب شما را داد تا انکه مرگ
امد و شیطان شما را مغرور بخدا ساخت و حضرت پیغمبر فرمودند خوشا خواب زیرکان
و افطار نمودن ایشان چون عیب عظیمی میشمرند بیداری نادانان و تعب ایشان را و مقدار
یکذره عبادت از صاحب تقوی و یقین بهتر است از پر شدن روی زمین از عبادت
صاحبان غرور و نیز فرمودند زیرکست که خود را خار داشته باشد و عمل کند از برای

بعد از مرگ و آخرت که چیست که تابع هوا شود و امید های محال داشته باشد و مثالی از برای
غرور بجهت ایضاح ایراد کنیم بدانکه مثال غرور بحیات دنیا و فریفته شدن آنست که
بعضی از کفار و عاصیان گفته اند نقد بهتر از نسیه و دنیا نقد است و آخرت نسیه است پس دنیا
بهتر است و اختیار او را باید نمود و نیز گفته اند یقین بهتر است از شک و لذتهای دنیا
یقینی است و لذتهای آخرت شکی است و یقین را بشک وا نمیگذاریم و اینها قیاسیست فاسد
شبیه است بقیاس شیطان که در سجده آدم گفت من بهترم از آدم من از آتش او [illegible]
و آدم از گل و اشاره باین جماعت شده آنچه در قرآن مجید است که اولئک الذین اشتروا الحیوة
الدنیا بالآخرة فلا یخفف عنهم العذاب و لا هم ینصرون یعنی این جماعت که آخرت را داده و حیات
دنیا را خریده تخفیف در عذاب از ایشان نخواهد شد و کسی یاری ایشان نخواهد کرد و
علاج غرور آنست که تا بدل تصدیق تو خدا را بکند و آنچه فرموده ما عندکم ینفد و ما عند الله باق
یعنی آنچه با شماست فانی میشود و آنچه نزد خداست باقی میماند و فرموده و الآخرة خیر و ابقی
یعنی آخرت بهتر و پاینده تر است و فرموده و ما الحیوة الدنیا الا متاع الغرور یعنی نیست حیاة دنیا
مگر متاع غرور و فریب با آنکه ببرهان فساد این قیاس که شیطان در دل ایشان نشانیده
بدانند و طریق بطلان آن آنست که این قیاس مرکبست از دو اصل یکی آنکه دنیا نقد و آخرت
نسیه است و این اصل درست و اصل دوم آنکه نقد بهتر است از نسیه و این اصل محل

و ریب و اشتباه است و این چنین نیست که گفته اند بلکه اگر نقدی در مقدار و مقصود مثل
نسیه باشد آن نقد بهتر است و اگر کمتر باشد نسیه بهتر است زیرا که صاحب این غرور در
تجارت که مینماید یکدرهم نقد را میدهد که ده درهم نسیه بگیرد و در این مقام نمیگوید که
نقد بهتر است از نسیه پس چرا این تجارت را میکنم و هرگاه طبیب بیمار را از میوه ها
و طعامهای لذیذ میترساند ترک آنها را فی الحال میکند از ترس آنکه مبادا در زمان آینده مرض
او زیاد شود و در این صورت ترک نقد نموده بنسیه راضی شده است و تمام تاجران بکشتیها
مینشینند و در سفرها تعبها میکشند و ترک راحت نقد را از برای سود نسیه میکنند و
هرگاه که یکدرهم را فی الحال بامید ده درهم نسیه دهند پس نسبت لذت دنیا در مدت
عمر بنعیم و لذت آخرت در مدت بینهایت تا ببینی معلوم شود که این قیاس غلط است و اما آنچه
گفته اند که یقین بهتر از شکست و دنیا یقینی و آخرت شکست فساد این قول بیشتر از فساد
قول اولست از برای آنکه این قیاس هر دو اصلش باطلست زیرا که یقین وقتی بهتر از شکست
که مثل آن باشد و الا تاجر در سعی که میکند بر یقینست و در سود بر شکست و هر که تحصیل علم میکند
در مشقه دینی مینماید در اجتهاد بر یقین است و در رسیدن بمرتبه علم بر شکست و بیمار از
تلخی دوا بر یقین است و از شفا بر شک و صیاد در تعب دام افکندن بر یقین است و در دست آوردن
صید بر شکست و همچنین احتیاط و عاقبت اندیشی طریقه عاقلان است و هر که شک دارد

مرا آخرت بحکم احتیاط بورع واجب است که میگوییم صبر کردن هرچند بعضی کم کم تنها باثمر است
نسبت با آنچه از امر آخرت گفته میشود چیزی نیست پس اگر آنچه میگویند دروغ است چیزی از من فوت
نمیشود مگر عیش ایام حیات و اگر راست است همیشه در جهنم خواهد بود و صبر بر این مگر نسبت
دوم آنکه گفت آخرت شکست و این اصل نیز غلط بلکه در نزد مؤمنان یقین است و منشأ این یقین
دو چیز است یکی ایمان و تصدیق انبیاء و علماء مؤمنین دوم وحی و الهامست که آن برای انبیا و اولیا
حاصل میشود زیرا که حقیقت چیزها چنانچه هست از برای ایشان کشف شده و مشاهده
ببصیرت باطن نموده اند چنانچه تو بدیده ظاهر مشاهده محسوسات را میکنی پس هر چیزی که
از دیده میگویند نه از شنیده و محض تقلید و اما مثال مغرور شدن آنکه بعضی
بزبان میگفته اند که اگر بازگشتی بخدا خواهد بود ما از دیگران سزاوارتریم باحسان از آن راه که
در دنیا مال داریم و خوش حالتریم چنانچه خدای از آن دو مرد که دو بستان در جنب یکدیگر
داشتند حکایت فرموده در قرآن مجید که یکی از آن دو میگفت وما اظن الساعة قائمة ولئن
رددت الی ربی لاجدن خیرا منها منقلبا یعنی گمان ندارم که قیامتی باشد و اگر بخدا بازگشتی باشد
بهتر از بستان خواهم داشت و این قیاسیست از قیاسهای شیطان چرا که ایشان ملاحظه
نعمتهائی که در دنیا دارند مینمایند و نعمتهای آخرت را براین قیاس میکنند که در دنیا عذاب از ایشان
پس افتاده پس عذاب آخرت را بعذاب دنیا قیاس میکنند چنانچه در قرآن وارد شده و یقولون

فی انفسهم لولا یعذبنا الله بما نقول یعنی با خود میگفتند که چرا آنچه میگوییم خدا ما را عذاب
نمیکند و گاه میبود که نظر بمؤمنان میکردند و ایشان را فقیر و پریشان و پا و اشکسته میدیدند
عیب ایشان کرده اند و ایشان را حقیر میشمردند و میگفتند اهؤلاء من الله علیهم من بیننا یعنی آیا
در میان ما اینها برگزیده خدا شده اند و میگفتند لو کان خیرا ما سبقونا الیه یعنی اگر ایمان خوب میبود
اینها سبقت بر ما با ایمان نمیکردند و ترتیب قیاس ایشان اینست که خدای عز و جل نعمتهای
دنیا را احسان بکسی کند او را دوست میدارد و هر که دوست او است در آینده نیز احسان خواهد
کرد و محل اشتباه در این قیاس آنست که هر احسان کننده دوست نمیباشد بلکه این نعمت
نعمت دنیا را احسان شمرده اند و این چنین کسی مغرور بخدا شده زیرا که گمان برده که در نزد خدا
عزیز است و این دلیل دلالت بر حرمت و عزت نمیکند بلکه در نزد عقلا دلالت بر خفت و
حقارت میکند از برای آنکه نعمت دنیا و لذتهای آن مهلکند و بنده را از خدا دور میسازند
و خدا تعالی پرهیز میفرماید بنده خود را از دنیا و او را دوست میدارد مثل آنکه شما بیمار را
از طعام و شراب پرهیز میفرمایید بحال آنکه آن بیمار را دوست میدارید چنانچه در حدیث
وارد شده و علاج این غرور آنست که علامات عزت و خواری دانسته شود یا به بصیرت و
برهان و یا بتقلید و گمان در قرآن مجید وارد شده ایحسبون انما نمدهم به من مال و بنین
نسارع لهم فی الخیرات بل لا یشعرون یعنی آیا گمان میکنند که آنچه ما بایشان داده ایم

از مال و فرزندان چنین نیست که بزودی بایشان رسانیده ایم بلکه شعور ندارند که اینها دلیل
بر حرمت و خیرخواهی ایشان نیست و نیز در موضعی سخنشده سنستدرجهم من حیث لا یعلمون یعنی زود باشد
که مال ایشانرا مهلت میدهیم و از راههای ایشانرا و اگذاریم که ندانند و نیز در موضعی فتحنا علیهم ابواب
کل شیء حتی اذا فرحوا بما اوتوا اخذناهم بغتة فاذا هم مبلسون یعنی درهای نعمتها را بر روی ایشان
کشودیم تا انکه هرگاه بنعمتها خوش شود کردیدند عذاب بر ایشان ناگهان نازل میشود پس انها خوار
و بیخبر میکردند و منشأ این دوری بخدای عز و جل و بصفات خداست از برای انکه هر که خدا را
شناسد ان عذاب وی این میشود و با مثال این خیالات فریفته میشود و نظر بحال فرعون
و قارون و پادشاهان دیگر نمیکند که چون خدای عز و جل در ابتدا با ایشان احسان
نمود پس بدترین عذابی بانها داد و هلاک کرد در قران مجید وارد شده و مکروا و مکر الله
والله خیر الماکرین و لا یامن مکر الله الا القوم الخاسرون یعنی ایشان مکر کردند و خدا هم در
برابر مکری کرد و خدا بهترین مکر کنندهاست و ایمن نباشد از مکر خدا مگر جماعت زیان
کاران **مفصل** بدانکه طوایف مغروران بسیارند و راههای غرور ایشان مختلف بعضی
کسانیند که منکر را معروف میدانند مانند کسیکه مسجدها را میسازند و از مال حرام انفاق
زینت میکنند و بعضی انند که تمیز نمیکنند میان انفاق از برای خود یا از برای خدا مثل
و لعطی که غرض او مقبول عوام بودن و جاه داشتن باشد و بعضی انند که ترک میکنند
ابخر

١٢٠

ابخار اهتمام بان بخیل است و مشغول بغیر مهم میشوند مانند کسیکه همت او در نماز مقصور است
بر وسواس در نیت یا تصحیح مخارج حروف تا انکه جماعت از وی فوت میشود و اینان [illegible]
در خارج وقت مینماید مع هذا حضور قلب در نماز نمیدارد و گمان میبرد که اگر تصحیح نکرد
نیت یا اخراج حروف بکند از مردم با این کمال عمدا نخواهد شد و بعضی انند که قرائت
قران مغرورند و اوراد بر عهده خود میخوانند و بسیار میباشد و بعضی بروزه داشتن مغرور شده
اند و بسیار است که تمام سال روزه میباشد اما زبان را در غیبت و شکم را از حرام در وقت
افطار باز نمیدارد و بخود گمان خیر میدارد و بعضی فریفته حج شده اند بیحد هر چند بدون
انکه از مظلمهای مردم بیرون رفته باشند میروند و نداری دینها و طلب زاد حلال و کرایه در اثنای
راه نماز از وی فوت میشود و از شستن جامه و بدن عاجز و متعرض ده یکی که ظالمان میکنند
میشود و اینها همه بعد از انست که حج الاسلام از وی ساقط میباشد و بعضی مغرورند بر بستن
نمازی مسجد یا اذان دران میشوند و اگر دیگری امامت کند یا اذان بگوید در وقتی که
غایب باشد بسیار اشفته میشود هر چند داند که انکس بوی کارتر و دانشمند تر باشد
و بعضی انند که امر بمعروف میفرمایند و خود را فراموش میکنند و هرگاه امر کند درشتی و طلب
ریاست و عزت میکنند هرگاه مرتکب منکری شده کسی رد بر او کند غضبناک میشود و میگوید
امر بمعروف و نهی از منکر با منست پس تو چگونه انکار بر من میکنی و غرضش در این باب

و پیشوا نیست و بعضی از مغروران کسانی اند که احکام شرعیه را دانسته و تعمق در آنها نموده
و مشغول آن گردیده اما تجسس افعال اعضا و حافظت آنها را از معاصی و جبر کردن آنها را
بر طاعتها مهمل میگذارند یا آنکه تجسس احوال قلب را مهمل میگذارند در صفات مذمومه و خلقهای
بد را از دل محو نمیسازد و بعلم خود مغرور شده گمان میکند که نزد خدا تعالی مرتبه عظیمی دارد
اعتقاد دارد که خدا تعالی این چنین عالمی را عذاب نخواهد کرد بلکه قبول شفاعت او را
در حق مردم خواهد کرد و او را مطالبه بگناهان نخواهد کرد اما نمیفهمد که نزد وی حرمت
عرفی دارد و بعضی از مغروران کسانی اند که بخود میبالد و گمان میکند که اخلاق مذمومه را
ندارد و مرتبه او نزد خدا بلندتر است از آن که او را باخلاق ذمیمه مبتلا سازد بلکه عوام را
بآنها مبتلا میسازد و هرگاه آثار تکبر و ریاست و طلب علو و شرف در وی ظاهر میگردد
میگوید که تکبر نیست بلکه طلب عزت دین و اظهار شرف علم و نصرت دین حق و سرکوب مخالفان
میکنم و هرگاه نشان حسد امثال خود یا در حق کسی که سخن او را رد کرده بگوید
گمان حسد بخود نمیبرد بلکه میگوید از برای حق بغضب درآمده ام و مطلب رد اهل باطل است
در عداوت و ظلمی که مینمایند و اگر سخن بدی در حق عالمی دیگر گفته شود اعتقاد بغضب
در نمی آید که از برای خود بغضب درآمده بلکه بسیار باشد که خشنود شود و اگر رد بآن نمودن
در خواطرش خطور کند میگوید حاشا که غرض من ریا نمایم و غرض من از اظهار علم و عمل آن است

آنست که مردم پیرو من شوند تا بدین خدا راهی شوند و از عقاب خدا خلاصی یابند و این
شخص مغرور تأمل نمیکند در این که چرا خشنود نمیشود در پیروی نمودن مردم بعالمی دیگر
مانند خشنودی که از پیروی خود میدارد و اگر غرض وی صلاح مردم باید خشنود
شود بصلاح مردم در دست هر کس که باشد و بسیار میباشد که مشتبه که این معنی مخفی بود
باز شیطان او را وا میگذارد بلکه میگوید هرگاه مردم بوساطت من مهتدی شوند من ثواب
خواهم داشت و خشنودی من از ثواب خداست نه بقبول مردم اما این کافی نیست که بخود میدارد
و خدای عز و جل بر باطن او مطلع است و غرض او را میداند و بعضی مشغول علم کلام و جدل
نمودن در آنها و رد بر مخالفان شده و اعتقادش آنست که علم بدون ایمان نمیباشد و ایمان
صحیح نیست مگر اینکه فنون جدل متکلمان و ایضا ادله اعتقادات میدانند و کمالش که کسی
بخدا و صفات خدا عارف تر از این طایفه نیست و هر که اعتقاد بمذهب اینها نداشته باشد
و علم اینها را فرا نگرفته ایمان ندارد اما هر طایفه از اهل جدل مردم را بطریقه خود دعوت میکنند
و در حدیث نبوی وارد شده هیچ قومی بعد از هدایت گمراه نشده مگر قومی که طریق جدل
فرا گرفته از عمل محروم شده باشند و بعضی از مغروران مشغول وعظ شده اند و بلند رتبه
ترین آنها کسانی اند که سخن گویند در اخلاق نفس و صفات قلب از خوف و رجا و صبر و شکر
و امثال اینها و گمان میکنند که هرگاه این سخنان را بگویند و مردم را باینها دعوت کنند خود

موصوف باینها خواهد بود و حال انکه در نزد خدا خالیست از اینها مکو فقد دیکری که عوام مسلمانان
نیز میدارند و جماعت دیکر که در این صفات امتحان خود میکنند و بالجمله از خود اینها
مطالبه میکنند و بجستجوی ریاضات و بحث بات نفس قناعت میکنند و بعضی از مغروران این کمان
دارند که حکمی که در مجلس قضا بشود ان حکم میان خدا و بنده نیز بعنوانیست که بظاهر حکم شده
بنا بر این حیلها برای منع حقوق مردم وضع کرده اند و بعضی الفاظ را تاویلهای غلط کرده اند و
بظاهرها فریفته شده اند و خطا کرده اند مثل انکه فتوی داده اند که زن هرکاه ابراء ذمه شوهر
از مهر بکند شوهر در رضای خود و خدا بری الذمه میشود و این خطاست بلکه کاهی میباشد
که شوهر بدی با زنش میکند بحدی که از بدخوئی کار را بر زن تنک میکند و از برای خلاصی
مضطر میشود که ابراء ذمه شوهر را از مهر بکند تا از ان خلاص شود بدون انکه خشنود باشد
در قران مجید وارد شده فان طبن لکم عن شیء منه نفسا یعنی اکر بخشنودی چیزی از مهر را بخشند
بخورید و خشنودی باطنی غیر راضی بودن بدلست نیز اکر کاه باشد که دل ارادهٔ چیزی میکند
که نفس با ان خشنود نمیباشد مثل آدمی بدل ارادهٔ جماعت میکند اما بنفس خشنود نمیباشد
و خشنودی نفس انست که بدون اضطرار ابراء ذمه بکند و همچنین اکر از کسی مالی را در حضور
مردم طلب کند و انکس شرم کند که در حضور مردم چیزی ندهد اکر وی ان کند که کاشکی
در خلوت از وی میطلبید تا بوی نمیداد اما چون از مذمت مردم میترسد میدهد سؤال

و سؤال کردن در جائی که از شرم و روی مردم نتوانند نمود و بنا بر این در پیش خدا فرق
میان دادن بظاهر و دادن بباطن نیست زیرا که باطن نزد خدا ظاهر است و همچنین
اکر عطائی کند بسائلی از ترس زبان او و یا از شر بدکوئی در نزد ظالمی ان نیز بیان کرده شد

فصل و از مغروران قومی اند که ایشان اهل ذکر و اهل تصوف میباشند و از برای خود دعوی
برامت از ساختکی و تکلف مینمایند جامهای پاره پاره میپوشند و بر دور یکدیکر مانند
حلقه می نشینند و ذکرهای اختراعی میکنند و بنغمهٴ شعرها میخوانند و کلمه توحید را بآواز
بلند میکویند و راهی بعلم و معرفت ندارند و آوازها مانند آواز الاغ میکنند و رقص
مینمایند و دست میزنند و خوض در رقصها مینمایند و لغزیدن عیبها بر وجه تولع نشینها میکنند
و باواز بلند خدا را میخوانند و فریادهای رسوا میکنند و بعضی از اینها دعوای علم و معرفت
بامشاهدهٔ معبود و عبور از مقام محمود و ملازمت حق در عین شهود مینمایند اما
از این امور بغیر از اسم اینها چیزی ندانند و مضامین چند که معنی محصلی ندارد بهم بافته و
در نزد احمقان استعمال میکنند کو یا سخنی از وحی میکویند و از اسمان خبر میدهند و ملازم خطر
اصناف عباد و علما را بنظر حقارت مینمایند و در شان عابدان میکویند که مزدوری چندند
که خود را بتعب انداخته اند و در شان علما میکویند که ایشان از خدا محجوبند و از خود انقیاد
اند کرامات دعوی میکنند که هیچ پیغمبری دعوی ننموده نه علمی دارند و نه عملی پاکیزه و

لئیمانی مانند خود مکی از راههای دور بزیارت وی می آیند پیش از آنکه بحج آیند و همگی بر روی
ازدحام مینمایند و گوش بسخنان وی می افکنند و بسیار میباشد که از برای او بخاک افتاده سجده
میکنند گویا او را معبود خود گرفته اند دستهای او را میبوسند و بر روی بالش می افکنند حضرت
ایشان میدهد در شهوتها و آسان میکند از برای ایشان متشابهات را با مردمان طعام میخورند
مانند چهارپایان و پروا نمیکنند که آن حلالست یا از حرام آنچه در نزد مردمان شبهه
آیند ماست در آن باب با ایشان مساهله میکنند و دین خود را و دین ایشان را باطل میسازند
تا آنکه در عاقبت حامل گناهان خود تمام در روز قیامت خواهد بود و حامل گناهان جمعی
که گمراه نموده اند ایشان را بدون علمی و بد گناهیست که کسب نموده اند **فصل** و اما مال داران
چند گروهند گروهی حرص میدارند بر بنای مساجد و مدارس و رباطها و پلها و امثال آنها از برای
همه مردم ظاهر باشد و مال حرامی که کسب کرده اند صرف آنها میکنند و اسم خود را در سنگها
میکنند تا همیشه بنام ایشان باشند و بعد از مرگ آثار ایشان باقی بماند و گمان میکنند که باین کار مستحق
آمرزش شده اند و اخلاص در آن ورزیده اند و اگر یکی از ایشان تکلیف کرده شود که
صرف این بناها نماید و نام او در آن موضع ثبت نشود هر اینه بر وی دشوار خواهد بود و طبعش
راضی نخواهد شد و حال آنکه خدای عز و جل مطلعست بر آن خواه نام آنکس ثبت شود که
یا نشود و اگر نه که مراد آنکس رضای مردم است نه رضای خدا احتیاجی بنوشتن اسم نبود

و بسیار میباشد که در همسایگی ایشان یا در شهر ایشان فقیری میباشد و صرف مال بان بهتر از
صرف مساجد و زینت آنها میباشد اما نمیکند بنا بر صرف فقیر نمیکنند و بعضی از ایشان کسی است
که اموال خود را تصدق بر فقرا و مساکین میکنند اما در مجالسی که جمعیت باشد و فقرا را که
عادت ایشان شکر گذاری و افشاء معروف است تصدق میکنند و کراهت میدارد و از تصدقی
که در خفیه باشد و اگر فقیری پنهان دارد این را از وی چنانچه بر خود و که آن نعمت مشهور گردد
و بعضی از ایشان کسی است که حفظ مال و امساک آن میکند از راه بخلی که دارد و مشغول
عبادتهای بدنی که محتاج بانفاقی نباشد میشود مثل آنکه روزه میدارد و نماز شب و ختم
قران میکند و گمان میبرد که خوب میکند و بعضی از ایشان کسیست که تصدق نمیکند مگر زکوة
واجب را و بس و زکوة را از مالی که ردی بوده باشد و کسی رغبت بان نکند ادا میکند و توقع
از فقرا میدارد که خدمت او را بکنند و در حاجات او ساعی باشند و گمان میبرد که ادای زکوة
از برای رضای خدا کرده و انواع غرور بسیار است و در مصباح الشریعه از حضرت امام جعفر صادق
روایت شده که فرموده مغرور در دنیا مسکین و در آخرت مغبون است از برای آنکه بهتر را داده
و ادنی تر را گرفته و هیچ از خود تعجب مکن که از این راه که بسیار میباشد که بمال و بنده سبب
مغرور میشوی که شاید نمانند باقی و بسیار میباشد که مغرور بعمر و اولاد و اصحاب
میشوی که شاید بسبب ایشان خلاصی یابی و بسیار میباشد که مغرور بجمال و اقبال و رسیدن

بارزو و هوس میشوی و پنداری که صادق و بر صوابی و بسیار میباشد که مغرور میشوی با ظاهر
پشیمانی بر تقصیر توالی در عبادت و شاید که خدای تعالی در دل تو خلاف انرا داند و بسیار میباشد که
که بتکلف خود را بر عبادت بندی خدای عزوجل از تو اخلاص را خواهد و بسیار باشد که تعلیم
و نسب فخر کنی و حال انکه غافل باشی از انچه در علم خدا پنهانست و بسیار باشد که گمان کنی
که خدا از تو خشنودست و حال انکه دیگری را خشنودی و بسیار باشد که گمان کنی که خدا را خشنود کنی و حال
انکه مراد تو ان باشد که مردم مایل تو شوند و بسیار باشد که گمان کنی که ناصح مردم و خیرخواه ایشانی
و حال انکه مراد تو ان باشد که مردم مایل تو شوند و بسیار باشد که مذمت خود را کنی و با تحقیق
غرض تو مدح باشد و باید انکه از ظلمات غرور و هوس بیرون نروی مگر بیاد گرفتن صحیح
بخدای عزوجل و خضوع از برای و شناختن عیبهای احوال خود از ان راه که موافق عقل
و دانش و مطابق دین و شریعت و طریقهٔ پیشوایان و ائمهٔ هدی سلام الله علیهم نباشد
و اگر چنانچه راضی باشی بحالی که داری هیچکس از علم خود محروم و ضایع و دور کرده ازان نتوانی
نخواهد بود و انچه برای خود حرفی در بهره نیافت باقی نگذاشته خواهی بود **مقالهٔ چهارم**

در خلقهای پسندیده و کیفیت تحصیل انهاست و در این شش باب است **باب اول**

در صبر است و ان عبارتست از ثابت بودن باعث دین در مقابل باعث هوا و حرص
بمشقتها مانند عبادت و مکروهها مانند مصیبت را صبر مطلق میگویند و ضد انرا جزع

جزع و بیتابی و ان عبارتست از رها کردن نفس و بلند کردن اواز و بر روی زدن
و جامه را چاک ساختن و صبر از شهوت بطن و فرج را عفت مینامند و ضد انرا شره و صبر در
توانگری را ضبط نفس مینامند و ضد انرا بطر و صبر در حرب را شجاعت مینامند و ضد انرا
جبن و صبر در فرو نشاندن خشم را حلم مینامند و ضد انرا غضب و صبر در بلاها را سعت
صدر مینامند و ضد انرا ضیق صدر و دل تنگی و ملال داشتن و صبر در پنهان داشتن
چیزها را کتمان مینامند و ضد انرا اظهار و صبر در زیادتی عیش را زهد مینامند و ضد انرا
حرص و صبر باعث دین حاصل میشود از ملائکه که یاری کنندگان لشکر خدایند و صبر باعث
هوا حاصل میشود از شیاطین که مددکار دشمنان خدایند پس اگر باعث دین ثابت باشد
بمدد ملائکه تا انکه بر باعث هوا غالب شود و بر مخالفت ان باقی بماند و صاحب ان ملحق
بصابران خواهد شد و اگر ترک یاری کند و ضعیف شود تا هوا غالب شود و در دفع ان
صبر نکند ملحق باتباع شیاطین میشود و این ثبات بقوت معرفتی میباشد که انرا ایمان مینامند
و ان عبارتست از یقین داشتن بانکه هوا دشمنیست که براه زن سالکان راه خداست و خدای
عزوجل جماعت صابران را بوصفهای بسیار موصوف ساخته در قران مجید مکرر صبرها را یاد کرده
و بسیاری از خیرات و درجات را نسبت بصبر داده و ثمرهٔ صبر گردانیده پس فرموده و جعلنا منهم
ائمة یهدون بامرنا لما صبروا یعنی گردانیدیم از ایشان پیشوایانی که بفرمان ما هدایت مردم ان

میکنند و این از ان راه است که صابر بودند و فرمودند و تمت کلمة ربک الحسنی علی بنی اسرائیل بما
صبروا یعنی بسبب انکه بنی اسرائیل صابر بودند ایشان را انبیا و ائمه گردانیدیم و فرموده و لنجزین
الذین صبروا اجرهم باحسن ما کانوا یعملون یعنی جزا میدهیم صابران را بهتر از انچه عمل میکردند
و فرموده اولئک یؤتون اجرهم مرتین بما صبروا یعنی جماعت بسبب صبری که کردند دو برابر ثواب
داده خواهند شد و فرموده انما یوفی الصابرون اجرهم بغیر حساب یعنی ثواب بی اندازه بر
صابران داده خواهد شد پس هیچ طاعتی نیست مگر انکه ثواب ان اندازه دارد بغیر از صبر و خدای
عز و جل صابران را وعده داده که با صابران خواهد بود چنانچه فرموده و اصبروا ان الله مع الصابرین
یعنی صبر کنید که خدا با صابران است و در موضعی دیگر نصرت و مددکاری را معلق بصبر ساخته چنانچه
فرموده بلی ان تصبروا و تتقوا و یاتوکم من فورهم هذا یمددکم ربکم بخمسة الاف من الملائکة مسومین
یعنی اگر صبر کنید و پرهیزکار باشید و دشمنان در ایند مدد خواهد کرد خدای عز و جل شما را
به پنج هزار فرشته که صاحب علامت باشند و دیگر انکه خدای عز و جل جمع نموده است از برای
صابران میان اموری که از برای غیر صابران نکرده و فرموده اولئک علیهم صلوات من ربهم
و رحمة و اولئک هم المهتدون یعنی جماعت صابران فرود میاید بر ایشان برکت و رحمت از جانب
خدا و ایشانند که هدایت یافته اند و استقصاء ایاتی که در صبر امده موجب طول میشود
حضرت پیغمبر صلعم فرمودند صبر نصف ایمانست و فرمودند که کمتر چیزی که نصیب شما شده

یقین است و عجب مرتبه ایست هر که نصیب او یقین و صبر عطا کرده شود پروا نکند از انچه از وی فوت
شود از نماز شب و روزه روزها و فرمودند که صبر گنجیست از گنجهای بهشت و پرسیدند از
انحضرت از ایمان فرمودند ایمان صبر است و سخاوت و فرمودند نسبت صبر با ایمان نسبت سر است
ببدن و هر که سر ندارد جسد ندارد و هر که صبر ندارد ایمان ندارد و حضرت امیر المؤمنین صلوات الله
علیه فرمودند بنای ایمان بر چهار رکن است یقین و صبر و جهاد و عدل و حضرت امام محمد باقر عم فرمودند
هر که اماده نکند صبر را از برای مصیبتهای زمانه عاجز میشود و فرمودند احاطه کرده شده است بهشت
بمکروهات و صبر پس هر که در دنیا صبر کند بر مکروهات داخل بهشت میشود و احاطه کرده شده
است جهنم بلذتها و شهوتها پس هر که هر چه دلش خواهد از لذتها و شهوتها بعمل اورده داخل
جهنم میشود و حضرت امام جعفر صادق عم فرمودند که از مؤمنان مبتلی ببلائی شود و صبر بران
بکند مثل ثواب هزار شهید خواهد داشت و فرمودند بدرستی که خدای عز و جل بر قومی
انعام کرد و شکر خدای بجا نیاوردند پس ان نعمتها بر ایشان وبالی شد و بر قومی مصیبتها نازل
ساخت و صبر کردند پس ان مصیبتها بر ایشان نعمتی شد و اخبار در فضیلت صبر بیش از ان است
که توان شمردن **فصل** بدانکه انچه در دار دنیا بمکلف میرسد خالی از دو نوع نیست یکی
که موافق طبعست و دیگری انکه مکروه طبعست و بنده در هریک از این دو محتاج
بصبر است و در هیچ حالی مستغنی از صبر نیست اما انچه صبر موافق طبع است مانند تن درستی

و سلامتی و مال و جاه و بسیاری خویشان و وسعت اسباب و کثرت اتباع و انصار و جمیع
لذتهای دنیا پس صبر بر اینها دشوارتر است زیرا که هر که ضبط خود نکند و رغبت و میل با اینها
بنماید و مستغرق لذتهای مباحه شود بخوشی زیاد از اندازه و سرکشی مبتلا میشود چرا که
انسان هرگاه خود را مستغنی یافت سرکش و نافرمانبردار میشود و بعضی از عارفان
گفته‌اند صبر بر بلا را میکند مگر مؤمن و صبر بر عافیتها نمیکند مگر صدیق و سبب آن است
که این صبر با قدرت و هرگاه قدرت نباشد ضبط خود نمودن آسانتر است و از این جهت گرسنه
با عدم حضور طعام بر صبر کردن قادرتر است از آنکه طعام لذیذی حاضر باشد و تمکن
بر تناول آن داشته باشد و اما آنچه موافق خواهش و طبیعت نباشد خالی از آن نیست
که یا اول و آخر آن باختیار بنده است مانند طاعتها و معصیتها و یا اول و آخر آن باختیار او نیست مثل
مصیبتها و بلاها و یا آنکه اولش باختیار بنده نیست اما در ازاله آن اختیاری دارد مثل
انتقام کشیدن از کسی که آزار رسانده پس این سه قسم شد قسم اول که اول و آخر آن باختیار بنده است
عبادت است از طاعات یا معصیت اما طاعت پس صبر بر آن کردن دشوار است
از برای آنکه نفس بالطبع از بندگی نفرت میدارد و به سبب خواهش ربوبیت چنانچه بیان آن در
گذشت و با وجود این بعضی از عبادات مکروه طبع است از راه کاهلی مثل نماز و بعضی مکروه است
به سبب بخل مانند زکوة و بعضی به هر دو سبب مکروه است مثل حج و جهاد پس صبر بر طاعت

کردن صبر بر معصیتها و هرگاه فرمانبردار خدای عز و جل است محتاج است به صبر بر طاعت
در سه حالت حالت اول پیش از طاعت است و در این حالت محتاج است به تصحیح نیت
و خالص گردانیدن آن از آفات ریا و بواعث آفات و حالت دوم حالت عمل است تا آنکه غافل
نشود از خدا در اثنای عمل و از اتیان با آداب و سنتها تکاهل ننماید و تا آخر عبادت بر این
حال بماند حالت سیم بعد از فراغ از عمل است چرا که محتاج است به صبر از فاش کردن عمل بعد از اتمام
آن نمودن از برای آنکه مردم بشنوند یا ببینند و محتاج است به صبر کردن از ملاحظه آن عمل
به نظر عجب و از هر چیزی که آن عمل را باطل سازد و ثواب آن را محو کند و اما معصیت پس دشوار
ترین انواع صبر بر معصیت صبر از چیزی است که به عادت مانوس شده باشد چرا که عادت از
قبیل امور طبیعیه است و هرگاه عادت با خواهش طبع جمع شد این دو لشکر از لشکرهای شیطان
اعانت یکدیگر کنند و شکست لشکر خدا نمایند و باعث دین قوت بر ازاله آن معصیت ندارد
از اشغالی که کردن آن آسان باشد صبر بر ترک کردن بر بعضی گرانتر میشود مثل صبر بر معصیت
های زبان از غیبت کردن و دروغ گفتن و جدل نمودن و مدح خود کردن خواه بکنایه
و خواه بصریح و غیر اینها و آسانتر از حرکت زبان حرکت چیزها نیست که غالبا صبر بسیار بجهت تحریک
و وسواسهای شیطانی مگر آنکه فکری دیگر که در دین مهم باشد بر دل غالب شود و مستغرق
دل گردد مثل کسی که صبح کند و همه خیالهای او یک خیال باشد و پیش چیزهایی که نظام

می‌شد یا متعلق باو نیست که فوت شده و تدارک ندارد و یا متعلق باو نیست که از دست رفته اما چون
مقرر شده خواهد شد و بای حال تضییع عمر نیست و دل البته از برای بنده و هرگاه
غافل شود در یک نفس از ذکری که باید ازو نتواند کرد یا از فکری که باید استفاده معرفت
نتواند کرد و بعد فوت استفاده محبت خدا تواند نمود پس مغبون خواهد بود قسم دوم آنکه در وجود
آن وجود باختیار بنده نیست اما اختیاری در دفع او دارد مثل آنکه متوکل با فعل آزاری بکسی گردد
یا جنایتی بروی واقع شود خواه در نفس و خواه در مال و صبر بر آن است که ترک انتقام کند
خدای عزوجل بر سبیل حکایت فرموده و لنصبرن علی ما آذیتمونا و علی الله فلیتوکل المتوکلون
یعنی صبر میکنیم ما بر آزاری که بما رسانیده اید و باید که توکل کنند بر خدا توکل کنندها و نیز فرمودی
فاصبر علی ما یقولون واهجرهم هجرا جمیلا یعنی صبر کن بر آنچه میگویند و کناره کن از ایشان کناره کردنی
خوبی و نیز فرموده و لتسمعن من الذین اوتوا الکتاب من قبلکم و من الذین اشرکوا اذی کثیرا و ان
تصبروا و تتقوا فان ذلک من عزم الامور یعنی البته میشنوید از اهل کتاب و از مشرکان سخنانی
که بسیار آزرده میشوید و اگر صبر کنید از خدا میرسد که بدرستی که این از کارهای نیکوست و
حضرت پیغمبر صلعم فرمودند بپیوند بکسی با هر که از تو کناره کرده باشد و عطا کن بهر که ترا محروم
کرده باشد و عفو کن از هر که ستم بتو کرده باشد قسم سوم آنکه اول و آخر آن در تحت اختیار بنده
نیست مانند مصیبتها مثل مرگ عزیزان و تلف شدن اموال و بیمار شدن و امثال اینها

و این صبر چیزیست که منشأ آن یقین است حضرت پیغمبر صلعم فرمودند خداوندا از تو سؤال میکنم آنقدری
از یقین را که آسان شود بسبب آن مصیبتهای دنیا و نیز فرمودند هیچ بنده مؤمنی نیست که
مصیبتی بوی برسد و بگوید آنچه را خدا فرموده مگر آنکه خدای عزوجل میدهد باو آنچه را
طلبیده و آنچه خدا فرموده اینست انا لله و انا الیه راجعون اللهم اجرنی فی مصیبتی و اعقبنی خیرا
منها یعنی بدرستیکه ما از برای خداییم و بازگشت ما بسوی اوست خداوندا ثواب بده مرا
در مصیبت من و عوض بهتر از آن بمن برسان و نیز آنحضرت فرمودند هرگاه بنده از بندگان خودرا
که خدای عزوجل فرموده
مبتلا سازم بمصیبتی در بدن یا مال یا در ولد و بعد از آن بنده تحمل آن مصیبت را بصبر خوبی
بکند من شرم خواهم داشت در روز قیامت که نصب کنم از برای او ترازوی عمل و یا باز کنم دیوان
حساب او را بگشایم و نیز فرمودند صبر سه قسمست صبر در نزد مصیبت و صبر بر طاعت و صبر از
معصیت پس هر که صبر کند بر مصیبت تا آنکه او را بر خود هموار کند و بی تابی نکند مینویسد خدای
عزوجل از برای او سیصد درجه میان هر درجه تا درجه دیگر مقدار مسافت میان زمین و
آسمان باشد و هر که صبر کند بر طاعت مینویسد خدای عزوجل از برای وی ششصد درجه
میان هر درجه تا درجه دیگر مقدار مسافت میان قعر زمین تا منتهای عرش باشد و هر که
صبر کند از معصیت مینویسد خدای عزوجل از برای وی نهصد درجه میان هر درجه
تا درجه دیگر مقدار مسافت میان قعر زمین تا منتهای عرش باشد و از حضرت امام محمد باقر

مرتبه است که صبر دو صبر است صبر بر بلا که خوب و پسندیده است و صبر از حرامهاست و این صبر ابلغ است
از اول   اگر کسی سؤال کند که چه چیز بد و بر خبر صبر میتوان رسید و حال آنکه اختیاری نباشد
نیست و مضطر است خواهی نخواهی و اگر مراد است که در نفس بنده کراهت مصیبت نباشد
این خود داخل تحت اختیار نیست جواب گوییم که بنده از مقام صابران بیرون میرود بجزع
کردن و جامه چاک نمودن و بر روی زدن و بسیار شکوه کردن و اظهار ملال نمودن و تغییر عادت
دادن در جامه و فرش و طعام و مانند اینها و اینها امریست که داخل در تحت اختیار است و سزاوار
است که از تمامی اینها اجتناب کند و اظهار رضا بقضای الهی نماید و بر عادتی که داشت باقی ماند
و اعتقاد کند که امانتی نزد وی بوده و رد شده و غمگین شدن و گریه کردن بنده را از حد صابرین
بیرون نمیبرد از برای آنکه این از لوازم بشریت و آدمی تا هنگام وداع مفارقت از این دنیا باشد و از برای
اینست که وقتی ابراهیم فرزند حضرت پیغمبر ص فوت شد اشک از چشمهای مبارک آنحضرت روان
شد پس کسی گفت آیا منع نکرده ما را از جزع فرمودند این از برای رحم است و خدای عز و جل رحم
میکند بر کسانیکه رحم میکنند و نیز فرمودند اشک از چشم میریزد و دل غمگین است و سخنی نمیگوییم
که باعث غضب خدای عز و جل شود بلکه میگوییم این کار بنده را از مقام رضا بیرون نمیبرد از
برای آنکه کسی که فصد و حجامت میکند راضی میباشد و البته بآن متألم میشود بلکه از کمال رضا پنهان
ساختن مرض و فقر و سایر مصیبتهاست و گفته اند از گنجهای نیکی پنهان ساختن مصیبتها و مرضها

و صد فر است و از حضرت امام محمد باقر ع روایتست که حضرت پیغمبر ص فرمودند که خدای
عز و جل فرموده هر که سه روز بیمار شود و شکوه بکسانیکه عیادت میکنند نکند گوشت او را
بگوشتی بهتر و خون او را بخونی بهتر بدل میکنم و اگر او را شفا دهم ساختم عافیتی را او
خواهم بود و گناهی نخواهد داشت و اگر قبض روح او نمودم او را در تحت رحمت خود جای
میدهم و اخبار در این معنی بسیار است و در بعضی اخبار تبدیل گوشت و خون بهتر باین
نشده که بدل میکند خدای عز و جل او را بگوشتی و خونی و پوستی که گناهی بآن نکرده باشد
و تفسیر شکایت باین شده که بگوید مبتلا شده ام ببلائی که هیچکس بآن مبتلا نشده
و رسیده است بمن چیزی که بهیچکس نرسیده و فرمودند شکوه آن نیست که بگوید شب گذشته
خواب نکردم امروز تب دارم و امثال اینها و حضرت امام جعفر صادق ع فرمودند هر که
آزار بکشد و چنانچه باید قبول کند آنرا و شکر خدا بجای آورد همانست که شصت سال
عبادت کرده باشد پرسیدند که قبول آزار کدام است فرمودند صبر بر آن نماید و بکسی اظهار
نکند و هرگاه صبح شود شکر خدا بکند بر آنچه بوی رسیده است و از حضرت امام محمد باقر ع
پرسیدند که صبر جمیل کدام است فرمودند صبریست که شکوه در آن بمردم نشده باشد و حضرت
پیغمبر ص فرمودند از جمله تعظیم نمودن خدا و شناختن حق او آنست که از درد شکوه نکنی و اظهار
مصیبت ننمائی اما مجرد شکوه کردن و سؤال رفع بلا از کسب حضرت یعقوب فرمودند حرام نیست

بهشت که شکوه پریشانی خواطر و اندوه خود را جدا میکنم   طریق تحصیل صبر بتقویت باعث
دین نمودنست و ضعیف ساختن باعث هوا و جهاد و ریاضت و قدر مصیبت و مدت ان را
کم شمردن و صبر بر جزع و قباحت او را دانستن و بسیار فکر کردن در انچه وارد شده در فضیلت
صبر و خوبی عاقبت ان در دنیا و اخرت و دانستن انکه ثواب صبر بر مصیبت بیش از انست
که فوت شده و دانستن انکه بسبب مصیبت محسود شده ما نبرای انکه فوت شده از وی چیزی
که باقی نمانده مگر مدت حیوة دنیا و حاصل شده است از برای او چیزی که همیشه بعد از مرگ
باقی خواهد بود و هر که حسنی را بدهد و نفسی بعوض بگیرد کجا جای ان دارد که غمگین شود
از برای فوت شدن حسنی و سزاوار انست که این باعث را اهسته عادت بدهد بر غالب شدن
بر باعث هوا بتدریج تا لذت غالب شدن بر ان بیابد و جرات بهم رساند و قوتش در غالب
شدن زیاده شود زیرا که ملاحظه و ممارست عملهای شاقه نمودن قوت هائی را که از ان عمل
صادر میشود محکم مینماید و هر که خود را عادت دهد بمخالفت هوا البته هر گاه که خواسته
باشد بران غالب میشود و بدانکه اگر معارض نمودن باعث هوا بتعب و مشقت باشد او را
صبر مینامند و اگر باسانی باشد او را صبر نمیخوانند و اگر اندک تعبی داشته باشد او را تصبر میگویند
و اگر لذت از ان بر طرف شود او را شکر مینامند و لذت بر داشتن با این میشود که از حظهای
نفس غافل شود و خود را بیاد خدا بیند و فرقی میان لذت و الم نکند **باب دوم** در رضا

و شکر است و رضا عبارت است از ترک اعتراض و خشنودی از خدای عز و جل و فرموده رضی الله عنهم
و رضوا عنه یعنی خدا از ایشان راضی است و ایشان از خدا راضیند و حضرت پیغمبر از بعضی
از اصحاب سوال کردند که چه حالت دارید گفتند که مؤمنیم فرمودند علامت ایمان شما چیست
گفتند که صبر میکنیم در نزد بلا و شکر میکنیم در وقت خوشی و راضیم بهر چه تقدیر شده
فرمودند بخدای عز و جل قسم بپروردگار کعبه که شما مؤمنید و در حدیث دیگر فرمودند شما حکیمان
و دانشمندانید و از دانشی که دارید نزدیک است که پیغمبران باشید و حضرت امام
زین العابدین ع فرمودند صبر کردن و راضی بودن راس طاعت خداست و هر که صبر
کند از خدا راضی باشد و انچه تقدیر کرده خواه محبوب باشد و خواه مکروه باشد
تقدیر میکند خدا تعالی در انچه بنده را خوش اید یا ناخوش باشد مگر چیزی را که
از برای ان بنده بهتر باشد و حضرت امام محمد باقر ع فرمودند سزاوارترین مردم بتسلیم
نمودن انچه خدای عز و جل تقدیر کرده کسیست که خدا را شناخته است و هر که راضی باشد
بقضای خدا قضای الهی بر وی وارد میشود ثواب عظیم خواهد داشت و هر که راضی نباشد
بقضای خدا انچه مقدر شده خواهد شد و ثواب ان باطل خواهد کرد بدرستیکه حضرت
امام جعفر صادق ع فرمودند دانشمندترین مردم بخدا راضی ترین ایشانست بقضای
خدا و نیز فرمودند در ان چیزهائی که خدای عز و جل بموسی نمودند این بود که ای

موسی بنا فریده ام خلقی محبوب تر از بنده مؤمن و بدرستی که مبتلا میسازم او را بچیزی که
از برای او بهتر است و دور میسازم از ان چیزی را که از برای او بهتر است و من دانا
ترم بانچه صلاح بنده مؤمن در انست پس باید صبر کند بر بلای من و شکر نعمتهای
مرا بجا اورد و بقضای من راضی شود تا بنویسم اسم او را در نزد خود از صدیقان
هرگاه عمل کند برضای من و فرمان بردار من باشد و حضرت امام موسی کاظم ع فرمودند
سزاوار از برای کسی که از جانب خدا چیزها را فهمیده و دانسته انست که دور شمرد رسیدن
روزی را اگر خدای تقدیر کرده و گمان بد بخدا نبرد و در انچه تقدیر کرده موافقت رضا
در دنیا فارغ بودن دلست از برای عبادت و از فواید محنتها در راحت بودن و فایده
ان در اخرت خشنودی خداست و خلاصی از غضب ان بتحقیق که خدا تعالی فرموده هر که
راضی بقضای من نشود و صبر نکند بر بلای من باید که خدای غیر من از برای خود طلب کند
طریق تحصیل رضا انست که بداند انچه خدای عزوجل از برای او تقدیر کرده اصلحست بحال او
هرچند بعقل وی بکنه او نرسد و بداند که غمگین شدن فایده نمی بخشد و انچه مقدر شده
نخواهد یافت دیگر اگر انچه مقدر شده خواهد و انچه مقدر نشده نخواهد شد و حسرت
خوردن و رنج بیفایده نمودن تضییع اوقاتست بدون فایده و وبال غضب الهی باقی خواهد
ماند بلکه سزاوار انستکه محبت خدا غافل سازد و را از احساس نمودن بالم چنانچه عاشق

و حریص را میباشد و سزاوار انست که علم بر بسیاری ثواب سختی انرا اسان گرداند چنانچه
بیمار دوای تلخ و تحمل سختی حجامت و سفر را میبیند و امر خود را بخدا وامیگذارند که خدا عالمست
باحوال بندگان حضرت امام جعفر صادق ع فرمودند که حضرت پیغمبر ص هرگز در چیزی
که شده بود نمیگفت کاشکی چنان می شد **فصل** بدانکه هر که این اعتقاد دارد که در هر
چیزی که مخالف هوا باشد و در انواع مصیبتها حالتی غیر از صبر نمیباشد و رضا امریست
که تصور نمیتوان کرد این اعتقاد از راه انکار محبت ناشی شده و هرگاه ثابت شود که
محبت خدا و تمامی همت را مستغرق یاد خدا نمودن ممکن پس مخفی نماند که محبت
رضاست و این از دو وجه میشود وجه اول انستکه احساس بالم ننماید تا انکه اسباب
الم بر وی جاری شود و احساس بان نکند و جراحتی بوی برسد و ادراک الم ان نکند و
مثال ان مرد محاربست که در حالت غضب یا ترس گاه میباشد که زخمی بوی میرسد و
احساس بان نمیکند و هرگاه خون را میبیند مطلع بر زخم میشود بلکه کسیکه بسرعت مهمی
میرود گاه میباشد که خاری بپای او میرود و احساس الم ان نمیکند از برای انکه دلش
مشغول بامری دیگر میباشد و هرگاه دل مستغرق امری شود و بتمامی متوجه ان گردد
ادراک امری دیگر نمیکند از برای انکه دلش مشغول بامری دیگر میباشد و هرگاه دل مستغرق
امری شود و بتمامی متوجه ان گردد ادراک امری دیگر نمیکند و همچنین عاشقی که تمامی

مستغرق مشاهدهٔ معشوق یا محبت ان باشد گاه میباشد که چیزها از ان میرسد که باید
متالم یا غمگین شود و چون محبت بر دلش مستولی می باشد احساس تالم و غم نمینماید
و این در صورتیست که اذی از غیر محبوب بر دلش برسد چه جای انکه از جانب محبوب
رسیده باشد و جمال حضرت الهی و عظمت ان ارفعیست که هیچ جمالی را بان نمیتوان
سنجید پس هر کس که از ان جمال قدری بروی منکشف شود امقدار حیرت او را
رو میدهد که مدهوش و بیهوش شده احساس بلای نمیکند و وجه دوم انست
که احساس با ذاد و ادراک الم ان میکند اما راضی بان میباشد بلکه راغب و بعقلش ارادهٔ ان
میکند اگر چه بالطبع کراهت میدارد مثل کسیکه از فصاد التماس فصد و حجامت میکند و با انکه
ادراک الم ان میکند راضی و راغب بان میباشد و ممنون فصاد و حجام میشود و این مثال راضی
بودن برسیدن المست و گاه میباشد که از جانب خدا الهی بر بنده میرسد و یقین میداند
که ثوابی از برای ان ذخیره شده بیش از انست که فوت شده پس راضی بان میباشد و رغبت
دری همیش بان میدارد و شکر خدا بجای میاورد و این درجهٔ رضا میست که ملاحظهٔ ثوابی که بوی داده
میشود نماید و ممکنست که محبت بحدی غالب شود که حظ و نصیب صاحب محبت و مراد محبوب و
رضای ان باشد و غرضی دیگر منظور نباشد و مراد محبوب و رضای او در نزد محب محبوب و مطلوب
گردد و تمام اینها در محبتهای مردم با یکدیگر مشاهده شده و صاحبان طبع در نظم و نثر

دنشو وصف اینمراتب را نموده اند مروی است که اهل مصر چهار ماه مدتی غیر از ملاحظه
دیدار حضرت یوسف تم نداشتند و هر گاه گرسنه میشدند نظر بجمال باکمال انحضرت میکردند
و از الم گرسنگی غافل میشدند بلکه در قران مجید چیزی ذکر شده که مبالغه در ان بیشتر است
و ان چنین حکایت بریدن زنان مصر است دستهای خود را بسبب حیرتی که ایشان را روی
داده بود بملاحظهٔ جمال حضرت یوسف تم تا انکه احساس بالم بریدن دست ننمودند
و روایتست که حضرت عیسی سلام الله علیه گذشت بر مردی که کور و پیس و زمین گیر بود و بعلت
فالج اعضای او پیچیده بود و گوشتهای بدنش مور و ریخته از علت جذام منکشف شده بود و حمد خدا
که بعافیت داشت مرا از انچنین علتی که بسیاری از خلقش را بان مبتلا کرده پس حضرت عیسی ع‌م
فرمود ندای برچه بلائی از تو گردیده است گفت یا روح الله من بهترم از کسی که انچه را
که خدا تعالی در دل من جا داده در دل ان کسی جا نداده پس انحضرت فرمودند راست
میگوئی دست خود را بدست من بده ان مرد دست بدست عیسی داد و بفرمان الهی روی
ان بهترین روها و هیئتش بهترین هیئتها شد و همگی ازوی زایل شد و مصاحب عیسی گردید
با انحضرت عبادت میکرد **فصل** بدانکه دعا نقیض رضا نیست و همچنین کراهت از معاصی
و اهل معصیت داشتن و قطع اسباب معصیت نمودن و سعی در ازالهٔ ان کردن با امر بمعروف
و نهی از منکر مخالف رضا نیست و در این باب جمعی از اهل بطالت و غرور غلط کرده اند

وکمان کرده اند که معصیتها و فسقها و کفر از تقدیرات الهی است و رضا بآن واجب است
و این غلط از راه جهل بتاویلها و غفلت از اسرار شرع ناشی شده و دعا کردن چنین نیست
که ما مامور بآن شده ایم و انبیا و ائمه سلام الله علیهم با آنکه در اعلی مقامات رضا بوده اند
بسیار دعا میکردند و خدای عز و جل در قرآن مجید بعضی از بندگان را باین مدح کرده که
یدعوننا رغبا و رهبا یعنی میخوانند ما را از راه رغبت بثواب و ترس از عقاب و نیز
فرموده ادعونی استجب لکم یعنی بخوانید مرا تا اجابت دعای شما بکنم و اما انکار معصیت نمودن
و کراهت از آن داشتن چنین نیست که خدای عز و جل بندگان را بآن امر کرده و مذمت ایشان
کرده بر راضی بمعصیت بودن چنانچه فرموده و رضوا بالحیوة الدنیا و اطمأنوا بها یعنی
راضی بزندگی دنیا شده بآن مطمئن شده اند و نیز فرموده رضوا بان یکونوا مع الخوالف
و طبع علی قلوبهم یعنی راضی شده اند جماعت منافقان که با جمعی باشند که بجهاد نرفتند
و بر دل ایشان ختم شده و بحق هدایت نمیشوند و در حدیث مشهور وارد شده هر که
منکری را ببیند و راضی بآن باشد همانست که آن معصیت را کرده و در حدیث دیگر آمده
اگر بنده در مشرق باکشته شود و دیگری در مغرب بآن راضی باشد در گناه شریک قاتل
خواهد بود و اما دشمن داشتن کافران و فاجران و انکار ایشان نمودن شواهد آن در قرآن
و اخبار بیشمار است و در حدیث وارد شده که محکمترین اسباب ایمان در راه خدا

خدا امری منا دوست داشتن و کافران دشمن داشتن است اگر کسی گوید [illegible]
در رضا بقضا وارد شده پس اگر معاصی بغیر قضا باشد محال است و منافی قول بتوحید است
و اگر بقضای الهی باشد پس کراهت از آن داشتن و آنرا دشمن داشتن کراهت از قضای
خدا داشتن است پس بچه طریق جمع میان این دو توان نمود و حال آنکه باین تقریر
متناقضند و چون جمع میان رضا و کراهت در یک چیز توان نمود جواب گوییم که این
امریست که بر جمعی که ضعیفند و عقل ایشان از مطلع شدن بر اسرار علوم قاصر است
مشتبه شده با آنکه بعضی سکوت بر منکرات را مقامی از مقامات رضا شمرده اند
و این را حسن خلق نام نهاده اند و این جهل محض است بلکه میگوییم که رضا و کراهت ضد
یکدیگر نخواهند بود از برای آنکه گاه میباشد که شخصی دشمن تو و دشمن بعضی از دشمنان
تو میباشد و سعی در هلاک آن مینماید پس کراهت از مردن آن میداری از آن راه
که دشمن دشمن تو مرده و راضی بمردن آن میباشی از آن جهت که دشمن تو مرده همچنین
معصیت دو جهت میدارد یکجهت است که نسبت بخدا دارد و از آن حیثیت که فعل و اختیار
و اراده خداست پس از آنجهت راضی بآن میباشی که مالک را بمالک الملک تسلیم کرده
و باینکه کرده راضی هستی و جهت دیگر نسبت به بنده دارد از آن حیثیت که کسب بنده
و وصف اوست و علامت دشمن بودن بنده در نزد خدای عز و جل است که اسباب

دوری و غضب بر وی مسلط شده باشد پس از این جهت منکر و مذموم است و شاهد بر این چیزها
که از جهتی مکروه و از جهتی مرضی می باشند و نظایر این بسیار است و واجب بر هر بنده که محب خدا است
آنکه دشمن دارد کسی را که خدا او را دشمن دارد و بد باشد با کسی که خدا با او بد است اگر چه خدای
عز و جل بقهر و قدرت او را مضطر بدشمنی و مخالفت آن نموده اما از راه موافقت با محبوب او را
دشمن میدارد و اظهار غضب میکند بر کسی که محبوب اظهار غضب بر آن کرده با آنکه او را از درگاه
خود دور کرده و باین جمع میتوان نمود میان آنچه وارد شده در حب مؤمنان و بغض کافران
در راه خدا و میان آنکه رضا بقضای خدا بودن و استمداد در این مطلب از سر قدر که در حضرت
آن نیست میتوان نمود و سر قدر رافت کرده و چون داخلند در مشیت و اراده خدا اما آنکه نشده
مراد و مکروه است و چون مراد و مرضی است و رخصت در پوشیده از روی این برداشتن و اذن
و اولی سکوت از آن و پیروی شرع بودن است و غرض معلوم که چه بدون احتیاج بکشف قدر

فصل و اما شکر عبارت است از شناختن آنکه نعمت از جانب نعمت دهنده است و فرح
داشتن بآن و عمل بموجب فرح کردن بکذا رسیدن چیزی در خاطر و حمد و شکر خدا اکردن و
نعمت را در طاعت خدا صرف کردن اما شناختن نعمت را از منعم آنست که بداند که هر نعمتی از
جانب خداست و منعم حقیقی اوست و واسطها از جانب او مسخرند در رسانیدن نعمت و
در حقیقت آنکسی که واسطها را مسخر ساخته و نعمت را او داده و در دل ایشان از اعتقادات وارادها

و ارادها چیزی چند انداخته که مضطر شده اند و در رسانیدن نعمت و هر که این را
بداند شکر خدا را کرده و این شکر کردن بدل و اما فرح بمنعم داشتن باهیئت خضوع
و تواضع آن نیز فی نفسه شکر است علیحده چنانچه شناختن نعمت از منعم شکر است که
و اگر فرح تو بمنعم باشد و لیکن نه بنفس نعمت و نه برسانیدن آن و از آن حیثیت باشد
که بسبب آن قدرت داری بر متوسل شدن بقرب خدا و در جوار او بودن پس این بزرگتر
عالیست در شکر و علامتش آنست که خوشنود مباش مگر بچیزی که وسیله قرب تو
باشد و غمگین شوی از هر نعمتی که غافل سازد ترا از یاد خدا و باز دارد ترا از راه او
و این نیز شکر بدل است و اما عمل نمودن بموجب فرحی که حاصل شده است از شناختن که
منعم آنست که تمام نمایی بآنچه مقصود و محبوب منعم است و این بدل و زبان و جوارح میباشد
اما بدل آنست که قصد خیر و اراده آن نسبت بتمام خلق خدا داشته باشی و اما بزبان آنست
که اظهار شکر خدا بتهلیل کرده دلالت بر آن کند بنمایی و اما بجوارح آنست که نعمتهای خدا را
صرف در طاعت او کنی و پرهیز کنی از آنکه در معصیت صرف کنی پس شکر چشم آنست که
پنهان کنی عیبی را که در مسلمانی دیده باشد و شکر گوش آنست که پنهان کند عیبی را
که در حق مسلمانی شنیده باشد و اینها و امثال اینها داخل در شکر نعمت اعضاست
بلکه میگوییم هر که کفران نعمت چشم را بکند کفران نعمت آفتاب را نیز نموده زیرا که دیدن

بچشم و باب‌تاب هر دو مشغول میشود و این دو از برای آن آفریده شده اند که دیده شود
چیزی که در دنیا و آخرت نافع است و اجتناب شود با این دو از چیزی که در دنیا و آخرت
ضرر رساند بلکه میگوییم که از اداء نمودن زمین و آسمان و آفریدن دنیا و اسباب آن
است که مردم با اینها استعانت بجویند بر رسیدن بخدا و میتوان بخدا رسید که عجب
و انس بآن در دنیا و اجتناب از فریب دنیا و انس بخدا حاصل میشود که مبداء صفت
بزرگان و محبت صبر میشود که بعد از آنکه حاصل شده باشد بعد از فکر و صفا
بزرگی و فکر ممکن نیست مگر ببقای بدن و بدن باقی نمیماند مگر بزمین و آب و هوا و اینها
تمام نمیشود مگر بآفریدن زمین و آسمان و آفریدن سایر اعضا و اینها همه از برای بدن است که
و بدن مرکب نفس است و نفس که بازگشت آن بخداست آنست که بطول عبادت و معرفت
مطمئن باشد پس هر کسی که چیزی را در غیر طاعت استعمال نماید که از جمیع اسباب که ما
از آن نیست نموده خواهد بود از برای آنکه اقدام بر آن معصیت کرده است خدای عز و جل
در قرآن مجید فرموده و قلیل من عبادی الشکور یعنی کمی از بندگان من شکر را بجای می آورند
و نیز فرموده ما یفعل الله بعذابکم ان شکرتم و آمنتم یعنی اگر شکر خدا را بجا آورید و ایمان
بیاورید خدای عز و جل شما را عذاب نخواهد کرد و از حضرت امام جعفر صادق ع مرویست
که حضرت پیغمبر ص فرمودند هر که طعامی را تناول کند و شکر بجای آورد او را ثواب خواهد

داشت که روزه داری که بجهت رضای خدا روزه داشته باشد و هر که تندرست
باشد و شکر خدا بجا آورد ثواب او مثال کسی است که مبتلا ببلائی گردد و صبر بر آن کند و هر که
نعمتی باو رسیده باشد و شکر خدای بجای آورده مثل ثواب محرومی که قانع باشد خواهد داشت
و نیز آنحضرت فرمودند هر که شکر خدا بجای آورد و نعمت او زیاده میشود چنانچه خدای
عز و جل فرموده لئن شکرتم لازیدنکم یعنی اگر شکر را بکنید البته نعمت بر شما زیاده میکنیم و نیز
آنحضرت فرمودند هیچ بنده نیست که خدا نعمت را بدل بشناسد و حمد خدا را بحسب ظاهر
بزبان بکند و سخن او در حمد گذاری تمام نگردد مگر امر میشود از برای او بزیادتی نعمت و حضرت
امام محمد باقر ع فرمودند که شبی حضرت پیغمبر ص در نزد عایشه بودند و عایشه گفت یا رسول الله ص
چرا اینقدر خود را بتعب میفرمائی و حال آنکه خدا تعالی گناهان گذشته و آینده ترا
آمرزیده است آنحضرت فرمودند ای عایشه آیا نباید که من بنده شکر گذار باشم
و حضرت امام محمد باقر ع فرمودند که حضرت پیغمبر ص شبها در طاعت خدا بر سر انگشتان
پاهای می ایستادند پس این آیه نازل شد طه ما انزلنا علیک القرآن لتشقی یعنی ای محمد ص
ما قرآن را بر تو نفرستادیم که تو اینقدر تعب بکشی و حضرت امام جعفر صادق ع فرمودند
شکر نعمت اجتناب از حرامها نمودن است و تمامی شکر آنست که مردی بگوید الحمد لله رب العالمین
و نیز از آنحضرت پرسیدند آیا شکر حدی دارد که هرگاه بنده او بجای آورد شاکر باشد فرمودند

بلی پرسیدند که آن چه چیز است فرمودند آنکه حمد خدا بکنند بر هر نعمتی که باو داده در اهل
و مال و اگر در مالی که خدا با آن انعام کرده حقی باشد ادای آن حق بنماید و از جمله شکر گذاری
قول خدای عز و جل است سبحان الذی سخر لنا هذا و ما کنا له مقرنین که در حالت سواری باید گفت
و قول خدای عز و جل رب انزلنی منزلا مبارکا و انت خیر المنزلین که در حالت فرود آمدن بمنزل
باید گفت و قول خدای عز و جل رب ادخلنی مدخل صدق و اخرجنی مخرج صدق و اجعل لی
من لدنک سلطانا نصیرا که در حالت دخول در امری و خروج از آن باید گفت و روایتست
از آنحضرت که هرگاه امری بر حضرت پیغمبر وارد میشد که خوشحال میکرد میفرمود الحمد لله
علی هذه النعمة و هرگاه امری بر آن وارد میشد که غمگین میکرد میفرمود الحمد لله علی کل حال و از
حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایتست که فرمودند هرگاه احدی از شما یاد کند نعمت خدا را باید که گونه
خود را بر خاک گذارد از برای شکر خدا کردن و اگر سواره باشد فرود آید و گونه خود را بر خاک گذارد
و اگر نتواند فرود آید از ترس شهرت در میان مردم گونه خود را بر چوب ماهلی که در زین میباشد
بگذارد و اگر نتواند گونه را بر کف دست گذارد و شکر خدای عز و جل را بر آنچه انعام بوی کرده بجای
آورد **فصل** بدانکه هیچ احدی بحقیقت شکر نرسد مگر بانکه بداند که همه نعمتها از جانب خداست
و اینکه شکر بر نعمت هم نعمتیست از جانب خدای عز و جل که محتاجست بشکری دیگر و همچنین
حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمودند که وحی فرستاد خدای عز و جل بموسی که ای موسی شکر مرا بکن

بکن و حق شکر را بجای آور حضرت موسی عرض کرد خداوندا حق شکر ترا چون بجای آورم و حال آنکه
هیچ شکری از شکرها نیست که بجای آورم مگر آنکه شکر نعمتیست که تو انعام بمن کرده‌ای پس حق تعالی فرمودند
ای موسی الحال شکر مرا بجای آورده که دانستی که شکر نیز نعمتیست از من و حضرت امام زین العابدین
هرگاه این آیه را میخواندند و ان تعدوا نعمة الله لا تحصوها میفرمودند منزه است خدائی که نکرده است
در احدی حدی از برای معرفت نعمت خود مگر بدانستن آنکه از معرفت نعمتها عاجز است چنانچه
نکرده است در احدی حدی از برای معرفت ادراک او بیش از دانستن آنکه ادراک او را
نمیتوانند کرد خدای عز و جل قبول کرده است معرفت عارفان را که دانسته‌اند که قاصرند از
معرفت شکر و این معرفت بتقصیر از شکر نعمت شمرده اند چنانچه خدا دانسته است که عالمان ادراک
او نمیکنند و دانستن آنکه ادراک او نمیکنند ایمان نامیده از آن راه که خدای عز و جل دانسته که
بندگان بمقدار وسعت دارند و بیش از این قادر نیستند و احدی بنهایت عبادت او نمیتوانند
رسید و چون بنهایت چیزی توان رسید که نهایت و کیفیتی ندارد و منزه است خدای عز و جل
از آنکه نهایتی و کیفیتی داشته باشد و حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمودند هرگاه داخل صباح
شوی و داخل شام شوی ده مرتبه این دعا را بخوان اللهم ما اصبحت بی من نعمة او عافیة فی
دین او دنیا فمنک وحدک لا شریک لک لک الحمد و لک الشکر بها علی یا رب حتی ترضی و
بعد از رضا هرگاه این را بگوئی ادا کرده خواهی بود شکر آنچه خدای عز و جل بتو انعام کرده در آن روز

دو روز یا در آن شب ده و در روایتی وارد شده که حضرت نوح علیه السلام هر صباح این دعا میخواند پس
خدای عزوجل او را بنده بسیار شکر کننده نامید و نیز از آنحضرت مروی است که از
تورات نوشته شده شکر کن کسی را که بتو انعام کرده و انعام کن بکسی که شکر تو را کرده زیرا
که هرگاه شکر نعمت گذارده شود زایل نمیشود و هرگاه کفران آن بشود باقی نماند و شکر
موجب زیادتی نعمت است و اما نیست از تغییر حال و منتقل شدن از حالت صلاح بفساد
و از حضرت امام زین العابدین علیه السلام مرویست که خدای عزوجل دوست میدارد هر بنده
را و همچنین هر بنده شکر کننده را و خدای عزوجل در روز قیامت به بنده از
بندگان خود خواهد گفت آیا شکر فلان نکردی اگر کرده در جواب خواهد گفت نه بلکه شکر
تو را کردم پس خدای عزوجل خواهد فرمود چون شکر فلان را نکرده شکر مرا نیز نکرده بعد از آن
آنحضرت فرمودند هر کدام از شما شکر مردم را بیشتر بجای آورد شکر خدا را بیشتر بجای آورده **فصل**
بدانکه نعمتها یا دنیویست مثل تمامی خلقت و لذتهای خوش آینده و دفع مفاسد و مضرتها
و یا دینیست مثل اسلام و معرفت ائمه معصومین سلام الله علیهم و توفیق بر طاعت و عصمت از
معصیت و نعمتهای دینی عظیم تر است از دنیوی زیرا که بسعادت ابدی میرسانند و از
شقاوت سرمدی نجات میدهد و کفار در نعمت دنیوی یا با مسلمانان یکسانند و شریکان غنیمت
میشمرده اند زایل شدن آنها را از ایشان نیست حضرت امام موسی علیه السلام فرمودند هر که شکر خدا را

خدا را بر نعمتی بکند شکر خدا ادا کرده اما شکر صبر است از آن نعمت و بدانکه طریق تحصیل
شکر معرفت است و فکر در صنایع خدا کردن و در دنیا ملاحظه ادنی و در دین ملاحظه
اعلی نمودن در مصیبتها و شکر کردن بر آنکه مصیبتی عظیم تر باو نرسیده و آنکه آن مصیبت در دین
نیست و آنکه عقوبت گناهان وی در دنیا بان رسیده و باخرت نیفتاده و آنکه این
عقوبت در آخرت بان میرسید و الحال که رسیده فارغ شد و آنکه ثواب این مصیبت از برای
او بهتر است و آنکه محبت دنیا از دل کم میشود و اینها همه در حقیقت نعمتی است از آن
آنکه خالی از آن نیست که یا کفاره گناهانست و یا ریاضت نفس است و یا زیادتی درجه
اما با وجود این منافع عافیت بهتر است از بلا و حضرت پیغمبر در دعا استعاذه از بلای دنیا
و بلای آخرت میکردند و آنحضرت و سایر پیغمبران و اوصیای ایشان میگفتند که خداوندا
بده بما در دنیا حسنه را که عافیت باشد و بده در آخرت بما حسنه را که نجات باشد و از
شماتت دشمنان استعاذه میکردند و حضرت پیغمبر فرمودند که از خدا عافیت را سوال کنید
که هیچ عطائی بر بنده نشده بهتر از عافیت مگر یقین و مراد آنحضرت از یقین عافیت قلب است
از مرض جهل و شک چه که عافیت قلب اعلاست از عافیت بدن **باب سیم** در رجا و خوف
و رجا عبارتست از انبساط و گشادگی قلب از برای انتظار محبوب و هرگاه اسباب آن مهیا
و امری حاصل باشد اسم رجا بر آن صادق تر خواهد بود مثل آنکه کسی تخم خوب در زمین

پاکیزه که آب بان نرسد بیفشاند و توقع درویدن داشته باشد و اگر بیابانی از اسباب
مفقود باشد امیدواری دران مقام محض غرور و حماقت است مثل آنکه تخمی در زمین
که آب بان نرسد بیفشاند و هرگاه شک در حصول اسباب داشته باشد از ان تمنی میگویند
مثل آنکه زمین پاکیزه باشد و آب نباشد و بیان آنچه گفته شد آنست که دنیا مزرعه آخرت
و دل مانند زمین است و ایمان مانند تخم است و طاعتها جاری مجری بیل زدن زمین
و پاکیزه کردن آن از سنگها و کندن نهرها و آب آوردن بر زمین است و دلی که
حریص بدنیا و مستغرق ان باشد مانند زمین شوره است که تخم دران نمو نکند و روز
قیامت روز درو است و هیچ درو نخواهد شد مگر آنچه کاشته شده است و هیچ
کس درو نمیکند مگر از تخم ایمان و کشت که ایمان منع کند با پلیدی قلب و بدی اخلاق
چنانچه تخم در زمین شوره نمو نمیکند و سزاوار است که امیدی که بنده با مرزش
سنجیده شود با امید صاحب زرع پس کسیکه زمین پاکیزه تحصیل نموده تخم خوبی
بیفشاند و بهر چیز محتاج باشد از تنقیه زمین از چیزهائی که مانع روییدن تخم است
و در وقت خود آن آب را بدهد و بعد از ان بنشیند و از فضل خدا منتظر دفع آفتها
مفسده باشد تا هنگامیکه زرع تمام شود و بعاقبت برسد این انتظار را رجا میگویند
و اگر تخم را در زمین شوره داری بلندی که آب بان نرسد بکارد و مشغول تربیت تخم

بهیچ چیز نشود و منتظر درو باشد و این انتظار را حماقت و غرور میگویند نه رجا و اگر تخم
در زمین پاکیزه بیفشاند اما آبش ندهد و منتظر آب باران باشد و در جائی که باران غالب
نباشد و ممتنع نیز نباشد و این انتظار را تمنی میگویند نه رجا پس اسم رجا صادق است
بر انتظار محبوبی که مهید جمیع اسبابی که داخل در تحت اختیار بنده است شده باشد
و چیزی باقی نمانده باشد مگر چیزی که داخل در تحت اختیار بنده نیست و آن
از فضل خدا بدفع موانع و مفاسد پس هرگاه بنده تخم ایمانرا بیفشاند بآب طاعت و
پاکیزه سازد دل را از خار خلقهای مذموم و از فضل خدا منتظر باشد که او را بران
حالت ثابت بدارد تا وقت مرگ و خاتمه او بخوبی و بخیر باشد این انتظار
رجای حقیقی در نفس الامر محمود و باعث بر مواظبت و قیام بمقتضای ایمان در تمام شدن
اسباب آمرزش تا وقت مرگ خواهد بود و اگر تخم ایمانرا در دل بکارد اما بآب طاعت
آبش ندهد یا آنکه دل را از خلقهای ذمیمه پاکیزه نسازد و مشغول طلب لذتهای دنیا
شود و منتظر آمرزش باشد این انتظار و توقع حماقت و غرور است خدای عز و جل
در قرآن مجید فرموده ان الذین آمنوا والذین هاجروا وجاهدوا فی سبیل الله اولئک
یرجون رحمة الله یعنی آنجماعتیکه ایمان آورده اند و جماعتی که از وطنها هجرت نموده
و در راه خدا جهاد کرده اند آنجماعت امیدوارند برحمت خدا و نیز فرموده فخلف من

فخلف من بعدهم خلف ورثوا الکتاب یاخذون عرض هذا الادنی ویقولون سیغفر لنا یعنی بعد از
جماعت صالحان جمعی آمدند که علم توریة را آموختند و عوض میگیرند متاع دنیا را یعنی رشوه
میگیرند و میگویند که آمرزیده خواهیم شد و حضرت پیغمبر ص فرمودند زیرک کسی است
که خود را بر طاعت بربندد و عمل کند از برای بعد از مرگ و احمق کسی است که نفس خود را
تابع هوا و هوس سازد و تمنی کند بر خدا و گوید که خدا مرا خواهد آمرزید و بحضرت
امام جعفر صادق ع گفتند قومی از شیعیان شما قصد معصیت میکنند و میگویند
که بخدا امیدواریم آنحضرت فرمودند که دروغ میگویند و از شیعیان ما نیستند اینها
جمعی اند که آرزوها بر ایشان غالب شده و هر که امید بچیزی میدارد از برای آن چیز عملی
میکند و هر که از چیزی میترسد از آن میگریزد و فرمودند مؤمن مؤمن نمیباشد
تا آنکه ترسان و امیدوار باشد و خایف و راجی نمیباشد تا آنکه عمل کند از برای آنچه
میترسد و امید دارد پس در این هنگام شبه که سعی کند در طاعتها و اجتناب کند
از معصیتها سزاوار است که از فضل خدا منتظر تمامی نعمت باشد و تمامی نعمت دخول
بهشت است و هر که گناهکار باشد هر که توبه کند و تدارک نماید جمیع آنچه از وی
سر زده از تقصیرات سزاوار است که امید قبول توبه داشته باشد و هر گاه از معصیت
کراهت داشته باشد و معصیت او را بدی کند و حسنه او را خشنود گرداند و مع هذا

مذمت و ملامت خود کند و هر که رغبت بتوبه داشته باشد و مشتاق آن باشد
سزاوار است که از خدا امید توفیق توبه داشته باشد از برای آنکه کراهت از معصیت و حرص
بر توبه از اسباب بجهت که توبه میگشایند و امید داشتن بعد از تحقق اسباب میباشد

فصل اما خوف عبارت است از متألم شدن قلب و سوزش آن بسبب توقع مکروهی
در آینده و هر چند اسباب مکروه بیشتر باشد قوت خوف و شدت تألم قلب بیشتر و ما شد
و بحسب ضعف اسباب خوف ضعیف میشود و خوف از خدا گاهی بمعرفت خدا و معرفت
صفات او میباشد و گاهی بسبب کثرت جنایت بنده میباشد بارتکاب معصیتها و گاهی
بهر دو سبب میباشد و بقدر معرفت بنده بعظمت و بزرگی و استغنای خدای عز و جل
و بقدر معرفت بعیبهای نفس و جنایتها خوف قوی میشود پس هر که از خدا بیشتر میترسد
معرفت بخدا و بنفس بیشتر میدارد و از برای این بود که حضرت پیغمبر ص فرمودند
من بیشتر از شماها از خدا میترسم و خدای عز و جل فرموده انما یخشی الله من عباده
العلماء یعنی جز این نیست که میترسد از خدای عز و جل علما پس بقدر کمال معرفت اثر ترس
در دل و بدن و اعضا و صفات میرسد اما از بدن بلاغری و زردی رنگ میکشانند و گریه
کردن است و اما در اعضا باز داشتن آنهاست از معصیتها و مقید ساختن آنها بطاعت
تا تلافی کند گذشته و تدارک آینده شود از برای این است که گفته اند خایف کسی نیست که گریه کند

کند و اشک از چشم پاک کند بلکه کسی است که ترک کند چیزی را که ترسد بر آن معاقب شود
و حکیمی فرموده هر که از چیزی ترسد از آن میگریزد و هر که از خدا ترسد بخدا میگریزد
و از مقام صفات است که شهوتها را بیخ کن کند و لذتها را مکدر سازد تا معصیتها که
نزد وی محبوب بوده مکروه گردد چنانچه عسل مکروه میگردد نزد کسی که خواهش بآن
دارد و هرگاه داند بآن سمیتی هست پس خواهشها بترس محترق میشود و اعضا فرمان
بردار میشوند و در دل لاغری و شکستگی و خواری و افتادگی بهم میرسد و کبر و کینه و حسد
مفارقت میکند بلکه تمامی همت آن مصروف ترس و خطر عاقبت میشود از برای کار دیگر
فارغ نمیباشد و شغلی ندارد مگر بملاحظه احوال خود و حساب نفس و جهاد با آن و
رعایت آنکه نفس و لحظه را بباطل نگذراند و هر چیز بخاطر خطور کند و هر سخنی که بر زبان جاری
شود نفس را بآن بازخواست کند تا آنکه ظاهر و باطن آن مشغول باشد بچیزی که از آن
میترسد و از برای امری دیگر فارغ نباشد و این حالت کسی را میباشد که خوف بر آن غالب
باشد و اقل مراتب خوف که اثر آن در عملها ظاهر شود آنست که از محرمات اجتناب کند و باز
داشتن نفس را از محرمات ورع مینامند و هرگاه خوف قوی تر گردد و اجتناب کند از چیزی
که حرمت در آن ممکن باشد آنرا تقوی مینامند و گاه میباشد که چیزی که باکی و شبهه در آن نمیدانند
ترک میکند از برای چیزی که باکی میدارد و این را صدق در تقوی میگویند و هرگاه ختم شود

١٣٩

شود با این حالت مجرد بودن از برای خدمت و چنان شود که بنا نکند چیزی را که سکونت در آن
نمیکند و جمع نمیکند چیزی را که نخواهد خورد و رغبت نکند بدنیائی که میداند از آن مفارقت
خواهد نمود و نفسی از نفسها را صرف غیر خدا نکند این حالت را صدق میگویند و صاحب این
حالت سزاوار است که صدیق نامیده شود و داخلست در صدق تقوی و در تقوی ورع
و عفت در ورع از برای آنکه عفت عبارت است از امتناع از مقتضای شهوتها و بی دین
ثابت شد که خوف اثر در اعضا میکند بباز داشتن آنها از معصیت و اقدام نمودن بر
طاعت **فصل** بدانکه عمل کردن با امید افضلست از عمل کردن با خوف از برای آنکه نزدیکترین
مردم بخدا محبوبترین ایشانست بحق و محبت بسبب امید غالب میشود و از برای این است که
که مرغبات در رجا و حسن ظن بخدا وارد شده خصوصا هنگام مردن خدای عز و جل در قرآن
مجید فرموده یا عبادی الذین اسرفوا علی انفسهم لا تقنطوا من رحمة الله ان الله یغفر الذنوب
جمیعا انه هو الغفور الرحیم یعنی ای بندگان من که بمعصیت کردن ستم بر خود کرده اید از رحمت
من مایوس نباشید بدرستی که خدای عز و جل جمیع گناهان را خواهد آمرزید و خدا بسیار
آمرزنده و بسیار رحم کننده است پس اصل مایوس شدن را حرام کرده و نیز فرموده
ان ربک لذو مغفرة للناس علی ظلمهم یعنی بدرستیکه خدای عز و جل صاحب آمرزش است از
برای مردمان بر ستمهای که بخود کرده اند و گروهی را سرزنش کرده و فرموده و ذلکم ظنکم الذی

ظننتم بربکم اردیکم یعنی این گمان بد بود که بخدا برده بودید و این شما را هلاک کرد و نیز فرموده
و ظننتم ظن السوء و کنتم قوما بورا یعنی گمان بد بخدا بردید و شما جمع هستید هلاک کرده اید
و حضرت پیغمبر صلعم فرمودند که خدای عز و جل میفرماید که من نزد گمان بنده هستم که بنده من بمن داشته
باشد پس باید که گمان برد بمن هر چیزی که خواهد و نیز آنحضرت فرمودند نمیمیرد احدی از شما
مگر آنکه گمان خوب بخدای عز و جل داشته باشد و وقتی آنحضرت داخل شد بر شخصی که در حالت
نزع بود پس فرمودند خود را چون می یابی آن شخص گفت چنان می یابم خود را که در گناهان
میترسم و امیدوار رحمت خداام پس آنحضرت فرمودند جمع نمیشود این دو در وقت مردن در دل
بنده مگر آنکه خدای عز و جل عطا میکند بآن آنچه را امید داشته باشد و ایمن میسازد او را
از آنچه میترسد و حضرت امیر المؤمنین بشخصی که خوف آن بحد یاس رسیده بود از زیادتی
گناهان فرمودند ای مرد مایوس بودن تو از رحمت خدا عظیم تر است از گناهان تو و در اخبار
حضرت یعقوب وارد شده که خدای عز و جل وحی فرستاد که آیا میدانی که چرا تفریق کردم
میان تو و میان یوسف از برای آن بود که گفتی میترسم که گرگ او را بخورد و شما غافل باشید چرا
از گرگ ترسیدی و بمن امیدوار نشدی و چرا نظر بغفلت برادران کردی و نظر بمحافظت من نکردی
و حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمودند که حضرت پیغمبر صلعم فرمودند که خدای عز و جل فرموده که
باید عمل کنندگان تکیه نکنند بر عملهائی که میکنند از برای تحصیل ثواب من چه اگر ایشان

سعی کنند و در تمام عمر خود را بتعب اندازند در عبادت من که باز مقصر خواهند بود
و در میان عبادتها چنانچه باید بکنه عبادت من نخواهند رسید و نخواهند یافت آنچه را
بوسیله عبادت میکنند از گرامی داشتن من ایشان را و متنعم کردن ایشان در بهشت من و درک
جوار من بدرجه‌های عالیه رسیدن بلکه باید که برحمت من اعتماد و وثوق نمایند و از فضل من
امیدوار باشند و اطمینان ایشان بگمان خوب بمن داشتن باشد چه اگر رحمت من در آن وقت
ایشان را در می یابد و احسان ایشان را خوشنود میسازد و آمرزش من جامه عفو را
برایشان می پوشاند بدرستی که من آن خداوندم که بسیار بخشاینده ام و در پناهم کسی
اخوت بمؤمنان و بصفت رحمت نامیده شده ام و نیز آنحضرت فرمودند که در کتاب
حضرت علی علیه السلام یافتیم این را که حضرت پیغمبر صلعم بر بالای منبر فرمودند بحق آن خدائی که بغیر از او خدائی
نیست قسم میخورم که هرگز هیچ بنده خیر دنیا و آخرت نرسیده مگر بسبب حسن ظن بخدا و
امید بآن داشتن و خوش خلق بودن و از غیبت مؤمنان خود را باز داشتن بحق آن خدائی
که بغیر از آن خدائی نیست که بعد از توبه و استغفار خدای عز و جل هیچ بنده را عذاب نمیکند
مگر ببد گمان بخدا و تقصیر بودن در جزا امیدواری و ببد خلقی و غیبت مؤمنان کردن
و بحق آن خدائی که بغیر از آن خدائی نیست هیچ بنده نیست که ظن خوب بخدا داشته باشد مگر
آنکه خدای عز و جل نزد ظن بنده مؤمن باشد زیرا که خدای کریم چیزها در دست اوست

وشرم میکند که بندهٔ مؤمن کمان خوبی بان داشته باشد وخدای عزوجل خلاف کمان
وامیدان بنده را بجای اورد پس کمان خوب بخدا ببرید و رغبت بخدای عزوجل نمایید
وحضرت امام جعفر صادق فرموده اند حسن ظن بخدا انست که امید نداشته باشید مکر
بخدا ونترسید مکر از کناهان خود وطریق تحصیل رجا انستکه متذکر شود فضلهای
سابق را که خدای عزوجل بی واسطه شفاعت کسی عطا نموده وثواب عظیم را که بدون
استحقاق وعده کرده ونعمتهای بسیار را که بغیر سؤال در دنیا واخرت انعام نموده و متذکر
شود سعت رحمت خدا را وسبقت که نموده رحمت بر غضب را واخباری که در سعت رحمت وارد
شده بنحوی است که نتوان شمرد واحتیاجی بذکر ان اخبار نیست زیرا که محتاج بتحصیل رجا
کسیست که خوف یاس بروی غالب باشد واین چنین کسی بسیار کمست وجماعتی که در معاصی
فرو رفته اند ومغرور شده اند باینچه دران هستند از فساد وکناه مثل اکثر مردم این زمان از برای
ایشان شنیدن ان اخبار موجب زیادتی سرکشی وفساد میشود فصل بدانکه رجا
تاحدی محمود است وازانکه در کذرد وبمرتبهٔ امن برسد محض خسران است ودر قران
مجید نازل شده ولا یامن مکر الله الا القوم الخاسرون یعنی ایمن نمیباشد از مکر وعقوبت
خدا مکر جماعت زیانکاران وهمچنین خوف داشتن تاحدی محمود است وازانکه بکذرد
وبمرتبهٔ ناامیدی برسد محض کراهیت در قران کریم وارد شده ومن یقنط من رحمة ربه

الا الضالون یعنی ناامید نمیشود از رحمت خدا مکر کمراهان وباز بمرتبهٔ یاس که محض کفرست
میشود در قران مجید است انه لا ییاس من روح الله الا القوم الکافرون یعنی بدرستی که
مایوس نمیشود از رحمت خدا مکر جماعت کافران واصلح انست که خوف ورجا برابر باشند که
حضرت امیر المؤمنین سلام الله علیه ببعضی از فرزندان خود فرمودند ای پسرک من از خدا
بترس بترسیدنی که اکر حسنات تمام مردم روی زمین را ببری خدای عزوجل بیاوری از تو
قبول نخواهد کرد وامید بخدا بدار امیدی که اکر کناهان تمام مردم عالم را نزد خدای عز
وجل بیاوری تمام انها را خواهد امرزید وحضرت امام محمد باقر فرمودند هیچ بنده
مؤمنی نیست مکر انکه در دل او دو نور میباشد نور ترس ونور امید وهریک اکر بدیکری
سنجیده شود زیاد نخواهد بود وخدای عزوجل در وصف جماعتی که مدح ایشان را کرده
جمع نموده میان خوف ورجا وفرموده یدعون ربهم خوفا وطمعا یعنی میخوانند خدا را
در حالت ترس وطمع ونیز فرموده یدعوننا رغبا یعنی میخوانند ما را از روی رغبت و ترس
واما سبب غلبهٔ رجا در غالب مردم فریفتکی وقلت معرفتست بلکه اصلح از برای ایشان
غلبهٔ خوفست که در وقت مردن که دران مقام اصلح غلبهٔ رجاست وحسن ظن بخدا از برای
انکه خوف نازل منزلهٔ تازیانه است که باعث است بر عمل ودر وقت مردن هنکام عمل
سر امده وطاقت اسباب خوف نمیباشد زیرا که اسباب خوف موجب قطع رکهای دل است

و معصیت بر تعجیل مرگ و بیم و رجا باعث قوت طلب و محبوب میگرداند خدا را که صد
بان میباشد و سزاوار انست که هیچ بنده مفارقت از دنیا نکند مگر انکه محب خدا باشد که
تا محب بلقای ان داشته باشد چرا که هر که محب لقای خدا است خدای عز و جل محب
لقای اوست و هر که بر محبوب خود وارد شود بقدر محبت سرور میدارد و هر که از محبوب خود
مفارقت نماید محنت و عذاب او زیاده میشود پس هر گاه در وقت مرگ غالب بر قلب
محبت اهل و ولد و مال و مسکن و رفقا و مصاحبان باشد محبوبهای او همگی در دنیا
اند و دنیا بهشت وی است و مرگ بیرون میبرد او را از بهشت و حایل میشود میان او و ما
محبوب او و هر گاه بنده محبوبی بجز خدا و ذکر و معرفت او و فکر در ان نداشته باشد که
و علامتی ان مانعیست از محبوب او و دنیا از برای ان زندانیست و مرگ او را از محبوبش مرهاند
و از زندان خلاص میدهد پس در این هنگام نهایت سعادت بنده است که بمیرد در حالتی
که محب خدا باشد **فصل** بدانکه خوف از خدا دو مرتبه میدارد یکی خوف از عذاب است و این
خوفیست که عامه مردمان میدارند و این حاصل میشود و اصل ایمان بهشت و دوزخ
و بانکه این دو جزای طاعت و معصیت اند و ضعف خوف بسبب غفلت و ضعف ایمان میباشد که
و غفلت بان زایل میشود که او را بیاد خدا اورند و موعظه کنند و همیشه در فکر احوال قیامت
و انواع عذابهای اخرت باشد و بملاحظه خایفان و هم نشینی ایشان و مشاهده احوال

احوال ایشان زیاد میشود اگر مشاهده ایشان میسر نشود بشنیدن احوال ایشان نیز
خالی از تاثیری نمیباشد و مرتبه دوم از خوف اعلی است انست که از خدا خایف باشد
یعنی از دوری و ممنوع از لقای او شدن بترسد و امید بلقای او داشته باشد و این
خوفیست که علما و صاحبدلان میدارند که عارف شده‌اند بصفات خدا الهی و مقتضی
هیبت و خوف و حذر است و مطلع شده‌اند بر سر این کریمه و یحذرکم الله نفسه یعنی میترساند
شما را خدای عز و جل از خود و این شریفه و اتقوا الله حق تقاته یعنی بترسید از خدا چنانچه
باید از خدا بترسید و این کریمه انما یخشی الله من عباده العلماء یعنی جز این نیست که میترسند
از خدا جماعت علماء و این رضی الله عنهم و رضوا عنه ذلک لمن خشی ربه یعنی خدا از ایشان راضیست
و ایشان از خدا راضیند و این خشنودی از برای کسی حاصل است که از خدا بترسد و از حضرت
پیغمبر ص منقولست که فرمودند راس حکمت ترس خدا است و در دعائی که منسوب است بحضرت امام
زین العابدین ع وارد شده که خداوندا عجب است از کسیکه ترا بشناسد و از تو
نترسد و حضرت امام جعفر صادق ع فرمودند که هر که خدا را شناسد از خدا میترسد و هر که
از خدا ترسد دل از دنیا برمیدارد و فرمودند از جمله عبادات بسیار از خدا ترسیدن است
خدای عز و جل فرموده انما یخشی الله من عباده العلماء و نیز فرموده فلا تخشوا الناس و اخشونی
یعنی از مردم مترسید و از من بترسید و فرموده و من یتق الله یجعل له مخرجا یعنی هر که از خدا بترسد

خدای عز و جل میکرد انداز برای او بیرون شدن از هر سختی و نیز آنحضرت فرمودند که عجب
شرافت و نیکنامی در دل بنده خایف گوشه نشین میباشد و نیز فرمودند بنده مؤمن
در میان بنده دو خوف میباشد یکی خوف آنکه نمیداند که خدای عز و جل در گناهان گذشته
او چه حکم کرده و دیگری آنکه در باقی مانده عمر در چه مهلکها خواهد افتاد پس داخل هیچ
صباحی نمیشود مگر خایف و اصلاح نمیکند او را مگر خوف و فرمودند مؤمن مؤمن نمیباشد
تا آنکه خائف و راجی باشد و خایف و راجی نمیباشد تا آنکه عمل کند از برای چیزی که میترسد
و امید میدارد در وقتی آنحضرت با اسحق ابن عمار فرمودند ای اسحق از خدا بترس چنانکه
گویا خدا را می بینی و اگر تو خدا را نمی بینی خدا ترا می بیند و اگر چنان میدانی که خدا ترا
نمی بیند کافر خواهی بود و اگر چنان میدانی که خدا می بیند و دیگر باره معصیت او را
مینمائی پس خدا را سهل ترین نظر کنندگان [illegible] خواهی بود و فرمودند هر که از خدا
بترسد خدای عز و جل چنان میکند که همه چیز از او بترسد و هر که از خدا نترسد خدا
چنان میکند که او از همه چیز بترسد و حضرت پیغمبر فرمودند هیچ مؤمنی نیست که اشکی از چشم
او بیرون آید اگر چه بقدر پر مگسی باشد و آن اشک بر روی او برسد مگر آنکه حرام میسازد
او را بر آتش جهنم و فرمودند اگر دل مؤمن از ترس خدا بلرزد گناهان از وی فرو میریزد
چنانچه برگ از درختان و ابن بابویه در کتاب عرض المجالس از لیث بن ابی سلیم روایت کرده

کرده که میگفت شنیدم از مردی از قبیله انصار که میگفت وقتی در خدمت حضرت پیغمبر
در روز بسیار گرمی در زیر سایه درختی نشسته بودیم که مردی آمد و جامه را
کند و بر روی زمین بسیار گرم می غلطید و گاهی پشت و شکم و گاهی رو را بر زمین گرم
داغ میکرد و میگفت ای نفس این عذاب را بچش که عذاب خدا عظیم تر است از آنچه
من بتو کردم و حضرت پیغمبر ملاحظه کارهای او را میکرد و بعد از آن او جامها
پوشید و رو بجانب ما کرده و آنحضرت بدست مبارک اشاره بآن مرد و او را دعوت
کرد و گفت ای بنده خدا دیدم که کاری که میکردی که هیچکس را ندیده ام این کار را بکند با نفس خود
و چه چیز ترا بر این داشت که این کار بکنی آمرد گفت که ترس خدا مرا بر این داشت و
گفتم ای نفس این را بچش که عذاب خدا از این عظیم تر است پس آنحضرت فرمودند که
که بتحقیق از خدا ترسیدی چنانچه باید ترسید و بدرستی که خدای عز و جل فخر میکند با اهل
آسمان بتو بعد از آن آنحضرت با اصحاب خود فرمودند که ای گروه حاضران نزدیک
این مرد روید تا از برای شما دعا کند پس صحابه پیش رفتند و آمرد دعا باشان کرد و گفت
خداوندا جمع کن امر ما را بر هدایت و تقوی را توشه ما گردان و بهشت را ماوای ما کن
و حدیث بهلول گفتن در حدیثی است مشهور و در کتاب عرض المجالس مذکور حضرت
امام محمد باقر فرمودند که حضرت امیر المؤمنین سلام الله نماز صبح را با مردم گذاردند و هنگامی

فارغ شدند مردم را موعظه کردند و گریستند و مردم را از ترس خدا گریانیدند و بعد از آن
فرمودند آگاه باشید بخدا قسم بخوبرم که میشناسم جماعتی را که در زمان پیغمبر ص بودند
صبح و شام میکردند در حالتیکه موهای ایشان پریشان و روها غبارآلود و شکمها خالی
از طعام بود و میان پیشانیها ایشان پینه بود بزانوی شتر و شبها را در عبادت خدا بروز می‌آوردند
گاهی در سجده و گاهی ایستاده بودند و بنوبت گاهی پیشانی در زمین میگذاشتند
و گاهی قدمها را در آن میکردند و میگفتند با خدا در خلاصی از آتش جهنم و بخدا قسم
که ایشان را با این حالت دیدم مع هذا از خدا ترسان و بر نفس خود مات بودند و در روایتی
دیگر فرمودند که بالا از آتش جهنم در گوشهای ایشان بود و هر گاه در نزد ایشان نام خدا
برده میشد میجنبیدند چنانچه درخت میجنبید از بادهای سخت که گمان میبردی که اعجاب عبث
شبها را بغفلت گذرانیده اند که اینقدر خوف داشتند بعد از آن امام محمد باقر ع
فرمودند که حضرت امیرالمؤمنین ع را بعد از این حکایت دیگر کسی خندان ندید تا از دنیا رحلت
نمودند و اما خوف ملائکه و انبیا و اولیا و ائمه هدی مانند خوف جبرئیل و میکائیل
و پیغمبر ص و حضرت ابراهیم و داود و یحیی و امام زین العابدین ع و غیر ایشان از ارباب حدیث
در کتابها ذکر کرده اند و هر که خواسته باشد رجوع بآنها کند که این کتاب گنجایش ذکر آنها را
ندارد و از راه طول ترک داده اند **فصل** بدانکه خوف متحقق نمیشود مگر بانتظار مکروهی

مکروهی و مکروه یا بحسب ذات مکروه است مانند آتش و یا مکروه است از آن راه که منجر
بمکروهی میشود چنانچه معصیتها مکروه است از آن جهت که منجر بمکروهی در آخرت میشود و
ناچار است از برای هر خائفی که یکی از این دو قسم را در نظر داشته باشد و انتظار آن مکروه
در دل او قوی گردد تا آنکه بخاطر آوردن آن مکروه دل او در سوزش باشد و مراتب خائفان
در آنچه بر دل ایشان غالب باشد از مکروهائی که حذر از آنها میشود مختلف میباشد
و اما جمعی از خائفان که غالب باشد بر دل ایشان مکروهائی که بحسب ذات نباشد بلکه
نظر بغیر باشد پس بعضی از آنها کسی است که غالب میشود بروی خوف مردن پیش از توبه
یا خوف برهم زدن توبه یا خوف ضعف قوت از وفا کردن تمام حقوق خدای عز و جل
یا خوف زوال رقت قلب و مبدل شدن آن بقساوت یا خوف میل از جاده مستقیم یا خوف
غالب شدن عادت در متابعت شهوتهائی که مأنوس شده یا خوف آنکه خدای عز و جل
واگذاشته باشد او را بطاعتهائی که تکیه بر آنها کرده و در میان مردم بسبب آنها معزز و
محترم است یا خوف زیادتی نشاط بوفور نعمتهای الهی یا خوف آنکه او یاد خدا بازمانده
بدیگری دارد یا خوف آنکه خدای عز و جل او را واگذاشته باشد بنعمتهای پی در پی یا خوف
ظاهر شدن مفاسد طاعتها تا آنکه ظاهر شود از برای وی از جانب خدا چیزیکه خیال نداشت و
گمان نداشت یا خوف مظلمه‌های مردم که در نزد او باشد از غیبت و خیانت و

بودن یا خوف چیزی که میداند که تا آخر عمر هم خواهد رسید یا خوف تعجیل عقوبت در دنیا
و رسوا شدن پیش از مرگ یا خوف فریفته شدن بزینتهای دنیا یا خوف مطلع شدن
خدا بر باطن در حالتی که از خدا غافل باشد یا خوف آنکه عاقبت او در وقت مرگ بدی ختم
شود یا خوف آنکه در روز ازل قلم قضا ببدی او جاری شده باشد و تمام اینها خوفهائیست که
عارفان میدارند و از برای هر یک از اینها خصوص فایده هست یا اینکه سلوک کند
سبیل اجتناب را از هر چه منجر شود باینها از آن متنبه شد پس هر که از غلبهٔ عادت مضطرب شد
مواظبت کند بر ترک عادت و هر که ترسید که خدای عز و جل بر باطن او مطلع شود مشغول
شود بپاکیزه ساختن دل از وسوسهای شیطان و همچنین باقی اقسام و غالب ترین این ترسها
بر پرهیزکاران خوف بدی خاتمه است چو اگر امر در آن خطر بسیاری دارد و عالی ترین اقسام
و دلالت کننده ترین اینها بر کمال معرفت خوف روز ازلست از برای آنکه خاتمه فرع سابقه است
و از آن ناشی میشود بعد از آنکه اسباب بسیاری در میان در آید پس خاتمه اظهار میکند آنچه را
در ام الکتاب در قضای الهی سبقت گرفت و اشاره باین شده آنچه حضرت صادق ع فرمود
که حضرت پیغمبر ص فرمود خطبه خواندند از برای مردم و بعد از آن دست راست مبارک را
بهم گذاشتند و فرمود ندای مردمان میدانید که چه چیز در کف دست منست گفتند خدا و رسول
خدا بهتر میدانند فرمود نام بهشتیان و اسم پدران و قبیلهای ایشانست تا روز قیامت بعد از آن

بعد از آن دست چپ را بلند کردند و فرمود ندای مردمان میدانید که چه چیز در کف دست
منست گفتند خدا و رسول خدا بهتر میدانند فرمود نام جهنمیان و اسم پدران و قبیلهای
ایشانست تا روز قیامت بعد از آن فرمود خدای عز و جل حکم کرده و عدالت نموده عدل
امیر را سر منبر فرمودند و گفتند که گروهی در جهنم و بهشت حضرت صادق ع فرمودند که گاهی
گروه سعادتمند در راه اشقیا برده میشود تا آنکه مردم میگویند که چه شبیه است بشقاوتمندان
بلکه از ایشان است بعد از آن در میابد او را سعادت و گاهی که گروه شقاوتمند در راه
سعدا برده میشود تا آنکه مردم میگویند چه شبیه است بسعادتمندان بلکه از ایشان است بعد از آن
در میابد او را شقاوت بدرستی که هر که را خدای عز و جل سعادتمند نوشته اگر نمانده
باشد از دنیا مگر بقدر فاصله دو شیدن شتر که از برای او بسعادت ختم میشود و اما جمع
انچه بعضی که غالب میباشد بر نفوس ایشان استیلا میکنند و هی که عجب ذات مکروه است
پس بعضی از ایشان کسی است که غالب است بر او خوف بیهوشیهای مرگ و بعضی را یا خوف سوال
منکر و نکیر یا عذاب قبر یا هول روز قیامت یا خوف ایستادن در برابر خدای عز و جل و شرم
داشتن از پرده دریها و سوال از نقیر و قطمیر کردن یا خوف صراط و تیزی آن و کیفیت گذشتن
بر آن یا خوف از آتش جهنم و غلها و هولهای آن یا خوف محروم شدن از بهشت که دار نعیم
و ملک پاینده است و از نقصان درجات یا خوف ممنوع شدن از لقای خدای تبار

این اعلا از انهاست و این خوف عارفانست و خوف فقها سابق خوف عابدان و زاهدان
و عامه عاملانست و مخفی نیست که فضیلت هر چیزی بقدر اعانت انست بر سعادت و
سعادتی مثل سعادت لقای خدای عز و جل نیست و باین سعادت نمیتوان رسید مگر
بتحصیل محبت خدا و انس بان در دنیا و حاصل نمیشود محبت مگر بمعرفت و حاصل نمیشود
معرفت مگر بمداومت بر فکر و حاصل نمیشود انس مگر بمحبت و مداومت بر ذکر و میسر نمیشود
مواظبت بر ذکر و فکر مگر بکنده شدن محبت دنیا از دل و کنده نمیشود این محبت مگر بترک
دنیا و شهوتهای ان و ترک چیزهای مرغوب ممکن نیست مگر بترک خواهشها و ترک
خواهشها هیچ چیز اقتدار نمیشود که باتش خوف محو شود پس خوف اتشیست که شهوتها
محو میشود و در این هنگام ظاهر شد که فضیلت خوف بقدر سوزانیدن شهوتهاست و بقدر
باز داشتن از معصیتها و ترغیب بر طاعاتست و این مختلف میشود بسبب اختلاف درجات
خوف چنانچه بیان کردیم **فصل** بدانکه بدی خاتمه سببهای مختلف دارد و مرجع انها بچند سبب
اما سبب اول و ان عظیم ترین سببهاست انست که در وقت جان کندن و ظهور اهوال
مرگ شک یا انکار بر دل غالب شود و در این حالت که قبض روح میشود پس این چیز غالب
شود بر دل حجاب گردد میان بنده و میان خدای عز و جل و این مقتضی دوری دایمی و عذاب
ابدیست و سبب این انست که مردی اعتقاد خلاف حق در ذات و صفات و افعال خدای
وعقل

و عقل خود یا بتقلید جازم داشته باشد در وقت جان کندن بطلان این چیزها ان را که بجهل اعتقاد
داشته بر وی ظاهر شود چه این حالت حالتی است که پرده از روی چیزها برداشته
میشود و ظهور بعضی از اعتقادات که از راه جهل باشد سبب بطلان بقیه اعتقادات
باشد که در انها میشود پس اگر اتفاق افتد که در وقت حضور این خاطر روح او از این
مفارقت کند پیش از انکه توبه کند رجوع کند باصل ایمان پس ختم عاقبت او ببدی شده
خواهد بود و روح او در حالت شک مفارقت نموده خواهد بود خدای عز و جل
فرموده و بدا لهم من الله ما لم یکونوا یحتسبون یعنی ظاهر شد از برای ایشان از جانب
خدا چیزی که گمان نداشتند و نیز فرموده هل ننبئکم بالاخسرین اعمالا الذین ضل سعیهم
فی الحیوة الدنیا و هم یحسبون انهم یحسنون صنعا یعنی اگاه کنم شما را بحیی که زیان کارترین
مردمند از افعال که سعی ایشان در زندگی دنیا ضایع شده و ایشان گمان میبرند که خوب
میکنند و جماعت ابلهان از این خطر برکنارند و مراد از ابلهان گروهیند که ایمان بخدا
و رسول خدا و روز اخرت اورده اند ایمان مجمل و از برای این گفته که وارد شده که بیشتر
اهل بهشت ابلهانند و در اخبار منع از بحث و نظر و خوض در علم کلام وارد شده
و وارد شده که اکتفا بظاهر شرع باید کرد با اعتقاد انکه خدای عز و جل شریک ندارد
و سبب منع انست که خطر بحث از صفات عظیم است و عقبهای او بسیار و سلوک ان

و راههای آن نا هموار و عقلها از ترسیدن بعظمت خدا ناتمام و عقلها بسبب آنکه مفطور بر آن
شده اند از محبت دنیا محجوب بدان آنکه بنور یقین مهتدی شوند و آنچه را اهل محبت [illegible]
عقل ناقص ذکر کرده مانند پریشان و صغار ضعیف شود لهذا آنچه در ابتدای نشو و نما باو افضا(؟)
رسیده الفت و تعلق می باشد و تعصبهای که در میان مردم بر آنچه میشود از قبیل همینها میباشد
که اعتقاد ایشه موروث یا ماخوذ بمحض ظن از معلمان در ابتدای او را موکد و محکم میسازند
و با طبعها محبت دنیا مشعوف و بر آن اقبال میکنند و شهوتها گلوی او را میگیرند از غافلی که
می باشند و هر گاه راه سخن در ذات و صفات خدا برای عقل مفتوح شود با آنکه مردم
در افهام متفاوت و در طبعها مختلف میباشند و هر جا اهلی حریص می باشد بر اینکه در دعوای
کمال و احاطه بکنه حق بکنند در اعقام زبان همرکوبا میشود با آنچه در خواطر ایشان خطور کرد
با بدل هم تعان جای کرده با وبطول الفت با مخالف حکم میشود و بالکلیه را مضمحل می از
ایشان مسدود میکی دد پس سلامتی مردم در آنست که مشغول عملهای صالح شوند و آنچه
از حد طاقت ایشان بیرونست متعرض آن نشوند مگر کسیکه خدای عز و جل او را دیده(؟)
قصد کرده باشد تاویل چیزها با و تعلیم کرده باشد و نور حکمت در دل او افروخته
شده باشد و این در نایاب از قبیل کبریت سرخست و اما سبب دوم در بدی خاتمه
اینست که اولا ایمان ضعیف باشد و محبت دنیا بر دل مستولی شود و هر گاه ایمان ضعیف

ضعیف باشد محبت خدا ضعیف و محبت دنیا قوی میشود و آخر بجایی میشود که در دل
جای محبت خدا باقی نمیماند مگر حدیث نفسی که در خاطر او خطور کند و اثری از آن
در مخالفت نفس و میل از طریق شیطان ظاهر نشود و این باعث آن میشود که در
متابعت شهوتها فرو رود تا آنکه دل او تیره و با سیاه و سیاه کردد و ظلمتهای
گناهان در دل بر روی هم نشیند و همیشه آنچه از نور ایمان در دل باشد او را در
نشاند تا ختم بر دل شود و زنگ بگیرد و هر گاه سختیهای مرگ بیاید ضعف محبت خدا
زیادتر میشود از آن راه که می بیند که از دنیا مفارقت خواهد کرد و دنیا محبوب
که بر دل غالبست و نمیخواهد مفارقت از آن سالم میشود و این مفارقت را از جانب خدا
میداند پس انکار آنچه خدا تقدیر کرده از برای در خاطرش میکند و بغض آن
که بجای محبت خدا بغض خدا در باطن او پیدا شود و اگر در آن لحظه که این در خاطر
خطور کرده کرده اتفاق افتد که روح مفارقت کند پس بیعت از برای او خاتمه خواهد
شد و هر گاه در دل او محبت خدا غالب تر از محبت دنیا باید اگر چه دنیا را نیز دوست
داشته باشد این چنین کسی از این نوع خطر دورتر خواهد بود و محبت خدا در مردم
مگر کسیکه خدا شناس باشد خدای عز و جل فرموده قل ان کان آباؤکم و ابناؤکم
و اخوانکم و ازواجکم و عشیرتکم و اموال اقترفتموها و تجارة تخشون کسادها و مساکن

ترضونها احب الیکم من الله و رسوله و جهاد فی سبیله فتربصوا حتی یاتی الله بامره یعنی بگوای
محمد صلعم اگر پدران و فرزندان و برادران و زنان و خویشان شما و مالهائی که کسب کرده
اید و تجارتی که از کساد ان میترسید و خانه‌هائی که میپسندید بدیده اید محبوب تر است در نزد شما
از خدا و رسول خدا و جهاد در راه او پس انتظار مکشید تا امر خدا که مرگ باشد بیاید
و اما سبب سیم بسیاری معصیت است اگرچه ایمان قوی باشد و بیان این انست که سبب ارتکاب
معاصی غلبه شهوتهاست و ثابت بودن انها در دل بکثرت انس و عادت و هر چیز که ادمی
در مدت عمر انس بان گرفته در وقت مرگ بخاطرش می‌آید پس اگر بیشتر میل او بطاعات
بیشتر انچیز در وقت مرگ نزد او حاضر میشود طاعات حاضر است و اگر بیشتر میل او بمعصیتها است
در وقت مرگ غالب بر دل او ذکر معاصی است و بسیار باشد که در وقت غلبه شهوتهای
دنیا و معصیتی قبض روح او شود و دل او وابسته بان باشد و از خدا محجوب باشد پس کسیکه
ارتکاب گناه نماید مگر گاه بگاهی از این خطر دورتر است و همچنانکه ادمی در خواب
نمی‌بیند مگر انچیز را در تمامی عمر انس بان گرفته و شیر باشد با انچیز در بیداری مشاهده
نموده و همچنین در وقت جان کندن و حالتی که مقدم بر ان می‌باشد از بیهوشی حاصل گردد
چیزهای مانوس میباشد و در دل جای میگیرد چه اگر مرگ شبیه است بخواب و برابرش باشد
که غلبه انس بان خواهشهای دنیوی سبب انست که صرف میشود در دلش مثل انچه

شود و طبعش بان رغبت کند و قبض روح او در ان حالت شود و مراد از بدی خاتمه
اینست اگرچه اصل ایمان باقی باشد و هر که خواسته باشد که خواطر خود را باز دارد از
منتقل شدن ببعضها و شهوتها و هر چیز که آن ندارد مگر انکه در تمام عمر مجاهده نماید و باز داشتن
نفس از انها و قلع شهوتها از دل و این قدر رغبت که داخل در تحت اختیار است و همیشه مراقبت
بر حضور نمودن است و خوف از فکر در مواقعی که باز میدارد ان از طاعت محلی ساختن همیشه خیر
اینست ان برای حالت جان کندن چه اگر ادمی عمر را برحالتی که کرده گذرانیده و محشور میشود
بر حالتی که مرده چنانچه در حدیث وارد شده مراد برای اینست که نقل شده از حالی که در حالت
نزع کلمه شهادتین را باو تلقین میکردند او میگفت تیغ و شمشیر جهاد و دل او مشغول جهاد
بود که پیش از مرگ او عادت بان داشت و انچیز در وقت مرگ محو شد خواطرهای بد نیست
که در دل خطور کنند و نیست عبادت ان خاطر بد نیست انچه حضرت پیغمبر صلعم فرموده که
مردی میباشد که پنجاه سال عمل بهشتیان میکند تا انکه میان او و بهشت بقدر دوش فاصله
دوشیدن شتر میباشد پس ختم میشود برای او بانچه در روز اول مقدر شده بود انچه
حضرت فرموده از مقدار فاصله دوشیدن شتر اینقدر از وقت و سعت عملهای که
موجب شقاوت باشد نمی اید بلکه خاطرهای بد است که بدل خطور میکند مانند
برق که در عت میبود از برای اینست که خوف عارفان از بدی خاتمه عظیم میباشد

انکه کسی ادمی خواهد که در خواب ببیند مکر احوال صالحان و احوال طاعات و عبادات را بهم
میشود اکرچه کثرت صلاح و مواظبت بران تاثیر میکند اما اضطرابهای بالکلیه داخل در بحث
ضابطه نمیباشد اکرچه غالب انست که انچه در خواب ظاهر میشود مناسب ان میباشد
که در بیداری غالب است و ازین ظاهر شد که عملهای ادمی همکی ضایع است اکر باکی
نماند در دم اخر که قبض روح ان میشود ظاهر شد که سالم بودن با اضطراب موجبات خاطر
بسیار مشکل است و ازین است که کفته اند عجب ندارم از کسیکه هلاک شده چون هلاک
شده اما عجب دارم از کسیکه نجات یافته چون نجات یافته است و از برای اینکه این خطر عظیم است
شهادت او شبیه که از دست بران برده میشود و مرک ناکهان مکروه است اما ولیکن ناکهان
از برای انکه بسیار باشد که در وقتی که خاطری بدی غالب و مستولی بر دل باشد اتفاق افتد
و اما شهادت عبارت است از قبض روح در حالتی که در دل غیر از محبت خدا چیزی باقی
نباشد محبت دنیا و اهل و مال و ولد از دل بیرون رفته باشد از برای هیچکس محبت نمرده
و در حالتی که توطین نفس بر مرک نموده باشد مکر انکه محبت خدا باشد و طلب رضای او نماید
و دنیا را باخرت فروخته باشد و راضی باشد بیعی که خدا تعالی باو نموده چنانچه فرموده
ان الله اشتری من المؤمنین انفسهم واموالهم بان لهم الجنة تا اخر یعنی بدرستی که خدای عزوجل
خریده است از مومنان نفسها و مالهای ایشانرا بعوض انکه بهشت از برای ایشان باشد باب چهارم

باب چهارم در محبت و انس است بدانکه محبت غایت اقصی از مقامات و طبقه اعلی درجات است
و بعد از این مقامی نیست مکر انکه ثمره از ثمرات انست مثل شوق و انس و رضا و پیش از ان مقامی
نیست مکر انکه مقدمه از مقدمات اوست مثل صبر و زهد و سایر مقامات و محبت اکرچه
نادر الوجود است اما دلها خالی نیست از تصدیق بامکان ان اما محبت خدا اکرچه بعضی
بان نموده تا انکه بعضی از اهل علم انکار امکان ان نموده اند و کفته اند محبت خدا معنی بغیر از
مواظبت بر طاعت ندارد و اما حقیقت محبت محال است مکر با جنس و مثل و چون منکر محبت شدند
اند منکر انس و شوق و لذت مناجات و سایر لوازم محبت و توابع ان شده اند تا انکه
انچه در قران و حدیث و حکایتهای محبان وارد شده صریح است بر ثبوت حقیقت محبت
خدا و لوازم ان بیرون انکه قابل تاویل باشد اما از شواهد قران ایه یحبهم و یحبونه یعنی
خدا مومنان را دوست میدارد و مومنان خدا را دوست میدارند و ایه والذین امنوا
اشد حبا لله یعنی جماعت مومنان بیشتر محبت بخدا میدارند و ایه قل ان کان اباؤکم و ابناؤکم
واخوانکم تا احب الیکم من الله و رسوله و معنی ایه در فصل سابق کذشت و حضرت پیغمبر ص
فرموده که هیچیک از شما مومن نمیباشد تا انکه خدا و رسول در نزد او محبوبتر از غیر انها
باشند و نیز انحضرت در دعا فرموده بار خدایا روزی من کن محبت خود را و محبت کسیکه تو را
میدارد و محبت چیزی که مرا بمحبت تو نزدیک میکند و مکردان محبت خود را در نزد من محبوبتر از

اب برد و در خبر مشهور وارد شده که حضرت ابراهیم ع بملک الموت فرمودند در وقتیکه
بجهة قبض روح او آمده بود آیا دیده که دوست دوست خود را بمیراند پس خدای عزّ و جل
وحی بوی نمود آیا دیده دوست کراهت از ملاقات دوست داشته باشد بعد از آن
بملک الموت فرمودند الحال قبض روح مرا بکن و در مناجات حضرت موسی وارد شده
که ای موسی بن عمران دروغ میگوید هر که گمان میکند که مرا دوست میدارد و هرگاه شب
شد از من غافل شده بخوابد آیا هر دوستی محبت نمیدارد که با دوست خلوت کند آگاه
باش ای پسر عمران که من حاضرم و بر دوستان خود مطلع هرگاه شب تیره شد دیدهای
دلهای ایشان متوجه من میشود و عقوبت من در برابر چشم ایشان ممثل میشود و مرا با من
مخاطب میسازند و در حضور با من سخن میگویند ای پسر عمران چنان کن که دل تو از برای من شکستگی
و بدن تو افتادگی نماید و چشمهای تو اشک ریزند و شبهای تاریک و هرگاه چنین کنی مرا
نزد خود خواهی یافت و روایت شده که حضرت عیسی ع بسه نفر گذشت که بدنهای ایشان
لاغر و رنگهای ایشان متغیر شده بود پس عیسی با ایشان گفت چه چیز شما را باینحال کرده
که مشاهده میکنم در جواب گفتند ترس آتش جهنم پس فرمودند لازم است بر خدای
عزّ و جل که خایف را ایمن سازد و بعد از آن بسه نفر دیگر رسیدند و ایشان لاغرتر و متغیرتر
بودند فرمودند چه چیز شما را باینحالت کرده در جواب گفتند اشتیاق بهشت فرمودند

فرمودند لازم است بر خدا که عطا کند بشما آنچه امید دارید و بعد از آن بسه نفر
دیگر رسیدند و لاغری و تغیر ایشان بیشتر بود و گویا روهای ایشان آینها بود از نور
پس فرمودند چه چیز شما را باینحال کرده گفتند محبت خدا فرمودند مقربان شمائید
پس در کتاب علل الشرایع از پیغمبر ما روایت شده که حضرت شعیب از محبت خدا
گریستند تا کور شدند و خدا بینائی دیده او را بینا گردانید و بعد از آن گریه کردند تا کور
شدند خدای عزّ و جل دیده او را بینا گردانید و باز گریستند تا کور شدند حق تعالی
او را بینا گردانید چون مرتبه چهارم شد وحی فرستاد خدای عزّ و جل بوی تا کی اینحالت
خواهی داشت اگر گریه تو از ترس آتش جهنم است ترا امان دادم و اگر از برای شوق
بهشت است بهشت را بر تو مباح گردانیدم پس حضرت شعیب عرض کرد خداوندا تو
میدانی که گریه من از ترس جهنم و نه از شوق بهشت است ولیکن محبت تو در دل من
جا کرده و صبر نتوانم کرد تا ترا ببینم پس وحی بوی آمد هرگاه این چنین است از برای
همین بزودی کلیم خود موسی بن عمران را خادم تو میگردانم و حضرت امیر المؤمنین ع
در بعضی از دعاها فرمودند ای چنان انگار ای خدا و سید و مولا و پروردگار
من که صبر کردم بر عذاب تو اما چگونه صبر کنم بر مفارقت تو و حضرت امام حسین ع
در دعای عرفه فرمودند تو آن خدائی که زایل گردانیده اغیار را از دلهای دوستان

خود تا آنکه غیر ترا دوست ندارند و پناه بغیر تو نبرده اند و فرموده اند ای خداوندی که حشناسنده

شیرینی انس را بدوستان خود پس در برابر تو ایستادند در حالتیکه تملق و افتادگی میکنند

و در مناجات انجیلیه که منسوب است بحضرت سجاد عم وارد شده که فرموده معبود من

تو میدانم معبود من که البته بتحقیق ترا دوست دارم دوستی که حلاوت آن در دل او ارکرده و بدن

محب بود الهی انس کوفتم و حالات در حکمهای عدل تو آنکه اسباب رحمت را از معتقدان محبتت

مهربندی و در مناجات دیگر فرموده خداوندا بکردان ما را از جماعتی که درختان شوق شجر

در باغهای سینه‌های ایشان درخت را محکم کرده و شورش محبت تو را بلعه و رشته دلهای ایشان

احاطه نموده و فرموده و ملحق ساز ما را به بندگان خود آنچنان بندگانی که عبادت عطا عبها

بسوی تو مسارعت مینمایند و علی الدوام در تو را میکوبند و در شب و روز ترا پرستش میکنند

و از هیبت تو بر خود میلرزند آنچنان کسانیکه صاف کردانیده از برای ایشان ابهای محبت

و مودت را که بر ایشان داده میشوند و رسانیده ایشان را بعطایای بسیار و فرموده بر کردانیده

باطنهای ایشان را از محبت خود و سیراب کرده ایشان را از صافی شراب دوستی خود پس بسبب تو

ملذوذ مناجات تو رسیدند و از جانب تو بغایت مقصودها رسیدند و فرموده بتحقیق

که عمل همت من بتو منقطع شده و رغبت من بجانب تو مصروف شده پس تو مراد منی عزیز

نه واز برای تو ست بیخوابی و کم خوابی من نه از برای غیر تو و ملاقات تو روشنی چشم منست و وصال

و وصال تو آرزوی نفس منست و بتواست شوق من و در محبت تو است وجد من و وجد در محبت

تست و رقت و حرارت شوق من بهوای تو است و مقصود من رضای تو است و حاجت من

دیدن تست و مطلوب من همسایگی تست و غایت سؤالهای من نزدیکی تست و نسیم روح و جسم

من در مناجات تست و دوای مرض من و شفای حرارت محبت و خنکی حرقت قلب و رفع کدورت

من در نزد تست پس فرموده قطع مکن مرا از خود و دور مکردان مرا از خود ای نعمت و بهشت من

وای دنیا و آخرت من و نیز فرموده خداوندا بکردان ما را از کسانیکه حلاوت محبت ترا چشیده بکردانند

بعوض قصد کنند و کسانیکه انس بر نزدیکی تو گیرند و طلب آن کنند که رو از تو برگردانند از تو

بکردان ما را از کسی که برگزیده او را از برای نزدیکی و یاری خود و خالص ساخته او را از برای

خواهش و محبت خود و مشتاق کردانیده او را بملاقات خود و راضی کردانیده او را بقضای

خود و احسان نموده با او بانکه نظر کند بسوی تو و عطا کرده با و خشنودی خود را و ثنا

داده او را از هجرت و بی التفاتی تو و احسان نموده با و بانکه نظر کند بسوی خود و عطا

کرده با و خشنودی خود را و پناه داده او را از هجرت و بی التفاتی خود پس فرموده

و حیران کرده دل او را از برای اراده خود و برگزیده او را از برای مشاهده خود و

روی دل او را از همه چیز پرداخته از برای محبت خود و فارغ ساخته دل او را

از برای محبت خود پس فرموده اند بار خدایا بگردان ما را از آنکسانی که نشاط و شوق ایشان

همیشه متصلست بتو و طریق ایشان آه و ناله است و پیشانی ایشان بر خاک کشته از برای
عظمت تو در سجده اند و اشکهای ایشان از ترس تو روان شده و دلهای ایشان بمحبت تو
بسته شده و از هیبت تو کنده شده ای آنکه گرانوار مقدس او از برای دیدهای
محبان خوش آینده و شعاعات نور وی از برای دلهای عارفان منشأ بر آنکیختن شوقها
ای منتهای دل مشتاقان و ای غایت آرزوهای محبان سوال میکنم از تو محبت ترا و محبت کسیکه
محبت ترا دارد و محبت هر عملی که نزدیک کند مرا بقرب تو و آنکه بگردانی خود را دوستتر نزد من
از هر چه غیر تست و بنهی فرموده خداوند اجر آنچه هست خواطرهای که در دلها افتاده بیاد
کردن تو و چه شیرین است سیر کردن بسوی تو در راههای غیبی و چه خوش آینده است طعم
محبت تو و چه گوارا است آب وصل تو و فرموده و حرارت شوق و اختلاف نمیکند مگر وصال
تو و آتش خواهش را فرو نمی نشاند مگر لقای تو و شعله شوق مرا فرو نمی نشاند مگر نظر کردن
بروی تو و آرمید که حاصل نمیشود مرا بغیر از نزدیک شدن بتو و اندوه و حسرت مرا
دفع نمیکند مگر نسیم لطف تو و بیماری مرا شفا نمیدهد مگر طبابت تو و غم مرا زایل نمیکند
مگر نزدیکی تو و زخم مرا بهبود نمیدهد مگر در گذشتن تو از تقصیرهای من و زنگ دل را جلا نمیدهد
مگر عفو تو و وسواس سینه مرا زایل نمیکند مگر منت تو و امثال این سخنان در دعاهای
ایشان بیش از آنست که توان شمرد و از حضرت امیرالمؤمنین عم روایت کرده فرمودند یکی

بدرستی که خدای عزّ و جلّ را شرابیست از برای اولیای او و هرگاه بیاشامند مست میشوند
و هرگاه مست میشوند نشاط میکنند و هرگاه نشاط کنند خوش حال میشوند و هرگاه
خوش حال شوند گداخته میشوند و هرگاه گداخته شوند خالص میشوند و هرگاه خالص
شوند طلب میکنند و هرگاه طلب کنند می یابند و هرگاه بیابند واصل میشوند و هرگاه
واصل شدند متصل میشوند و هرگاه متصل شوند فرقی میان ایشان و میان محبوب ایشان
نمیماند **فصل** بدانکه محبت عبارتست از میل بچیزی لذتناک و این بعد از معرفت بآن چیز
حاصل میشود و ادراک چیزی یا بحواس است و یا بدل هر چند معرفت بچیزی قوی تر و لذتناکتر
تر و بیشتر باشد محبت او قوی تر خواهد بود و بصیرت باطنی قوی تر است از بصر ظاهری
و ادراک قلب شدیدتر است از ادراک عینی و جمال معانی که بعقل ادراک میشود عظیم
تر است از جمال صورتهای ظاهری که بچشم دیده میشود پس البته لذت دلها با چیز
ادراک میکنند از امور شریفه الهیه که حواس ادراک آنها نمیتوانند کرد تمامتر و بالاتر
خواهد بود و میل طبع سلیم و عقل صحیح با آنها قوی تر پس در این هنگام منکر محبت خدا
نمیشود مگر کسیکه از راه معرفت در مرتبه بهایم باشد و ادراک او از محسوسات تجاوز
ننموده باشد و همچنانکه آدمی محبت بخود و بکمال و بقای خود میدارد و محبت بغیر از برای
خود و کمال و بقای خود میدارد همچنین گاه میباشد که محبت بغیر از برای ذات غیر

میدارد نه از برای فایده که از آن در یابد سوای ذات آن بلکه عین فایده ذات او صاحب شد که
و اینست آن محبت حقیقی که اعتماد بان میباشد و این مثل محبت کمال و حسن داشتن سبب
از برای آنکه هر جمالی که محبوب است نوعی که ادراک جمال میکند و این محبت از برای عین
جمال است زیرا که ادراک جمال هم آن عین لذت است و لذت نظر بذات محبوب است نیز
نظر بغیر و کمان نکنی که محبت صورتهای جمیله را تصور نمیتوان کرد مگر از برای بر آمدن شهوت
چو اگر قضای شهوت لذتی دیگر است که گاه میباشد محبت صورتهای جمیله از برای آن
میباشد و ادراک نفس جمال نیز لذیذ است پس جایز است که نظر بذات محبوب باشد
و چون منکر این توان شد و حال آنکه سبزه و آب روان محبوب اند نه از برای خوردن و آشامیدن
یا مطلبی دیگر سوی نفس رویت سبزه و آب روان و حضرت پیغمبر را خوش می آمد و طبعهای
سلیم حکم میکنند بلذت ملاحظه بوتها و شکوفها و مرغهای خوش رنگ و خوش رنگ و نقش
و متناسب الاشکال تا آنکه گاه میباشد که بملاحظه آنها غمها از دل بیرون میرود و بغیر از دیدن
بهره دیگر نمیباشد و نیز حسن و جمال منحصر در مدرکات بصر و در تناسب خلقت نیست زیرا
که میگویند او از خوب و خلق خوب و علم خوب و طریقه خوب و هیچیک از اینها بچشم دیده
نمیشود بلکه حسن و جمال منحصر در مدرکات حواس نیست بلکه بسیاری از خصلتهای خوب بنور بصیرت
باطنی مدرک میشود و علامت این آنست که طبعهای سلیم بر محبت انبیا و ائمه علیهم السلام سرشته شده

سرشته شده اند با آنکه آنها را ندیده اند تا آنکه گاه میباشد که محبت بر دی صاحب مذهب
خود از حد عشق تجاوز میکند و این عشق او را بر این میدارد که جمیع اموال خود را صرف در نصرت
مذهب او و دفع از جانب آن میکند و اگر کسی طعنی بر امام و پیشوای آن بزند در مقاتله او
خود را در معرض هلاکت می اندازد و تمامی خصلتهای خوب بعلم و قدرت بر میگردد و این دو
بالطبع محبوب اند و بحواس مدرک نمیشوند بلکه چون بر دم وصف حاتم را بسخاوت و حضرت
امیر المومنین را بشجاعت کرده اند دلها او را دوست میدارند محبت معنوی بی اختیار
و این از راه نظر بصورت محسوس نیست و از راه حظی نیست که از ایشان بکسی رسد هر کسی
که بصیرت باطنی بر وی غالب تر از حواس ظاهره است محبت او بمعانی باطنه بیش از محبت
معانی ظاهره میباشد و دیگر آنکه هر گاه که محبت میدارد یا با خود میدارد یا با غیر و محبت غیر یا
از برای حسن و جمال است یا از برای احسان و کمال است و یا از برای جنسیت میان او و
صاحب محبت و اما محبت خود شدیدتر و قویتر میباشد از برای آنکه محبت بقدر موافقت
و معرفت میباشد و هیچ چیز بکسی موافق تر از نفس خود نمیباشد و معرفت بهیچ چیز قوی تر از
معرفت بخود نمیباشد و از برای اینست که معرفت نفس کلید معرفت پروردگار است و وجود
هر کسی فرع وجود خداوندگار است و سایه اوست پس محبت نفس بمحبت خدا بر میگردد اگر چه
صاحب محبت شعور بان نداشته باشد اما محبت غیر از برای حسن و جمال و یا از برای نزدیکی

او بخوا و کمال او ان طبیعه میباشد که جمال نظر بذات محبوب خواه جمال ظاهر صورت و خواه
جمال باطن معنی باشد و همچنین کمال خدا نظر بذات جمیل و کامل است و هر صاحب کمال و حسنی
حسن او از جمال خدای عز و جل است و هر کمالی کمالش فرع کمال خداست پس هیچکس غیر از
خدا را دوست نمیدارد و اما این محبت پنهانست در تحت دوستیهای محبوبان و دوستی
سببها و همچنین سخن در محبت غیر از برای احسان زیرا که احسان نیز نظر بذات محبوب است
خواه سرایت بصاحب محبت کند یا نکند و هیچ احسان نمیباشد مگر آنجناب خدا و هیچ
احسان کننده غیر خدا نمیباشد چرا که خالق احسان و صاحبان احسان است و سببها و با
او سبب و باعث کردانیده و هر که احسان میکند انکی حسن از حسنات قدرت و حسن افعال
اوست و قطره از دریای کمال و افضال اوست و اما محبت غیر از برای حسنی است از برای آن
ان میباشد که حسن عینی میل میکند خواه جنبیت از برای معنی ظاهری باشد چنانچه طفل
بطفل از راه طفولیت میل میکند یا از برای معنی باطنی که پنهانیست باشد چنانچه دو کس بر آن
بی ملاحظه جمال و بی طمع و رجاء جاه و مال اتفاق میافتد زیرا که ارواح لشکرهایند بهم پیوسته هم
داده و هر یک که با یکدیگر آشنائی دارند الفت بهم میگیرند و آنچه هم را نشناسند
از یکدیگر جدائی میکنند و این محبت فرع محبت نفس است پس محبت خدا بر میگردد چنانچه
دانستی و بهر وجهی که باشد محبت و البته نمیباشد مگر محبت آنها مانند این ملکه اولیا

اولیا و محبان خدا چنانچه حضرت سید الشهدا امام حسین ع اشاره باین فرموده در دعای
عرفه باینکه فرموده تو آنخدائی که اغیار را از دلهای محبان خود زایل کردانیدی تا آنکه
غیر ترا دوست ندارند و پناه بغیر تو نبرند پس ضرر هست آنخدائی که پنهان شده که
از دیدهای نابینایان از راه غیرتی که بر جمال و جلال خود دارد که هر کسی مطلع بر آن
نشود مگر کسیکه در روز ازل از برای او خوب مقدر شده آنانکه در آتش محبوب کرده اند
دوری و حجاب زبان کار او ادار ظلمت کوری حیران و اکثر اشتر است و در چراکاه
محسوسات و شهوتهای چهارپایان آمد و شد میکنند و ظاهری از دنیا را میدانند
و از آخرت غافلند و شکر و حمد خدا را بر میگیرند تم دم نادانند **فصل** بدانکه عظیم ترین لذتها
و عالی ترین آنها معرفت خدا و دوستی اوست بدیده باطن و آنکه تصور نمیتوان کرد که
لذتی دیگر بر آن اختیار کرده شود مگر در حق کسیکه از این لذت محروم باشد و سبب در این
است که لذتها تابع ادراکها است و آدمی جامع بسیاری از قوتها و طبیعتها است و از برای
هر قوت و طبیعتی لذتیست و لذت هر یک در آنست که بمقتضای طبعی که از برای آن آفریده
شده برسد پس طبیعت آفریده شده از برای فرو نشاندن خشم و انتقام و البته
لذت آن در غلبه و انتقام است و طبیعت شهوت طعام آفریده شده از برای فرو
نشاندن خشم و انتقام و البته لذت آن در غلبه و انتقام است و طبیعت شهوت طعام

آفریده شده از برای تحصیل غذا که قوام بدن بآنست و البته لذتی در یافتن غذا است
و همچنین سایر طبیعتها و در دل طبیعتی است که او را بصیرت باطن مینامند و گاهی نور ایمان
و یقین نامیده میشود و بآن حقیقت تمام چیزها را میتوان دانست پس مقتضای طبیعت
معرفت و علم است و علم مخصوص ترین صفات الهی است و منتهای کمال است و از برای اینست
که طبیعت بنشاط می آید هر گاه مدح او کرده شود بزیرکی و بعلم از برای آنکه اینکس وقت
شنیدن مدح بفکر کمال ذات و جمال علم خود می افتد و بخود می بالد و بآن ملتذ میشود
و باز لذت علم بزراعت و خیاطت مانند لذت علم بتدبیر مملکت نیست و لذت علم بنحو
و شعر مثل لذت علم بخدا و صفات او و ملائکه و باطن آسمانها و زمین نیست بلکه لذت
علم بقدر شرف علم است و شرف علم بقدر شرف معلوم است پس اگر در معلومات چیزی
باشد که بزرگتر و کاملتر و شریفتر و عظیمتر باشد علم بآن البته لذیذتر و شریفتر و بالاتر
از همه علمها خواهد بود و آیا در عالم چیزی هست که جلیلتر و عالیتر و شریفتر و کاملتر باشد
از آفریننده تمامی چیزها و بکمال رساننده آنها و ترتیب دهنده و انشاء کننده و اعاده
نماینده و تدبیر کننده و ترتیب دهنده آنها پس سزاوار است که دانسته شود که
لذت معرفت بخدا اقوی از سایر لذتها است از برای کسیکه طبیعت معرفت داشته باشد
و باز هر که خدا را شناخت میداند که لذتهای که موقوف بشهوتهای مختلف میباشد

میباشد که گویا در بهشت لذت معرفت مثل بهشت چنانچه گفته اند: کانت لقلبی اهواء مفرقة
فاستجمعت اذ رأتك العین اهوائی: فصار یحسدنی من کنت احسده: فصرت مولی الوری اذ صرت
مولائی: ترکت للناس دنیاهم و دینهم شغلاً بذکرک یا دینی و دنیائی یعنی دل من هواهای
پراکنده داشت و هنگامی که چشم من ترا دید هواهای من جمع شد و کسیکه من حسد باو میبردم
الحال او حسد بمن میبرد و چون تو مولای من شدی من مولای مردمان شدم و واگذاشتم از
برای مردم دنیا و دین ایشانرا از برای آنکه مشغول شدم بذکر تو ای دین و دنیای من

فصل

بدانکه فرقی نیست در رؤیت میان دنیا و آخرت هم چنانکه جایز نیست رؤیت خدا در دنیا
بچشم و دیده همچنین جایز نیست رؤیت او در آخرت بچشم و دیده و همچنانکه جایز است رؤیت
او در آخرت بدل و دیده باطنی از برای صاحبان بصیرت و مراد بلقا و رؤیت که در کتاب و
و ملاقات یکتا اند همچنین جایز است رؤیت حق در دنیا باین معنی که گفته شد و حجاب میان
خدا و خلق نیست مگر جهل و قلت معرفت نزد آنکه صاحب بصیرت شود زیرا که اولیای خدا
مشاهده او را در دنیا در جمیع احوال و اوضاع در شب و روز میکنند چنانچه فرموده والشهداء
عند ربهم یعنی آنانی که حاضرند همیشه در نزد خدا و فرموده شهد الله انه لا اله الا هو والملائکة
واولوا العلم یعنی گواهی میدهد خدای عزوجل آنکه خدائی نیست مگر یکی و ملائکه و صاحبان
علم نیز شهادت میدهند و نیز فرموده الا من شهد بالحق وهم یعلمون یعنی مگر کسیکه شهادت

عجز امید هد و ایشان دانایان اند و این جماعت را شهدا نامیده از برای آنکه مشاهده خدا
در جمیع احوال میکنند چنانچه در آیه دیگر فرموده و اینما تولوا فثم وجه الله یعنی بهر طرف که رو کنند
خدای عز و جل در آنجاست و روبرو کرده خواهید بود و فرموده هو الاول و الآخر و الظاهر و
الباطن یعنی خدای عز و جل اول و آخر و ظاهر و باطن است پس موصوف بظاهر شده و نیز فرموده
ما یکون من نجوی ثلثة الا هو رابعهم و لا خمسة الا هو سادسهم و لا ادنی من ذلک و لا اکثر
الا هو معهم یعنی هیچ سرگوشی نباشد که با یکدیگر راز گویند مگر آنکه خدای عز و جل چهارم ایشان
و هیچ پنج کس نباشند مگر آنکه خدا ششم ایشان است و هیچ کمتر و بیشتر از این نباشند مگر آنکه
خدا با ایشان است پس چون اولیای خدا بحقیقت معنی این آیات رسیده اند مشاهده خدای
عز و جل را بدیدهای باطن نموده اند و از حضرت امیر المؤمنین سلام الله علیه پرسیدند در وقتی
که خدا را عبادت میکنی او را دیده و فرمودند وای بر تو عبادت نمیکنم خدایی را که ندیده باشم
پرسیدند چون دیده فرمودند وای بر تو چشمها او را ابصار نکرده و ندیده اند ولیکن دلهای
باطن او را بحقیقت ایمان دیده اند و حضرت امام حسین ع در دعای عرفه فرمودند چون
استدلال توان نمود بر تو بچیزی که در وجود خود محتاج است بتو آیا غیر ترا ظهوری هست
که تو نداری تا آنکه او ظاهر سازنده تو باشد کی غایب بودی تا محتاج باشی بدلیلی که راه نماید
بتو و کی دور بودی که آثار مردم را بتو رسانند نابیناست چشمی که ترا نبیند و حال آنکه

و حال آنکه همیشه تو بر آن مشرفی و در روایت است هر بنده که نکرد اینده از برای او آن
محبت خود نصیبی و نیز فرموده که خود را شناسانیده به هر چیزی پس چیزی نیست
که ترا نشناسد و فرموده شناسانیدن خود را بمن در هر چیزی پس دیده ام ترا ظاهر در هر چیزی
پس تو ظاهری از برای هر چیزی و دیگر سخنان در این معنی از ائمه هدی سلام الله علیهم وارد
وارد شده بلی ممکنست که در آخرت بسبب زیادتی صفای دلها و نیکی ایمان و مجرد بودن آن
از علاقهای دنیوی معرفت ظاهرتر و واضحتر شود و شیخ صدوق رحمه الله باسناد خود
از ابی بصیر از حضرت امام جعفر صادق ع روایت کرده که با آنحضرت گفتم که خبر ده مرا از خدا
آیا مؤمنان در روز قیامت او را خواهند دید فرمودند بلی و پیش از روز قیامت نیز
دیده اند ابو بصیر گوید که گفتم کی خدا را دیده اند فرمودند وقتی که خدای عز و جل بایشان
در روز ازل گفت الست بربکم قالوا بلی بعد از آن آنحضرت ساعتی ساکت شدند و فرمودند
بدرستی که مؤمنان خدای عز و جل را البته در دنیا پیش از روز قیامت می بینند آیا تو در این
وقت خدا را نمی بینی پس ابو بصیر گفت که این حدیث را از زبان شما بمردم بگویم حضرت
فرمودند مگو چه اگر بایشان بگوئی نادانی که نفهمد معنی این خبر را تو میگوئی و منکر شود و
گمان کند که این تشبیه است بمخلوقات کافر میشود و دیدن بباطن مثل دیدن بچشم
نیست و خدای عز و جل منزه است از آنچه مشبهان و ملحدان خدا را بآن وصف میکنند

و مراد آن حضرت از تشبیهان و ملحدان اصحاب ابو بکر و عمر است که گمان میکنند جایز است
دیدن خدای عز و جل در آخرت بهمین چشم ظاهری و اگر چه در دنیا جایز نمیدانند و میگویند
که در روز قیامت مؤمنان خدای عز و جل را بچشم خواهند دید چنانچه ماه را در شب
چهارده می بینند و از حضرت امام جعفر صادق ع پرسیدند از آنچه اهل سنت روایت
میکنند از دیدن خدا آنحضرت فرمودند آفتاب جزئیست از هفتاد جزء از نور کرسی
و کرسی جزئیست از هفتاد جزء از نور عرش و عرش جزئیست از هفتاد جزء از نور حجاب
و حجاب جزئیست از هفتاد جزء از نور ستر پس اگر راست میگویند که خدا را میتوان دید
با آفتاب که در ابر نباشد نظر کنند **فصل** بدانکه طریق تحصیل محبت تقویت آن و
بعد از آن مستعد رویت و ملاقات شدن آنست که تحصیل معرفت نماید و آنرا تقویت
دهد و این حاصل میشود بپاکیزه ساختن دل از شغلهای دنیا و علاقهای آن و ببر
بنا نمودن بخدای عز و جل بذکر و فکر و بیرون کردن محبت غیر خدا از دل زیرا که دل مانند
ظرفیست که مثلا وسعت سرکه نداشته باشد مادام که آب داشته باشد و خدای عز و جل
دو دل در جوف بنده قرار نداده و کمال محبت در آنست که بتمام دل خدا دوست داشته باشیم
و مادام که بغیر خدا پردازد موصوف از دل او بغیر خدا مشغول خواهد بود پس بقدر آنکه بغیر
خدا مشغول میشود محبت خدا از دل کم میشود مگر آنکه التفات بغیر خدا از آن جهت باشد

باشد که مصنوع خدا و فعلی از افعال او و مظهری از مظاهر اسمای اوست و اشاره
باین انفراد و مجرد بودن شده است آنچه در قرآن مجید است قل الله ثم ذرهم یعنی بگو
خدا و هر چه غیر اوست واگذار و این بغلبه شوق میشود و آن عبارتست از طلب
کمال و وضوح در چیزی که نوع وضوحی داشته باشد و نقص داشتن یا باقی آنچه از مطلوب
حاصل نشده باشد زیرا که شوق تعلق بچیزی میگیرد که از راهی ادراک آن شده
باشد و از راهی ادراک نشده باشد و حصول آن یا بنوع وضوح و یا باستیفای
باقی مطلوب میباشد و هیچیک از این دو نهایتی نمیدارد زیرا که مراتب وضوح
غیر متناهی است و همچنین زیادت آنچه از برای بنده باقی مانده از جمال و جلال
خدا پایان ندارد بلکه با حصول اصل وصال شوقی بهم میباید که لذیذ میباشد و الی
در آن ظاهر میشود پس شوق هرگز زایل نمیشود و خصوصا از کسیکه بالاتر از
با فترات بچشمان تصور کند در قرآن مجید وارد شده یسعی نورهم بین ایدیهم
و بایمانهم یقولون ربنا اتمم لنا نورنا یعنی مؤمنان در قیامت نور ایشان ظاهر خواهد شد
در پیش رو و در جانب راست و خواهند گفت خداوندا تمام گردان از برای ما نور ما را
و در کتاب مصباح الشریعه مرویست که حضرت امام جعفر صادق سلام الله علیه فرمودند
مشتاق خواهش طعام نمیدارد و از آب لذتی نمیبرد و خوابیدن او را خوش نمی آید و

انس میگیرد و در خانه آرام نمیگیرد و در آبادان سکنی نمیکند و جامه نرم نمی پوشد
و قرار نمیدارد و در شب و روز خدا را می پرستد در حالتیکه امیدوار میباشد که
با آنچه اشتیاق دارد برسد و بزبان شوق با آن دلارام میگوید و آنچه در دل دارد
اظهار میکند چنانچه خدای عز وجل از موسی بن عمران خبر داده در وعده که با خدای
عز وجل کرده بود در رفتن بکوه طور با آنکه فرمودند و عجلت الیک رب لترضی یعنی
بتعجیل بدرگاه تو آمدم تا راضی باشی از من و حضرت پیغمبر حال حضرت موسی را بیان
فرمودند با آنکه در رفتن بکوه طور و بازگشتن تا چهل روز از شوقی که بخدای
عز وجل داشت نه طعام خورد و نه آب آشامید و نه خوابید و نه خواهشی بچیزی نمود
حضرت فرمودند هرگاه داخل شدی بمیدان شوق تکبیر بگو بر نفس و مراد خود از دنیا
یعنی خدا را اعظم بشمار و ما سوی را حقیر بدان و وداع کن هر چه را با آن الفت داری
بربند از غیر آنچه با آن اشتیاق داری یعنی اجتناب کن از غیر خدا و تکبیر بگو در میان زندگی
و مردگی با تو عبادت لبیک اللهم لبیک یعنی همیشه چنان بدان که خدا ترا بخود دعوت
مینماید و تو اجابت دعای او مینمائی هرگاه چنین کنی خدای عز وجل اجر تو را عظیم
مینماید و مثل مشتاق مثل کسی است که غرق شده باشد چه او قصد غیر از خلاصی
نمیباشد و هر چه غیر خداست فراموش کرده و اخباری که وارد شده در شوق لقای

لقای خدای عز وجل بیش از آنکه توان شمرد و اشاره بر بعضی از آنها در دعاهای ائمه
معصومین سلام الله علیهم گذشت **فصل** بدانکه هرگاه غالب شود بر آدمی ملاحظه
نمودن عنایت جمال الهی از پس پرده غیب و بیابد در خود این ذکر الهام است از اطلاع
بر کنه عظمت خدا البته دل او وصل میکند طلب کردن و مضطرب میشود و برانگیخته
میگردان میشود و این حالت را شوق مینامند و شوق باعتبار امر غایبی میباشد
و هرگاه غالب شود بر وی فرح بنزدیکی و مشاهده محبوب بقدری که آن برای وی
وضوح یافته و همت او مقصود باشد بر مطالعه جمال حاصل که ظاهر گردیده و ملتفت
نشود بآنچه هنوز ادراک آن نمیتواند و مستکشف میشود دل بآنچه ملاحظه مینماید و این
انس مینامند و هرگاه صفات عزت و بی نیازی و عدم مبالات و خطر امکان زوال
ملاحظه نماید و بدین سبب خواطر او متألم گردد این تألم را خوف مینامند و حصول اینها
تابع ملاحظهها است پس هرگاه انس غالب شود و ملاحظه آنچه از وی غایب است نکند
و ملاحظه خطر زوال ننماید نعمت و تلذذ وی عظیم میشود و هر که انس بخدا را مدام
وحشت از غیر خدا نمودن را ملکه هر چه مانع از خلوت است بر دل گران میباشد
چنانچه روایت شده که حضرت موسی در هنگامیکه خدای عز وجل با وی سخن گفت مدتی
مدید هیچکس از مردم را نمی شنید مگر آنکه طبیعت او بر هم زده میشد و مشرف

میکردد زیرا که محبت موجب خوشی است و خوشی کلام محبوب و خوشی آنکه یاد اوست
پس خوشی آنکه عزم محبوب از دل بیرون میرود و اگر با مردم اختلاط نماید همانا سبب
که در میان جمعی تنها باشد و در خلوت جمعیت داشته باشد و در حضر غریب و در
سفر حاضر باشد و در غیبت مشاهده نماید و در حضور غایب باشد و بجسد با مردم
اختلاط نماید و بدل مستغرق خوشی با محبوب باشد حضرت امیرالمؤمنین سلام الله
علیه در وصف ایشان فرموده ایشان جمعیند که هجوم نموده است برایشان علم بر حقیقت
چنین ها داشتن و در یافته اند نسیم یقین را و نرم شمرده اند آنچه را متنعمان دشوار شمرده
اند و انس گرفته اند با آنچه جاهلان از آن وحشت دارند و ببدن تجرد بنا میباشند و
روحهای ایشان متعلقست بمحل اعلی و ایشانند جانشینان خدا اند در روی زمین
و دعوت نماینده اند مردم را بدین خدا **فصل** بدانکه هرگاه انس پاینده و غالب و محکم شود
اضطراب خوف و اضطراب شوق نباشد و خوف دوری و محجوب عشق او را منقبض نکرداند
در این صورت موجب نوع انبساطی در قولها و فعلها و در مناجات با خدای عز و جل میشود
و گاه میباشد که بحسب صورت منکر و قبیح باشد از آن راه که بادی از جرأت و قلت
هیبت میدهد اما تحمل این میشود از کسیکه او را در مقام انس داشته باشند
و هر کسیکه در آن مقام نباشد و خود را در کردار و گفتار با ایشان بشر باشد هلاک و مشرف بر کفر

بکفر میشود و مثال اینها حکایتیست که برخ اسود با خدا میشود و حکایت او چنانست که
خدای عز و جل امر کرد موسی را که از وی سوال کند تا باران از برای بنی اسرائیل بیارد و این
بعد از آن بود که هفت سال مبتلا بقحط شده بودند و حضرت موسی ع در میان هفتاد
هزار کس از شهر بیرون رفت و خدای عز و جل وحی بموسی فرستاد که چون دعای ایشان را
مستجاب کنم و حال آنکه گناهان باطنهای ایشان را تیره کرده و بباطن ایشان پلید شده و بدون
یقین مرا میخوانند و از مکر من ایمنند و رجوع کن بسوی بنده از بندگان من که نام او برخ است
و بوی بگو که بیرون آید تا من دعای او را مستجاب کنم پس حضرت موسی تفحص او نمود و نشانی
از وی نیافت تا آنکه روزی در راهی میرفت ناگاه مرد سیاه چهره دید که بپیشانی او
غبار آلوده بود از اثر سجده و شمله بر گردن پیچیده بود پس حضرت موسی او را بنور الهی
شناخت و سلام بوی کرد و گفت چه نام داری گفت نام من برخ است آنحضرت فرمود
مدتیست که در تفحص توام الحال از خدای عز و جل از برای ما طلب باران بکن پس بیرون
رفت و در میان سخنان این را گفت خداوندا این از کردار تو نیست و این از حلم
تو نیست آیا چه چیز از برای تو ظاهر شده آیا ابرهای تو از فرمان تو بیرون رفته اند
یا آنکه بادها اطاعت ترا نکرده اند یا آنکه خزانهای تو نافد شده یا آنکه غضب تو
بر گنه کاران سخت شده آیا تو غفار نبودی پیش از آنکه خطاکاران را بیافرینی

اقربیدی و او مهربان بودی پس چون بر ایشان غضب میکنی با انکه با چنان مهربانی که
از رسانیدن رحمت امتناع نموده با انکه مستحق ان بودند پس بتعجیل ایشان را معاقب
ساختی حضرت موسی فرموده اند که مرغ از جای خود حرکت نکرده بود که باران عظیمی امد
و سیلها روییدند و در مصحف رو سبزها بلند شد که بزانوهای مردم رسید
و مرغ از صحرا راجع بود و حضرت موسی استقبال او کرد و بموسی گفت دیدی که هنگامیکه
با خدا مجادله و مخاصمه نمودم چون انصاف داد و حضرت اراده نمود که از ارحم بوی رسانند
پس خدای عز و جل وحی بموسی نمود که مرغ هر روز سه مرتبه مرا میخواند و بدانکه انبساط
و ناز با حق جرات بر سخن ورزی از بعضی بندگان تحمل میشود و از بعضی نمیشود از انجمله انبساطی
که از راه انس بوده سخن حضرت موسی است که بخدای عز و جل گفت ان هی الا فتنتک تضل بها
من تشاء یعنی نیست کوساله پرستی مگر امتحان تو که گمراه میکنی بان هر که را میخواهی و هدایت میکنی
هر که را میخواهی و از این قبیل است سخنی که در مقام معذرت فرموده اند هنگامیکه خدای عز و جل
باو گفت برو بجانب فرعون که سرکش شده است در جواب گفت و لهم علی ذنب فاخاف
ان یقتلون یعنی ایشان را بر من گناهی هست میترسم که مرا بکشند و سخنی که فرمود و یضیق صدری
یعنی در دعوت کردن دلتنگ میشوم و سخنی که گفت اننا نخاف ان یفرط علینا او ان یطغی
یعنی میترسم که از ادب بما برسانند یا انکه زیاده سرکشی بکنند و این سخنان از غیر موسی بی ادبی

ادب بود از برای انکه موسی را در مقام انس داشته بود و با وی ملاطفت نموده از ان تحمل
مینمودند و کمتر از این را از یونس تحمل ننمودند و چون در مقام قبض و هیبت او را داشته
بودند معاقب شد در شکم ماهی در سه تاریکی و این ندا نادر و نحسی بگوش او رسید
لولا ان تدارکه نعمة من ربه لنبذ بالعراء و هو مذموم یعنی اگر نعمت خدا که عبارتست از
قبول توبه او در نمی یافت هر اینه از شکم ماهی بصحرائی می افتاد و حالت ناخوشی مذمت شده
و حضرت پیغمبر ما را منع کردند از انکه اقتدا بیونس کند چنانچه وارد شده و لا تکن
کصاحب الحوت اذ نادی و هو مکظوم یعنی مثل یونس مباش که خدا را ندا کرد در حالتیکه
غمگین بود و این اختلافات بعضی از برای اختلاف حالها و مقامهاست و بعضی از برای
تفاوتیست که در روز ازل در قسمت میان بندگان واقع شده خدای عز و جل فرموده
و لقد فضلنا بعض النبیین علی بعض یعنی بتحقیق تفضیل دادیم بعضی پیغمبران را بر بعضی و فرموده
و منهم من کلم الله و رفع بعضهم درجات یعنی از پیغمبران با خدای عز و جل سخن گفته اند و مرتبه
بعضی را بلند کردانید و حضرت عیسی از انها بود که تفضیل داده شده بود و از راه زیادتی
انس بود که بر خود سلام کرد چنانچه فرموده و السلام علی یوم ولدت و یوم اموت و یوم
ابعث حیا یعنی سلام بر من باد روزی که متولد شدم و روزی که خواهم مرد و روزی که مبعوث
خواهم شد و این سخن از عیسی از ان راه بود که مشاهده لطف در مقام انس نمود و اما یحیی

ذکریا چون در مقام هیبت و حیا بود سخنی نگفت تا آنکه خدای عزوجل بر وی سلام کرد
و گفت و سلام علیه یوم ولد و یوم یموت و یوم یبعث حیا و ملاحظه کن که چون از برای آن
یوسف تحمل نمودند آنچه را بیوسف کرده بودند و بعضی از حکما گفته‌اند که از اول امر از [illegible]
یوسف تا بیت [illegible] جهل و چند عدد گناه نسبت ببرادران یوسف که بعضی عظیم‌تر از بعضی
است داده شده در یک کلمه سه چهار گناه جمع شده و آخر الامر جمیع گناهان ایشان را
خدای عزوجل از برای او از ایشان عفو کرد و یک سوال که حضرت عزیر در مسئله قدر نمود
نمودند تا آنکه فرمودند اگر دیگری عود کند بچنین سوال نام آن از دیوان پیغمبری محو میشود
و این قضیه‌ها از برای آن در قرآن وارد شده که طریقه خدای عزوجل در بندگان که بشناسند
دانسته شود و هیچ چیز در قرآن نیست مگر آنکه هدایتی و نوریست و راهنمائیست
خدای عزوجل بخلق او **فصل** و اما محبت خدای عزوجل بر بندگان عبارت است از
برداشتن حجاب از باطن تا آنکه بدیده باطن مشاهده او را بکند و از متمکن بودن
تقرب الهی و اراده نمودن خدای عزوجل قرب او را در روز ازل و از پاکیزه شدن باطن
او از [illegible] غیر در آن و از خالی ساختن او از موانعی که حایل میشود میان بنده
و میان خدا تا آنکه نشنود چیزی را مگر بخدا و از خدا و نبیند مگر بخدا و سخن نگوید مگر بخدا
چنانچه در حدیث قدسی وارد شده که همیشه بنده تقرب میجوید بنافله‌های [illegible] دوست

میدارم او را و هرگاه او را دوست داشته باشم گوش او میشوم که بآن میشنود و چشم او میشوم
که بآن می‌بیند و زبان او میشوم که بآن سخن میگوید پس تقرب بنده بنافله‌ها سبب صفای باطن و
برداشتن حجاب از دل و رسیدن بدرجه قرب بخدا میشود و تمامی اینها از فضل خدا و لطف
او بر بنده است خدای عزوجل فرموده یحبهم و یحبونه یعنی خدا ایشان را دوست میدارد و ایشان
خدا را دوست میدارند و فرموده ان الله یحب الذین یقاتلون فی سبیله صفا یعنی بدرستیکه
خدای عزوجل دوست میدارد کسانی که در راه او صف زده جهاد میکنند و فرموده ان الله
یحب التوابین و یحب المتطهرین یعنی بدرستیکه خدای عزوجل دوست میدارد توبه کنندگان
و صاحبان طهارت را و حضرت پیغمبر فرمودند که خدای عزوجل عطا میکند دنیا را
بکسی که محبوب او باشد و بکسیکه محبوب او نباشد اما عطا نمیکند ایمان مگر بکسیکه او را
دوست میدارد و فرموده هرگاه خدای عزوجل بنده را دوست میگرداند از برای او
واعظی از نفس او و زجر کننده از دل او [illegible] و نهی او کند و مخصوص‌ترین علامات
محبت خدا محبت داشتن بنده است بخدا چه اگر این دلالت میکند بر محبت خدا [illegible]
اما فعل کرده دلالت کند بر محبوب بودن بنده اینست که خدای عزوجل متولی امور او میشود
در امر ظاهر و هم باطن و هم نهانی و هم علانیه پس خدای او را رهنمائی میکند
[illegible] و خلقهای او را زینت میدهد و اعضای او را کار میفرماید و ظاهر

و باطن او را ناپدید مینماید و جمیع عجبهای او را انکار میگردانند و دشمن داد در دل او دشمن
میباشد و طریقی میکنند که از غیر او وحشت میدارد و بلذت مناجات او در خلوتها
انس میگیرد و حجابهای که در میان بنده و معرفت خداست بر میدارد **فصل** بدانکه ظاهرترین
موجودات و واضح‌ترین آنها خدای عزوجل است این از برای آنست که خدای عزوجل بذات
خود موجود است و غیر خدا بخدا موجود است در قرآن مجید وارد شده الله نور السموات
والارض یعنی خدای عزوجل نور آسمانها و زمین است و نور چیزی را میگویند
که نظر بذات ظاهر باشد اظهار غیر نماید و منشأ ادراک از ادراک کننده و ادراک کرده
شده وجود است پس هر چیز ادراک کنی اولا وجود او را ادراک میکنی اگر چه شعور
باین نداشته باشی و از راه نهایت وضوح بر تو مخفی باشد و تعجب مکن چیزی بسبب ظهور
مخفی باشد زیرا که چیزها بضد ظاهر میشود و هر چیز وجود آن عام باشد و ضدی نداشته
باشد ادراک آن دشوار میباشد پس اگر چیزها مختلف میبودند و بعضی دلالت بر خدا
میکردند و بعضی نمیکردند بدو وی فرق میان آنها میتوان کرد اما چون دلالت
آنها بر خدای عزوجل بر یک نسق است کار دشوار شده و مثال این نور آفتاب است که
بر زمین تابان است و میدانیم که نور عرضی است از اعراض و در روی زمین حادث میشود
و وقت غایب شدن آفتاب زایل میشود پس اگر روشنی آفتاب همیشه میبود و غروب

نمیکرد گمان میکردیم که اجسام همچنین دیگر چیزی نکه ما ندارند و روشنی را بر تنها
ادراک نمیکردیم اما چون آفتاب غایب میشود جاها تیره میگردد فرقی میان این دو حال
می یابیم و میدانیم که اجسام بروشنی آفتاب روشن شده اند و در وقت غروب آن روشنی
از آنها مفارقت نموده پس وجود نور را بعدم آن شناختیم و اگر عدم آن نمیبود بدان
مطلع بر آن نمیشدیم و این از برای آنست که اجسام را در تاریکی و روشنی مختلف بر حسب
می یابیم با آنکه نور ظاهرترین محسوسات است زیرا که بآن ادراک سایر محسوسات میشود
پس هرگاه چیزی که بذات خود ظاهر و اظهار کننده غیر باشد ببین که بسبب ظهور چه
مقدار مبهم خواهد بود هرگاه ضد آن ظاهر نشود پس در این هنگام خدای عزوجل
ظاهرترین چیزها خواهد بود و چیزها بآن ظاهر شده اند و اگر از برای او عدمی یا غیبتی
یا تغیری میبود آسمانها و زمینها از هم میپاشید و ملک و ملکوت باطل میشد و فرقی
میان این دو حالت ادراک میشد و اگر بعضی از چیزها وجود بخدا و بعضی موجود بغیر خدا
میبود فرق میان این دو در دلالت بر وی ادراک میشد اما چون دلالت او در چیزها
عام است و بر یک نسق است و در همه احوال وجود او دائمیست و خلاف این محال است
پس لابد زیادی ظهور موجب خفا شده است چنانچه شاعری گفته خفی لافراط
الظهور تعرضت لادراکه ابصار قوم اخافش وحظ عیون الزرق من نور وجهه

لئلا تلحظه العیون الغواشی یعنی از راه نهایت ظهور پنهانست ومتعرض ادراک
اند دیدهای قومی که شبیه است در ضعف بدیده شب پره و مضیب کبود چشمان
از نور روی او ازینرو که او در مضیب شب کور است وحضرت امیر المؤمنین سلام الله
علیه فرموده اند عقلها باو احاطه نکرده بلکه تجلی کرده از برای عقول از راه عقلها و
از قصوری که عقلها دارند امتناع نموده از انکه ادراک او توانند نمود و فرموده در غایب
ظاهر است و در ظاهری غایب و فرموده باطنی او مانع ظاهری و ظاهری او مانع باطنی
او نشده نزدیک شده و دور است وعالی شده و نزدیک است و ظاهر کردیده
و باطن شده و باطن کردیده و ظاهر است و ظاهر و غالب شده و کسی بروی غالب
نمیشود و از اینجاست که کفته اند خدا را شناختند بجمع کردن میان اضداد کرده **باب [illegible]**
در یقین و توکل است خدای عز وجل فرموده و بالاخرة هم یوقنون یعنی باخرت یقین
دارند و حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده کمتر چیزی که بشما عطا شده یقین و ثبات صبر است
و هر که ازین دو نصیبی داشته باشد پروا نکند از انچه از وی فوت شود از روزه
روز و ایستادن در شب بعبادت و وقتی شخصی با نحضرت کفت مردی میباشد
که خوش یقین و پرکناه میباشد و مردی سعی بسیاری در عبادت میکند و کم یقین میباشد
انحضرت فرمودند هیچ ادمی نیست مکر انکه کناهان بسیار دارد اما کسیکه طبیعت

طبیعت او عقل و طبیعت او یقین است کناهان ضرری بوی نمیرسانند از برای انکه هر کاه کناهی کرد
توبه میکند و طلب امرزش مینماید و پشیمان میشود و این کفاره کناهان او میشود و زیادتی از
برای او باقی میماند که بان داخل بهشت میشود و فرمودند یقین تمام ایمانست و حضرت لقمان وصیت
به پسرش فرمودند ای پسرک من عمل نمیتوان کرد مکر بیقین و عمل نمیکند ادمی مکر بقدر یقین و هیچ
عمل کننده کوتاهی در عمل نمیکند مکر از راه نقصان یقین و حضرت امام جعفر صادق ع فرمودند
هیچ چیزی نیست مکر انکه او را حدی هست کفتند حد توکل چیست فرمودند یقین کفتند
حد یقین چیست فرمودند انکه نترسی از غیر خدا از چیزی دیکر و فرمودند صحت یقین
مرد مسلمان انست که راضی نکند مردم را بخشم در اوردن خدا و ملامت نکند ایشانرا بچیزی
که خدا بایشان عطا نفرموده زیرا که روزی را حرص حریصی بسوی خود نمیتواند کشید و کراهت
صاحب کراهت رد نمیتواند کرد و اکر احدی از شما از روزی خود کریزد چنانچه از مرگ میکریزد
هر اینه روزی ادراک او خواهد نمود چنانچه مرگ ادراک او میکند بعد از ان فرمودند
خدای عز وجل بعدل خود نهاده راحت را در یقین و رضا و غم و اندوه را در شک و
ناخشنودی قرار داده و مراد انحضرت از انچه فرمودند که ملامت ایشان را نکند
بر چیزی که خدا بایشان عطا نکرده است انست که شکوه ایشان نکند و حمل بر بخل و
مانند ان نکند زیرا که این حمل کردن چیزیست که خدای عز وجل از برای او تقدیر نکرده

و روزی او نکرده و هر که از اهل یقین است میداند که این هم چنین است پس ملامت کسی را
باین نمیکند و میداند که این از آن چیزها نیست که ذات او نظر با محافظت کرده داده اقتضای
مناسب و حکمت خدا در شان او موجب نیست و از آنحضرت مرویست عمل دائمی که کم و با یقین
باشد بهتر است در نزد خدا از عمل بسیار که بی یقین باشد و نیز فرموده اند که حضرت امیر المؤمنین
فرموده اند که بنده طعم ایمان نمی یابد تا بداند که آنچه باو رسیده از وی متجاوز نمیکرده و آنچه
از وی درگذشته باو نمیرسیده و بداند که ضرر رسان و نفع رسان خدای عز و جل است
و نیز فرموده اند که حضرت امیر المؤمنین سلام الله علیه در زیر دیواری مایل نشسته بود و حکم مبارکان
میفرمودند شخصی با آنحضرت گفت که در زیر این دیوار منشین که کج شده آنحضرت فرمودند
هر کس را اجلش محافظت میکند و هنگامیکه برخواسته بود دیوار فرود آمد و حضرت صادق
فرمودند که حضرت امیر المؤمنین این نوع کارها میکرده اند این از راه یقین بود و نیز از آن حضرت
روایت شده که قنبر غلام حضرت علی محبت بسیاری با آنحضرت داشت و هرگاه حضرت
امیر المؤمنین از خانه بیرون میرفت قنبر شمشیر بر میداشت و از عقب آنحضرت میرفت
و شبی حضرت او را دید گفت ای قنبر این چه حالتست گفت آمده ام که در عقب تو بیایم فرمودند
آیا از اهل آسمان حراست میکنی یا از اهل زمین گفت نه بلکه از اهل زمین شما را
حراست میکنم فرمودند اهل زمین استطاعت ندارند که آسیبی بمن رسانند مگر بفرمان

بفرمان خدای آسمان بعد از آن خطاب بوی کرد که برگرد و برگشت و وقتی شخصی بحضرت
امام رضا علیه السلام گفت که تو این سخنان میگوئی و حال آنکه خون از سر شمشیر خلیفه میچکد فرمودند که
بدرستیکه خدای عز و جل را در دو خانه است از طلا محافظت آن دو خانه را بضعیف ترین
خلقش که موجه باشد نموده و اگر سختی در کوهها صندان در دو خانه را بکنند بان نخواهند
رسید و نیز آنحضرت فرموده اند که در گنجی که خدای عز و جل در قصه آن دو یتیم که در مکالمه
موسی و خضر فرموده این بود بسم الله الرحمن الرحیم عجب دارم از کسیکه یقین بمرگ داشته باشد
چون خوش حال میشود و عجب دارم از کسیکه یقین بقضای خدا دارد چون غمگین میشود که
و عجب دارم از کسیکه دنیا و انقلاب آن را با اهلش دیده چون تکیه بر آن میکند

فصل یقین آنستکه همه چیزها را از مسبب الاسباب بداند و ملتفت بواسطها نشود که
بلکه واسطها را تمام مسخر خدا داند و از برای آنها حکمی قرار ندهد و بعد از آن اعتقاد کند
بر اینکه خدای عز و جل ضامن روزی او شده و آنچه تقدیر شده باو خواهد رسید و بعد از آن
بر دل او غالب شود که هر که بوزن ذره خیری بکند جزای آنرا خواهد دید و هر که بوزن ذره
شری بکند جزای آنرا خواهد دید و بعد از آن معرفت داشته باشد بآنکه خدای عز و جل
مطلعست بر وی در همه حال و مشاهده میکند چیزهای پنهان را که در خواطر
خطور میکنند تا آنکه در همه حال با خدای عز و جل بادب سلوک کند و اهتمام آن در آبادی

باطن و پاکیزه کردن و زینت دادن آن از برای آنکه محل نظر خدای عز و جل است که هراست
او را میکند بیشتر باشد از اهتمامی که در زینت ظاهری از برای سایر مردمان میورزد
و در کتاب مصباح الشریعه از حضرت امام جعفر صادق عم منقولست که فرمودند که
یقین بنده را بحالات بلند و مرتبه عجیب میرساند و حضرت پیغمبر صلعم از عظمت شان یقین
حبیبی خبر داده در هنگامیکه در نزد او ذکر این شد که عیسی بن مریم بر روی آب میرفتند
فرمودند که اگر یقین او زیاده میشد بر روی هوا میرفت و باین سخن راه نمودند
بآنکه پیغمبران با عظمت مرتبه که در نزد خدا داشتند تفاوت ایشان با یکدیگر در حقیقت
یقین بود و بس و آنکه هر که یقین را نهایتی نیست و مؤمنان نیز در قوت یقین و ضعف آن تفاوت دارند
پس هر که از ایشان یقینش قوی بود علامتش آن بود که خود را بری بداند از کردن بدیها
و قدرت داشتن بر نیکیها مگر باستعانت از خدا و بر استقامت باشد در امر خدا و طاعت
بحسب ظاهر و باطن و مساوی بود در نزد وی حالتهای عدم و وجود و زیاده و نقصان
و مدح و ذم و عزت و خواری زیرا که همه چیز را از یکجا میداند و آنکه ضعف یقین
در اسباب زده و در این باب خود را محض ساخته و تابع عادتها و سخنان مردم شده
بدون آنکه بکنه حقیقت اینها رسیده باشد و سعی در امور دنیا و جمع و امساک آن میکند
و بزبان میگوید که منع کننده و عطا کننده بغیر خدا نیست و بنده به بنده میگوید

آنچه روزی او شده و قسمت اوست و سعی باعث زیادتی روزی نمیشود و بگوید
و دل انکار میکند آنچه را بزبان میگوید حق تعالی عز و جل فرموده است یقولون بافواههم
ما لیس فی قلوبهم والله اعلم بما یکتمون یعنی میگویند بزبان چیزی چند که در دلهاشان نیست
و خدا داناتر است بآنچه پنهان میکنند و چون این بنده که خدای عز و جل [illegible]
نموده که او را نداده ایشان را در کسب و حرکتهای که در باب معیشت باشد مادام که تجاوز
نکند از آنچه خدای عز و جل مقرر داشته و ترک نکنند در تمام حرکات واجبات خدا و سنتهای
پیغمبر را از جادهٔ توکل عدول نکنند و در میدان حرص توقف ننمایند و هر گاه که این را ابا کنند
و خود را برسند بخلاف آنچه خدا فرموده از هالکان خواهد بود که حاصلی نخواهند
داشت مگر دعواهای دروغ و هر که کسب کند و توکل بخدا نموده باشد و از کسب
چیزی بغیر از حرام و شبهه تحصیل ننموده خواهد بود و علامت توکل آنست که آنچه از کسب
تحصیل نموده صرف دیگران نماید و خود گرسنه باشد و در راه صرف کند و امساک نکنند
و آنکه اگر رخصت کسب داده اند دانسته میدن کسب نماید و بعلت توکل داشته باشد
و اگر مال او بسیار شود خود را در آن مال امانت دار داند و بداند که بودن مال
آن یکسانست و اگر امساک کند از برای خدا باشد و اگر انفاق کند در چیزی باشد
که خدا امر کرده و ندادن و دادن او در تحصیل رضای خدا باشد **فصل** توکل

از منازل دین و مقامی است از مقامات صاحبان یقین بلکه عالی ترین درجهای مقربین
است و علم بآن در غایت غموض و خفاست و عمل بآن دشوار شود و وجه غموض آن
از راه علم آنست که ملاحظهٔ اسباب و اعتماد بر آنها شرکست در توحید طعنه است بر سنت
خدا و مذمت در شرع و اعتماد بر اسباب و بالکلیه ترک اسباب و دوری جستن از
عرفی و عجز جهل شد نسبت خدای عز و جل فرموده و علی الله فتوکلوا ان کنتم مؤمنین یعنی
بر خدا توکل کنید اگر شما مؤمنید و فرموده و علی الله فلیتوکل المتوکلون یعنی باید که متوکلان
بر خدا توکل کنند و فرموده و من یتوکل علی الله فهو حسبه یعنی هر که توکل بر خدا کند خدا
کفایت او را میکند و نیز فرموده ان الله یحب المتوکلین یعنی بدرستیکه خدای عز و جل
دوست میدارد متوکلان را پس عظیم تمام مقامیرا که خدای عز و جل صاحب آنرا دوست
داشته باشد و ضامن کفایت مهم او شده باشد زیرا که محبوب معذب نشود و دور
و محجوب نمیگردد و حال آنکه خدای عز و جل فرموده الیس الله بکاف عبده یعنی آیا خدای
عز و جل کفایت مهمات بندهٔ خود را نمیکند پس هر که طلب کفایت از غیر خدا کند ترک توکل
کرده و تکذیب این آیه نموده و حضرت پیغمبر ص فرموده اگر توکل کنید شما بر خدا چنانچه
باید هر آینه روزی بشما خواهد داد چنانچه مرغان را روزی میدهد صباح میکنند در حالت
گرسنگی و پسین میکنند در حالت سیری و فرموده هر که از همه چیز منقطع شود و پناه

١٤٦

و پناه بخدا برد خدا کفایت همهٔ مهمات او را خواهد کرد و از هر راهی که گمان نبرد خدا
روزی بوی خواهد داد و هر که از همه منقطع شده رو بدنیا کند خدای عز و جل او را
بدنیا وا میگذارد و نیز فرموده اند هر که خواهد غنی ترین مردم باشد باید اعتمادش بآنچه
نزد خداست بیشتر از آن باشد که در دست دارد و حضرت امام جعفر صادق ع
فرمودند که خدای عز و جل وحی نمود بداود که هیچ بندهٔ از بندگان من نیست که پناه بمن آورد
نه بمردمان و این نیت را در او بیابم و بعد از آن تمام آسمانها و زمین و هر که در آنهاست با وی
مکر نمایند مگر آنکه میگردانم از برای آن بنده بیرون شدنی از آنها و هیچ بندهٔ از بندگان نیست
که پناه باحدی از مردمان برد و این نیت را در او بیابم مگر آنکه اسباب آسمانها را از آن منقطع
میسازم و زمین را در تحت او فرو میبرم و پروا نمیکنم که در کدام وادی هلاک شود و نیز
آنحضرت فرمودند که توانگری و عزت در جولان و حرکت اند هر جا که توکل را یافتند وطن
میکنند و آرام میگیرند و نیز آنحضرت فرمودند در بعضی کتابهای آسمانی خوانده ام که خدای
عز و جل میگوید بعزت و عظمت و بزرگی و علو من بر عرش قسم میخورم که هر که بغیر من امیدی
داشته باشد قطع امید او را میکنم باینکه او را مأیوس میگردانم و جامهٔ خواری در بر او
میپوشانم و او را از قرب و وصل خود دور میسازم آیا در سختیها امید بغیر من میبندد
و حال آنکه بیرون شدن از سختیها در دست من است و آیا امید بغیر من میدارد و در دیگران را میکوبد

میکنند کردند نیکوی را نیکویی و حال آنکه کلید درها در دست منست و همه درها بسته و در من
کشوده است از برای کسیکه مرا بخواند آیا کسی هست که در دفع حوادث امید بمن داشته باشد
و من در رفع آنها نکوشیده باشم آیا کسی هست که امید بمن داشته باشد در مصیبتهای عظیم و من
قطع امید او را نموده باشم و من جمیع آرزوهای بندگان را در نزد خود حفظ کرده ام و در حفظ
محفظ من نشده اند تمام آسمانها را پر کرده ام از گروهی که ملال از تسبیح من ندارند و امر کرده ام
ایشان را که درهای رحمت را در میان من و بندگان من نه بندند اما مردمان اعتقاد بقول من
نکرده اند آیا کسیکه حادثه از حوادث بوی روی کند نمیداند که غیر از من کسی قادر بر رفع آن
نیست آیا مرا چنان میدانند که پیش از سؤال ابتدا بعطا ننموده ام و هرگاه از من سوال کنند اجابت
نخواهم کرد آیا من بخیلم پس بنده من مرا بخیل شمرده آیا جود و کرم از برای من نیست آیا عفو
و رحمت در دست من نیست آیا من محل آرزوها نیستم و کیست که مانع من شود از برآوردن
آرزوها آیا آن کسانیکه بغیر من امید دارند از من نمیترسند اگر تمام اهل آسمانها و زمینها امید
بمن داشته باشند و بدهم بهر یک آنچه را جمیع امید داشته باشند بقدر عضو مورچه
از ملک من کم نمیشود و چون کم شود ملکی که من او را نیاد داشته ام پس بد احوال آنکسانی که
از رحمت من مایوسند و بد احوال کسیکه معصیت مرا کرده پاس مرا نداشته باشد **فصل**
بدانکه هرکه اعتقاد کند و جزم داشته باشد بانکه فاعلی بغیر خدا نیست و آنکه میل از بدی

از بدی و قوتی بر خوبی نیست مگر بعون خدا و آنکه تمامی حکم و قدرت بر کفایت بهمان ممکنات
از برای خداست و تمامی مهربانی و عنایت و رحمت تمامی بندگان و نیک ملک از ایشان با خداست
و آنکه ورای نهایت قدرت او قدرتی و ورای نهایت علم او علمی و ورای نهایت عنایت او
عنایتی نیست البته که دل او اعتماد بر خدای عزوجل بتنهائی میکند و ملتفت بغیر او و بخود
نمیشود و هرکه این را در خود نیابد سببش یکی از دو چیز است یا ضعف یقین است و یا ضعف
و در مرض قلبیست که جبن بر وی مستولی شده و بسبب خیالهای باطل که بر وی غالب شده
منزجر گردیده زیرا که گاه میباشد که دل بمقتضای خیال از اطاعت آن منزجر میشود بدون نقصان
یقین مثل آنکه منزجر میشود از خوابیدن با مرده در قبر یا در حمام خواب یا آنکه از سایر جمادات
نفرت میکند پس توکل تمام نمیشود مگر بقوت قلب و قوت یقین زیرا که این دو با یکدیگر
دل آرمیده و مطمئن میشود و آرمیدگی در قلب امریست و یقین امریست دیگر و بسا یقین
میباشد که با وی اطمینان نباشد چنانچه خدا تعالی حضرت ابراهیم فرمود اولم تؤمن قال بلی
و لکن لیطمئن قلبی آیا تصدیق نمیکنی فرمودند تصدیق میکنم اما میخواهم که مطمئن باشد دل من
و بسیار کسی مطمئن میباشد و [illegible] مثل سایر اصحاب ملتها و مذهبها زیرا که یهودی
دلش بر یهودی بودن مطمئن میباشد و همچنین نصرانی اما هیچکدام هیچ خبر یقینی
ندارند بلکه تابع ظن و آرزوهای ایشان خواهند شده اند و حال آنکه از جانب خدای عزوجل

راهنمائی ایشان شده و هدایت سبب یقینی است لیکن از هدایت اعراض کرده اند
و حضرت امام موسی کاظم ع در آیه و من یتوکل علی الله فهو حسبه فرمودند توکل بر خدا
چند مرتبه دارد از آنجمله آنستکه توکل کنی بر خدا در جمیع امور و هر چه با تو کند ازو
راضی باشی و دانی که چیزی از خیر و فضل نیست که بتو نرساننده باشد و بدانکه حکم در این
با خداست پس توکل کنی بر وی باینکه همه کارهای خود را بان واگذاری و اعتمادی در این و دیگر
غیر این بر وی کنی و شاید که سایر مراتب توکل بان باشد که در بعضی امور توکل بر خدا کند
و در بعضی نکند و تعدد مراتب توکل بحسب کثرة و قلة اموری باشد که در آنها توکل واقع
میشود **فصل** بدانکه بعضی از مردم گمان کرده اند که معنی توکل ترک کسب کردنست و بدن
و ترک تدبیر کردن بدن و بر روی زمین افتادن مانند پلاسی که بر خاک افتاده یا گوشتی
که بر تخته قصاب گذاشته باشند و این گمان جاهلانست زیرا که این در شرع حرام است
از برای آنکه آدمی مکلف شده که طلب روزی بکند باسبابی که خدای عز و جل راهنمائی
بان نموده از زراعت و تجارت و صناعت و غیر اینها از آنچنین هائی که خدا حلال کرده
و همچنانکه نماز و روزه و حج عبادتست که خدای عز و جل بندگان را بانها تکلیف کرده
و تقرب بجویند بندگان بخدای عز و جل بانها همچنین طلب روزی حلال عبادتیست که خدای
عز و جل تکلیف کرده ایشانرا بان تا بوسیله نزدیکی بجویند بلکه بهترین عبادتهاست چنانچه

١٦٨

بیان این در باب اول از مقاله سیم گذشت اما تکلیف کرده بانکه وثوق و اعتماد نداشته باشند
مگر بخدای عز و جل و اعتماد بر اسباب نکنند همچنانکه تکلیف کرده است ایشانرا بانکه تکیه بر عملهای
خوب نکنند بلکه بفضل خدا امید داشته باشند پس معنی توکل که در شرع اقدس وارد شده
است که اعتماد قلب در جمیع امور بر خدا باشد و از غیر خدا منقطع باشد تحصیل اسباب کردن
با این منافات ندارد و هر گاه بانها امیدوار نباشد و آرامش بخدا باشد نه باسباب و تجویز
این کند که خدای عز و جل مطلب او را باو رساند از راهی که گمان کند نه از راه اسبابی که تحصیل نموده
و تجویز کند که بسببها او را بمطلبها نرساند خواه اسباب از برای جلب منفعت باشد که شرع فرموده
باشد یا از برای دفع ضرری باشد که منتظر باشد یا از برای ازاله ضرری باشد که واقع شده باشد
و خواه اسبابی باشد که جزم بان حاصل باشد مثل دراز کردن دست بطعام تا آنکه بدهن برسد
یا ظنی باشد مثل بر داشتن توشه از برای سفر و سلاح بر داشتن از برای دفع دشمن و تحصیل مایحتاج
نمودن از برای تجارت و ذخیره کردن نان برای عروض اضطرار و استعمال دوا کردن از برای ازاله
مرض و اجتناب از خواب نمودن در ماوای حیوانات درنده و در ممر سیل و زیر دیوار شکسته
و در خانه را بستن و شتر را پای بند ساختن و امثال اینها اما سببهای موهومه مانند افسون
خواندن و فال بد زدن و استقصاء در دقایق تدبیر نمودن اکثر توکل را باطل میسازد زیرا
که امثال اینها در نزد عقلا از اسباب نیست و از منافی نیست که خدا او را بان کرده بلکه نهی از آنها

وارد شده با آنکه اکثر اوامر بیان شد که اجمال در طلب کسب و عدم استقصا و ترک در پی شمردن روزی است
حضرت پیغمبر ص فرموده‌اند آگاه باشید بدرستی که روح الامین در دل من دمید این را که هیچ نفسی
نمیرد تا آنکه روزی او بتمام باو برسد پس از خدا بترسید و اجمال در طلب بکنید و فرموده‌اند که
اجمال در طلب نکرده کسی که بکشتی سوار شود و حضرت امام جعفر صادق ع فرموده‌اند باید طلب معیشت
کردن تو فوق کسب صاحب بطالت باشد و دون طلب حریص راضی بدنیا و آرمیده بان باشد
لکن خود را نازل منزله شخصی بساز که صاحب انصاف و پاک دامن باشد و مرتبه خود را بلند کردن
از مرتبه کسی که سست و ضعیف است و کسب کن آنچه خوشی و راست بدرستی که کسانی که مال داشتند
و شکر آنرا بجای نیاورده‌اند هلاک شدند کسانی که مال نداشتند و فرموده‌اند هرگاه در دکان را بگشائی
و متاع خود را پهن کنی بجای آورده آنچه بر تست و شکی نیست که توکل باطل نمیشود بلا خطر
اسباب جزئی و طلب نمودن با آنکه خدای عز و جل قادر است بر دادن مطالب بدون اسباب
و این از برای آنست که خدای عز و جل ابا دارد که جاری سازد چیزها را مگر باسباب چنانچه
حضرت امام جعفر صادق ع فرموده‌اند دوست دارد خدا تعالی که بندگان طلب مقاصد خود کنند
از وی بکنند بوساطت اسبابی که قرار داده و امر کرده ایشان را بان و در قرآن مجید فرموده
خذوا حذرکم یعنی صلاح را با خود داشته باشید و احتیاط بکنید و در کیفیت نماز خوف فرموده که باید اخذ
حذرهم و اسلحتهم یعنی باید که اخذ احتیاط و سلاحها بکنند و نیز فرموده و اعدوا لهم ما استطعتم من قوة

من قوة و من رباط الخیل یعنی تهیه بکنید از برای دشمنان بقدری که استطاعت دارید
از هر چیز در حروب که موجب تقویت میشود و از بستن اسبان و بعضی از مومنین فرموده‌اند
بعبادی قیام اللیل یعنی سیر کنید با بندگان من در شب و مقصود از رفتن در شب از چشم دشمنان پنهان
بودنست تا دفع ضرر ایشان بشود و حضرت پیغمبر ص با اعرابی که شتری را سر داده بود و میگفت
توکل بر خدا کرده‌ام فرموده‌اند پای او را بشتر بربند و بعد از آن توکل بر خدا کن و دیگر چیزها
وارد شده و روایتست که زاهدی ترک شهرها کرده و در دامن کوهی اقامت نموده و گفت
از هیچ کس چیزی سوال نمیکنم تا روزی من از جانب خدا بمن برسد و هفت روز صبر کرد که
و نزدیک شد که بمیرد و روزی بان نرسید و دعا کرد و گفت خداوندا اگر زنده خواهی داشت
روزی که قسمت من کرده بمن برسان و الا قبض روح کن پس وحی بوی آمد که بعزت خود قسم
بخورم که روزی نمیدهم تا داخل شهرها شوی و در میان شهرها ساکن نمائی و بعد از آن داخل
شهری شد و در آنجا اقامت نمود و شخصی طعامی از برای وی آورد و دیگری آبی آورد و تناول
نمود و در این باب چیزی چند در خاطر او خطور کرد پس وحی بوی آمد که میخواستی بزهد
در دنیا حکمت مرا باطل کنی آیا ندانستی که من اگر بنده خود را بدست بندگان روزی بدهم محبوبترست
در نزد من از آنکه بدست قدرت خود بوی روزی برسانم و در کتاب های بنی اسرائیل
وارد شده که حضرت موسی ع بیمار شد و بنی اسرائیل بنزد وی آمدند و از درد او را شناختند

وگفتند اگر بفرمائی دوا معالجه کنی شفا میابی و آنحضرت فرمودند معالجه نمیکنم تا خدای
عزوجل مرا بی دوا شفا دهد و آزار آنحضرت طول کشید و وحی بوی آمد که بعظمت و عظمت
خودم قسم که ترا شفا نمیدهم تا معالجه کنی بانچه ترا گفته اند پس موسی علیه السلام بنی اسرائیل گفت
معالجه کنید مرا بانچه میگفتید و معالجه کردند و شفا یافت و از این راه چیزی بخاطر آنحضرت
خطور نموده و وحی بوی آمد که میخواستی بتوکل حکمت مرا باطل سازی آیا غیر از من
دیگری منفعتها را در دواها قرار داده **فصل** و بعضی از مردم گمان کرده اند که حق
توکل آنست که اکتفا باسباب پنهانی نموده نه باسباب ظاهری مثل آنکه مسافرت کند
بی توشه بصحرائی که آدمی در آنجا تردد نکند اما این بعید از آن که خود را ریاضت فرموده
باشد بر آنکه یک هفته یا نزدیک یک هفته صبر بر گرسنگی تواند کرد و دلتنگ نشود
و خاطرش مشوش نگردد و باز نماند از ذکر خدا و بحیثیتی باشد که قدرت داشته باشد
بر علف خشک و هرچه اتفاق افتد قوت او شود و طوطین نفس نماید بر آنکه اگر از
گرسنگی بمیرد از برای او در آخرت بهتر خواهد بود یا آنکه در خانه یا مسجدی بنشیند و
ترک کسب نموده خود را فارغ سازد از برای فکر و یاد ذکر و اخلاص و صرف کردن
تمامی اوقات را بعبادت بعنوان که خواطر او متوجه مردم نگردد در انتظار کشیدن آنکه
کسی داخل شود و چیزی از برای او بیاورد بلکه دل او قوی باشد در صبر کردن و اعتماد

و اعتماد بر خدا نمودن و این گمان که بعضی کرده اند غلط است زیرا که هرکه جهاد نفس کند و نفس
کند که یک هفته صبر بر گرسنگی تواند کرد و ممکن باشد که او گیاه طعام قوت خود سازد در صدد هلاکت
اسباب در حق او ظاهر میشود زیرا که یک جزو توانگری و استغنا آنست که احتیاج نداشته باشد
پس اگر اعتماد او بر صبر با قدرت بر خوردن گیاه باشد توکل نموده خواهد بود و اگر چنانچه
امید بخود دارد و نمی باید در شهر خود بماند با اسباب ظاهری و اعتماد بر خدا نماید نه
بر اسباب چنانچه خدای عزوجل امر کرده مشاهده کی اگر قصد او گذشت و اما طوطین نفس
بر مردن از راه گرسنگی بحسب شرع ممنوع است خدای عزوجل فرموده لا تلقوا بایدیکم الی
التهلکه یعنی بدست خود نفس خود را در هلاک نیندازید و اما کسیکه در خانه نشسته باشد
و عبادت خدا کند و ترک کسب کرده باشد آنکس ترک متابعت فرمان خدا نموده در باب طلب کردن
حضرت امام جعفر صادق ع فرمودند هرکه قوت بچنین مردی دهد عبادت او عظیم تر است و
بسیار میباشد که چنین مردی بار گرانی بر مردمان میشود زیرا که حال او ندا بیرون ثانی و
اضطرار او میکند بلکه این خوبیست بر باطن مردم و خود را در معرض خواری داشتن مگر آنکه از میان
مردم بیرون رود اما بقسم اول بر میگردد که فریب خود را داده باشد و خود را در معرض هلاکت
انداخته باشد کاشکی میدانستم که پنهان بودن اسباب و ظاهر بودن آنها چه دخل در توکل
دارد بعد از آنکه ثابت شد که معنی توکل اعتماد بر خدا داشتن است و نه بر اسباب پس

در این مقام خواه اسباب باشد یا نباشد پنهان باشد یا جلی باشد بلی مراتب مردم در این
معنی توکل متفاوت است بقدر تفاوت ایشان در قوت و ضعف یقین و در قصر
و در طول امل و در مقدار ذخیره کردن از راه امل از برای کسیکه منفرد یا صاحب عیال
باشد پس بعضی مردم از جملهٔ مقربان اند و بعضی از اصحاب یمین و بعضی اصلا توکلی ندارند
و تفاوت مراتب از راه اعتماد باسباب نداشتن و قلت و کثرت اعتماد بر میگردد و هر که
ایمان او کامل باشد اعتماد او بر اسباب بالکلیه ساقط خواهد بود و از راهی که گمان نداشته
باشد خدای عز و جل روزی بوی میرساند خواه کسب کند و خواه نکند اما نباید که ترک کسب کند
بلکه تابع فرمان خدا شود و اعتمادش بر خدا باشد و بس نه بر کسب حضرت امام جعفر صادق ع
فرمودند که ابا دارد خدای عز و جل از روزی مؤمنان مگر از راهی که گمان نداشته باشند
و سبب تخصیص دادن این را بمؤمنان آنست که کمال ایمان مقتضی آنست که صاحب ایمان
وثوق بر اسباب نداشته باشد و توکل او بر خدا باشد و بس کمال ایمان از برای صاحبان علم
مکنون میباشد مثل پیغمبران و اولیا و اما این افضل است و از جانب خداست و هر کس همت
باشد عطا میکند و حضرت امام زین العابدین ع فرمودند تمامی خیر را در قطع طمع از مردم دیدم
و هر که امید بمردم نداشته باشد و کار خود را در هر باب بخدا واگذارد خدای عز و جل همهٔ کارهای او را
در هر باب میکند و حضرت امام محمد باقر ع فرمودند بد بنده ایست آن بنده که طمع او را به همه جا میکشاند

میکشاند و بد بنده ایست آن بنده که رغبت بچیزها او را خوار میگرداند و حضرت امام جعفر صادق ع
فرمودند شرف مؤمن در برخواستن شب است بعبادت و در استغنا ورزیدن از مردم

باب ششم در صدق و ادای امانت است

و ادنی مرتبهٔ صدق آنست که در هر حال در قول صادق باشد
و کمال این در آنست که بدون ضرورت هرگز کنایه نگوید از ترس آنکه مبادا غلط فهمیده شود
و در دل صورت دروغی نقش بربندد و در علانیه راستی با خدای عز و جل باید نمود پس هر که
بزبان گوید که تمامی روی دل را بجانب خدا کرده‌ام در دعای وجهت وجهی لله و حال آنکه
در دل او غیر خدا باشد یا آنکه گوید که ترا عبادت میکنم پس در خواندن ایاک نعبد و حال آنکه
دنیا را پرستد پس البته کاذب خواهد بود و بعد از این صدق در نیت است و صدق در نیت آنست
که آنرا از برای محض رضای خدا بگرداند و چیزی مخلوط آن نشود و پاکیزه باشد البته پس هر که
در نیت صادق باشد البته اخلاص خواهد داشت و بعد از آن صدق در عزم است و عبارت
است از جزم قوی بر چیز داشتن چو اکثر گاه میباشد که آدمی پیش عزم بر عملی میدارد و در خاطر
میگذراند که اگر خدا مالی بمن بدهد تمام آنرا یا بسیاری از آنرا تصدق خواهم نمود و اگر بدشمنی
برخورم در راه با خدا با او جهاد خواهم کرد و پروا نخواهم داشت اگر چه کشته شوم و بتحقیق
در نفس بعضی میلی و تردد و ضعفی میباشد که مخالف صدق در نیت است و بعد از آن صدق
در وفاء بعزم است و بسیار میباشد که بعضی از نفل فی الحال عزم برامری میدارد و نزد اگر تعبی

در وعده کردن نباشد و هرگاه که وقت آید و متغیر گردد به خواهشها پیدا شدن عزم بر هم خورد
و این منافی صدق در عزم است و از برای اینست که خدای عز و جل فرموده رجال صدقوا
ما عاهدوا الله یعنی مردانیکه راست آورده اند آنچه را وعده کرده اند بعد از آن صدق در اعمال
اهمست و آن عبارتست از آنکه سعی کند که عملهای ظاهری دلالت بر امری نکند که در باطن با او متصف
نباشد و صدق در این آن نیست که ترک عمل کند بلکه طریقش کند که باطن او تصدیق ظاهر را کند
و این غیر از ریاست از برای آنکه صاحب ریا آنست که قصد او از عمل مردم باشد ربسیار کسان بنمایند
می ایستد به هیئت خشوع و قصد او غیر خدا نباشد اما دل او از نماز غافل میباشد و هر که آن
می بیند چنان می یابد که در خدمت خدا ایستاده و حال آنکه آن کس بحسب باطن در بازار
شهوتی از شهوتها سیر میکند و هم چنین بسیار میباشد که رفتار کسی بر هیئت آهستگی و وقار میباشد
و باطن او موصوف باین صفت نباشد پس اینچنین کسی در عمل خود صادق نیست اگرچه در الفاظ
او بمردم نیست و خود را باشان ننماید و خلاصی از این نیست مگر بیکسان شدن باطن
و ظاهر یا بهتر بودن باطن او از ظاهر یا بهتر از آن باشد و این چنانست که حضرت امیر المؤمنین ع
فرمودند بخدا قسم ای مردم که شما را بر هیچ طاعتی نمی‌خوانم مگر آنکه خود اول سبقت با آن
میکنم و شما را از هیچ معصیتی نهی نمیکنم مگر آنکه پیش از شما خود را از آن باز میدارم و بلند
صدق از مقامات دینیست و این اعلی درجات صدق و نایاب ترین آنهاست مثل صدق در خوف

در خوف و رجا و تعظیم حق و زهد در دنیا و محبت خدا و توکل بر آن و سایر خصلتهای پسندیده
زیرا که اینها مبادی چند دارند و این اسمها بر آن اطلاق میشود در آن ظاهر میشود و غایات
حقیقتی نیز دارند و صادق در اینها کسیست که بنهایت و حقیقت آنها رسیده باشد خدای عز و جل
فرموده انما المؤمنون الذین امنوا بالله و رسوله ثم لم یرتابوا الی آخر فرموده اولئک هم الصادقون
یعنی این نیست که مؤمنان کسانی هستند که ایمان بخدا و رسول آورده اند و شک ننموده اند
و در آخر فرموده که اینجماعت راستگویانند نزد نیکوان و نیز فرموده و لکن البر من آمن بالله
و الیوم الاخر تا آخر فرموده و الصابرین فی البأساء و الضراء تا آخر فرموده اولئک الذین
صدقوا یعنی نیکوکار کسیست که ایمان بخدا و روز آخرت داشته باشد و در خوشی و ناخوشی صابر
باشد و در آخر فرموده اند که اینجماعت راست گفته اند نزد نیکوان و شخصی از ابوذر رضی الله
عنه پرسید از ایمان ابوذر این آیه را خواند آن شخص گفت از ایمان سؤال کردم ابوذر گفت من از پیغمبر ص
سوال از ایمان کردم آن حضرت این آیه را خواندند و ما از برای خوف مثلی میزنیم تا مطلب واضح
گردد بدانکه هیچ بنده نیست که ایمان بخدا داشته باشد مگر از خدا میترسد که این اسم بر آن
اطلاق میشود و اما در خوف صادق نباشد یعنی به مرتبه حقیقت آن نرسیده نمی‌بینی که
هرگاه شخصی از پادشاهی میترسد یا از دزدی در سفری میترسد چون رنگ او زرد میشود
و اعضای او میلرزد و عیش بر او مکدر میگردد و خوردن و خوابیدن بر وی دشوار میشود

و فکر او پراکنده می‌گردد تا آنکه از اهل و اولاد از روی منفعت می‌شوند و گاه می‌باشد که
ترک وطن نموده انس را بوحشت و راحت را بتعب و مشقت بدل میکند و متعرض خطرهای
بسیار میشود و تمامی اینها از ترس آنست که مبادا آنچه حذر میکند بآن برسد و اما
آتش جهنم بمنزله رسد و هیچ علامتی از علامات در وقت معصیت در روی ظاهر نمیشود
و از اینست که حضرت پیغمبر ص فرمودند چیزی مثل آتش جهنم ندیده‌ام هر که از آن میگریزد
در خوابست و مثل بهشت ندیده‌ام که هر که طالب آنست در خوابست و با اینها که گفتیم رسیدن
و محقق شدن بسیار نادر است اما هر کسی بحسب حالش از اینها نصیبی دارد یا ضعیف یا قوی
و مراتب صدق نهایت ندارد و گاه میباشد که بنده در بعضی امور صدق صدق دارد و در بعضی
نمیدارد و اگر در جمیع اینها صادق باشد صدیق حقیقی خواهد بود **فصل** در کتاب مصباح الشریعه
از حضرت امام جعفر صادق ع مرویست که فرمودند هرگاه خواهی بدانی که صادقی یا کاذب
نظر کن در آنچه مراد توست و در کنه آنچه دعوی میکنی و بسنج از میزان الهی گویا که در قیامت
خدای عز و جل فرموده والوزن یومئذ الحق یعنی سنجیدن چیزها در قیامت حق است و هرگاه
مراد تو با دعوی برابر باشد صدق تو ثابت خواهد بود و ادنی صدق آنست که زبان و دل
با یکدیگر مخالف نباشند و مثل صادقی که موصوف باشد بآنچه گفتیم مثل کسی است که نزع
روح او شود و هرگاه نشود ببین که چه عملهای خوب خواهد کرد و نیز آنحضرت فرمودند که

فرمودند صادق اول کسی که تصدیق او میکند خداست و ملائکه‌اند که راست میگوید بعد از آن نفس
او او را تصدیق میکند و میدانند که راست میگوید و نیز از آنحضرت روایت که فرمودند که
بدرستیکه بنده راست میگوید تا آنکه در پیش خدا از راستگویان نوشته میشود و دروغ
میگوید تا آنکه نزد خدا از دروغگویان نوشته میشود و هرگاه راست گفت خدای عز و جل
میفرماید که راست گفت و خوب کرد و هرگاه دروغ گفت خدای عز و جل میفرماید دروغ
گفت و بد کرد و در روایتی دیگر است که راست میگوید تا آنکه خدای عز و جل او را صدیق
مینویسد و نیز آنحضرت فرمودند که مردم را بخوبی بخوانید بغیر از زبان تا آنکه در شما سعی و صدق
و پرهیزکاری ببینند و وقتی آنحضرت ببعضی از اصحاب خود گفتند ببین که حضرت
امیرالمؤمنین ع بچه چیز آن رتبه را در نزد پیغمبر ص بهم رسانید همچنین را ملازم شو بدرستی
که حضرت علی بآن رتبه در نزد پیغمبر بصدق و ادای امانت رسید و فرمودند نظر بطول
رکوع و سجود کسی مکن که این چیزیست عادت کرده و اگر ترک آن کند وحشت خواهد نمود
و لیکن نظر کن بصدق سخن و ادای امانت او و فرمودند بدرستی که خدای عز و جل
هیچ پیغمبری را مبعوث نساخت مگر بصدق سخن و ادای امانت به نیکوکاران و بدکاران
و حضرت امیرالمؤمنین ع فرمودند ادا کنید امانت را اگرچه قاتل فرزندان پیغمبران باشند
و حضرت پیغمبر و امام جعفر صادق ع فرمودند هر که ترا امین کند بامانتی اداء امانت کن

بکن و هر که با تو خیانت کند تو با وی خیانت مکن **مقاله پنجم** در عبادات و اسرار انها و در این
هفت باب است **باب اول** در نیت و اخلاص است حضرت پیغمبر صلعم فرموده اند که این نیت
که عملها بر نیات است هر کسی را انچه نیت دارد پس هر که هجرت و میل او بجانب خدا
و رسول خدا باشد پس هجرت و میل او بجانب ایشان خواهد بود و هر که هجرت و میل
او بدنیا باشد که بان برسد یا بزنی باشد که او را خواستگار باشد پس هجرت و میل او بسوی
خواهد بود که بان هجرت و میل نموده و این سخن را در وقتی فرموده اند که بعضی از اصحاب
با انحضرت گفت بعضی از انها که هجرت نموده اند بسوی جهاد نیت او از هجرت غیر از نیت
که اخذ غنیمت کند از مالها و اسپها و انام و اوزار [illegible] و در هنگامی که غالب شود بر ان
حضرت بیانفرموده اند که هر کس که در عملش بان برسد که طلب میکند و نیت ان را دارد هر چه
بوده باشد خواه دنیوی و خواه اخروی و این خبر از انها است که اصحاب ما انرا از متواترات
شمرده اند و اول چیزی که تعلیم اولاد میکنند اینست و میگویند که این نصف علم است بلکه
حساب میشود از عبادت خدا و از طاعت شمرده میشود بجهتی که در اخرت اجری بر ان مرتب
شود مگر چیزی که مراد بان تقرب بخدا و روز اخرت باشد و مراد از این انست که اراده جناب
الهی نموده باشد یا اراده رسیدن ثواب یا خلاصی از عقاب و بالجمله قصد از فرمان
برداری او خدا باشد در چیزی که ترغیب نموده بندگان را بان چنانچه گفته اند عوه خوفا

خوفا و طمعا یعنی بخوانید خدا را از روی ترس و امید و فرموده یدعوننا رغبا و رهبا یعنی
میخوانند ما را از روی رغبت و رهبت و همچنین در هر چیزی که خدای عز و جل بان وعده
بهشت داده یا تهدید بجهنم نموده و راههای بسیار در ترغیب و ترهیب و وعید و تهدید
فرموده و شکی نیست که جزا خواهد داد خدای عز و جل بندگان را بحسب قدر و منزلت
و نیت ایشان پس هر که خدا را شناخته بجمال و جلال و لطف و فعال و او را دوست داشته
باشد و مشتاق او باشد و عبادت را از برای او خالص کرده بنده باشد او ان را که
سزاوار عبادت و محبت داند البته خدای عز و جل او را دوست میدارد و از برای خود میکند
و بر میگزیند و بخود نزدیک میسازد و [illegible] ولیکن نزدیکی معنوی و قرب حالی
چنانچه در حق بعضی از ائمه که این صفت دارند فرموده و ان له عندنا لزلفی و حسن ماب
یعنی بدرستیکه او را نزد ما نزدیکی و بازگشت خوبیست حضرت امیرالمؤمنین ع فرموده اند
خداوندا عبادت نمیکنم تو را از ترس اتش و از طمع در بهشت بلکه تو را سزاوار عبادت یافتم
پس تو را عبادت کرده ام و هر که از خدا غیر این [illegible] باشد که خدا است و صانع عالم و قادر
و قاهر و عالم است و اینکه بهشتی دارد که مطیعان را بان بهره مند میگرداند و جهنمی دارد
که عاصیان را بان معذب میسازد و عبادت او میکند تا بهره مند بر بهشت شود یا از جهنم
نجات یابد البته خدای عز و جل او را بعبادت و طاعتش داخل بهشت میکرداند و از جهنم

عجائب مهدهد چنانچه از این خبر داده در بسیاری از قرآن پس ثابت شد که هر کسی چیزی
که رغبت آن دارد و کوشش مدار نیت بعضی که ببطلان عبادت رفته‌اند هرگاه قصد از کردن
آن تحصیل ثواب یا خلاصی از عقاب باشد و این که اکثر از مجتهدین کرده‌اند که این قصد
منافی با قصد اخلاص است که عبادت از اراده محض جناب الهی بوده و بس و گمان
کرده‌اند که هر که این قصد کند قصد او جلب منفعت بخود یا دفع مضرت از خود است نه اراده
محض جناب الهی و این سخن از کسی ناشی شده که معرفت بحقیقت تکلیفات و مراتب مردمان
در آن و معرفت بمعنی نیت و حقیقت آن نداشته باشد بلکه پنداشته‌اند که نیت عبادتست آن
بر انگیخته شدن نفس و میل و توجه آن بچیزی که غرض و مطلب است یا در دنیا و یا در عقبی
قول نیت کنند که در وقت عبادت که میگیم این عبادت را از برای نزدیکی بخدا و تصور
بخاطر و ملاحظه آن در دل کردن اگرچه نفس را میلی نبود بکی جدا نباشد و این چنین نیست
و در بلکه حرکت زبانی و حکایت نفس است و این سخن از قبیل سخن گرسنه است که گوید گرسنه
بطعام دارم در حالتی که قصد او حصول خواهش بطعام باشد و میل خاطر هرگاه حاصل
نباشد ممکن نیست که بمحض قول و تصور اختراع و اکتساب آن توان نمود و از بسیاری از مردم
متعذر است از ایشان طلب جناب الهی و تقرب باو نمودن زیرا که از خدا بجز از بهشت امید
بان دارند یا از آن میترسند چیزی دیگر ندانسته‌اند پس نهایت امر ایشان نتوانند کرد آن است

آنست که چون ذکر آتش شوند خود را از عقاب آن بترسانند و چون ذکر بهشت شوند خود را
رغبت دهند بثواب آن خصوصاً کسیکه بر دل او میل بدنیا غالب باشد از برای آنکه چنین کسی
کم است که میل بخیرات نماید از برای آنکه بثواب آخرت برسد و چه جای آنکه عبادت خدا برای
عظمت او کند از آن راه که او را مستحق طاعت و عبودیت داند از برای آنکه کم کسی این را می‌فهمد
چه جای تحصیل این نماید و اگر کسی را تکلیف باین نوع امری نمایند تکلیف بچیزی خواهد بود
که طاقت آن را نداشته باشد و معنی اخلاص در عبادت غیر از این نیست که مخلوط بنماید
بشائبهای دنیوی و حظهای نقدی که بنفس میرسد مانند مدح مردم و خلاصی از [illegible]
باز کردن آن و امثال اینها چنانچه بیان اینها خواهد آمد و ظاهر است که اراده بهشت و خلاصی
از جهنم که در آخرت وعده بانها شده منافی اخلاص نیست اگرچه بهشت و دوزخ را از جنس حظها
دانند که در دنیا الفت بان گرفته و اگر چنانچه این چنین نیتها مفسد عبادت باشد پس رغبت فرمودن
و ترسانیدن و نوید دادن و تهدید کردن همگی عبث و لغو می بود بلکه خلل مطلوب میرسانیدند
و بان کاستی می یافتیم که چون ممکن است بنده ضعیف خواری را که از برای خود مالک ضرر و
نفعی و مرگی و زندگی نیست اینکه مستغنی باشد و از جلب منفعت از مولای خود از برای نفع خود
یا دفع ضرر از آن و هر که خوب تامل کند در این چنانچه باید میداند بسیاری از قائلان بطلان
عبادت بیکی از این دو نیت را مگر آنکه نیتهای صحیح ایشان در عبادت بیکی از این دو بر میگردد

اگر چه شعور باین نداشته باشند و حضرت امام جعفر صادق ع فرمودند عابدان سه طایفه اند قومی
عبادت خدا کرده اند از ترس و این عبادت بنده است و قومی عبادت میکنند خدا را از برای
طلب ثواب و این عبادت مزدورانست و قومی عبادت خدا را میکنند از برای محبت بآن و این عبادت
آزادانست و این بهترین عبادتهاست و عبادت حضرت که فرمودند این بهترین عبادتهاست
با داران میدهد که عبادت کردن بدو وجه اول خالی از فضل نیست چه جای آنکه صحیح است

فصل در حدیث مشهور وارد شده از حضرت پیغمبر ص که فرمودند نیت مؤمن بهتر است
از عمل آن و نیت کافر بدتر است از عمل آن و هر عمل کننده عمل میکند بر نیت خود و فقهاء
در معنی این حدیث خلاف بسیاری کرده اند و مؤلف حقایق میگوید آنچه از برای من ظاهر
شده است که چون مؤمن نیت خیرات بسیار میدارد و وقت عمر مساعدت بعمل بر آنها نمیکند
پس ثوابها که مرتب بر نیتهای او میشود بیش از ثوابیست که بر عملهای او مترتب شود و نیز فرموده اند
مؤمن نیت میدارد که عبادات او بهترین وجهی واقع شود از برای آنکه ایمان او مقتضی
و هر گاه مشغول بعمل شد و چنانچه میخواهد از برای او میسر نشد پس ایشان با نیت چنانچه
باید نمیشود پس نیت او همیشه بهتر است از آنچه عمل میکند و در هر عبادتی و حضرت
امام محمد باقر ع اشاره باین معنی فرموده اند در این مقام که گفته اند نیت مؤمن بهتر است از عمل
او از برای آنکه چیزی چند از خیرات نیت میدارد که بآن نمیرسد و نیت کافر بدتر از عمل
اوست

اوست از برای آنکه کافر نیت شر میدارد و آن مقدار شر میخواهد که بجای آورد که بآن
نمیرسد و شخصی بحضرت امام جعفر صادق ع گفت که از شما شنیده ام نیت مؤمن بهتر است
از عمل او و چون تواند بود که نیت بهتر از عمل باشد فرمودند از برای آنکه در عمل ریا میتواند بود
از برای مخلوقات میباشد و اما نیت خالص است از برای پروردگار عالمیان پس خدای
عز و جل اعطا اجر بر نیت میدهد که بر عمل نمیدهد و بعد از آن فرمودند بنده مسلم
که در تمام روز نیت میدارد که در شب نماز بر خیزد و شب خواب بر وی غالب میشود
و میخواهد خدای عز و جل از برای او ثواب نماز را مینویسد و نفسی که در خواب میکشد
تسبیح مینویسند و خواب او را صدقه مینویسد و نیز آن حضرت فرمودند بنده مؤمن
فقیر میگوید خداوندا روزی مکن مال را تا فلان کار خیر بکنم و هر گاه خدا بمی بیند
صدق نیت او را داند اعطا اجر از برای وی مینویسد که آن کار را کرده باشد
بدرستیکه خدای عز و جل صاحب وسعت و کرمست و نیز آن حضرت پرسیدند
از حد عبادت که هر گاه بنده آنرا بکند ادای عبادت نموده خواهد بود فرمودند
حسن نیت بطاعت یعنی آنکه در طاعت نیت خوب داشته باشد اگر موافق آنچه نیت
کرده میسر شود و الا بحسن نیت ادای آن عبادت را کرده و نیز آن حضرت فرمودند که
جهنمیان از برای آن در جهنم مخلد خواهند بود که نیت ایشان آنست که اگر در دنیا

مخلد باشند همیشه معصیت خدای عز و جل را بکنند و بهشتیان از برای آن در بهشت
مخلد خواهند بود نیت ایشان است که اگر در دنیا مخلد باشند همیشه طاعت خدای
عز و جل را بکنند پس هر یک از این دو بسبب نیت مخلد خواهند بود بعد از آن این آیه را
تلاوت نمودند قل کل یعمل علی شاکلته و فرمودند یعنی هر کس عمل بر نیت خود میکند و نیز
آنحضرت فرمودند هر که بشنود ثواب هر عملی را و آن عمل را بجای آورد آن ثواب باو خواهد
رسید اگر چه آنچنان نباشد که باو رسیده و از جملهائی که در حدیث مشهور گفته اند اینست
که از برای آن نیت بهتر است از عمل که نفع عمل موقوف بر نیت است و عکس نیست و از جمله
آنکه غرض اصلی از عمل متأثر شدن قلب است بمیل بخدا نمودن و از غیر خدا منحرف شدن
چنانچه در قرآن مجید فرموده لن ینال الله لحومها و لا دماؤها و لکن یناله التقوی منکم
یعنی گوشت و خون قربانی بخدا نمیرسد بلکه آنچه بخدا میرسد پرهیزکاری و خوشنیتی
شما است آیا نمی بینی که هر گاه مردی با زن خود جماع کند بگمان زن دیگر البته گناهکار
خواهد بود و هر گاه با زن دیگری جماع کند بگمان زن خود گناهکار نخواهد بود و متأثر شدن
حالتی است از حالات قلب و باین معنی حدیثی که آنحضرت فرمودند میتوان داشت
و مضمون حدیث اینست که هر که نیت عمل خوبی بکند و بجا نیاورد از برای او یک حسنه نوشته میشود
زیرا که نیت قلب میل بخیر و انحراف نفس از هوا و محبت دنیا و این نیات حسنات

حسنات است و شکی نیست که تمام نمودن نیت بعمل کردن موجب زیادتی تقویت نیت است
و مقصود از ریختن خون قربانی خون و گوشت نیست بلکه میل قلب است از محبت دنیا و صرف نمودن
مال دنیا است از برای رضای خدا و این حالت در هنگام جزم نیت حاصل شده و اگر مانعی از
عمل رو دهد خون و گوشت بخدا نمیرسد اما پرهیزکاری میرسد و پرهیزکاری در دل
میباشد و از برای اینست که وقتی حضرت پیغمبر بجهاد تبوک میرفتند فرمودند که بدرستیکه
در مدینه قومی هستند که ما هیچ رودخانه را قطع نمیکنیم و هیچ گامی بر نمیداریم که ناخوش
آید کفار را و هیچ نفقه نمیکنیم و هیچ تنگی بما نمیرسد مگر آنکه آن قوم که در مدینه اند در این اجر
شریکند صحابه گفتند یا رسول الله صلعم این چون تواند بود و حال آنکه با ما نیستند فرمودند بلی
عذری مانع آمدن ایشان بجهاد شده پس بحسن نیت با ما شریکند **فصل** نیت یا یکیست
مانند برخواستن از برای احترام شخصی و یا متعدد است مانند تصدق نمودن از برای
نفع و خوشنودی یا اینست که هر یک از اینها بر نیتهای مستقل بخشند و باین میتوان دانست
که اگر جدا باشد امتناع از آن خواهد نمود و یا اینست که هر یک مستقل نیستند یا بر سبیل مساوات و یا
بتفاوت و متعدد هر یک جزو آن متعدد میشود خواه نیت چیزی باشد مانند داخل شدن
مسجد از برای زیارت خدا زیرا که مسجد خانه خدا است و در حدیث نبوی وارد شده که هر که
داخل مسجد شود زیارت خدا را کرده و سزاوار است بر کسیکه زیارت او شده که گرامی

نماید بی عبادت کنند کان و نیت دیگر از دخول مسجد انتظار نماز باشد و اعتکاف در آن
داشتن و از خلق منزوی بودن و مجرد شدن از برای ذکر و ترک گناهان نمودن و خوام
نیت شری باشد مانند نشستن در مسجد از برای سخنان باطل گفتن و ملاحظه زنان نمودن
و از برای افتخار و ریا و جدل کردن و نیت خیر و صلاح را عبادت میکردانند مانند بوی خوش
استعمال کردن در روز جمعه از برای اقامت سنت و تعظیم مسجد و روز جمعه و دفع آزار بوی
بد از مردم کردن و نیت شر بوی مردم را خشنود ساختن و راه عیب را بر مردم بستن و نیت باد ماشد
که بر محض عبادت زیادتی میکند مثل انکه با سایش صحیح اید و مزاح مباحی با زن خود میکند
از برای آنکه هر گاه داخل نماز شود نشاطی او را باشد و این نیت خیر است اذغازی کردد ملال
واقصود و نیت بد مباح را معصیت میکرداند مثل انکه بوی خوش استعمال میکند از برای
تفاخر نمودن با ظهار مال داری و خود را زینت دادن از برای زنا اقا نیت انزوی در حرام
میکند چنانچه شراب خوردن مباح میکردد بر نیت موافقت با برادران **فصل** نیت داخل
در تحت اختیار نیست ازان راه که دانستی که عبادت است از برانکیخته شدن نفس و متوجه
امر موافقی شدن که غرض وران از برای نفس ظاهر شده باشد خواه غرض دنیوی و خوا
اخروی و مادام که آدمی غرض را با کثر بعضی از افعال نداند قصدکا و متوجه ان نشود
اقادر هر وقت قادر بر این اعتقاد نباشد و هر گاه اعتقاد داشته باشد وقوت قلب متوجه ن

ان میشود که فارغ باشد با شتغال و بغرض دیگر ازان امور یا بشد محفوف شده باشد و این
در هر وقت ممکن نباشد و باعثها و مانعها را سببها اسباب میباشد که با سطه ان سببها چندان
باعث یا مانع جمع میشود و این بحسب اشخاص و اعمال مختلف میشود پس هر گاه شهوت نکاح
غالب شود و غرض صحیح در ولد نباشد ممکن نیست که تزویج بر نیت ولد واقع شود بلکه
نیست مگر بر نیت قضای شهوت زیرا که نیت اجابت باعث و باعثی بغیر از شهوت نیست
پس چون نیت ولد توان کرد بلی طریق کسب این نیت مثلا ان است که اول ایمان بشرعی
تقویت بدهد و تقویت ایمان بان میشود ثواب که سعی در بسیاری امت محمد صلی الله علیه و اله
عظیم بشمرد و از خود دور سازد اموری که موجب نفرت از ولد است از دشواری خرج
ان و طول تعب و غیر اینها و هر گاه اینها را ایجاد اورد گاه باشد رغبت در دل او بتحصیل ولد
از برای ثواب پیدا شود و این رغبت محرک خواطر و اعضای او میشود که مباشر عقد شود و هر گاه
از برای طاعت این باعث که غالب بر قلب شده قدری که حرکت انسان بر قبول عقد بکند
انشخص صاحب نیت خواهد بود و هر گاه چنین نباشد انچه در خاطر تقدیر مینماید و در دل
میکذراند از قصد و لد محض خیالی و چیزی بیهوده است و از این راه بود که جمعی از مشایخ
از بعض طاعات ممنوع بودند از انجهت که نیت ظاهری نداشتند و میگفتند الحال نیت ما
نیست و این از برای آن بود که میدانستند که نیت روح عملها است و عمل بدون نیت صادق

محض ریا و تکلفست و این سبب دوری از خداست نه سبب نزدیکی و روایت کرد
یکی از دوستان حضرت امام جعفر صادق علیه السلام بخدمت آنحضرت آمد و سلام کرد و نشست پس
آنحضرت برخواستند و روانه شدند آن مرد با آنحضرت روانه شد و تا در خانه همراهی نمود
و آنحضرت داخل خانه شدند و این مرد را واگذاشتند پس اسمعیل ولد آن حضرت بپدر
بزرگوار خود گفت چون بود که شما تکلیف دخول نفرمودید و دست خود ننمودید آنحضرت
فرمودند که در خود نمی یابم آن حالت را که تکلیف کنم اسمعیل عرض کرد که امر نیست داخل
نمیشد کاشکی تکلیف میکردید آنحضرت فرمودند کراهت دادم که خدای عزوجل مرا
از جمله کسانی بنویسد که بزبان سخنی گویند و در دل نداشته باشند و در مصباح
الشریعه از آنحضرت روایت شده که فرمودند صاحب نیت صادق صاحب قلب
سلیمست از برای آنکه سالم بودن قلب از خیالهای باطله موجب آن میشود که نیت
از برای خدای عزوجل در هر امری خالص گردد خدای عزوجل فرموده یوم لا ینفع
مال و لا بنون الا من اتی الله بقلب سلیم روزی خواهد آمد که مال و فرزندان نفع
نکنند مگر آنکسی با دل سالم از آفات و خیالات بنزد خدای عزوجل بیاید و حضرت پیغمبر صلی
فرمودند نیت مؤمن بهتر است از عمل آن و فرمودند این نیست که عملها بنیتهاست و از برای
هر کسی آنچه نیت کرده باو میرسد و ناچار است بنده از نیت خالص در هر حرکت و سکونی

و سکونی زیرا که اگر نیت خالص نباشد غافل خواهد بود و غافلان را خدای عزوجل وصف
کرده و گفته ان هم الا کالانعام بل هم اضل سبیلا یعنی نیستند ایشان مگر مانند چهارپایان بلکه
گمراه‌ترند و فرموده اولئک هم الغافلون یعنی ایشانند غافلانند نزد دیگران و باز نیت خالص
میشود از قلب بقدر صفای معرفت و این باختلاف اوقات مختلف میشود در قوت و ضعف
و صاحب نیت خالص نفس او و هوای او در تحت سلطنت تعظیم خدا و حیا از وی مقهورند
و نفس او از مخالفت طبیعت و شهوت و آرزوها در تعب میباشد و مردم از وی در راحت
میباشند **فصل** اما اخلاص عبارتست از پاکیزه ساختن نیت از آلوده شدن بچیزی
و مرتبه اعلای اراده نمودن است و این شناخته میشود بتفکر در صفات و افعال خدا و
مناجات با وی و بعد از آن اراده نفع آخرتست و آن حظ نفس است و در حدیث وارد شده
که حقیقت اخلاص آنست که بگوئی پروردگار من خداست و بعد از آن چنانچه مأمور شده
بر جاده مستقیم سلوک نمائی از برای خدای عزوجل و عمل کنی و محو استر باشی که از این راه
صدع کرده شوی خدای عزوجل فرموده و ما امروا الا لیعبدوا الله مخلصین له الدین یعنی
مامور نشده اند مگر بآنکه عبادت خدا کنند در حالتی که خالص کرده باشند دین را
از برای خدا و فرموده الا لله الدین الخالص یعنی آگاه باش که دین خالص از برای خداست
و فرموده الا الذین تابوا و اصلحوا و اعتصموا بالله و اخلصوا دینهم لله یعنی مگر کسانی

جناب الهی

که توبه کرده باشند و اصلاح خود کرده و اعتصام بخدا نموده باشند و دین خود را خالص کرده باشند
باشند از برای خدا عبادت و دعا او و دل او مشغول بانچه چشمهای او دیده نشده باشد و ذکر
خدا را فراموش نکرده باشد بسبب آنچه گوشهای او شنیده و دل او غمگین نشده باشد
بسبب آنچه بدیگران عطا شده و حضرت امام محمد باقر ع فرمودند خالص نمیسازد بنده
ایمان بخدا را چهل روز یا آنکه فرمودند نیکو نمیکند ذکر خدا را چهل روز مگر آنکه
خدای عز و جل او را زاهد میگرداند در دنیا و بوی مینماید مرضهای دنیا و دواهای آنرا
و حکمت را در دل او ثابت میدارد و زبان او را بحکمت گویا میکند و حضرت امام جعفر صادق
علیه السلام در آیه لیبلوکم ایکم احسن عملا فرمودند مراد آن نیست که امتحان شما میکند که
کدام عمل بیشتر کرده اید بلکه مراد آنست که کدام درست تر کرده اید و درستی عمل از خدا
ترسیدنست و نیت صادق داشتن بعد از آن فرمودند بر عمل باقی ماندن تا خالص
باشد دشوارتر است از عمل و عمل خالص آنست که نخواسته باشی که کسی مدح تو را بکند مگر
خدای عز و جل و نیت بهتر است از عمل آگاه باش که نیت عمل است بعد از آن این آیه را
تلاوت نمودند قل کل یعمل علی شاکلته و فرمودند هر کسی عمل بر نیت خود میکند و طریق
تحصیل اخلاص شکستن خطهای نفس و قطع طمع از دنیا نمودنست و مجرد شدن از برای
آخرت بحیثیتی که این حالت بر قلب غالب شود و بسیار علما میباشند که آدمی خود را از آن

دران تعب می اندازد و گمان میکند که خالص است از برای خدا و اقتدا به بعضی شده
از برای آنکه وجه آفت در آن نمیدانند چنانچه از بعضی عباد حکایت شده که گفت نماز سی ساله
قضا کردم که در مسجد بجماعت در صف اول گذارده بودم از برای آنکه روزی از راه عذری
دیر بمسجد آمدم و در صف دوم نماز گذاردم و مرا خجالتی از مردم رو داد که مرا در صف دوم دیدند
پس دانستم که دیدن مردم مرا در صف اول موجب خوشنودی من بود و استراحت قلب من از این
بود و من شعور باین نداشتم و این آفت پنهان در غایت ابهام و کم عملیست که از امثال این امور
سالم باشد و کم کسی باین آگاه میشود و جمعی که از این غافلند در آخرت حسنات خود را سیئات
خواهند دید در قرآن مجید وارد شده و بدا لهم من الله ما لم یکونوا یحتسبون یعنی ظاهر شد
از برای ایشان از جانب خدا چیزی را که گمان نداشتند و وارد شده و بدا لهم سیئات ما عملوا
یعنی بدی آنچه کرده اند ظاهر شد از برای ایشان و واقع شده و هم یحسبون انهم یحسنون صنعا یعنی
ایشان گمان داشتند که خوب میکنند و در باب مذمت غرور ایشان با امثال اینها شد **فصل**
بدانکه اجماع امت است بر آنکه هر که بحج رود و با حج تجارت کند حج او صحیح است و ثواب خواهد
داشت با آنکه سفر او خالص نیست از برای حج و وجه در این آنست که تجارت تحصیل رزق و اسباب
و این نیز عبادتست چنانچه گذشت و دانستی که نیت خیرات متعدده موجب تعدد ثواب
تعدد نیتها و وجه در این آن نیست که بعضی گمان کرده اند که تاجر وقتی ثواب اعمال حج را

داده میشود که بکبر پوشد و بجا دت او موقوف بر رسیدن مکر نیست پس ج او خالص است

و انچه مشترکست طول مسافت است و ثوابی در طول مسافت نیست هرکاه قصد تجارت

داشته باشد و وجه در این ان نیز نیست که کمان کرده اند که هرکاه حج مراد اصلی باشد

و غرض تجارت از قبیل معین و تابع باشد پس اصل سفر خالی از ثواب نیست بلکی اگر

تجارت از جمع مال و ذخیره کردن باشد بدون احتیاج بمال دور نیست که این

وجه کفته شود و هم چنین از اخلاص بیرون نمیرود اگر ضم شود بقصد حج قصد

شکفتکی و وحشت از اهل داشتن هرکاه ضمیمه مستقل نباشد و مثل این نیست

هرکاه ضم شود بر نیت روزه قصد پرهیز کردن و نیت وضو قصد خنک شدن

و بر نیت ازاد کردن قصد دفع بد خوئی بنده و خلاصی از خرج ان و غیر اینها از ضمیمها

هرکاه ضمیمها مستقل نباشد و اما انچه از انواع ریا و غیر ریا منافی با اخلاص میباشند

بحث در ان در باب ریا و کبر کذشت و اعاده انها وجهی ندارد **فصل** در مصباح

الشریعه از حضرت امام جعفر صادق ع روایت شده که فرمودند اخلاص جمع میکند

عملهای فاضل را و اخلاص معنیست کلید او قبول است و انچه حکم بوقوع ان میکند

رضاست پس هرکه خدای عزوجل قبول عمل او را بکند و از ان راضی باشد و صاحب خلوص

خواهد بود اگرچه عمل او کم باشد و هرکه خدای عزوجل قبول عمل او را نکند صاحب اخلاص

اخلاص نخواهد بود اگرچه عمل او بسیار باشد این را از قلت عبادت آدم و کثرت عبادت

ابلیس میتوان فهمید و علامت قبول وجود استقامت است و این بان میشود که تمامی

محبوبها را واکذارد و علم هر حرکت و سکون در وی او شده باشد و صاحب اخلاص

میکذارد روح خود را و صرف میکند جان خود را در پای داشتن چیزی که علم و عمل

کنده و انچه بدان عمل شده و ایستاده باشد از برای انکه هرکاه این ادراک کرد

همه را ادراک کرده هرکاه این از وی فوت شود همه فوت شده خواهد بود و این

عبادتست از صاف کردانیدن معنیهای تفسیر حق در یکانه دانستن ان چنانچه

عالم اول فرموده هلاک شدند عمل کننده مکر عابدان و هلاک شدند عابدان

مکر دانشمندان و هلاک شدند دانشمندان مکر راست کویان و هلاک شدند

راست کویان مکر صاحبان اخلاص و هلاک شد صاحبان اخلاص مکر پرهیزکاران

و هلاک شدند پرهیزکاران مکر صاحبان یقین و صاحبان یقین بر خطر عظیمند

خدای عزوجل به پیغمبر خود فرمودند واعبد ربک حتی یاتیک الیقین یعنی عبادت خدا

بکن یقین بنزد تو بیاید و ادنی حد مرتبه اخلاص بذل نمودن بنده است طاقت خود را

و بعد از ان از برای عمل قدری در نزد خدا قرار ندهد که بسبب عمل توقع عوضی داشته

باشد از برای انکه میداند که اگر خدای عزوجل طلب کند از وی وفای عبودیت نمودن

هر اینه عاجز خواهد شد و ادنی مقام صاحب اخلاص در دنیا سالم بودنست از جمیع گناهان
و در اخرت نجات از جهنم یافتن است و بهره مند ببهشت شدن   در طهارت
و پاکیزگی گفت خدای عز و جل فرموده فیه رجال یحبون ان یتطهروا والله یحب المطهرین
یعنی در ان مسجد مردانی هستند که دوست میدارند با طهارت بودن را و خدا دوست
میدارد طهارت دارندگان را و فرموده یرید الله لیجعل علیکم فی الدین من حرج ولکن
یرید لیطهرکم یعنی نمیخواهد خدای عز و جل که تنگ گرداند در دین بر شما حرجی لیکن میخواهد
که شما را پاکیزه گرداند و حضرت پیغمبر صلعم فرمودند طهارت نصف ایمانست و فرمودند کلید
نماز طهارتست و فرمودند بنای دین بر پاکیزگیست و فرمودند بد بنده ایشان بنده
که کثیف و پلید باشد و فرمودند هر که جامه اخذ نماید باید که او را پاکیزه کند و حضرت
امیر المؤمنین علیه السلام فرمودند جامه پاکیزه غم و اندوه را میبرد و پاکیزگیست از برای نماز و مسلمانان
بصیرت خطوها این کلمات منقطع شده اند که تمامی ایمان با ابادان کردانیدن دلها و باطنها میشود
و الکه مراد حضرت از انچه فرمودند که طهارت نصف ایمانست انست که ابادی ظاهر بپاک
کردن و پاکیزه ساختن بریختن اب نصف ایمانست و نصف دیکر ابادانی باطنست
بعملهای صالح و خلقهای پسندیده پس طهارت چهار مرتبه دارد اول پاک کردانیدن ظاهر
از حدث و نجاست و کثافتها دوم پاک کردانیدن اعضاست از جنایات و گناهان سوم

۱۸۲

و انچه باز خواسته داشته باشد و سیم پاک کردانیدن دلست از اخلاق ناپسندیده
و چهارم پاک کردانیدن باطنست از غیر خدا این طهارت پیغمبران و صدیقانست و
در هر مرتبه نصف عملست در ان مرتبه و این مقامات و منازل ایمانست و هر مقامی طبقه دارد
و هر کز بنده بطبقه عالیه نمیرسد مگر انکه از طبقه پایین تر تجاوز نموده باشد پس نمیرسد
بطهارت باطن از غیر خدا و ابادی ان بمعرفت خدا و ظهور بزرگی و عظمت او مادام
که فارغ نشده باشد از طهارت قلب از خلقهای مذموم و ابادی ان بخلقهای محمود
و باین طبقه نمیرسد کسیکه فارغ نشده باشد از طهارت از انچه نهی شده و از ابادی
ان بطاعتها و هر چند مطالب عزیز و شریف باشد سلوک ان دشوار و راه ان دراز
و عقبهای ان بسیار میشود و کمان نکنی که اینمطلب بارزو و هوس ادراک میتوان کرد و بارسانیدن
بان میتوان رسید بلی هر کسی که دیده باطن او نابیناست از تفاوت این طبقها بهم نفهمد
از مراتب طهارت مگر مرتبه اول را که مانند پوست اخر است نسبت بمغزی که مطلوبست
پس بمناسبت ایستادگی در این مینماید و استقصاء و شعبهای ان میکند و باطن او خراب
و الوده ببلیدیهای کبر و عجب و جهل و ریا و نفاق میباشد **فصل** سزاوار از برای
عاقل انست که هر کاه بیت الخلا در اید برای قضای حاجت متذکر شود نقص و احتیاج
و انچه مشتمل است بر ان از کثافتها و تقریب مراحت افتادن نفس در وقت بیرون رفتن

کثافات و ارجاس که خاطر از پلیدی آنها و صلاحیت داشتن قلب از برای ایستادن بر بساط
خدمت و قابلیت مناجات با خدای عز و جل حاصل گردد و خواری دنیا و مآل عاقبت شهوتها و
لذتها و تبعه‌های آنها و در مصباح الشریعه از حضرت امام جعفر صادق ع روایت شده
که فرمودند مستراح را از برای آن مستراح نامیدند که نفسها از گرانی نجاستها و فارغ
شدن از کثافتها و پلیدیها با استراحت می‌افتند و مؤمن در آن وقت عبرت میگیرد با
اینکه خالص متاع دنیاست عاقبت و مآل آن چنین میشود پس با غرامت از دنیا با استغنا
می‌افتد و ترک آن را میکند و نفس و قلب خود را فارغ میسازد از مشغول بان بودن و
میدارد از جمع و اخذ آن چنانچه نگاه میدارد از نجاست و غایط و کثافت و فکر میکند
خود که چگونه معزز بود چون در ابتلای خوار و زبون شده و میداند که تمسک بقناعت
و تقوی از برای او موروث راحت دنیا و آخرت است زیرا که راحت در خوار داشتن دنیاست
و در فارغ نمودن از تمتع از آن بر داشتن و راحت در آنست که از الرجاست و از حرام و شبهه
بکند و در کبر را بر روی نفس بر بندد و بعد از آنکه معرفت بنفس داشته باشد و از گناهان
بگریزد و در تواضع را بکشاید و سعی کند در ادای امرها و اجتناب از نهیها از برای طلب
بازگشت بخدا و خوشی و نزدیکی بآن و خود را در زندان خوف و صبر و باز داشتن نفس از
شهوتها بدارد تا آنکه برسد و در دار القرار با امان خدا و عظیم رضای او را بجنبد

که تکیه و اعتقاد بر آنست و غیر این پوچ و لغو است **فصل** از حضرت پیغمبر ص منقولست
که فرمودند دهنهای شما راههای قرآن است پس خوشبو کنید دهنها را بمسواک و بیش
یک نماز در عقب مسواک بهتر است از هفتاد و پنج نماز بدون مسواک و در مصباح الشریعه
روایتست که حضرت امام جعفر صادق ع فرمودند مسواک دهن را پاکیزه میکند و موجب
خوشنودی خداست و خدای عز و جل این را از سنتهای موکد کردانیده و در این آن مقدار
منفعت بحسب ظاهر و باطن هست که نمیتوان شمرد و این منفعتها از برای کسی است که
بفهمد و هم چنانکه مسواک آلودگیهای دندانها را از طعام و خوردنیها زایل میکند همچنین
بتضرع و خشوع و تمام شب و استغفار در سحرها از الرجاست گناهان را پاکیزه کن و پاک
ساز باطن و ظاهر را از کدورتهای نافرمانی خدا و ارتکاب تمامی معصیتها در حالتی
که خالص باشی از برای خدای عز و جل زیرا که حضرت پیغمبر ص وا داشت در استعمال مسواک
بود که از برای صاحبان هوش مثلی باشد و مثل آنست که مسواک گیاهیست لطیف و پاکیزه
و شاخ درخت شیرین با برکت و دندانها آفریده ایست از آفریده‌های خدای عز و جل
که آفریده است از برای آنکه آلتی باشد از برای خاییدن طعام و سبب است از برای اشتهای
طعام و اصلاح معده و این جوهریست در غایت صفا و بخاییدن طعام آلوده میشود
و بوی دهن و بسبب این متغیر میشود و از این راه منافذ در دماغ بهم میرسد و هر گاه

مؤمن دنیا را مسواک کند بجای لطیف و عالم الوانی بوجوه صافی از ارشاد و بعضی از آن
میکند و نجاسات را عود میکند همچنین خدای عز و جل دلها را پاک و صاف امر بدو
غذای ان از ذکر و فکر و هیبت و تعظیم خدا کردانیده و هر کاه دل صاف در غذا خوردن
الوده بغفلت و کدورت شود بندهٔ مؤمن بالت توبه او را صیقلی میدهد و باب بازگشت
بخدا او را پاکیزه میسازد تا نجاسات اول و جوهر اصلی صافی خود بر کردد خدای عز و جل
فرموده ان الله یحب التوابین و یحب المتطهرین یعنی بدرستی که خدای عز و جل دوست میدارد
توبه کنندگان و صاحبان طهارت را و حضرت پیغمبر ص که ما را امر بمسواک کردند باین معنی که
گفتیم اراده مثل را نموده بودند و هر چیز فکر خود را بجا باید برد باید عبرت کرفتن در
اصل و فرع استخراج مانند این مثلها نماید خدای عز و جل چشمهای حکمت و زیادتی
فضل خود را از برای او میکشاید و اجر نیکوکاران را ضایع نمیکند **فصل** حضرت پیغمبر ص
فرمودند هر که وضو بسازد و یاد نام خدای عز و جل بکند تمامی جسد او پاک میشود و از وضو تا
وضوی دیگر کفارهٔ میان ان از گناهان میشود و هر که نام خدا نبرد پاک نشود از ان جسد
او مگر انچه اب باو رسیده و حضرت امام جعفر صادق ع فرمودند که هر که در اول
وضو بسم الله بگوید همانست که غسل کرده و در مصباح الشریعه از ان حضرت روایت شده
که هر گاه میخواهی طهارت و وضو نمائی بجانب اب برو چنانچه بسوی رحمت خدا روی زیرا

زیرا اگر خدای عز و جل اب را کلید نزدیکی و مناجات خود و راهنمای بیساط خدمت
خود کردانیده چنانچه رحمت خدا گناهان بندگان را پاک میکرداند و همچنین اب نجاسات
ظاهر را پاک میکند نه عذاب خدای عز و جل فرموده هو الذی ارسل الریاح بشری بین یدی
رحمته و انزلنا من السماء ماء طهورا یعنی خدای عز و جل بادها را فرستاده تا بشارت دهد
برحمت او باشد و فرستادیم از اسمان ابی که پاک و پاک کننده است و فرموده اند که
وجعلنا من الماء کل شیء حی یعنی کردانیدیم از اب هر چیزی را زنده پس هم چنانکه خدای
عز و جل زنده کردانیده باب هر چیزی از نعمتهای دنیا را همچنین بفضل و رحمت خود
عطا کرده حیات دلها را بطاعت و تفکر در صفای اب و رقت و پاکی و برکت ان و
بر جهت ممزوج شدن ان بهر چیزی و در هر چیزی و استعمال کردن ان در پاکیزه ساختن
اعضائی که خدای عز و جل تو را امر بان کرده از برای ادای واجبها و سنتها در اکر در تحت
هر یک از اینها فایده های بسیار هست و هر کاه استعمال ان بجهت نمود چشمهای فایدهای
ان بزودی از برای تو منفجر میشود بعد از این معاشرت کن با خلق خدا مانند ممزوج
شدن اب بچیزها و هر چیزی حق انرا ادا کن و از این معنی مایل شو و عبرت بگیر بقول
پیغمبر ص که فرمودند مثل مؤمن خالص مثل اب است و باید صفای تو با خدای عز و جل
در جمیع طاعتها مانند صفای اب باشد در ان وقتی که خدای عز و جل انرا از اسمان

و وضو فرستاده و انرا پاک و پاک کننده نامیده و در هنگام پاک ساختن اعضا باید پاکیزه
کن دل خود را بتقوی و یقین و حضرت امام رضا ع فرمودند از برای ان او بوضو شده
که بنده پاک باشد در هنگامیکه در پیش خدا بایستد و با وی مناجات کند و از برای
ان امر بوضو شده که فرمان بردار خدا باشد در حالتیکه از پلیدی و نجاست پاک باشد با
انکه وضو سستی را می برد و خواب را دفع میکند و دل را پاکیزه میسازد و از برای ایستادن
نزد خدای عزوجل و از برای ان برو و دستها و سر و پا واجب شده که هر گاه بنده
در برابر خدای عزوجل می ایستد چیزی چند از اعضای او ظاهر میباشد که شستن انها
واجبست زیرا که بروی سجده و خضوع میکند و بدست سوال میکند و اثار رغبت و
خوف و تضرع در حالت دعا بدست میباشد و بسر استقبال خدای عزوجل مینماید
در حالت رکوع و سجود و بپاهای میایستد و می نشیند و سبب در اینکه در جنابت امر
بغسل شده و در خلوت رفتن ارباب نشده انست که جنابت از نفس انسان حاصل
میشود و چیزیست که از تمامی جسد بیرون می اید و خلوت رفتن از نفس انسان نمیباشد
بلکه غذائیست که از راهی داخل میشود و از راهی بیرون میرود و در روایت دیگر ان حضرت
فرمودند علت تخفیف در بول و غایط انست که بیشتر از جنابت واقع میشود و دایم
میباشد پس خدای عزوجل در این بوضو راضی شده از راه بسیاری و شفقت و امت

و امدن ان بی ارادهٔ کسی و بدون خواهش و جنابت نمیباشد مگر بطلب لذت مگر بداشتن
خود را بر ان چیزی و تلاش **فصل** بعضی از اصحاب ما کلام فرموده اند که علت اینست که دنیا
و اخرت مانند دو زنند که یکشوهر داشته باشند و هر یک که نزدیک میشوی از دیگری دور
شده خواهی بود و از برای اینست که بنده مامور شده در وقت مشغول شدن بعبادت
خدا و اقبال بوی بپاکیزه ساختن اعضای ظاهره دنیویه اولا مامور شده در وضو بشستن
روی که اکثر حواس ظاهره در انست و حواس ظاهره عظیم ترین اسبابیست که باعث بر مطالب
دنیاست و این او از برای ان شده که متوجه شود و اقبال کند بروی دل بخدای عزوجل
در حالتی که خالی باشد از این چرکینها و بعد ازان مامور شده بشستن دستها از برای انکه
بسیاری از امور دنیوی و خواهشهای طبیعی که مانع از اقبال باخرتست مباشرت انها
بدستها میشود و بعد ازان مامور شده بمسح پاها از برای انکه باینها بمطالب میرسد و
متوسل بتحصیل مقاصد میشود پس انها را پاکیزه میکند تا جایز باشد از برای او باینها
داخل در عبادت شود و اقبال بان کند و در غسل مامور شده بشستن جمیع پوست بدن
از برای انکه ادمی در حالت جماع و انچه موجب غسل است لذتهای نهانی در یک تر و بطون
بانها بیشتر میشود و تمامی بدن را در این دخلی هست و از برای اینست که حضرت پیغمبر ص
فرمودند در زیر هر موئی جنابتیست پس هر گاه جمیع بدن از فرمیده عالی دور شود

و در لذتهای حسیه فرو رفتن او و در این مقام و از اهم مطالب شرعیه خواهد بود
تا سزاوار آن شود که مقابله نماید با حضرت شریعت و داخل شود در عبادت رفیعه و مأمور شود
در شستن جمیع اعضا بخاک هنگامیکه شستن آنها با آب متعذر باشد از برای پست شدن
آن اعضا که بزرگند و شکسته شدن و پیدا شدن اثر حالت خشوع بآنها و چون تطهیر قلب
از این واجبتر و نصیب او کاملتر است پس مشغول بپاکیزه ساختن قلب از خلقهای ناپسند شده
و آن موجب شدن او بامور یکه مانع ادراک فضیلتهاست و اولی خواهد بود در نزد
عقل از پاکیزه ساختن اعضای ظاهره و هرگاه ممکن نباشد تطهیر قلب از خلقهای
ذمیمه و زینت دادن مابین خصلتهای حمیده پس باید که آنرا در مقام شکستگی و حقارت
بدارد و بتازیانه خواری و سر بر پیش او را اسیر نماید شاید که مطلع شود بروی
خدای رحیم و سبب کریم و او شکسته و متواضع باشد پس نیمی از نسیمهای نور درخشان
الهی بروی بوزد چراکه خدای عزوجل شکسته دلانرا حاضر میباشد چنانچه در خبر وارد
شده پس از این اشارها توفیق کی بچیزی که از برای تو موجب اقبال بخدا و تلافی
اهمالهای سابق باشد **فصل** حضرت امیرالمؤمنین ع فرمودند خوب خانه ایست حمام
در آن یاد آتش جهنم میشود و چرک را میبرد و در این اشاره ایست بآنکه از برای عاقل
سزاوار است که در هر لحظه از یاد آخرت غافل نشود چراکه مرجع و قرارگاه او است پس

پس در هر چه نظر میکند از آب و آتش و غیر اینها از برای او عبرت و موعظه است
و هرگاه نظر بظلمت کند متذکر ظلمت لحد میشود و هرگاه نظر بآتش کند متذکر آتشهای جهنم
میشود و اگر آواز هولناکی بشنود متذکر نفخ صور میشود و اگر چیز خوبی ببیند متذکر نعمتهای
بهشت میشود و اگر سخنی که مشتمل بر رد یا قبول باشد بشنود متذکر چیزی میشود که
بعد از حساب از رد و قبول از برای وی منکشف خواهد شد و غیر اینها اگر گفته شود حمام
شبیهترین چیزهاست بجهنم در تحت آن آتش و در فوق آن ظلمت پس سزاوار است
که بحرارت جهنم متذکر شود و فرض کند که اگر یکساعت در بوته گرمی محبوس باشد چه حالت
خواهد داشت و ببیند این را بجهنم و از شر آن پناه بخدای عزوجل برد حضرت امام جعفر صادق
فرمودند بحرارت حمام هرگاه داخل بیت سیم از حمام شوی بگو نعوذ بالله من النار و نسئله الجنة
پناه میبریم بخدا از جهنم و سؤال میکنیم از وی بهشت و این سخنان را مکرر میگو تا وقتیکه بیرون
روی **باب ششم** در نماز و ذکر است و خدای عزوجل فرموده والذین هم فی صلوتهم
خاشعون یعنی مؤمنان گروهیند که در نماز شکستگی و افتادگی میکنند و فرموده فویل
للمصلین الذین هم عن صلوتهم ساهون یعنی وای بر جماعت نمازکنندگان که آن نمازی که
میکنند از آن غافل میباشند و خدای عزوجل مذمت ایشانرا کرده و بر غافل از نماز بودن
با آنکه نماز کنند نه آنکه ترک آنرا کرده باشند و فرموده اند و لا تکن من الغافلین یعنی

از غافلان مباش و فرموده اند لا تقربوا الصلوة و انتم سکاری حتی تعلموا ما تقولون یعنی
نزدیک نماز مشوید در حالتی که مست باشید تا بدانید که چه میگوئید و در این تنبیه است
بر وصف نهادنی که علت نهی را بیان فرموده یا یکه تا ادراک و شعور نداشته باشید داخل
نماز مشوید و ازین میتوان دانست که هر چه موجب غفلت باشد در این معنی داخل است
و حضرت پیغمبر فرموده اند هر که دو رکعت نماز بگذارد و در آن دو رکعت چیزی از دنیا
در خاطر نگذراند خدای عز و جل گناهان گذشته او را می آمرزد و فرموده اند که این بس است که
نماز میکنند و تواضع و تضرع و اظهار فقر و ندامت و شرمساری است و دست نهادن در نماز
در نماز مکن و مکر خدا را مخوان و هر که این کار بکند نماز او ناقص است و فرموده اند هر که
نماز واجبی که ادا کردی در وقت بگذار و چنان نماز کن که نماز وداع باشد و بترسی که دیگر عود ننمائی
نکنی و نیز فرموده اند نظر نمیکند خدای عز و جل بنماز که مردی در آن دل خود را با بدن حاضر نکرده
باشد و حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرموده اند خدای عز و جل از هر کسی که یک نماز قبول کند
او را عذاب نمیکند و از هر کسی که حسنه قبول کند او را عذاب نمیکند و روایت است که حضرت ابراهیم
خلیل آوازه و نالهٔ او بقدر ثلث فرسخ شنیده میشد و صدای سینه مبارک آن حضرت در نماز
شنیده میشد مانند آواز دیگی که در جوش باشد و همچنین از سینه مبارک پیغمبر ما نیز
مثل آن شنیده میشد و بعضی از زنان آنحضرت گفته اند که پیغمبر با ما سخن میگفت و ما با وی

با وی سخن میگفتیم و هر گاه وقت نماز حاضر میشد گویا او را نمی شناخت و ما او را نمی شناختیم
و حضرت پیغمبر هر گاه شروع در وضو میکرد رنگ روی مبارک آنحضرت از ترس خدا
متغیر میشد و هر گاه وقت نماز میشد میلرزیدند و رنگ بر رنگ میشدند و از این
حالت از وی سوال کردند فرمودند وقت امانتی آمده که خدای عز و جل بر آسمانها
و زمین و کوهها عرض کرد و حمل کردن آن ابا نمودند و ترسیدند و حضرت فاطمه
سلام الله علیها در اثنای نماز از ترس خدا پی در پی نفس میزدند و امام حسن ع
هر گاه از وضو فارغ میشدند رنگ مبارک ایشان متغیر میشد و این حالت را چون
با آنحضرت عرض کردند فرمودند لازم است بر کسی که خواهد که بر صاحب عرش مجید
داخل شود رنگ او متغیر شود و مثل این از حضرت امام زین العابدین نیز روایت شده
هر گاه امام زین العابدین ع در وقت وضو میگرفتند رنگ ایشان زرد میشد و اهل
آنحضرت با ایشان میگفتند که این چه حالت است که در وقت وضو شما را دست میدهد
فرمودند آیا میدانید که در برابر چه کسی میخواهم بایستم و منقول است که روایت کرده که آن حضرت را
در نماز دیدم که ردای مبارک او از دوش وی ساقط شد و متوجه اصلاح آن نشد
تا از نماز فارغ شد و سبب آن را از آنحضرت پرسیدند فرمودند آیا میدانی که
در برابر چه کسی بودم بدرستیکه از بنده نماز مقبول نمیشود مگر آنقدر که روی دل

او با خدا باشد پس گفتم فدای تو شوم در این هنگام که ما اهل وقت شده ایم فرمودند
چنین نیست بدرستیکه خدای عز و جل با آنچه در نماز نافله حضور قلب داشته اید نماز
واجب را بآن حضور تمام میکرداند و حضرت امام جعفر صادق ع فرمودند که حضرت امام
زین العابدین ع هرگاه بنماز می ایستادند رنگ ایشان متغیر میشد و هرگاه بسجده
میرفتند سر از سجده بر نمیداشتند تا آنکه عرق از روی مبارک آنحضرت فرو میچکید
نیز آن حضرت فرمودند که پدرم میگفت که هرگاه حضرت امام زین العابدین ع بنماز
می ایستادند گویا ساق درختی بودند که چیزی از آن حرکت نکند مگر آنچه را باد حرکت
دهد و وقتی آنحضرت را حالتی در اثنای نماز رو داده تا آنکه بر خاک افتادند و بیهوش
شدند و هنگامیکه بهوش آمدند و سوال این حالت از ایشان شد فرمودند مکرر
این آیه را بر دل خود خواندم تا آنکه از قایلش که خدای عز و جل باشد شنیدم و جسم من
تاب مقاومت معاینه قدرت الهی نمود و … مبارک حضرت امام در آنحالت مانند
شجره طور بود که گفت انی انا الله یعنی بدرستیکه منم خدای عزیز او را پرستش و نیز
آنحضرت فرمودند امید بخدا و ترس از آن در دل جمع نمیشود مگر آنکه بهشت از برای
او واجب میشود و هرگاه نماز گذاری روی دل را بخدای عز و جل کند چونکه هیچ بنده
مومنی نیست که در نماز و دعا روی دل بخدا کند مگر آنکه خدای عز و جل روی دلهای

دلهای مومنان را بسوی او میکند و با وجود محبت ایشان با وی او را داخل بهشت میسازد
و حضرت امام جعفر صادق ع فرمودند بدرستیکه از نماز بنده بلند میشود نصف و ثلث
و ربع و خمس آن و هیچ از برای او بلند نمیشود مگر قدری که بدل اقبال بآن کرده باشد
و از برای این مامور بنوافل شدند که هر نقصان که در نماز واجبی که بدون حضور قلب
شده باشد بحضوری که در نوافل متحقق شده باشد تمام شود فصل اگر کسی گوید که از این
آیات و اخبار مستفاد میشود است که نماز هر کسی که غافل باشد از آنچه در آن میگوید و میکند
مقبول نمیباشد مگر قدری که در آن حضور قلب داشته باشد و فقها حضور قلب را
شرط نمیدانند مگر در وقت تکبیرة الاحرام و نیت و چون جمع میان این دو توان نمود
و نیز نماز گذارنده در نماز و دعا مناجات با پروردگار خود میکند چنانچه معلوم است
و در حدیث نیز وارد شده و شکی نیست که کلام با غفلت مناجات نیست و کلام
عبارتست از اظهار … و اظهار خاطر نتوان نمود مگر بحضور قلب
پس در گفتن اهدنا الصراط المستقیم یعنی هدایت کن ما را راه راست چه سوال است
با آنکه دل از این معنی غافل باشد و شکی نیست که مقصود از قرائت و ذکرها حمد و ثنا
و تضرع و دعاست و مخاطب خدای عز و جل است و دل بنده به پرده غفلت از خدا
محجوب است و خدا را نمی بیند و مشاهده نمیکند بلکه از آن غافل و زبانش بحکم عادت حرکت

میکند و این بسیار دور است از مقصود نمازی که مشروع شده از برای پاکیزه شدن
دل و تجدید ذکر خدا و ثابت شدن عقد ایمان بسبب آن و آنچه گفتیم حکم قرائت و ذکر است
اما رکوع و سجود چون نیست که مقصود از آنها تعظیم خداست و تعظیم با غفلت جمع ن
میشود و هرگاه از تعظیم بیرون رود چیزی باقی نمیماند مگر محض حرکت پشت و سر و در این
مشقتی نیست که مقصود امتحان بندگان بآن شده باشد و ستون دین و فاصله میان کفر
و اسلام باشد و بر سایر عبادتها مقدم باشد و بسبب ترک آن بخصوص قتل واجب
شود جواب گوییم بدانکه میان مقبول و مجزی بودن فرقست زیرا که مقبول از عبادات
آنست که ثوابی در آخرت بر آن مترتب شود و موجب نزدیکی بخدای عزوجل باشد
و مجزی بودن آنست که تکلیف از بنده ساقط شود اگرچه ثوابی نداشته باشد
و مردم در تحمل تکلیفات مختلف‌اند و تکلیف بقدر حوصله مردم و قابلیت ایشانست
در وسعت حوصله و مقصود ان پس ممکن نیست که بر همه شرط شود که در جمیع نماز حضور
قلب داشته باشند زیرا که تمام مردمان از این عاجزاند مگر قلیلی و هرگاه از راه مزد بر این
تکلیف بهمه نتواند شد چاره نیست که چیزی شرط شود که اسم نماز بر آن اطلاق شود
اگرچه در یک لحظه باشد و بهترین لحظه‌ها بحضور قلب لحظه تکبیر و توجه است پس در تکلیف
اقتضا برین شده و با وجود این امیدواریم که حال کسی که در تمام نماز غافل باشد هم حال

حال کسی نباشد که ترک آنرا بالکلیه کرده باشد چه اگر فی الجمله عقب ظاهر ایشان بآن نموده
و لحظه حضور قلب داشته و چون اینچنین نباشد حال آنکه کسیکه نماز را از روی عمد
بی وضو بکند از نمازش در نزد خدا باطل است اما بجهت آنچه کرده ملامت خواهد داشت
نماز او بقدر وضو و عذرش خواهد بود و در باب اعتقادات در بحث فرق میان علم
باطن و ظاهر ذکر کردیم که مقصود مردم یکی از سببهاست که مانع است از تفتیع کردن هر چیزی
که اسرار شرع بآن ظاهر شود و حاصل سخن آنست که حضور قلب روح نماز است و اقل
آنچه روح نماز بآن باقی ماند حضور در وقت تکبیر است و کمتر از این موجب هلاکت است
و هر قدر که از این زیاده باشد روح در اجزای نماز منتشر میشود و بسیار زنده میباشند
که حرکت میکنند و مرده نزدیکست پس نماز کسیکه غافل باشد مگر در وقت تکبیر زنده خواهد
بود که حرکت نکند **فصل** بدانکه معنیهای باطنی که باینها حیات نماز تمام میشود شش است
حضور قلب و فهمیدن و تعظیم نمودن و هیبت داشتن و امیدوار بودن و حیا نمودن
و مراد از اول که حضور قلب است آنستکه فارغ سازد دلرا از غیر آنچه مباشر آنست و
و تکلم بآن میکند پس باید که علم بفعل و قول داشته باشد و فکر او در غیر این دو جاری نباشد
و هرگاه فکر او منصرف از غیر آنچه میکند نشود و ذکر آنچه میکند در دل او باشد و از آن غافل
نشود حضور قلب حاصل شده خواهد بود و بعد از آن فهمیدن معنی کلام است و این

امر شش عبارت از حضور قلب و بسیار میباشد که دل با گفتن لفظ حاضر میباشد و با معنی آن
حاضر نمیباشد و مراد ما از فهمیدن مشتمل بودن قلبست بر علم بمعنی لفظ و این مقامیست که
مردمان در این متفاوت شده‌اند زیرا که مردم در فهمیدن معنی قرآن و تسبیحات مساوی نیستند
و بسیار معنیهای لطیف میباشد که نمازگزارنده در اثنای نماز میفهمد و پیش از آن در خاطرش
خطور نکرده بود و از اینجا میتوان دانست که نماز نهی از قبایح و منکرات میکند چنانچه
در قرآن مجید وارد شده زیرا که نماز مفهم امورست که البته مانع قبایح و منکرات
میشوند و بعد از آن تعظیم است و این امریست ورای حضور قلب و فهمیدن از برای
آنکه گاه میباشد مردی با کسی خطاب میکند و دل او حاضر میباشد و معنی را میفهمد که
اما تعظیم آنکس را نمیکند و بعد از آن هیبت داشتن است و این زیاده بر تعظیم است
زیرا که هیبت عبارت است از ترسی که منشأ آن تعظیم باشد از برای آنکه کسی که بترسد
نمیگویند که هیبت دارد و هر ترسی را هیبت نمینامند بلکه هیبت ترسی است که حاصل
شود از بزرگ شمردن شخصی و بعد از آن امیدواریست و سزاوار از برای بنده آنست که
امیدوار باشد بنماز ثواب خدا را چنانچه بسبب تقصیر خوف عقاب خدا را میدارد و بعد از آن
حیاست و منشأ آن دانستن تقصیر در عبادت و توهم گناه نمودنست و باید که سببهای
این شش چیز را ذکر کنیم پس بدانکه حضور قلب سببش همت و قصد است زیرا که دل تابع

تابع قصد است و حاضر نمیباشد مگر در چیزی که قصد آن کند و هرگاه قصد امری نمود حاضر
میشود خواهی نخواهی و بر این سرشته شده و مجبور است و دل هرگاه در نماز حاضر نباشد
معطل نخواهد بود بلکه حاضر خواهد بود در چیزی که همت آن مصروف باشد از امورهای
دنیا و علاجی و حیله از برای حضور قلب نیست مگر آنکه همت را بنماز بگمارد و همتش بنماز
گماشته نمیشود مادام که ظاهر نشود که غرض مطلوب از نماز وابسته بنماز است و غرض بآنست
و تصدیق نمودن باینکه آخرت بهتر و پاینده‌تر است و آنکه نماز وسیله است بآن و هرگاه
این ضم شود بحقیقت دانستن حقارت دنیا و خواری آن از این دو با یکدیگر حضور
قلب در نماز حاصل میشود اما سبب فهمیدن معنی بعد از تحقق حضور قلب مداومت
بر فکر و گردانیدن ذهنست بادراک معنی و علاج این علاج حضور قلبست با اقبال
نمودن بفکر و تمامی همت را مصروف داشتن بر رفع خاطرهای که دل را مشغول میسازد
و علاج رفع این خاطرها قطع مادهای آنهاست و مراد از قطع مادها آنست که متخلی شود
از سببهائی که خاطرها بآنها کشیده میشود و مادام که قطع مادها نشود گردانیدن
خاطرها از آنها ممکن نیست پس هر که چیزی را دوست میدارد یاد آن بسیار میکند و یاد
محبوب بالضروره بر دل مستولی میشود و از برای اینست که هر که غیر خدا را دوست میدارد
نمازش از خاطرها خالص و صاف نمیباشد و اما تعظیم حالتیست از برای قلب که از معرفت

ناشی میشود یکی معرفت بزرگی و عظمت خدا و این از اصول دینست زیرا که هر کسی که
اعتقاد بعظمت آن حاصل باشد نفس تعظیم او را میکند و دوم معرفت بحقارت نفس
و خسیس بودن او و بیچیز بودن او و بیچیز بودن و نسبت باقی او از غیر و از این
دو معرفت افتادگی و شکستگی و خشوع از برای خدا ناشی میشود و تعبیر از آن بحالت تعظیم
میشود و مادام که معرفت بحقارت نفس ممزوج بمعرفت بزرگی خدا نشود حالت تعظیم
و خشوع بهم نمیرسد از برای آنکه کسی که مستغنی از غیر نباشد و بخود ایمن باشد جایز است
که تصور صفات عظمت در غیر نکند و حالت تعظیم و خشوع را نداشته باشد زیرا
که معرفت بحقارت نفس و محتاج بودن با آن ضم نشده و اما هیبت و خوف حالتیست
از برای نفس که از معرفت بقدرت و سختگیری و فرمان روائی خدای عز و جل و قلت
مبالات او بشان بندگان و اینکه اگر هلاک کند تمام گذشتها و آیندها را ذرهای از
ملک او کم نمیگردد و این حالت منشأ خوفست خصوصا با انضمام مطالعه بعضی از انبیا
و اولیا از مصیبتها و انواع بلاها جاری شده با قدرت ایشان بر دفع آنها و بالجمله هر چند
علم بخدای عز و جل زیاد میشود خوف و هیبت زیاده میگردد و اما امیدواری سببش معرفت
بلطف و کرم خداست و عموم انعام او و بلطایف صنع او و معرفت بصدق او در وعده
بهشتی که بسبب ایمان داده و هرگاه یقین بوعده او و معرفت بلطف او حاصل شود از مجموع این

این دو البته رجا حاصل میشود و اما حیا بسبب آنست که تقصیر در عبادت حاصل شود و بدانستن
آنکه از ایشان تعظیم حق خدای عز و جل عاجز است و قوت حیا بحسب معرفت بعیبهای نفس
و آفات آن و کمی اخلاص و پلیدی باطن و میل نفس بمنفعتهای دنیوی در تمامی افعال با علم
بعظمت و بزرگی خدای عز و جل مقتضی است و علم بآنکه خدا بر باطن و آنچه در دل او خطور
کرده اگر چه دقیق و خفی باشد مطلعست و هرگاه این معرفتها بیقین حاصل شود البته با
حالت حیا بهم رسد **فصل** بدانکه مؤمن ناچار است که تعظیم خدای عز و جل کند و از وی
ترسد و باو امیدوار باشد و از تقصیر خود حیا کند و بعد از حصول ایمان از این
حالتها منفک نباشد اگر چه قوت اینها بقدر قوت یقین اوست پس منفک از اینها بودن
در غایت سببی ندارد مگر پراکندگی فکر و پریشانی خاطر و غایب بودن دل از ملاحظات و غفلت
او از نماز و هیچ چیز بنده را از آن غافل نمیسازد مگر خاطرهای بدی که مشغول کرده اند دل را
از یاد خدا و دوای حضور قلب دفع خاطرهاست و هیچ چیز را دفع نتوان کرد مگر بدفع
سبب آن و سبب ورود و تراکم خاطرها یا امر خارجیست و یا امریست باطنی اما خارج چیزیست
که بگوش میخورد یا دیده میشود زیرا که اینها همت و قصد را میربایند تا آنکه تابع آنها میشود
و تصرف در آن میکند و فکر از آن منجر بچیزی دیگر میشود و همچنین الی غیر النهایه پس دیدن و
سبب فکر کردن میشود و بعضی از فکرها سبب فکری دیگر میشود و هر کسی که [illegible]

وهمت او عالی باشد آنچه بر حواس او کذرد مانع ادراک و موجب غفلت نشود و کسیکه
ضعیف باشد البته باین فکرش متفرق میشود و علاج آن قطع سببها است باینکه چشم را
بپوشد و احتراز کند از نماز کذاردن در رهکذرها و در مواضع که با الوان و نقشها منقوش باشد
و از برای این بود که عابدان در موضعی تنک و تاریک که وسعت آن بقدر سجود بود
میکردند تا آنکه همت جمع تر باشد و جماعت از اولیاء در مسجدها حاضر می شدند و چشم را
میپوشیدند و از ملاحظه موضع سجود تجاوز نمی نمودند چنانچه از ایشان وارد شده
و کمال نماز را در این میدانستند که هر که در راست و چپ ایشان بود او را نشناسند
و اما سببهای باطنی دشوارتر از خارجیست زیرا که هر کسیکه خیالهای او در وادیهای
دنیا پراکنده کند فکر او منحصر در یکی فن نمیباشد بلکه همیشه از جانبی بجانبی پرواز میکند
و چشم پوشیدن فایده نمی بخشد از برای آنکه آنچه بیشتر در دل جا کرده او را مشغول
میسازد و علاجش آنست که نفس را مجبور سازد بر فهمیدن آنچه میخواند و بآن دارد که او را
از غیر آنچه بآن مشغولست منع بر آید و استعداد این را کرفتن پیش از احرام باینکه
یاد نماید آخرت را و ایستادن از برای مناجات با خدا و خطر ایستادن در برابر خدای عز و جل
و هول اطلاع خداوندکار عالمیان بر بندکان او و فارغ سازد قلب را پیش از احرام بنماز
از هر چه اهتمام بآن داشته باشد و از برای خود شغلی که خاطر بآن ملتفت شود وا نکذارد

و این که کفتیم طریق فرو نشانیدن فکرهاست و اکر فکرها باین علاج ساکن نشود پس فایده
نمی بخشد مکر مسهلی که ماده مرض را از بیخ رکها بکند و آن اینست که نظر کند در چیزهائی
که او را مشغول میسازد و مانع از حضور قلبست و شکی نیست که این نوع امور باهتمام
بر میکردد و مهم بودن آنها بخواهشها میباشد و باید که خود را معاقب سازد و بمنع نفس
از شهوتها و قطع علاقها پس هر چه باز میدارد از حضور قلب در نماز ضد دین و لشکر
ابلیس لعین است که دشمن اوست و وجود آن چیز ضررش بیش از نبودن آنست
در بیرون رفتن از آنست و غیر از این چیزی فایده نمی بخشد و آنچه کفتیم از فرو نشاندن
خواطر نیز مفید در نفی و فهم ذکر نافع است در شهوتهای ضعیف و همتهائی که مشغول نسازد
مکر اطراف قلب را و اما شهوتهای قوی که غالب باشد تسکین خاطر نفعی نمی بخشد
بلکه این قسم شهوتها نفس را بجانب خود میکشد و نفس آنها را بجود میکشاند تا آنکه بر نفس
غالب شده تمامی نماز در کشاکش میان این دو مقتضی میشود و مثال این مثل مردیست
که در پای درختی باشد و خواهد که فکر او جمع باشد و آوازهای کنجشکان موجب تفرق
فکر او شوند و همیشه بر چوبیکه در دست داشته باشد کنجشکانرا براند و هر کاه نشستند
و مشغول فکر شود باز آنها عود کنند و امر در پرانیدن آنها عود نماید و بعد از آن کسی
باو بکوید این عمل تو شبیه است بحرکت شتر آسیا که هر روز باز میکردد و تمامی ندارد

گر خواهی خلاص شوی اصل درخت را قطع کن و همچنین درخت شهوت هرگاه بلند شود
و شاخها بیرون کند فکرها متوجه او میشود مانند متوجه شدن گنجشکان بدرخت و متوجه
شدن مگس بگندها و مشغول دفع ان شدن بطول می انجامد و از برای اینست که مگس را
ذباب میخوانند از ان راه که هر چند دفع او بشود باز عود میکند و خواطر ها همانست
همکی دارد و شهوتها بسیار است و کم کسی از ان خالی میباشد و اصل اینها یک چیز است که
محبت دنیا باشد و این راس هر گناهیست و بنای هر نقصان بر اینست و منبع هر فساد دین
و هر که جا گیرد در باطن او محبت دنیا تا انکه مایل بدنیا شود نه از ان راه که خواهد از ان
توشه بردارد و بان استعانت بر اخرت بجوید نباید که طمع داشته باشد که لذت مناجات
در نماز از برای او خالص گردد زیرا که هر که بدنیا فرح داشته باشد بخدای عز و جل و مناجات
او فرح نمیدارد و همت ادمی با چیزیست که چشم او بان روشنست پس اگر چشم روشنی او در دنیا است
همت او البته مصروف بدنیاست و مع هذا سزاوار اینست که ترک مجاهده ننماید و قلب را بسوی نماز
نماز [illegible] و اسبابی که او را مشغول میسازد کم نگرداند و دوای نافع اینست و از بسکه تلخ است
ناگوار طبعهاست و علت مزمن شده و مرض دشوار گردیده تا انکه بزرگان دین سعی مینمودند که
که دو رکعت نماز بگذارند و در ان اثنا خیال ایشان متوجه امور دنیوی نشود از این عاجز
بودند پس امثال ما را در این چه طمع و کاشکی بحضور از نماز ما یا ثلثی از ان سالم میماند از وسوسه

از وسواس تا از ان قومی میبودیم که عمل صالحی با عمل بدی خلط نموده اند و مجملا همت دنیا و همت اخرت
در دل مثل اینست که در قدحی ریخته شود که در ان سرکه باشد و بقدر انچه اب داخل میشود از سرکه
بیرون میرود و هر دو با یکدیگر جمع نمیشوند **فصل** هرگاه ندای موذن را بشنوی هول ندای
روز قیامت را در دل خود حاضر گردان و بظاهر و باطن مستعد اجابت و مسارعت باش زیرا
که کسانی که بسرعت این ندای شتابند انکسانند که در روز عرض اکبر بلطف خوانده خواهند شد
پس دل خود را بر این ندا عرض کن و هرگاه او را از فرح و شکفتگی مملو و برغبت بمبادرت اراسته
مییابی پس بدانکه در روز قیامت ندای بشارت و رستگاری بتو خواهد امد و از برای این
بود که حضرت پیغمبر صلعم فرمود ندای بلال [illegible] براحت انداز یعنی بسبب نماز و ندای بان ما را
در راحت انداز از برای انکه چشم روشنی انحضرت در نماز بود و عبرت بگیر بفصلهای اذان و کلمات
ان که چون ابتدا بنام خدای عز و جل و ختم بان شده و از این بیان که خدای عز و جل اول و اخر
و ظاهر و باطن است در وقت شنیدن تکبیر جلال و تعظیم خدا بیاد ار و دنیا را و انچه در دنیاست
حقیر شمار تا انکه در تکبیر خود کاذب نباشی و بشنیدن کلمه لا اله الا الله زایل ساز از خاطر
هر معبودی که غیر خداست و حضرت پیغمبر صلعم را حاضر گردان و برسم ادب در برابر او بایست
و باخلاص شهادت برسالت او بده و درود بروح روان انحضرت بفرست و در وقت
و در وقت دعوت بنماز و انچه موجب رستگاری و بهترین عملهاست خود را [illegible]

بجان وتن بنماز شتاب وتکبیر وتعظیم خدای عز وجل بجای بیار وچنانچه استاد بانک کرد
خم بان کن وصدا خود را از خدا وعود را بسوی او وقوام خود را یاد کردان واعتماد بر جود
وقوت خدا بنما چه اگر انحراف از معصیت وتوقف بر طاعت نباشد مکر بعنایت بزرگوار
عظیم **فصل** هر گاه مکان نماز را که طرف دور تر است پاکیزه ساختی وجامه را پاک
کردانیدی که خلاف نزدیکتر است وبدن را پاک ساختی که پوست نزدیک است ترا باید
که باطن غافل نشوی از معمور کردن قلب که الدنست سعی کن که او را پاکیزه کردانی و
بتوبه وپشیمانی بر کنده شدن وبر عظیم ترک گناهان در آینده جازم باشی از برای آنکه
باطن موضع نظر خداوند عالمیانست حضرت امام جعفر صادق ع فرموده اند پاکیزه
ساز دل را بپرهیزکاری ویقین در وقتی که اعضای ظاهر را بآب پاک میکنی ونما
حدیث در باب طهارت گذشت وهر گاه قبایح بدن را از دیده مردمان بلباس
پوشانیدی بخاطر بگذران قبایح باطن را که بغیر خدای دیگری بر آن مطلع نیست
وپوشانیدن آن را از خود مطالبه کن وبدانکه چیزها را که از دیده خدای عز وجل
پنهان میکردند وآنچه اظهار نتوانند پوشانید پشیمانی وحیا وخوفست وبجا آر کردانیدن
قبایح در خاطر بر انگیخته میشود لشکر خوف وحیا از جایهای پنهان بآن نفس خود را
خوار کردان ودر تحت لباس خجالت افتادگی کن وبایست در برابر خدا مانند ایستادن

ایستادن بنده گنه کار بدکردار که بگریخته پس پشیمان شده پناه بمولای خود برده باشد واز حیا
وخوف سر بزیر پیش باشد ودر مصباح الشریعه از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام
روایتست که زینت دار ترین لباسها از برای مؤمنان لباس تقوی است ونرم ترین جامها
جامه ایمانست خدای عز وجل در قرآن مجید فرموده ولباس التقوی ذلک خیر یعنی جامه
تقوی بهترین جامهاست واما لباس ظاهر نعمتی است از خدا که بآن عورت بنی آدم
پوشیده میشود واین احسانیست که خدای عز وجل بندکان خود را که ذریت آدمند بآن
گرامی داشته ودیگری را باین محترم نکردانیده ومهترین جامها آنست که باز دارد
ترا از خدا بلکه بشکر وذکر وطاعت نزدیک کرداند ونه ترا بر عجب وریا وزینت کردن
وفخر نمودن وتکبر کردن بدارد زیرا که این از آفات دین وموجب قساوت قلب است و
هر گاه جامه پوشیدن متذکر آن شو که خدای عز وجل برحمت خود گناهان ترا بر تو پوشانیده
وچنانچه ظاهر را بجامه میپوشانی باطن را بصدق بپوشان وباید که باطن تو در زیر
پرده ترس باشد وظاهر تو در زیر پرده طاعت باشد واز فضل خدا عبرت بگیر که چون اسباب
لباس را آفریده که عورتهای ظاهر را بآن بپوشانی ودرهای توبه وبازگشت را گشوده که
بآن بپوشانی عورتهای باطن را که عبارتست از گناهان وخلقهای ناشایسته وچون
خدای عز وجل گناهان ترا پوشانیده که عظیم تر است تو نیز مردمان را رسوا مکن وبعیب خود

مشغول باش و از هر چه فایده بتو نرساند در گذر و بترس از آنکه عمر تو بعمل دیگران فانی
شود و دیگری از راس المال تو تجارت کند و تو هلاک کرده از برای آنکه گناهان را
فراموش کردن عظیم ترین عقوبتهای خداست در دار دنیا و بیشترین عقوبتهاست در
آخرت و مادام که بنده مشغول باشد بطاعت خدا و معرفت عیبهای نفس و ترک چیزی
که در دین نقص است از افتاده و در خواهد بود و در بحر رحمت خدا غوص نموده گوهرهای
یگانه از حکمت و ظهور معارف بهره مند خواهد بود و مادام که گناهان را فراموش
کرده بعیبهای خود جاهل باشد و بحول و قوت خود اعتماد نماید هرگز رستگار نخواهد شد

فصل و در مصباح الشریعه از حضرت امام جعفر صادق سلام الله علیه روایت شده
که هرگاه بمسجد برسی بدانکه بدرگاه پادشاه عظیم الشان را قصد کرده و گام بر بساط او میگذاری
مگر پاکیزگان و رخصت همنشینی نیافته اند مگر صدیقان و بترس از وارد شدن بر بساط خدمت
او مانند ترسی که از پادشاه میداری از برای آنکه اگر غافل شوی خطر آن عظیم است و بدانکه خدای
عز و جل قادر است بر هر چه خواهد از عدل با تو کردن و احسان نمودن و هرگاه با تو
نماید بفضل و رحمت خود اندک طاعتی را از تو قبول میکند و ثواب بسیاری بتو عطا مینماید
اگر از راه عدل با تو معامله کند از تو مطالبه صدق و اخلاص نماید و تو را محجوب میسازد
و در طاعت تو مکند که چه بسیار باشد و اعتنا نیست که هر چه خواهد میکند و انعام

و اعتراف کن بعجز و تقصیر و پریشانی خود در برابر او از برای آنکه متوجه عبادت او و انس با او
شده و اسرار خود را بر او عرض کن و باید که بدانی که پنهانها و ظاهرهای مردم بر وی
پنهان نیست و در برابر او پریشان ترین بندگان باش و خالی گردان دل را از هر شغلی که
تو را از خدا دور گرداند زیرا که خدای عز و جل قبول نمیکند مگر آنچه پاک تر و خالص تر باشد
و ملاحظه کن که از چه دیوان نام تو بیرون خواهد آمد و اگر از حلاوت مناجات خدا
و لذت خطاب با او چیزی چشیده و از جام رحمت و کرامت او از اقبال بر کردن و اجابت
نمودن او بتو سیراب شده و مقابل خدمت او کرده بید در لحل در کاه او شکر رحمت و در امان
بایست مانند ایستادن کسی که مضطر باشد و اسباب تدبیر منقطع و دست از رزق کوتاه
و عمر بر آمده باشد و هرگاه خدای عز و جل بداند از باطن تو که بصدق پناه باو برده الصبر
شفقت و رحمت و مهربانی نظر بجانب تو میکند و توفیق میدهد تو را هر چه دوست میدارد
و بان خشنود میباشد از برای آنکه خدای عز و جل کریم بوده و دوست میدارد که کرم نماید
بندگانی که بان مضطر شده از برای رضای آن بوده را و سوختند و بر شنر شده اند خدای
فرموده امن یجیب المضطر اذا دعاه یعنی آیا کیست که اجابت دعای مضطر را میکند
خدا   و اما استقبال قبله عبارتست از گردانیدن ظاهر روی از جمیع جهات
بجهتی که خانه خداست با چنان میدانی که گردانیدن دل از جمیع امور باقی الهی

مطلوب نیست هیهات بلکه عمده این مطلوب نیست و این افعال ظاهری از برای حرکت
در آوردن باطنست و ضبط اعضا و ساکن کردانیدن آنهاست بواسطهٔ حضور تا سرکشی فرمان
بردار دل نمایند چه اگر سرکشی نمایند و ظلم کنند در حرکات بیجا دل را نیز با خود خواهند
برد و روی او را از خدا خواهند کردانید پس باید که روی دل با روی بدن باشد
همچنانکه روی متوجه جهت خانهٔ کعبه میشود مکو بکردید از غیر ان همچنین دل متوجه
خدای عز و جل میشود مکو بفارغ بودن از غیر ان و حضرت پیغمبر ص فرمودند هر گاه بنده
بنماز بایستد و میل و دل او بخدا باشد فارغ میشود از نماز مانند روزی که از مادر زاییده
باشد و نیز فرمودند اما نمیترسد کسی که روی خود را در نماز میکرداند که خدای عز و جل
روی او را در نماز روی الاغ کرداند و این کلام نهی است از التفات از خدا و از
ملاحظه عظمت او نمودن در حال نماز از برای آنکه کسیکه براست و چپ التفات میکند
از خدا التفات نموده خواهد بود و از مطالعهٔ انوار بزرگواری او غافل خواهد بود
و هر که چنین باشد نزدیکست که این غفلت در روی دائمی شود پس روی دل او مانند روی
الاغ خواهد شد در اینکه ادراک امور عقلیه نکند و علمهای ظاهری را نفهمد و در مصابیح
الشریعه از حضرت امام جعفر صادق ع مرویست که فرمودند هرگاه استقبال قبله کنی از دنیا
و آنچه در اوست و از خلق و آنچه مشغولند مایوس باش و فارغ ساز خود را از هر شغلی

شغلی که باز دارد تو را از خدا و ملاحظه کن بباطن عظمت خدا را و یاد کن ایستادن خود را
در برابر او در روزی که امتحان هر کسی خواهد شد بعملی که پیش کرده و بازگشت همه بخدا
که مولای حق همه است خواهد شد و با ادب در برابر بایست بخوف و رجا **فصل** و اما قیام
عبارتست از ایستادن در برابر خدا به بدن و دل پس باید که سر تو که رفیعترین اعضای
متوجه زمین و افتاده در پیش باشد و سر را از بلندی در پیش افکندن تنبیه باشد تو را که
دل را بر تواضع و افتادگی داشته و از سرکشی و تکبر باز داری و باید که بخاطر آوری خطر ایستادن
برابر خدا را در روز قیامت در وقتی که در معرض سؤال باشی و بدانکه الحال نیز در برابر او ایستاده
و او مطلع است بر تو پس اگر عاجزی در معرفت کنه عظمت طریقی باید که در برابر بعضی پادشاهان
زمان می ایستی بلکه در مقامی ایستادن در نماز فرض ان مکن که مرد صالحی از اهل تو یا کسیکه رغبت داری
بصلاح شناسد ملاحظه تو میکند و میبیند با آن توصیف نماید زیرا که در این صورت از ترس اینکه
عاجز و مسکین نسبت تو را بغفلت خشوع بدهد چشمها را بپایین افکنی و اعضا را با خشوع میداری
و جمیع اجزا را درست میکردانی و هرگاه مبالغات را در خود بیابی که از برای ملاحظه مسکینی از این
کار دهاکی نیز با نفس در مقام عتاب در آ و بگو بنفس که تو دعوای معرفت و محبت خدا میکنی اما
شرم نمیکنی از این جرأت که بر خدا میکنی که بنده از بندگان او را حرمت میداری اما از مردم
میترسی و از خدا نمیترسی و آن سزاوارتر است و بدین شخصی از حضرت پیغمبر ص پرسیدند که

از خدا چون حیا باید داشت و نمودند چنانچه از مرد صالحی که از اهل توست حیا میکنی

فصل هرگاه متوجه نماز گردید بدین نکه چون تکبیر احرام گفتی حاضر گردان عظمت خدا را و حقیر

شمار نفس را و تامل کن در حسب عبادت خود در جنب عظمت او و ببین مرتبه خود را

از ایستادن بر وظایف خدمت او و در اتیان بحق عبادت آن و فکر کن در عظمت پادشاهی

و عموم قدرت و استیلای او بر جمیع عالمیان در وقتیکه میگویی اللهم انت الملک الحق

یعنی خداوندا تویی که پادشاه بحقی و بعد از آن برگرد بنفس خود بخواری و شکستگی و

اعتراف کن بگناهان و استغفار در وقتیکه میگویی عملت سوء و ظلمت نفسی فاغفر لی انه

لا یغفر الذنوب الا انت یعنی بد کرده ام و بر خود ستم نموده ام پس بیامرز مرا که نیامرزد گناهان را

غیر تو و بعد از آن بخاطر بیاور که خدای عز و جل ترا دعوت نموده باین خدمت و حاضر کرده

در برابر بداد بخاطر بگذران که خدا بتو نزدیکست و اجابت دعای داعیان را میکند

هرگاه او را بخوانند و ندای ایشان را میشنود و اینکه خیر دنیا و آخرت در دست اوست نه در دست

دیگری در وقتیکه میگویی لبیک و سعدیک والخیر فی یدیک یعنی [illegible] ایستاده ام بخدمت تو

بعد از ایستادن و یاری میکنم ترا یاری نمودنی بعد از یاری نمودنی و فرمانبرداری تو

در دست توست و بعد از آن منزه ساز او را از ظلم و بدی و بجای اینها محض هدایت و را

باو نسبت ده در وقتیکه میگویی والشر لیس الیک والمهدی من هدیت یعنی بدیها نسبت

نسبت ندارد و راه حق یافته کسیست که تو او را نموده باشی و بعد از آن اعتراف کن از برای خدا به بندگی

و اینکه قوام وجود و بدو و عود تو از خداست در وقتیکه میگویی عبدک و ابن عبدیک منک و بک

و لک و الیک یعنی بنده تو و بنده زاده توام از توست ابتدای وجود من و بتوست قوام هستی

من و از برای توست ملک من و بسوی توست بازگشت من و او سبحانه که انشا او را

نموده و اعاده او بسوی او خواهد نمود پس در زمین خود حقیقت اینها را حاضر گردان و از اینها

ترقی کن باینکه بر روی تو از اسرار و دقایق مفتوح میشود و از عالم اعلی تلقی [illegible] کن

فصل و اما در نیت عازم باش بر اجابت خدا در فرمایش ادای امر او بنماز و تمام کردن آن بدون

آن و باز ایستادن از هر چیزی که آنرا میشکند و فاسد میگرداند و خالص ساختن تمامی اینها

از برای خدا از راه امید ثواب او و ترس از عقاب او و طلب نزدیکی باو در حالتیکه [illegible]

منت خدا باشی که اذن داده است ترا در مناجات با بی ادبیهای تو و بسیاری معصیت تو و عظیم

شمار در پیش خود قدر مناجات او را و ملاحظه کن که با چه کسی مناجات میکنی و بچه کیفیت مناجات میکنی

و بچه چیز مناجات میکنی و در این هنگام گنجایش دارد که از دامن جلالت پیشانی تو عرق کند و اعضا

از هیبت بلرزه در آید و رنگ تو از ترس زرد شود و اما اینمعنی دارد که خدای عز و جل بزرگتر

از هر چیزیست یا بزرگتر است از آنکه وصف کرده شود یا ادراک آن بحواس شود یا بمردمان

سنجیده شود و هرگاه زبان تو بان گویا شود سزاوار است که دل تو تکذیب بکند و اگر دل
تو چنین باشد که بزرگتر از خدا دانی پس خدا شهادت بکذب تو میدهد اگرچه این کلمه حقیقت
چنانچه خدای عز و جل شهادت بر منافقان داده در سخنی که میگفتند که حضرت پیغمبر صلعم
رسول خداست و هرگاه هوای تو غالب تر باشد بر تو از امر خدا و اطاعت هوا را بیش از
اطاعت امر خدا کنی پس او را خدای خود گرفته خواهی بود و بزرگتر شمرده خواهی بود نزد دل
خواهد بود که الله اکبر گفتن سخنی باشد محض زبان و دل با آن مساعدت ننموده باشد
و چه مقدار خطر این عظیم است اگر توبه و استغفار و حسن ظن نکرده و عفو خدا نباشد
و در مصباح الشریعه از آن حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایتست که هرگاه تکبیر میگوئی از بالای
اسمانها تا زیر زمین همه را در پیش بزرگی خدا حقیر شمار از برای آنکه هرگاه خدای عز و جل
بر دل بنده مطلع شود که تکبیر میگوید و دلی از حقیقت تکبیر در آن عارض شده باشد خدا تعالی باو
بنده میگوید ای دروغگو ایا فریب میدهی مرا بعزت و جلال خودم قسم که محروم میسازم ترا از حلاوت
ذکر خود و محجوب میگردانم ترا از نزدیکی و را از گفتن با من مناجات پس ملاحظه حال دل
خود را در وقت نماز بکن اگر می یابی در خود حلاوت نماز را و در نفس خود خوشی و شکفتگی او را
و در دل سرور مناجات را در حالتیکه لذت از خطاب با خدا بر داری پس بدان که خدا تصدیق
ترا در تکبیر کرده و الا سلب لذت مناجات و محرومی از حلاوت عبادت ترا دلیلی بدان بر آنکه

بر آنکه خدای عز و جل تکذیب تو کرده و از درگاه خود در کرده رانده **فصل** و اما اول کلمه که در
دعای استفتاح میگوئی اینست وجهت وجهی للذی فطر السموات والارض حنیفا مسلما یعنی روی
خود را متوجه کردم بسوی کسی که اسمانها و زمین را افریده در حالتی که مایلم بدین حق و مسلمانم
و مراد از روی خود روی ظاهر نیست از برای آنکه روی ظاهر را متوجه قبله ساخته و خدا منزه است
از آنکه در جهتی باشد تا آنکه روی بدن بسوی او کرده باشی بلکه روی دل است که متوجه آفریننده
اسمانها و زمین میشود نظر کن بدل که ایا متوجه آرزوها است و خواهشهای که در خانه و بازار است
تابع شهوتها است یا آنکه متوجه آفریننده اسمانها و زمین است و بترس از آنکه ابتدای مناجات
دروغ و افترا باشد و روی دل متوجه خدا نشده مگر با خواطر و صلاح آنچه که او سعی
کن که در ابتدا روی دل متوجه خدا باشد که چه آن مداومت بر این عاجز باشی تا آنکه سخن تو در ابتدا
صدق باشد و هرگاه میگوئی حنیفا مسلما سزاوار است که در خاطر بگذرانی که مسلمان کسی است که
مسلمانان از زبان و از دست او سلامت باشند و هرگاه چنین نباشی دروغگو خواهی بود و سعی
کن که در آینده بر این او عازم باشی و بر گذشتها نادم باشی و هرگاه گوئی و ما انا من المشرکین یعنی
از مشرکان نیستم بخاطر بگذران شرک خفی را چنانچه مستفاد میشود از این فمن کان یرجوا لقاء ربه
فلیعمل عملا صالحا ولا یشرک بعبادة ربه احدا یعنی هر که امید بلقای خدا داشته باشد باید که عمل خوب
بکند و شریک نسازد با خدا کسیرا در عبادت و این ایه در شان کسی نازل شده که قصد از عبادت

خدا و مدح مردم باشد و نفی کن این شرک را از خود و عجل باش از اینکه وصف کنی خود را
با انکه از مشرکان نیستم بدون انکه از شرک بری باشی از برای انکه اسم شرک بر قلیل و کثیر شرک
اطلاق میشود و هر گاه کوئی محیای و مماتی یعنی زندگانی و مردگی من از برای خداست
این حال بنده حالیست که مجبوب دنیا و مجبوب باقی باشد و مناسب نیست که این سخن از وی صادر
شود هر گاه رضا و غضب و قیام و قعود و رغبت او در دنیا باشد و ترس و بیم او از زوال
چیزهای دنیا باشد **فصل** و هر گاه بگوئی اعوذ بالله من الشیطان الرجیم یعنی پناه میبرم بخدا از
شر شیطان دور از رحمت بدانکه شیطان دشمن تو است مترصد انست که دل تو را از خدا
بگرداند از برای حسدی که بر تو دارد و نداند مناجات کردن تو با خدای عز و جل و سجده کردن تو
از برای او با انکه شیطان بسبب یک سجده که نکرد و توفیق ان نیافت ملعون شد و بدانکه پناه بخدا
بردن از شیطان به ترک محبوبات و تبدیل ان بمحبوبات الهی است نه بمحض گفتن این سخن و بدانکه هر کس
جانوری درنده یا دشمنی قصد او کنند که او را بدرد یا بکشد و ان کس بگوید که پناه میبرم از شر
با این حصار محکم و بر جای خود ثابت باشد این کلام فایده باو نرساند بلکه فایده بخشد
مکان و همچنین هر که تابع شهوتها میشود که محبوب شیطان و مکروه رحمانست بمجرد گفتن این
کلام فایده نبخشد و باید که هر گاه این ذکر بر زبان باشد بر پناه بردن بحصار الهی از شر شیطان
و حصار خدا لا اله الا الله است زیرا که خدا تعالی فرموده که لا اله الا الله حصنی یعنی این کلمه حصار

منست که پناه با این حصار برده که معبودی غیر ان نداشته باشد و کسیکه خدای خود را هوی
خود کرفته باشد در میدان شیطان خواهد بود نه در حصار خدا و بدانکه از مکرهای شیطان
انست که مشغول کرداند تو را در نماز بفکر اخرت و تدبیر کردن کارهای خوب تا انکه باز داری
از فهمیدن انچه میخوانی و بدانکه هر چه ترا باز دارد از فهمیدن معنی قران وسواسست از برای
انکه حرکت زبان مقصود نیست بلکه مقصود معنیهاست و بدانکه مردمان در قرائت بر سه قسمند
یکی مردیست که زبانش حرکت میکند و دلش غافلست و دویم مردیست که زبانش حرکت میکند
و دلش تابع زبانش میباشد و از زبان میشنود و میفهمد مانند انکه از غیری میشنود و این درجه
اصحاب یمین است و سیم مردیست که اول او موجب معنیها میشود و زبانش خدمت دلش
میکند و اظهار انچه در دل او باشد مینماید و فرقست میان انکه زبان بیان انچه در دل است
نماید یا انکه معلم دل باشد و کروه مقربان زبانهای ایشان بیان باطنها میکنند و تابع قلب
میباشند **فصل** و هر گاه بگوئی بسم الله الرحمن الرحیم بنیت تبرک بگو از برای ابتدای خواندن
قران و بفهم که معنی ان انست که همه چیزها با خداست و مراد از اسم در اینمقام ذاتست و هرگاه
تمامی چیزها با خدا باشد البته که حمد از برای خدا خواهد بود و معنی الحمد لله انست که شکر
و حمد برای خداست از برای انکه نعمتها از اوست و هر که نعمتی را از غیر او داند باید که قصد غیر
خدا کند نه از ان حیثیت که میخواهد فرمایند دار خداست در بسم الله و الحمد لله گفتنش و نقصانی

نقد بر التفات بعین خدا خواهد بود و هرگاه گوئی الرحمن الرحیم در دل حاضر کردن انواع لطف
او را تا رحمت او ظاهر گردد و امید تو بیم رسد و در باب در دل خود تعظیم و خوف او هیبتها مکنی
میگوئی مالك یوم الدین یعنی صاحب روز جزا اما عظمت از برای آنکه ملکی نیست مگر از برای خدا
و اما خوف از برای هول روز جزا و حساب است که خدا مالك آن است و بعد از آن تجدید
اخلاص نما بگفتن ایاك نعبد یعنی ترا عبادت میکنم و بس و تجدید عجز و احتیاج بکن و
بری ساز خود را از حول و قوت خود بگفتن و ایاك نستعین یعنی از تو استعانت میجویم و بس
و جزم بدان که طاعت تو میسر نمیشود مگر باعانت خدا و آنکه منت دارد بر تو از برای آنکه
بر تو توفیق طاعت داده و خدمت عبادت را بتو فرموده و ترا مستعد مناجات کردانیده
و اگر از توفیق ترا محروم میکرد از جماعتی میبودی که از درگاه او دور و با شیطان لعین بند و هرگاه
فارغ شوی از واگذاشتن کارها بخدا بگفتن بسم الله و از شکرگزاری او و اظهار احتیاج
باعانت او علی الاطلاق پس تعیین سوال بکن و طلب مکن مگر مهم ترین حاجتها را بگو اهدنا
الصراط المستقیم یعنی هدایت کن ما را راه راستی که بکشاند ما را بقرب تو و منجر شود بسوی تو
شود و شرح و تفصیل سوال را یاد کن و مذکر ساز تا استشهار بر آنکه خدای عز و جل انعام
بر ایشان نموده بنعمت هدایت از پیغمبران و صدیقان و شهیدان و صالحان نه جمعی که غضب بر ایشان
کرده از کافران و اهل زیغ که از دین حق میل نموده اند از یهود و نصاری و ستاره پرستان و هرگاه

و هرگاه فاتحه را چنانچه گفتیم بخوانی امید هست که از کسانی باشی که خدا در شان ایشان
فرموده آنچه پیغمبر از خدا خبر داده که قسمت کرده ام نماز را در میان خود و میان بنده خود
بدو نصف نصفی از من است و نصفی از بنده من و هرگاه بنده میگوید الحمد لله رب العالمین
خدای عز و جل میگوید بنده من حمد مرا کرده و ثنای من نموده و این است معنی سمع الله لمن
حمده یعنی اجابت کند خدای عز و جل دعای کسی را که حمد او کرده تا آخر حدیث و اگر در نماز نصیبی نداشته
باشی در بزرگی و عظمت خدا غیر از ذکر این غنیمت ترا کافیست چه جای امیدی که ثواب فضل
امداد او و همچنین سزاوار است که اخبار سوره ها خوانی چنانچه در باب تلاوت قرآن خواهد آمد
پس غافل مشو از امر و نهی خدا و نوید بر بهشت و تهدید بجهنم و موعظه ها و قصه های پیغمبران
و ذکر منتها و احسانهای او چه اگر هر یك از اینها را حقیقتی و حق نوید امید واریست و حق
تهدید ترس است و حق امر و نهی عزم داشتن بر فرمان برداریست و حق موعظه پند گرفتن
است و حق ذکر منتها شکر است و حق قصه ها عبرت گرفتن است و این معنیها بحسب مراتب فهم
میباشد و فهم بحسب وفور علم و صفای قلب میباشد و مراتب اینها پایانی ندارد و غایت کلید
دلهاست و سبب آن اسرار کلمات ظاهر میشود باید حق قرائت در ذکرها و تسبیحها و بعد از آن
رعایت هیئت از قرائت بکنی با آنکه شمرده بخوانی و در هم مبافی و تعجیل مکنی که آهسته خواندن
از برای تامل آسانتر است و فرق مگذار در میان نغمها در پستی و بلندی و هرگاه آیه رحمت

وعذاب می‌نمود و تهدید و تعظیم و تمجید احوالی و بعضی از عابدان هر گاه از مثل این آیه میگذشتند
که ما اتخذ الله من ولد وما کان معه من اله او از زبان میکردند مانند کسیکه حیا کند از نام
کردن خدا هر چه گفته شد و هر که تلاوت قرآن نماید خطاب بوی میشود که بخوان و بلند شو
پس هر آیه که خواند درجه او بلند میشود **فصل** و اما مداومت بر قیام نمودن پس بهتر است بر
پا داشتن دل را بر خدا با یک طریق از حضور حضرت پیغمبر (ص) فرمودند که خدا اقبال میکند
بر نماز گذارنده مادام که التفات بچیزی نکند و همچنانکه واجبست حراست سر و چشم از التفات
بجهة هر جانب واجبست حراست باطن از التفات بغیر نماز و اگر چنانچه التفات بغیر از آن کند
بیاد او بیاورد که خدا بر تو مطلع است و قبیحست که با غفلت با او مناجات کنی چه اگر این بی ادبی نسبت
نسبت بغیر او شاید که عود نماید بالتفات بخدا و خشوع را بر دل لازم کردن زیرا که حالت التفات
بحسب ظاهر و باطن ثمره خشوع است و هر گاه باطن خشوع کند ظاهر خشوع خواهد نمود حضرت پیغمبر (ص)
نماز گذارنده را دید که با ریش خود بازی میکرد پس فرمودند اگر دل این خشوع میداشت اعضای او
نیز خشوع مینمود زیرا که رعیت بحکم راعی میباشد و از برای اینست که در دعا وارد شده
که خداوندا اصلاح کن رعیت و راعی را و دل راعیست و اعضا رعیت و تمامی اینها از مقتضیات طبعیت
هر که در برابر پادشاه عظیم الشان از پادشاهان دنیا باشد و چون این اقتضا را در برابر پادشاهها
بکند هر گاه این را دانسته باشد که خدا پادشاه پادشاهانست و هر که در برابر غیر خدا از ...

آرمیده و با خشوع باشد در برابر خدا در حرکت و اضطراب باشد از آن راهست که معرفت آن مراتب
از دانستن بزرگی خدا و از مطلع بودن او بر باطن و تامل کن در آیه الذی یراک حین تقوم و تقلبک
فی الساجدین یعنی می بیند خدای عز و جل تو را در هنگامی که بعبادت می ایستی و می بیند تغیر حالات
تو را در میان نماز گذارندگان **فصل** و سزاوار آنست که در وقت رکوع تجدید کنی بزرگواری
خدا را بنمائی و دستها را بلند سازی در حالتی که از عقاب خدا پناه بعفو او برده باشی و متابعت
سنت پیغمبر نمائی و بعد از آن برکوع کردن خواری و تواضع از برای خدا از سر بگیری و سعی کنی
که دل را نازک کردان و تجدید خشوع بکنی و خواری خود و عزت مولای و پستی خود و بلندی
پروردگار را در یابی و استعانت بر قرار دادن این در دل بزبان بجوئی و تسبیح و تعظیم
و اینکه عظیم تر از هر عظیمست بدهی و مکرر این را بر دل بخوانی تا بتکرار این را موکد سازی
و بعد از آن سر از رکوع بر داری در حالتیکه امیدوار باشی که خدا رحم کند بر خواری تو و
موکد سازی امیدواری را در دل بگفتن سمع الله لمن حمده یعنی اجابت کند خدای عز و جل
دعای کسی را که شکر او کرده و در عقب این شکری که مقتضی زیادتی نعمتست بر زبان جاری
کردان و بگو الحمد لله رب العالمین و بعد از آن زیادتی خشوع و افتادگی را و بگو اهل الکبریاء
والعظمة والجود والجبروت یعنی سزاوار بزرگواری صوری و معنوی است و بخشندگی
و فرمان روائیست بقهر و غلبه و از حضرت امیر المؤمنین سلام الله علیه مرویست که ...

از معنی کشیدن گردن در رکوع فرمودند تاویلش اینست که ایمان بتو آوردم اگرچه گردن مرا بزنی
کردن و ابزنی و در مصباح الشریعه از حضرت امام جعفر صادق روایتست که هیچ بنده رکوع
نمیکند از برای خدا رکوعی حقیقی مگر آنکه زینت میدهد خدای عز وجل او را بنور
جمال خود و در زیر سایه بزرگواری خود جایش میدهد و جامه بزرگیهای خود را بوی میپوشاند
و رکوع اولست و سجود دویمست وهر که اینها بمعنی اول کند صلاحیت دومی را
بهم میرساند و در رکوع ادبست و در سجود نزدیکی وهر که ادب را خوب بجای نیاورد
صلاحیت نزدیکی بهم نمیرساند پس رکوع کن رکوع کسی که بدل خشوع و افتادگی کند از برای خدا
و در تحت سلطنت او ترسان باشد و باعضاء نرمی نماید نرمی کسی که ترسان و غمگین باشد
بآنچه از وی فوت میشود از فایده رکوع کنندگان و حکایتست که ربیع ابن خثیم از اول شب
تا صباح بیک رکعت نماز مشغول میبود و بر بیخوابی میگذرانید و وقت صباح که میشد ناله
میکشید و میگفت ام مخلصان پیشی گرفتند و ما در میان راه ماندیم و بعد از آن فرمود آنحضرت
که استیفا کن رکوع را یعنی باید که پشت خود را هموار کردن و مرتبه خود را پست دان از قیام بخدمت
او مگر بعون و توفیق او و نگاهدار دل از وسواسها و فریبها و مکرهای شیطان زیرا که خدای
عز وجل بلند مرتبه میسازد بندگان را بقدر تواضع ایشان و خدا او را هدایت میکند ایشان را باصل
تواضع و شکستگی بحسب ظاهر و باطن بقدر ظهور عظمت او بر باطنهای ایشان

۲۰۲

بعد از آن فرمود ای سجود این اعلی و اتب افتادگی است پس عزیز ترین اعضا که روست
جای بده در ذلیل ترین جاها که خاکست و اگر ممکن باشد که در میان رو و خاک حائلی نباشد
تا سجده بر زمین کنی این کار را بکن که بیشتر جلب خشوع دلالت بر خاکساری میکند و هر که
نفس خود را در مقام خاکساری داشت بدانکه او را در جای خود جا داده و فرع را باصل راجع
ساخته از برای آنکه تو از خاک آفریده شده و بخاک برخواهی گشت پس در این حالت بدل
خود بعظمت خدا بنما و بگو سبحان ربی الاعلی یعنی منزه است پروردگار من که بلند مرتبه تر
از هر چیز نیست و هرگاه ساز این حالت را تکرار ذکر چو اگر مکرر شد کم اثری بخشد و هرگاه
دل تو نازک شود و پاک گردد باید امید تو برحمت خدا صادق باشد از برای آنکه رحمت او
مسارعت مینماید بضعف و خواری ترسنگی و خوش حالی زیاده از اندازه و بعد از آن سر از سجود
بردارد در حالتی که تکبیر گوید و حاجت خود را از خدا سوال کنی و از گناهان طلب آمرزش نمائی
و بعد از آن محکم کردن تواضع را تکرار و عود کن بسجود دیگر چنانچه اولا مذکور شد
و از حضرت امیر المؤمنین سلام الله علیه پرسیدند از معنی سجده اول فرمودند تاویلش آنست
که خداوندا تو ما را از خاک آفریده و تاویل سر برداشتن آنست که از خاک ما را بیرون
آوردی و تاویل سجده دوم آنست که ما را بخاک عود خواهی نمود و تاویل سر برداشتن آنست
که بار دیگر ما را از خاک بیرون خواهی آورد و محشور خواهی ساخت و در مصباح

السّ نیز از حضرت امام جعفر صادق ع روایت شده که فرمودند بخدا قسم که زیان کار نیست
کسیکه ایشان بحقیقت سجود نموده باشد اگرچه در عمرش یکمرتبه باشد و رستگار نیست کسیکه
در این حالت خلوت کند با خدا در حالیکه شبیه باشد بکسیکه فریب خود را دهد و غافل و شاغل
بیخبر باشد از آنچه خدای عزوجل اماده کرده از برای سجده کنندگان از انس در دار دنیا و راحت
در اخرت و هرکه در حالت سجود بر وجه خوبی تقرب بخدا جسته باشد هرگز از خدا دور نخواهد شد
وهرکه در حالت سجود با خدای عزوجل بی ادبی نموده حرمت او را ضایع کرده باشد بانکه
دل او وابسته بغیر خدا باشد هرگز بخدا نزدیک نخواهد شد پس سجده کن سجده کسیکه از برای
خدا متواضع و خاکسار نموده دانسته باشد که از خاکی که پای مال مردمانست افریده شده
و از نطفه که همه کس او را پلید میشمرد ترکیب یافته و خدای عزوجل معنی سجده را سبب نزدیکی
خود کردانیده و بدل و جان و روح پس هرکه بخدا نزدیک شده از غیر او دور کردیده اما
نمی بینی که بحسب ظاهر حالت سجود تمام نمیشود مگر به پنهان شدن از همه چیز و محجب شدن از همه چیز
که دیدها ببیند همچنین امر باطن پس هرکه در نماز دل او وابسته بچیزی غیر خدا باشد بان چیزی
غیر خدا نزدیک خواهد بود و از حقیقت آنچه خدای عزوجل از وی در نماز خواسته دور خواهد بود
خدای عزوجل فرموده ما جعل الله لرجل من قلبین فی جوفه یعنی نکردانیده است خدا تعالی
از برای کسی دو دل در جوف ان و حضرت پیغمبر صلعم فرمودند که خدای عزوجل فرموده اند هیچ

هیچ بنده نیست که مطلع شوم بر دل او و بدانم در ان که محبت اخلاص از برای طاعت من
و طلب رضای من دارد مگر انکه متولی استقامت او میشوم و تدبیر کارهای او را میکنم
و هرکه در نماز مشغول بغیر من شود از جماعتی خواهد بود که استهزا بخود خواهد نمود و اسم
او در دیوان زیانکاران نوشته خواهد شد **فصل** و هرگاه بعد از این افعال و تفکر
و اسرار عمیقه که مشتمل است بر خطرهای عظیمه نشستی از برای تشهد در پای خود ترس تمامی
و هیبت و حیا داو ترس انکه جمیع اینها از تو واقع شد و چنانچه باید نشده باشد دست خود را
از فواید ان تهی کردان مگر انکه خدای عزوجل برحمت خود تو را دریابد و عمل ناتمام تو را بفضل
خود قبول کند و باز کشت کن ببین و امر و اصل دین و هرکا میبینی در دست تو باقی نمانده باشد
مگر اصل دین پس چنگ زن بکلمه توحید و حصار الهی اینچنان حصاریست که هرکه داخل ان
شود ایمن کردد و شهادت بده از برای خدای عزوجل بیکانگی و رسول کریم و پیغمبر عظیم خدا را
در دل خود حاضر کردان و شهادت بده از برای او بانکه بنده خدا و فرستاده اوست و درود
بر وی و بر اهل بیت او بفرست در حالیکه تجدید عهد کرده باشی باعاده نمودن دو کلمه
شهادت را و متعرض احکام تست عبادت کردی زیرا که این دو کلمه اول وسیلها و اصل فضلهاست
در حالیکه منتظر ان باشی که حضرت پیغمبر صلعم اجابت تو و رد درود تو را بدهد چندان بنماید هنگام
باید تصدیه برابر باشی که ایشان بحقیقت درود بر پیغمبر صلعم نموده باشی انچنان درودی که اگر

از آنها از جانب آنحضرت بتو برسد و همیشه رستگار شوی و در مصباح الشریعه از حضرت امام
جعفر صادق ع روایت است که تشهد ثنا ایست بر خدا پس باید که در باطن بنده او باشی و در ظاهر هم
اما دکی بنمائی چنانچه در گفتن و ادعا نمودن بنده او باشی و صدق قول را بصفای باطن متصل کردن
زیرا که تو را آفریده در حالتیکه بنده او بودی و تو را امر بعبادت خود نموده بدل و زبان و سایر اعضا
و امر نموده تو را بآنکه بندگی را محقق سازی بسبب ورود کاری او و بدانی که اختیار هر دست
اوست و هیچکس نفسی نمیکشد و هیچ لحظه چیزی نمیکند مگر بقدرت و مشیت او و بدان
که هر کس عاجز است از اینکه بیابد چیزی مگر بفرمان و اراده وی پس باید که استعمال بندگی نمائی
در آنکه حکم او در امور راضی باشی و عبادت او را بجای آوری و بعهد آنکه ادای او را بکنی
و در فرستادن درود بر پیغمبر او که حضرت محمد است ص وصل سازی درود خدا را بدرود
پیغمبر و طاعت خدا را بطاعت پیغمبر ص و شهادت خدا را بشهادت پیغمبر ص و سعی کن که معرفت
حرمت پیغمبر از تو فوت نشود که اگر چنین شود از فایده نماز بی بهره محروم خواهی شد **فصل** و هرگاه از
تشهد فارغ شدی خود را حاضر ساز در نزد سید المرسلین و ملائکه مقربان و بقیه پیغمبران
خدا و ائمه هدی سلام الله علیهم و در نزد ملائکه که حفظ تو نموده عملهای تو را ضبط مینمایند
و جمیع اینها را در خاطر حاضر گردان و بگو السلام علیکم و رحمة الله و برکاته یعنی بر شما باد سلام خدا
و رحمت و برکتهای او و بپرهیز از اینکه این خطاب را بر زبان جاری سازی بدون آنکه

مخاطب در ذهن تو حاضر باشد و تو از جمله کسانی باشی که عمل ایشان پوچ و بیفایده باشد و اگر
چنانچه فضل خدا در رحمت واسعه و مهربانی کامل او شامل حال تو نمیبود چون اکتفا باین از اصل
واجب میشد در حالتیکه تو خطاب کنی بکسیکه قصد او را نکرده باشی و اگر چنانچه پیشوای قومی
قصد کن در سلام ایشان را با کسانیکه گذشت و ایشان را باید که قصد تو را نمو بنمایند و بیک سلام
دیگر قصد تو که پیشوائی بکنند و هرگاه آنچه گفتیم بجای آوری وظیفه سلام را ادا نموده مستحق
احسان از جانب خدا خواهید گردید و در مصباح الشریعه از حضرت امام جعفر صادق ع
مرویست که معنی سلام در عقب هر نمازی امانست یعنی هر که ادای امر خدا و سنت پیغمبر را
بکند در حالتیکه با خلوص و افتادگی قلب باشد از برای او حاصل خواهد بود امان از بلاهای دنیا و نجات
از عذاب آخرت و سلام اسمیست از اسمای خدا و بمردمان بر سبیل امانت سپرده شده تا آنکه استعمال
کند او را در معاملهها و امانتها و انصافها و تصدیق مصاحبتها و صحبت معاشرتها و اگر خواهی که سلام
در موضع خود بگذاری و ادای معنی او را بکنی باید که از خدا بپرهیزی و دین و قلب و عقل را از آلودگی
بظلمت معاصی سلامت داری و سلامت باشند از تو ملائکه که حفظ تو میکنند باینکه ایشان را
بتنگ نیاوری و آزرده نکنی و بوحشت در نیاوری باذکر او ناگوار و بعد از آن دوستان از شر تو سلامت
باشند و بعد از آن دشمن تو و هرگاه نزدیکان از اسباب ملال سلامت نباشند و در آن نظر
اولی سالم نخواهند بود و هر که سلام را در جاهای خود استعمال نکند سلام او سلام و اسلام

نخواهد بود و در سلام خود کاذب خواهد بود و هر چند بعد از این در میان مردم سلام کرده
باشد **فصل** بدانکه خالص کردانیدن نماز از ریا و باخلاص از برای خدا بجای آوردن
و ادای آن نمودن شرطهای باطنی که ذکر کرده شد از خشوع و تعظیم و حیا سبب حصول انوار است
در دل ایمان انواری که کلید علمهای باطنیست خدای عز و جل فرموده قد افلح المؤمنون
الذین هم فی صلوتهم خاشعون یعنی رستکار شدند مؤمنانی که در نماز خشوع و افتادکی
میکنند خدای عز و جل در این آیه مؤمنان را بعد از ایمان مدح نموده بنماز مخصوصی که
با خشوع باشد و بعد از آن ختم نموده وصفهای رستکاران را بنماز چنانچه در آخر آیه
فرموده است والذین هم علی صلوتهم یحافظون یعنی مؤمنان کسانی اند که محافظت بر نماز میکنند
و بعد از آن در بیان فایده این صفتها فرموده اولئک هم الوارثون الذین یرثون الفردوس
هم فیها خالدون یعنی مؤمنان میراث برندکانند و فردوس را میراث میبرند و در آن همیشه
خواهند بود پس در اول او وصف کرد ایشان را برستکاری و در آخر بمیراث بودن فردوس
و حضرت پیغمبر ص فرموده اند بنده مؤمن در نماز تا هست خدای عز و جل نظر بوی میکند تا از آن
فارغ شود و سایه می افکند رحمت خدا از بالای سر وی تا کنار آسمان و ملائکه احاطه بان
میکنند تا کنار آسمان و خدای عز و جل موکل میسازد بروی فرشته که بر بالای سر او ایستاده
باشد و کوید ای نماز کذارنده اگر میدانستی که چه کسی نظر بتو میکند و با چه کسی مناجات میکنی

یا آنکه فرموده اند اقبال بوی میکند مح

هرکز التفات بچیزی نمینمودی و از جای خود حرکت نمیکردی **فصل** در خصوص نماز جمعه
در خاطر بکذرانند که آن روز عظیمی و عید شریفیست و مخصوص بدعاست خدای عز و جل
این امت را باین روز و وقت شریف از برای بندکان خود کردانیده تا آنکه نزدیک سازد
او را بجوار خود و دور کرداند ایشان را از عذاب خود و ترغیب نموده ایشان را در آن روز
بر اقبال نمودن بعملهای صالح و تلافی تقصیرهای که در بقیه هفته کرده و کردانیده است نماز جمعه
هم قرین طاعتی در آن روز و از جمله چیزهای که موجب تقرب اوست و تعبیر از این نماز در قرآن
مجید بذکر خدا شده و در میان نمازها بتخصیص ذکر داده چنانچه فرموده یا ایها الذین
امنوا اذا نودی للصلوة من یوم الجمعة فاسعوا الی ذکر الله وذروا البیع ذلکم خیر لکم ان کنتم
تعلمون یعنی ای جماعت مؤمنان هرکاه در روز جمعه ندا شود بنماز بشتابید بسوی ذکر خدا که
نماز است و ترک نمائید خرید و فروش را و اکذارید که از برای شما بهتر است اکر دانید و در این آیه شریفه
و تاکید بسیار واقع شده و کسیکه بصنعتی از معانی دارد بان آکاه میشود و از مهمترین رمزها
تعبیر از نماز بذکر خدا کردن است دیگر آنکه در این تنبیه هست که غرض اقصی از نماز ذکر خداست که
در دل عظمت او را حاضر کردن است و سر اینکه نماز منع از قبایح و منکرات میکند این است و اصالتا
و این هنکامی تمام میشود که توجه تمام بخدای عز و جل نموده ملاحظه کند عظمت او را و این ذکر
اکبر و ذکر کبیر است چنانچه در بعضی از تفاسیر مذکور است چه جای آنکه مطلق ذکر باشد پس البته

واجب است که اهتمام به این نماز بوده در زیاده از سایر نمازها و مهیا و مستعد شود از برای لقای
خدای عز و جل و ایستادن در برابر او و بستن کمر در خدمت او و بهره‌مند شدن به خطاب باری
بعد از آن که اتیان به تعقیبات نماز نموده وظایف آن روز را بجای آورده باشی در پاکیزه کردن
بدن و استعمال بوی خوش و عمامه بستن و سر تراشیدن و شارب و ناخن گرفتن و غسل کردن ازینها
با دل صاف و عمل با اخلاص و نیت خالص چنانچه در ملاقات پادشاه دنیا می‌کنی و قصد تو
از این وظایف باید که رفاهیت و راحت نباشد که سرمایه پرداز آن کنی و بعد از آن حرمت تو
ظاهر شود و هر چند آن که ممکن باشد بسیار کردن این مطالب را که ثواب بر آنها مترتب شود
به سبب عمل قصد آنها را بکن تا ثواب تو به قصد آن مطالب مضاعف گردد **فصل** و اما نماز عید رمضان
و عید قربان پس در دل حاضر گردان که این نماز در روز عظیمی است عظیم و هنگام شدن رحمت و رسیدن
بخشش‌ها است بر کسی که روزه و قربانی او مقبول شده باشد و به وظایف آنها اقدام نموده باشد که
و بسیار کن خشوع را در نماز و در اثنای آن و پیش از آن و بعد از آن تضرع بسیار کن به خدا که
که عملهای تو را قبول کند و تقصیرات تو را عفو نماید و در باب در خود حیا و خجالت از کمی عمل تو
رد شود و حیران گردی و از جوار الهی ممنوع شده بی‌بهره باشی چون روز عید کسی نیست که
جامه تازه بپوشد بلکه عید کسی است که از تهدیدات الهی ایمن و از مناقشه در حساب و عذاب گور
سالم باشد عملهای شایسته صحیفه‌اش پر از حسنات باشد و باید که استقبال این روز بکنی با تضرع در روزی

در روز جمعه می‌کردی و از وظایف و اسباب و استعداد اقبال کردن به باطن به خدای عز و جل که
برابر او ایستادن شاید که قابل مناجات و خضوع در نزد آن گردی و فرح و خوشی را در آن روز
بیشتری می‌کرد آن که از برای آن او بنده نشده از متاع دنیا ملک را باید که فرح تو بکثرت احسانهای
الهی باشد که در آن روز یکبی که مرصد به تجارت آخرت نشده از متاع دنیا ملک را باید که فرح تو
بکثرت احسانهای الهی باشد که در آن روز یکبی که مرصد تجارت آخرت با خدا معامله کرده باشد
فصل و اما نماز آیات پس حاضر گردان در آن وقت هولهای آخرت و زلزله‌ها و گرفتن آفتاب
و ماه و پیشکی قیامت و ترسیدن مردمان و خوف ایشان از گرفتن و قید کردن و عقوبت نمودن
و هلاک ساختن را و بسیار دعا کن و تضرع نما و زیادتی آنها که به حسب ظاهر و باطن و ترس فاهم
در نجات از آن سختیها و در برگشتن نور بعد از آن که تیره شده باشد و در مساهله نمودن
بعد از عصیان و لغزش و بازگشت کن به خدا از گناهان خود و توبه خوبی بکن شاید که خدای
عز و جل بر تو لطفی بکند در حالتی که دل شکسته و سر به پیش و از تقصیرات خجل باشی شاید که تو
تو را قبول کند و با تو مساهله نماید و در گناهان حضرت امام زین العابدین ع فرمودند
بفزع و اضطراب در می‌آمد از برای گرفتن آفتاب و ماه و می‌ترسید که مگر از شیعیان ما
باشد و هر گاه یکی از این دو واقع شود تضرع به خدا نموده و بازگشت به سوی آن کند و حضرت
امام رضا ع فرمودند از برای این در گرفتن آفتاب و ماه نماز واجب شده که این علامتی است

از علامتهای خدا و میتوان دانست که از برای رحمت ظاهر شده یا از برای عذاب و حضرت
پیغمبر هم دوست داشتند که امت او در آن حالت بپروردگار رو آورند و رحم کننده خود پناه
برند تا آنکه شر آنرا از ایشان دور کرده اند و از مکروهات آن ایشانرا حفظ کند چنانچه
از قوم یونس عذاب را دور کردانید هنگامیکه تضرع نموده پناه باو بردند **فصل** سزاوار
از برای نماز کذارنده است که مشغول کردد بعد از نمازها بذکر و دعا و در فضیلت این دو
خصوصا بعد از نمازها اخبار بسیار وارد شده و آنچه از ذکر یافت ذکر است که مداومت بر آن
شود یا در اکثر اوقات مواظبت بر آن شود با حضور قلب و حضور غایت ثمره عبادات و ذکر
اولی دارد و اخری موجب انس و محبت است و در اجزا انس و محبت موجب ذکر است و مطلق
از ذکر انس است دیگر که بنده در ابتدای امر مکلف است باینکه دل و زبانرا از وسوسهای شیطانی
کردانیده متوجه بیاد خدا کرد و هر کاه توفیق مداومت بر آن یافت انس بان کرفته محبت کسیکه
او میکند در دل او جای میکیرد و هر که محبت بچیزی بهم رساند یاد او را بسیار میکند و هر که یاد
چیزی را بسیار میکند اکر چه مکلف باشد انرا دوست میدارد و هر کاه بذکر خدا انس کرفت از غیر
خدا منقطع میشود و در وقت بودن ما سوای خدا از وی مفارقت میکند و باقی نماند مکر
ذکر خدا و هر کاه انس باو کرفته باشد بهره از آن برمیدارد و از عوایق و موانع منقطع شده
لذت میبرد از برای آنکه ضرورت احتیاجها مانع از ذکر خداست و بعد از موت مانعی باقی نماند

نماند و کویا واکذاشته میشود میان او و میان محبوب او و سرور او عظیم میشود و از زندانی که در او
ممنوع بود از آنچه انس باو داشت خلاص میشود و اهل معبد از ذوق لذت این انس لذت برمیدارند تا آنکه
در جوار خدا ان نوقت فرمایند و اذکر بلقا ترقی نمایند اما دعا مغز عبادت چنانچه در حدیث نبوی وارد
شده و از حضرت امام محمد باقر مرویست در آیه ان الذین یستکبرون عن عبادتی سیدخلون جهنم
داخرین یعنی هر که تکبر نماید از عبادت من بزودی داخل جهنم خواهد شد در حالتی که خوار باشند
و آنحضرت فرمودند مراد از عبادت دعاست و بهترین عبادتها دعاست و در اثرات ابراهیم کاظم
حلیم فرمودند مراد انست که حضرت ابراهیم بسیار دعا میکردند و بردبار بودند و شخصی از آنحضرت
پرسید که چه عبادتی افضل است فرمودند هیچ عبادتی نزد خدا افضل از آن نیست که از وی سوال
شود و آنچه نزد اوست از وی طلب شود و هیچکس دشمن تر نیست در نزد خدا از کسی که تکبر نماید از
عبادت خدا و سوال نکند آنچه نزد اوست و حضرت امیر المؤمنین سلام الله علیه فرمودند محبوبترین
عملها نزد خدا در روی زمین دعاست و آنحضرت بود بسیار دعا کننده بودند و نیز فرمودند
دعا کلید بر آمدن مطالب است و کلید رستکاریست و بهترین دعائی انست که از سینه پاکی و دل
پرهیزکاری صادر شود و مناجات با خدا کردن سبب نجاتست و اخلاص در آن سبب خلاصیست
و هر کاه تشویش و اضطراب زیاد شود پناه بخدا باید برد و در مصباح الشریعه از حضرت امام
جعفر صادق مرویست که حفظ کن ادب دعا را و نظر کن که چه کسی را میخوانی و بچه کیفیت میخوانی

و از برای چه میخوانی وعظ صوری و معنوی او را چرا ترک کنی و بدل معاینه کن علم او را با آنچه در خاطر
تست و اطلاع او را بر باطن تو و آنچه از حق و باطل در دل تو پنهانست و راه نجات و هلاک
تا آنکه نخواهی از خدا چیزی که هلاک تو در آنست و تو گمان بری که نجات تو در آنست حق تعالی
فرموده و یدع الانسان بالشر دعاءه بالخیر و کان الانسان عجولا یعنی آدمی دعوت بشر میکند
چنانچه دعوت بخیر میکند و آدمی بی تابست و فکر کن که چه چیز را سوال میکنی و از برای چه سوال میکنی
و دعا آنست که تمامی تو منقاد فرمانبردار حق باشد و دل تو در مشاهده خدا بگذاری و ترک
اختیار مکنی و جمیع امور ظاهری و باطنی را بخدا واگذاری و هرگاه شرایط دعا را بجا نیاوری منتظر اجابت
مباش زیرا که خدای عز و جل چیزهای پنهان و پنهان تر از پنهان را میداند و گاه باشد که دعوت بکنی
بچیزی که خلاف آنرا در دعوت تو داند و بدانکه خدای عز و جل اگر ما را او بدعا نکرده میبود و ما
با خلاص او را میخواندیم بفضل خود اجابت دعای ما مینمود چه جای آنکه ضامن اجابت شده از برای
کسی که شرایط دعا اتیان نماید و آنحضرت فرمودند هرگاه اتیان کنی بآنچه گفتیم از شرایط دعا و خالص
سازی باطن را از برای رضای خدا پس بشارت باد تو را بیکی از سه چیز یا آنکه آنچه سوال کرده
بتعجیل بتو رسد یا ذخیره شود از برای تو چیزی که عظیم تر از آن باشد که سوال کرده و یا آنکه رفع
شود بلائی از تو که اگر بتو برسد تو را هلاک کرداند و [illegible] آنحضرت [illegible] که این آیه را
فرموده‌اند که امن یجیب المضطر اذا دعاه یعنی کیست که اجابت مضطر نماید هرگاه او را بخواند پس

با آنحضرت گفت که چرا ما دعا میکنیم مستجاب نمیشود فرمودند از برای آنکه کسی را میخوانید که معرفت
و چیزی را سوال میکنید که نمیفهمید اضطرار بعد از شناختن حق نیست و بسیار دعا کردن با غافل
بودن از خدا از علامت آنست که حق را اصلا واگذاشته ترک یاری او کرده و هرکه نداند که نفس و قلب
و باطن در تحت فرمان خدا ذلیل و منقاد است حکم بر خدا میکند بسوال کردن گمان میکند که سوال
دعا علتست و حکم بر خدا کردن جرأتست بر خدا و عزت **باب چهل و پنجم** در تلاوت قرآن آنحضرت پیغمبر
فرمودند قرآن هدایتست از ضلالت و ظاهر میسازد آنچه را می بیند و دستگیرست از لغزشها
و نور است میگرداند تیرگی جهل را و جاهای تیره را روشن میکند و پناهیست از هلاک شدن
و راهنمائیست از گمراهی و بیرون شدنیست از فتنها و از دنیا بآخرت میرساند و کمال دین شما در اوست
و هیچکس از قرآن عدول و اعراض ننموده مگر آنکه بجهنم رفته و نیز فرمودند من اول کسیم که بر خدای
عزیز جبار در روز قیامت وارد خواهم شد و کتاب خدا و اهل بیت من بر خدا وارد خواهند شد و بعد از آن
امت من وارد خواهند شد و از ایشان خواهم پرسید که چه کردید با کتاب خدا و اهل بیت من و
حضرت امیرالمؤمنین سلام الله علیه در وصیتها که به پسر خود محمد بن حنفیه نمودند این بود که بر تو باد
که تلاوت قرآن کنی و عمل بآن نمائی و بداری خود را بر واجبات و شریعتها و حلال و حرام
و امر و نهی آن و شب زنده داری نمائی و بداری خود را بر واجبات و شریعتها و حلال و حرام
و امر و نهی آن و شب زنده مداری نمائی بقرآن و تلاوت کنی آنرا در شب و روز زیرا که آن عهد

از جانب خدا بر بندگان او واجب است بر هر مسلمانی که هر روز در عهد خدا نظر کند اگر چه پنجاه
آیه باشد و بدانکه مراتب بهشت بعدد آیه‌های قرآن است و هرگاه روز قیامت شود بقاری قرآن گفته
خواهد شد که بخوان و بلند شو پس در بهشت بعدد آن پیغمبران و صدیقان کسی بلند مرتبه‌تر از آن
نخواهد بود و حضرت امام محمد باقر (ع) فرمودند که در قیامت قرآن خواهد آمد به بهترین صورتی
نظر بیان شود و بر مسلمانان خواهد گذشت و خواهند گفت این مرد نیست از ما پس از ایشان در
گذشته بجانب پیغمبران خواهد رفت و خواهند گفت این از ماست و از ایشان در گذشته
بجانب فرشتگان مقرب خواهد رفت و خواهند گفت این از ماست تا آنکه بجانب خدای عز و جل
خواهد رفت و خواهد گفت خداوندا فلان بن فلان را در دار دنیا در روزهای گرم او را تشنگی
گذرانیدم از راه روزه داری و شبها او را بی‌خوابی بسر بردم از راه عبادت یعنی عمل کرد با آنچه در من
بود و فلان بن فلان را در روز گرم تشنه نگردانیدم و شب او را بی‌خوابی نگذرانیدم یعنی عمل بقرآن
نکرد پس خدای عز و جل خطاب بقرآن خواهد کرد که داخل گردان ایشان را بر بهشت بقدر مراتب
ایشان و قرآن برپا خواهد ایستاد و گروهی متابعت او خواهند نمود و مؤمن خواهد گفت که
بخوان و بلند شو بنده مؤمن خواهد خواند و بلند خواهد شد تا آنکه هر کسی بمرتبه خود خواهد
رسید و در آن مرتبه نزول خواهد نمود و از حضرت پیغمبر (ص) حدیث باین مضمون روایت
شده باذ یاد تیها و حضرت امام جعفر صادق (ع) فرمودند که حضرت پیغمبر (ص) فرمودند بخوانید قرآن را

قرآن را بلغتها و آوازهای عرب و بپرهیزید از لغتهای فاسقان و صاحبان کبیره از برای آنکه خواهد
آمد بعد از من جماعتی که در وقت تلاوت قرآن آوازها را برخواهند گردانید مثل ما نند غنا
و نوحه و نوحه‌گران و خدا پرستی از حنجره کردن ایشان تجاوز نخواهد بود و دلهای ایشان
و دلهای کسانی که اظهار آن پسندند سرنگون خواهد بود و قبول حق نخواهد نمود و کسی از آن حضرت
معنی آیه و رتل القرآن ترتیلا را پرسید فرمودند که حضرت امیر المؤمنین (ع) فرمودند این معنی دارد
که ظاهر و واضح کردن حروف و کلمات و اعراب است در وقت خواندن ظاهر گردانید تمام و غریب
مخوان مانند خواندن شعر و بسیار پست و پراکنده مخوان مانند پراکندگی ریگ بلکه دلهای
سخت خود را بخواندن آن نرم کنید و بترسانید و نباید که قصد شما در تلاوت آخر سوره باشد
و در روایت دیگر فرمودند که ترتیل محافظت نمودن بر وقفها و اظهار حرفها و حضرت امام
جعفر صادق (ع) فرمودند ترتیل آنست که تأنی کنی و آواز خود را بخواندن آن نیکو گردانی و نیز
فرمودند قرآن بحزن نازل شده پس بخوانید آن را بحزن و اندوه و حضرت پیغمبر (ص) فرمودند
بخوانید قرآن را و بگریید و اگر نتوانید که گریه کنید خود را بگریه بتکلف بدارید و حضرت امام جعفر
صادق (ع) فرمودند که حضرت پیغمبر (ص) فرمودند از برای هر چیزی زیوری هست و زیور قرآن
آواز خوش است و نیز فرمودند که حضرت امام زین العابدین (ع) خوش آوازترین مردم
بودند در خواندن قرآن و جماعت سقایان بر در خانه آنحضرت می‌ایستادند از برای شنیدن

او از آنحضرت می ایستادند و استماع قرائت آن مینمودند **فصل** در مصباح الشریعه از حضرت
امام جعفر صادق علیه السلام مرویست که هر که قرآن بخواند و از برای قرآن افتادگی نکند و دل او نازک
نگردد و در باطن او اندوهی و ترسی بهم نرسد پس خواری بعظمت شان خدا رسانیده
خواهد بود و زیان کار شده خواهد بود زیرا که قاری ظاهری و قاری قرآن محتاجست
بسه چیز دلی با خشوع و بدنی فارغ و جای خالی و هر گاه دل او خشوع کند از برای خدا
شیطان از وی میگریزد خدای عز و جل فرموده و اذا قرأت القرآن فاستعذ بالله من الشیطان
الرجیم یعنی هر گاه قرآن خوانی پناه ببر از شیطان که از رحمت خدا دور است بخدای عز و جل
و هر گاه خود را از اسباب فارغ سازد دل او از برای قرائت قرآن مجرد میشود و عارضی رو نخواهد
داد که محروم سازد او را از نور قرآن و فواید آن و هر گاه جای خالی بگیرد و از مردم عزلت گزیند
بعد از آن که دل خاشع و بدن فارغ داشته باشد روح و باطن او انس بخدا میگیرد و حلاوت
خطابهای خدای عز و جل با بندگان صالحش را می یابد و لطف خدا را با ایشان و مرتبه برگزیدن
انها را بانواع کرامات و بدایع اشارات میداند و هر گاه جامی از این شرب بیاشامد بر این
حالت حالی دیگر و بر این وقت وقتی دیگر اختیار نخواهد کرد بلکه این را بر هر طاعتی و عبادتی
اختیار میکند زیرا که در این مناجاتست با خدای بی واسطه و ملاحظه کن که چون میخوانی کتاب خدا
و نامه مجید و مولای را و چون اجابت امرها و نهیها مینمایی و چون فرمان میبری حدود آن را

اند نوکران کتابیست عزیز و از پیش و پس چیزی نیست که او را باطل کند بلکه از جانب
خدائی که کارهایش موافق حکمت و پسندیده است نازل شده و از انتشار مخوان و در آن
آیهای که مشتمل است بر وعده بهشت و تهدید بجهنم توقف کن و در مثلها و موعظهای آن تفکر
نما و بترس که از رعایت اقامت حروف ضایع گردانی حدود آن را **فصل** سزاوار است از برای تو که
نماینده قرآن است که عجایب امور را بالغیب بجا آید و از جمله بفهمیدن عظمت کلام و علو قدر او و فضل
خدای عز و جل و لطف آن بر مردمان در رسانیدن آن از عرش بزرگواری خود بفهمهای
مردم و باید که نظر کند که چون خدای عز و جل لطف بر بندگان نموده برسانیدن معنیهای کلام
خود را که صفتی است قایم بذات حق بفهمهای مردم و چون این صفت تجلی بود از برای ایشان در
حرفها و صوتهای که صفات آدمیست زیرا که آدمی عاجز است از رسیدن بفهم صفات خدا مگر بوسیله
صفات نفس خود و اگر نه چنان بود که کنه جلال کلام حق در زیر پرده حروف مستتر گردیده
نه عرش و نه فرش ثابت میماندند از برای شنیدن کلام او و از هم میپاشید از عظمت سلطنت و غلبه
انوار آن ما بین زمین و آسمان و اگر نه چنان بود که خدای عز و جل موسی را ثابت کردانید طاقت
شنیدن کلام او را نمی اورد چنانچه کوه تاب مقاومت مبادی تجلی او را نیاورد و از هم پاشید
چنان است که مردم وقتی که میخواهند بفهمانند بعضی از چهارپایان و مرغان پیش و پس آمدن
و رو کردن و پشت کردن را و میدانند که حیوانات عاجزند از فهمیدن کلام ایشان که از انواع

عقلا را صاید رسیده به احسن و ترتیب و نظم بدیعی که کلام ایشان میدارد لا علاج از درجه خود تنزل
بدرجه عقل بهاییم مینماید و مطلبهای خود را بیاطلاعهای ایما مفهم میسازند و باوازهائی که روی صنع
میکنند و لایق انها میباشد از میل دادن زبان و صفیر زدن و اوازی چند که شبیه باوازانهاست
و از انها فهم میشوند و چنانچه بدن ادمی را از برای حرمت روح حرمت و عزت میدارند که
همچنین اوان کلام را شریف میشمارند از برای حکمتی که در ان درج میباشد و کلام جز ترتیب رفع
ایشان و بلندی مرتبه و سلطنت ان غالب و حکم ان در حق و باطل نافذ و قاضی عادل
و شاهدیست پسندیده و امر و نهی میکند و باطل را طاقت مقاومت در برابر حکمت نمیباشد
چنانچه سایه را طاقت مقاومت در برابر شعاع افتاب نمیباشد و ادمی را طاقت رسیدن بکنه
حکمت نمیباشد و چنانچه چشم را طاقت ملاحظه افتاب نمیباشد بلکه بمقدار شعاع افتاب را
درمی یابد که مدد دیدن باشد و راه بمطالب خود ببرد **فصل** و از جمله امور باطنی از برای
تلاوت کننده قرآن تعظیم متکلم است و سزاوار از برای قاری در ابتدای تلاوت قرآن انست
که حاضر کرداند در خواطر عظمت متکلم را و بداند که انچه میخواند از کلام ادمی نیست و بداند که
تلاوت کلام خدا را نمودن خطر بسیار دارد و نه اکر فرموده لا یمسه الا المطهرون یعنی مس ان را
نمیکند مکر پاکیزکان و چنانچه ظاهر جلد قرآن و کاغذ ان محفوظ است از ظاهر پوست کسی که مس کند
مکر انکه با طهارت باشد همچنین باطن معانی ان از راه عزت و بزرکی که دارد محجوب است از باطن قلب مکر

مکر انکه از هر پلیدی منقطع و بنور تعظیم و احترام نورانی باشد و چنانچه هر دستی صلاحیت
تلاوت حروف ان و هر دلی قابلیت رسیدن بمعانی ان ندارد و از جمله امور باطنی حضور
قلب و ترک خیالات نفسانی است و این از تعظیم بهم میرسد زیرا که کسیکه تعظیم کلامی را
میکند که تلاوت ان مینماید سرور بان میکردد و انس بان میکیرد و از ان حاصل میشود که
و در قرآن مجید چیزی چند میباشد که دل بان انس میکیرد و هرکاه قاری اهلیت ان داشته
باشد و چون انس کیرد و فکر در غیر قرآن و حال انکه سیر در رجاهای با فرح و نشاط میکند
و کسیکه در چنین جا باشد فکر او سیر کند فکر در چیزی دیکر نمیکند و از جمله امور باطنی تامل است
و این او سبب ورای حضور قلب است زیرا که کاه میباشد که کسی فکر در غیر قرآن نمیکند اما
اکتفا بشنیدن ان از خود میکند و تاویل نمیکند و مقصود از قرائت تامل است خدای عز و جل
فرموده افلا یتدبرون القرآن ام علی قلوب اقفالها یعنی ایا تامل در قرآن نمیکنند یا انکه
قفلها بر دلهای ایشانست و از برای همین که رسیده شده که بترتیل و تانی خوانده شود از برای انکه
ترتیل بحسب ظاهر تامل در باطن میسر میشود و حضرت امیر المومنین سلام الله علیه فرمودند خیری
نیست در عبادتی که در ان دانشی نباشد و در تلاوت قرآنی که در ان تدبر نباشد و هرکاه ممکن
نباشد باید که مکرر بخواند و از ابوذر رضی الله عنه مروی است که شبی که حضرت پیغمبر صلی الله
علیه و آله این ایه را مکرر میخواند تا ان تعذبهم فانهم عبادک و ان تغفر لهم فانک انت العزیز

الحکیم یعنی اگر عذاب کنی ایشانرا بندگان تواند واگر بیامرزی ایشانرا تو غالبی بر همه چیز و کارهای
تو بحکمت است **فصل** و از جمله امور باطنی تفهمست وآن عبارتست از انکه از هر ایه ظاهر کرداند
آنچه مناسب این ایه است از برای انکه قران مشتملست بر ذکر خطاب خدا و ذکر افعال او و ذکر
احوال پیغمبران و ذکر احوال جمعی که تکذیب پیغمبران نموده اند چون هلاک شده اند و ذکر امرها
و نهیها و ذکر بهشت و دوزخ اما ذکر صفات خدا مثل لیس کمثله شیء وهو السمیع البصیر یعنی
چیزی مثل او نیست وآن شنوا و بیناست و اسم الملک القدوس السلام المؤمن المهیمن العزیز الجبار
المتکبر یعنی خدای عز و جل پادشاه منزه از علامتها و سالم از نقصها و امان دهنده و مطلع بر همه
چیز و همه کس و غالب و جبر کننده نقصها و بزرگوار است و باید که تامل در این صفتها و اسمها
بکند تا اسرار انها ظاهر شود و در تحت اینها معنیهای بسیار پنهانست و ظاهر نشود مگر از برای
کسانیکه توفیق یافته اند و حضرت امیر المؤمنین سلام الله علیه اشاره باین نموده اند در انکه
فرموده اند حضرت پیغمبر صلعم چیزی را از مردم مخفی نساختند که در پنهان میگفتند لیکن خدای
عز و جل بعضی از بندگان نصیبی در فهمیدن قران داده که بیشتر باشد او را فهمیدن بعضی از آن چیز
من ببرکت آنحضرت فهمیده ام و باید که هر بنده حریص باشد بر طلب این فهمیدن و اما
ذکر افعال خدا مثل ذکر آفریدن آسمانها و زمین و باید که قاری این افعال صفات او را
بفهمد زیرا که فعل دلالت بر فاعل میکند و عظمت فعل دلالت بر عظمت فاعل بسزاوار

انستکه در فعل فاعل را مشاهده کند نه فعل را و هرکه خدا را شناخت می بیند او را در همه
چیزی و میداند که از خدا موجود شده و باز گشت او بخدا خواهد بود و بسبب خدا از برای خدا
آفریده شده و هر که خدا را نه بیند در هر چیز می بیند که گویا او را نشناخته و هر که او را شناخت
میداند که هر چیز غیر خداست باطلست و هر چیزی هالکست مگر ذات خدا و اما ذکر احوال
پیغمبران هرگاه بشنود که چگونه تکذیب کرده شده اند و چون ضرب و قتل بر ایشان واقع
شده باید که بفهمد صفت مستغنی بودن خدا را از پیغمبران و از کسانیکه پیغمبر با ایشان فرستاده
شده وانکه اگر همه را هلاک سازد چیزی از ملک او کم نمیکرد و هرگاه نصرت ایشانرا در آخر
او بشنود باید که بفهمد قدرت خدا و اراده او را در برپا کردن حق و اما احوال کسانی که تکذیب
پیغمبران کرده اند مثل قوم عاد و ثمود و آنچه بر ایشان واقع شده باید که از این خوفناک شده
آخذ و عقوبت الهی را در باطن خود دریابد و نصیب او ازین در حق خود عبرت گرفتن باشد
وانکه اگر غافل گردد و خلاف ادب نماید و مغرور بمهلت شود بسیار باشد که عذابی او را دریابد
و همان قهر در آن جاری شود و همچنین است هرگاه وصف بهشت و دوزخ را بشنود
و سایر آنچه در قران واقع شده ممکن نیست استقصای آنچه از آن فهمیده میشود از برای انکه
نهایتی ندارد و نصیب هر بنده از آن بقدریست که روزی او شده و هیچ تر و خشکی
نیست مگر آنکه در قران موجود است **فصل** و از جمله امور باطنی خالی بودن دل از موانع

نیم است از برای انکه بیشتر مردم ممنوع شده اند و فهم معنیهای قران از راه سببهای دیگر مانع
که شیطان بردههای ایشان او غیره و عجایب قران از ایشان پنهان شده حضرت پیغمبر صلعم فرمودند
اگر شیاطین اذا راهی بردههای فرزندان ادم نمی بود هر اینه ملاحظه باطن عالم را مینمودند معانی
قران از امور باطنیست از برای انکه بنور باطن دیده میشود نه بنور حواس ظاهری و انچه
مانع فهم است چهار چیز است اول انکه همت مصروف بتحقیق حروف باشد بانکه از مخارج ادا
انرا بگوید و متولی حفظ این شیطانیست که بقران موکل شده تا مردم را از فهمیدن معنی کلام
خدا بگرداند و همیشه ایشان را به تکرار حروف میدارد و بخیال می اندازد که این حرف از مخرج بیرون
نیامده و این چنین کسی تاملش مقصور بمخارج حروفست با این حالت و چون تواند شد که
معانی از برای او ظاهر شود و هر کسیکه مثل این بلبیس فرمان بردار شیطان شود پیشتر مسخر
ان شده خواهد بود دوم انست که مقلد مذهبی باشد که بتقلید شنیده و بر ان منجمد شده و در طبع
او تعصب ان مذهب جای گرفته محض متابعت انچه شنیده بی انکه به بصیرت و مشاهده بان
رسیده باشد و این چنین کسی پابند چیزیست که اعتقاد کرده و بغیر ان اعتقاد دادار خاطر او
خطور نمیتواند نمود و اگر برقی از دور درخشان گردد و معنی از معنیهای که مخالف مسموعه شنیده
اوست ظاهر شود شیطان تقلید بروی حمله میکند حمله کردنی و با او میگوید که چون این را بخاطر تو میگذرانی
و حال انکه خلاف اعتقاد پدران تست سیم انکه مصر باشد بر گناهی یا متصف باشد بکبری یا مثلا

یا مبتلا باشد بهوا و حب دنیا این خانه هوای که منشا تعب ان شود دل را این سبب ظلمت و زنگ
و زنگ گرفتن ان میشود و این مانند زنگیست که بر اینه باشد و از برای همینست که حضرت
پیغمبر صلی الله علیه و اله فرمودند هرگاه امت من تعظیم طلا و نقره نمایند حرمت اسلام
از ایشان سلب میشود و هرگاه ترک کنند امر بمعروف را از برکت وحی محروم میشوند خدای
عزوجل در فهم و تذکر انابت و بازگشت را شرط کرده و فرموده تبصرة و ذکری لکل عبد منیب
یعنی بینائی و یادبود نیست از برای هر بنده که بخدا بازگشت نموده باشد و فرموده و ما
یتذکر الا من ینیب یعنی متذکر نمیشود مگر کسیکه بازگشت نموده انما یتذکر اولوا الالباب یعنی جز این
نیست که متذکر میشوند صاحبان عقلها و هر که متاع و زیب دنیا را اختیار کند بر نعمتهای
اخرت از صاحبان عقل نیست و از برای همینست که اسرار قران بروی منکشف نمیشود چهارم
انست که تفسیر ظاهری را خوانده و اعتقاد نموده که کلمات قران معنی بغیر انچه نقل شده از ابن
و انچه منقول نباشد تفسیر برایست و هر که تفسیر برای کند در جهنم جای خواهد گرفت و
این چنین کسی معنی بغیر رای را نفهمیده و معنی کلام حضرت امیر المومنین سلام الله علیه را نفهمیده که
فرمودند مگر انکه خدای عزوجل عطا نموده باشد مر بنده فهم قرانی را و اگر جز انچه منقول است معنی قران صحیح
در ان نبود که نقل شده بنا نیست که مردم در ان خلافی بکنند **فصل** و از جمله امور باطنی
تخصیص است و اعتبار دیگر انست انکه فرض کند که اوست مقصود از هر خطابی در قران و

هرگاه امری یا نهیی بشود تقدیر کند که اوست مامور و منهی و هرگاه وعده بر بهشت و تهدید
بجهنم بشنود نیز انرا با خود داند و هرگاه قصهای اولین را بشنود بداند که مقصود حکایت خواندن
نیست بلکه مقصود عبرت گرفتن است و اخذ انچه بان احتیاج باشد و هیچ قصه در قران نیست
مگر انکه ذکر ان در حق پیغمبر و امت او از برای فایده ایست و از برای اینست که خدای تعالی
فرموده که ما نثبت به فوادك یعنی از قصه پیغمبران بر تو میخوانیم چیزها که بسبب ان دل تو ثابت و محکم
گردد و پس هر بنده فرض کند که خدای عز و جل دل او را ثابت میدارد بر ایمان با انچه بر وی میخوانند
از احوال انبیا و صبر کردن ایشان بر اذی و ثابت بودن ایشان از برای انتظار یاری از خدا
و چون با خود این را فرض نکند و حال انکه قران بر حضرت پیغمبر تنها نازل نشده
بلکه قران شفا و هدایت و رحمت و نور است از برای عالمیان و از برای اینست که خدا تمام
مردم را امر بشکر نعمت قران نموده و فرموده واذکروا نعمة الله علیکم وما انزل علیکم من الکتاب
والحکمة یعنی یاد کنید نعمت خدا را بر شما و انچه بر شما فرستاده از قران و حکمت خدای عز و جل
فرموده لقد انزلنا الیکم کتابا فیه ذکرکم یعنی فرستادیم بشما قرانی که در ان ذکر احوال شماست و فرموده
وانزلنا الیك الذکر لتبین للناس ما نزل الیهم یعنی فرستادیم بسو قرانرا تا بیان کنی از برای مردم انچه
بر ایشان نازل شده و فرموده کذلك یضرب الله للناس امثالهم یعنی همچنین خدای تعالی از برای
مردمان مثلها زده و فرموده هذا بصائر للناس و هدی و رحمة لقوم یوقنون یعنی این قران باعث

باعث بصیرت مردمان و هدایت و رحمتی است از برای جماعتی که یقین داشته باشند و
فرموده هذا بیان للناس و هدی و موعظة للمتقین یعنی این قران بیان میکند از برای مردم
چیزها را و هدایت و موعظه ایست از برای پرهیزکاران و هرگاه مقصود بخطاب در قران
یك یك از مردمان باشد و این شخص قاری یکی از ایشان است و تفاوت نیست میان او و سایر
مردم پس باید فرض کند که اوست مقصود از هر خطابی و بعضی از حکما فرموده اند این قران
رسالتها و نوشتهاست از جانب خدای عز و جل متضمن عهدهای الهی و نبوی ما امدی تا انکه در
نمازها تامل در ان بکنیم و در خلوتها در ان ایستادگی بنماییم و در طاعتها اظهار اجابت ساری
بانکه متابعت سنتها بکنیم **فصل** و از جمله امور باطنی متاثر شدن است و این عبارت از انست
که دل او متاثر شود باثرهای مختلف از راه اختلاف ایتها تا انکه او را از هر فهمیدنی حالتی
و نشاطی و ترسی حاصل شود و دل او متصف شود باندوه و ترس و امید و هرگاه فهمش چند
معرفت تمامتر باشد ترس خدا در غالب احوال بر قلب مستولی خواهد بود از برای انکه در ایهای
قران غالب انستکه کاهلانند که تنگ گرفته اند یعنی که هیچ ایه در قران نیست که متضمن ذکر امرزش
و رحمت باشد مگر انکه ضم شده بان شرطی چند که عارف از رسیدن بان قاصر است مثل ایه و انی
لغفار یعنی بدرستی که من امرزنده ام و در عقب این چهار شرط ذکر شده که لمن تاب و امن
و عمل صالحا ثم اهتدی یعنی من امرزم کسیرا اگر توبه کند و ایمان بیاورد و عمل خوب بکند بعد از ان

مهتدی بحق شود و مثل این و العصر ان الانسان لفی خسر الا الذین امنوا و عملوا الصالحات

و تواصوا بالحق و تواصوا بالصبر یعنی بحق وقت عصر قسم که ادمی در زیان کارست مکر کسانیکه

ایمان اورده اند و عمل صالح کرده اند و با یکدیکر وصیت بحق و بصبر نموده اند و درین ایه چهار

شرط ذکر شده و در موضعی که اکتفا بیکی شده شرطی است که جامع است چنانچه فرموده ان

رحمة الله قریب من المحسنین یعنی رحمت خدا نزدیک است به نیکوکاران و نیکوئی کردن جامع جمیع شرطهاست

و هر که متتبع قران کند تمامی انرا از اول تا اخر چنین می یابد و هر که این را بفهمد سزاوار است که حال

او بترس و امید و باشد و از برای اینست که کفته شده هیچ بنده صبح نمیکند که تلاوت قران کند

و ایمان بان اورده باشد مکر انکه اندوه او بسیار و فرح او کم و کریه او بسیار و خنده او کم و تعب و شغل

او بسیار و راحت و بیکاری او کم شود و متاثر شدن بنده بتلاوت انست که بکرداند خود را

بصفت ایه که خوانده شده پس در نزد تهدید بعذاب و مقید کردانیدن امرزش بشرطها کو حال

کردد از ترس خدا کویا نزدیک است که بمیرد و در نزد ذکر توسعه الهی بر بندکان و وعده امرزش شکفته

شود کویا از خوشی پرواز میکند و در نزد ذکر صفات و اسمهای خدا از راه افتادکی از برای بزرکی

ان در یافتن عظمت ان سر بزیر پیش افکند و در نزد ذکر کردن کافران چیزی را که بر خدا

محالست مانند انکه خدا ولد و زن دارد و از دایت سازد و مشرکی در باطن بهم رساند از برای حیا

از زشتی کفتار ایشان و در نزد وصف بهشت باطن او بر انکیخته شود از برای اشتیاق بان و در نزد

در صفت بهشت باطن او بر انکیخته شود از برای اشتیاق بان و در نزد ذکر جهنم اعضای او بلرزد

در ابتدای ترس ان و مراد از قران طلب این احوال است بسوی دل و از برای عمل است بان و اکر

حرکت دادن زبان مجرد بنا بسیار اسانست بلکه میتوان کفت هر که تلاوت قران بزبان کند

و از عمل اعراض نموده باشد سزاوار انست که ان مراد باشد از ایه و من اعرض عن ذکری فان له

معیشة ضنکا و نحشره یوم القیمة اعمی یعنی هر که از یاد من اعراض کند زندکی ان تنک خواهد بود

و کور محشور خواهیم کردانید او را در قیامت و از ایه کذلک اتتک ایاتنا فنسیتها و کذلک

الیوم تنسی یعنی ایات ما بتو امد و ترک اعتبار کردی و ملاحظه انها را نمودی و پروا نکردی امروز

تو ترک کرده میشوی و از نظر لطف ما دور میکردی و حق تلاوت قران انست که زبان و عقل و دل

با یکدیکر شریک باشند و نصیب زبان انست که حروفها را درست و شمرده بکوید و نصیب عقل

تفسیر معنیها است و نصیب دل پند کرفتن و متاثر شدن است بیان ایستادن از نهیها

و فرمان بردن ماموراتست پس زبان بمنزله واعظ و عقل بیان میکند و دل پند میکیرد

فصل و از جمله امور باطنی ترقی کردنست و مراد انست که ترقی کند تا سخن را از خدا استماع

نماید نه از خود و قاریان سه مرتبه دارند ادنای انها انست که بنده تقدیر کند که کویا بر خدا

میخواند و در برابر او ایستاده است و خدای عز و جل نظر بوی میکند و از وی میشنود و حال چنین

کی سوال و التماس و شکستکی و زاریست و مرتبه دوم انست که بدل بر بیند که کویا

خدای عز و جل با وی خطاب میکند عظمتهای خود و بانعام و احسان خود با وی راز میگوید
و مقام بنده در این حالت حیا و تعظیم و گوش داشتن و فهمیدن است و مرتبهٔ بعد از این است
که در کلام متکلم را بیند و در کلمها صفتها مشاهده کند و نظر او نیز بخود و نیز بر انعام و نیز متعلق
گرفتن انعام بان باشد از ان حیثیت که انعام بوی شده بلکه تمامی همت او مقصور بر متکلم
و فکر او موقوف بران باشد گویا که چندان در ملاحظه و مشاهدهٔ متکلم محو شده که بدیگری
نمی پردازد و این مرتبهٔ مقربانست و انچه پیش از این مذکور شد مرتبهٔ اصحاب الیمین است و هر چه
از اینها بیرون است از مراتب غافلانست و حضرت امام جعفر صادق ع م از مرتبهٔ اخیر خبر داده
با انچه فرموده که خدای عز و جل تجلی نموده است از برای بندگان در قرآن مجید اما ایشان نمی بینند و
فرموده در هنگامی که حالتی انحضرت را در نماز روداده که بروی در افتادند و بیهوش گشتند
و وقتی که بهوش امدند جمعی از سبب انحالت پرسیدند انحضرت فرمودند که این ایه را مکرر بر دل
خود میخواندم تا انکه از گویندهٔ ان شنیدم و بعد از ان جسم من تاب مقاومت معاینهٔ قدرت
او را نیاورد و ثابت نماید و در این مرتبهٔ حلاوت و لذت مناجات بسیار عظیم میگردد و از
اینست که بعضی از حکما گفته اند که وقتی قرآن را میخواندم و حلاوت ان را نمی یافتم تا انکه میخواندم
ان را بکیفیتی که گویا از پیغمبر ص میشنوم که بر اصحابش میخواند و بعد از ان بمرتبهٔ بالاتر ترقی کردم
بطریقی میخواندم که گویا از جبرئیل میشنوم که بپیغمبر ص القا مینماید و بعد از ان خدای عز و جل لطف نمود

نمود بمرتبهٔ بالاتر که از متکلم بان میشنوم و در این هنگام لذتی و نعیمی می یابم که صبر از ان نمیتوانم
کرد **فصل** و از جملهٔ امور باطنی بیزاری جستن است یعنی خود را ذکر دانیدن از معصیتها و قوت
بطاعتها بوی داند و نظر نکند بخود بعین رضا و خود پسندی و هر گاه ایهای نوید بر بهشت و مدح
صالحان بخواند انها را با خود نداند بلکه با صاحبان یقین و صدیقین داند و مشتاق باشد که
که خدای تعالی او را با ایشان ملحق گرداند و هر گاه آیه غضب و مذمت گناهکاران و صاحبان تقصیر را تلاوت
کند انها را با خود داند و فرض کند از راه ترس و بیم که او مخاطب باینها و حضرت امیر المومنین ع
اشاره باین فرموده در خطبه که وصف پرهیزکاران را نموده باینکه هر گاه مکرر نماید آیه که در ان تخویف
باشد گوش و جان ایشان متوجه میشود و گمان میکنند که صدای آتش جهنم در گوش ایشان است
و هر گاه بنده خود را در قرائت در لباس تقصیر ملاحظه نماید ان ملاحظه سبب قرب بحق میشود از برای
انکه هر کسی که مشاهده بعد در حضور قرب نماید خوفی در وی ناشی میشود که او را در قرب بمرتبهٔ
بالاتر میرساند و هر کسی که مشاهده قرب در بعد نماید فریفته میشود بامنی که او را بمرتبهٔ پستتر از ان بعد
در میرساند و هر گاه بنده از مرتبهٔ التفات بنفس خود بیجا و نمود در قرائت
مشاهده غیر خدا نکند نظر بجلالت او و اسرار عالم باطن از برای او منکشف میشود و هر گاه آیات رحمت را
تلاوت کند و حالت انبساط و شکفتگی بر وی غالب باشد و صورت بهشت از برای وی ظاهر میشود که
و مشاهده انرا مینماید که گویا که انرا معاینه میبیند و هر گاه خوف بر وی غالب شود صورت جهنم

از برای وی ظاهر میشود تا آنکه مشاهده انواع عذاب انواع نعیمها بود و سبب در این آنست که قرآن مجید

مشتمل است بر سهل و آسان و بر سخت و دشوار و بر چیزی که امید بان و ترس از ان حاصل شده باشد

و این نظر بحسب اوصاف تواند بود زیرا که بعضی از اوصاف رحمت و لطف و بعضی اوصاف انتقام

و اخذ است و بحسب مشاهده کلمات و صفات قلب متغیر میشود در اختلاف حالات و بحسب هر حالی

مستعد مکاشفه با مری مناسب آن حالت و نزدیک بان میشود زیرا که محال است که حال شنونده

یکحالت باشد و حال آنچه شنیده میشود مختلف باشد از برای آنکه در قرآن کلام راضی و کلام غضبناک

و کلام صاحب نعمت و کلام صاحب عقوبت و کلام جبار متکبر که پروا نکند و کلام مشفق مهربان

که کسی را وا نگذارد می باشد **باب بیست و یکم** در زکوة و سایر انفاقات خدای عز و جل در قرآن مجید

فرموده و اقیموا الصلوة و آتوا الزکوة یعنی اقامت نماز و ایتای زکوة بکنید و حضرت پیغمبر ص فرمودند

هر گاه منع زکوة شود باز میدارد زمین برکتهای خود را و حضرت امام محمد باقر ع فرمودند که

خدای عز و جل زکوة را مقرون بصلوة ساخته و فرموده اقیموا الصلوة و آتوا الزکوة پس هر که اقامت

نماز بکند و ایتای زکوة نکند همانست که نماز را اقامت نکرده و حضرت امام جعفر صادق ع فرمودند

که هیچ چیز را خدای عز و جل بر این امت واجب نکرده است که دشوارتر از زکوة و اکثر مردم باین هلاک

میشوند هر که یک قیراط از زکوة را منع کند مؤمن و مسلمان نیست و اینست مراد از عمل صالح

در آیه رب ارجعون لعلی اعمل صالحا فیما ترکت یعنی خداوندا برگردان مرا ابد تا شاید که عمل صالح

بکنم در مالی که وا گذاشته ام و فرمودند هیچ صاحب مالی خواه طلا و خواه نقره نیست که منع کند

زکوة مالش را مگر آنکه محبوس میسازد او را خدای عز و جل در بیابانی پهناور و مسلط میسازد

بر وی مار عظیمی بیجیده موی پر زهری که قصد او را کند و او از ان گریزد و هرگاه ببیند که از آن

خلاصی ندارد تن در دهد و بعد از ان مار دهن بکند چنانچه شتر چرند را در هم میشکند

و بعد از ان طوقی میشود در گردن وی و اینست آنچه در قرآن مجید وارد شده در آیه سیطوقون

ما بخلوا به یوم القیمة یعنی زود باشد آنچه بخل بان ورزیده اند از مال در قیامت طوق شود که

در گردن ایشان و هیچ صاحب مالی خواه شتر یا گوسفند یا گاو نیست که منع کند زکوة مالش را مگر

آنکه محبوس خواهد کرد او را خدای عز و جل و را در روز قیامت در بیابان پهناور و هر حیوان صاحب

سمی او را لگد مال خواهد کرد و هر صاحب نیش او را بنیش خود خواهد گزید و هیچ صاحب ملکی

خواه خرماستان یا انگورستان یا زراعت نیست که منع کند زکوة مالش را مگر آنکه خدای عز و جل

قطعه زمین را تا هفت طبقه طوقی در گردن وی میکرداند تا روز قیامت و نیز آنحضرت فرمودند

که جز این نیست که وضع زکوة شده از برای امتحان توانگران و اعانت درویشان و اگر

مردمان زکوة مالهای خود را بدهند هیچ مسلمانی فقیر و محتاج باقی نخواهد ماند و همه بآنچه

واجب کرده استغنا خواهند شد و مردمان فقیر و محتاج و گرسنه و برهنه نشده اند مگر

بگناهان توانگران و سزاوار است بر خدای عز و جل که منع کند رحمت را از کسی که منع حق خدا

خدا را کرده و در مال خود و قسم بخورد بخدا انکه مردم را اویزنده و در روزی بهم برسانید که
هیچ مالی در بیابان و در دریا ضایع نشده مگر بترک زکوة و هیچ صیدی صید نشده در بیابان
و در دریا مگر بترک کردن او تسبیح خدا را در از روزه محبوب ترین مردم نزد خدا جود دار ترین ایشانست
و جود دار ترین ایشان کسی است که ادای زکوة مال نموده باشد و بخل بر مؤمنان ننموده باشد بانچه
خدای عز و جل از برای ایشان در مال وی واجب کردانیده و در روایتی دیگر فرمودند که خدای
عز و جل حساب مالها و درویشان را کرده و چنان دانسته که از هزار درهم بیست و پنج درهم کفایت
ایشان میکند و اگر چنانچه کفایت نمیکرد خدا زیاد میکرد و بین انحضرت فرمودند زکوة چیزی نیست
که هر کس ادای ان کند ممدوح باشد بلکه چیزی ظاهر است که بان خون مردم محفوظ مانده و بان مسلمان
نامیده شده و اگر چنانچه ادای ان نکنند نمازش قبول نخواهد شد و بر شما در مالهای شما غیر از زکوة
چیزی لازم است پرسیدند که غیر از زکوة چه چیز در مالهای ما لازم است فرمود سبحان الله ایا
نشنیده که خدای عز و جل در قران مجید فرموده و فی اموالهم حق معلوم للسائل والمحروم یعنی در مالهای
ایشان حقیست معین از برای سؤال کننده و نا امید پرسیدند حق معلوم چیست که بر ما لازم است
فرمودند بخدا قسم بغیر از زکوة چیزیست که مرد در مال خود تعیین میباید کرد در روزی یا هفته
یا ماهی خواه کم و خواه بسیار عطا کند و مداومت بران نماید و در ایه و یمنعون الماعون یعنی منع
میکنند ماعون را فرمودند ماعون هر چیزیست که بقرض بدهی و کار نحو نیست که یکی را اسباب

خانه است که بعاریت بدهی و از انجمله زکوت جمعی گفتند ما همسایه داریم که هرگاه ایشان
اسباب خانه بعاریت دادیم میشکنند و فاسد میکنند ایا حرجی بر ما هست که با ایشان ندهیم فرمودند
اگر چنین باشد حرجی نیست که ندهید و پرسیدند از ایه و یطعمون الطعام علی حبه مسکینا و یتیما
و اسیرا یعنی اطعام طعام میکنند مسکین و یتیم و اسیر فرمودند که این از زکوة نیست و پرسیدند
از ایه ینفقون اموالهم باللیل والنهار سرا و علانیة یعنی انفاق میکنند مالهای خود را در شب و روز
پنهانی و ظاهری انحضرت فرمودند که این از جمله زکوة نیست و پرسیدند از ایه ان تبدوا الصدقات
فنعما هی وان تخفوها و تؤتوها الفقراء فهو خیر لکم یعنی اگر اظهار صدقها بنمایید خوبست و اگر
پنهان سازید و بفقرا برسانید از برای شما بهتر است انحضرت فرمودند که از جمله زکوة نیست و فرمودند
این مالهای زیاد را خدای عز و جل بشما عطا فرموده از برای انکه صرف کنید [illegible] مقرر
فرموده و بشما عطا کرده که ضبط کنید و گنج نگذارید و از انحضرت پرسیدند که زکوة در چه مقدار
از مال واجب میشود فرمودند اما زکوة ظاهری در هر هزار درهم بیست و پنج درهم است
و اما زکوة باطنی انست که ضبط نکنی چیزی را که برادر دینی تو بان محتاج تر از تو باشد **فصل** و اما
معروف عبارتست از نفقه کردن بر نفس و عیال و بعد از ان اعانت نمودن کسیکه اعانت ان
واجب باشد و بعد از ان حق معلومیست که هر کس در مال خود واجب میکرداند و بعد از ان صرف
بر فقرا نمودن با مروت با ایشان کردن یا بتوانگری بضیافت و هدیه و اعانت و امثال انها

همراهی کردن از برای جلب خیر یا دفع شر خواه خیر و شر دینی باشد یا دنیوی که بحسب شرع
جایز باشد یا ساختن نفع عامی باشد مثل بنای مسجد و مانند آن یا نفع خاصی باشد مثل
راه نمائی گم شده و تعلیم نادان و نزدیکی کردن با زن از برای تحصیل صفت عفت و عدالت و برآوردن
حاجت مؤمن و مهلت دادن بر ایشان و حلال کردن آن و قرض دادن و پیاده را سوار کردن و خوش
معنی نمودن و متوجه ناخوش نشدن و توسعه بر عیال نمودن و بروی مؤمنی خندیدن و مناعی العبادت
دادن و آب دادن و درکشیدن حیوان نری را که مالک باشد بر حیوان ماده تا نتاج از برای صاحبش
حاصل شود و غیر اینها و گاه هست تمامی اینها را سوای محو اصدقه میخوانند و وارد شده که هر معروفی
صدقه است و لفظ بر که عبارت است از نیکی شامل جمیعست و گاه هست که بعنوان صدقه مخصوص
داده میشود و وارد شده که بر و صدقه نفی میکنند فقر را و عمر را دراز میسازند و از صاحب خود
هفتاد نوع مردن بد را دفع میکنند و وارد شده که کارهای معروف محافظت میکنند از آفتهای دنیا
بدو شرط انفاق آنکه معتدل قوام باشد که عبارتست از وسط خدای عز و جل در قرآن مجید فرموده
الذین اذا انفقوا لم یسرفوا و لم یقتروا و کان بین ذلک قواما یعنی مؤمنان جمعی اند که هرگاه انفاق
کنند اسراف نمیکنند و تنگ نمیگیرند میانه روی مینمایند و حضرت امام جعفر صادق عم این
را تلاوت نمودند و مشتی از سنگ ریزه برداشتند و مشت را بهم گذاشتند و فرمودند که
تنگ گیری که خدا فرموده اینست و بعد از آن مشتی دیگر برداشتند و هنگام خیرات و

و هفتاد او در ذخیره کردن انفاق باشد بقدر حاجت بر متنعم نمودن و آنچه از حاجت زیاد باشد
صرف مصرفهای خوب نماید هرگاه مصرف ظاهر شود حضرت پیغمبر صلعم فرمودند بهترین صدقها
صدقه ایست که از توانگری باشد یعنی بعد از تحقیق غنا و بعد از وضع خرج باشد تا آنکه دل متعلق
نباشد بانچه صدقه میدهد و فرمودند بهترین صدقه صدقه ایست که از فاضل کفاف باشد و فرموده اند
خدای عز و جل ملامت نمیکند کسیرا بر ذخیره کردن قدر کفاف **فصل** بدانکه سنتی در واجب کردن
زکوة انفاق مال امتحان بنده است و در این سر معنیست اول آنکه تلفظ بکلمه شهادتین
توحید است و شهادتیست اقرار بمعبود و شرط تمامی و فای بان آنست که باقی نماند از برای صاحب
توحید محبوبی سوای واحد فرد زیرا که محبت قبول شرکت نمیکند و توحید بزبان کم فایده است
و امتحان درجه محبت بمفارقت سایر محبوبات میشود و مال در نزد مردم محبوبست از برای آنکه آلت
تمتع ایشانست بدنیا و بسبب آن انس باین عالم گرفته اند و از مرگ میگریزند تا آنکه در مرگ ملاقات
محبوب حقیقی میسر میشود پس امتحان ایشان در صدق دعوای محبت شده و مامور شده اند بعطا دادن
مالی که منظور و معشوق ایشانست و از برای اینست که خدای عز و جل فرموده ان الله اشتری من
المؤمنین انفسهم و اموالهم بان لهم الجنة یعنی خدای عز و جل خریده است از مؤمنان جانها
و مالهای ایشان را صرف کردن در جهاد و راه خدا بعوض آنکه بهشت با ایشان بدهد و معنی
دوم پاکیزه ساختن است از صفت بخل که از مهلکات است حضرت پیغمبر صلعم فرمودند سه چیز است

که از مهلکات است بخیلی که فرمان برده شود و هوائی که رضا بعث آن کرده شود و عجب بهم رسانیدن
مردی بنفس خود و خدای عزوجل فرموده اند و من یوق شح نفسه فاولئک هم المفلحون یعنی
هر کسی شر بخل از وی دور کرده شود رستگار است و صفت بخل با این زایل میشود که عادت کند
بدادن مال و محبت چیزی منقطع میشود مگر بجبر کردن نفس بر مفارقت آن تا آنکه
عادت شود و انفاق مال باین معنی دوا از آلودگی بخلی که هلاک کننده است پاک کرده
میسازد و پاکیزگی آن بقدر دادنست و بقدر خشنودی بدادن و شعف ناک بودن
بصرف کردن آن در راه خدا و معنی سیم شکر نعمت است زیرا که خدای عزوجل را بر بنده
نعمتست در نفس و مال و عبادتهای بدنی شکر نعمت بدنست و عبادتهای مالی شکر نعمت
مالست و چه خسیس است کسیکه ملاحظه کند فقیری را که در رنج بوده تنگ شده
و محتاج باو شده و مع هذا نفسش نکو اینقدر او جود نکند که شکر نعمت خدا را در غنی بودن
از سوال بجای آورد **فصل** سزاوار آن برای انفاق کننده است که غنیمت شمارد و فرصت برای
هر گاه رغبتی در باطن بجنبش بهم رسد زیرا که این انجاست و نشر است و دل مؤمن میان دو
انگشت از انگشتان خدای عزوجل است و تغیر دران بسیار زود میشود و شیطان او را
وعده پریشانی میدهد و امر بقبیح و منکر میکند و بعد از آن خاطر ملکی خاطر شیطانی
میشود پس باید که بخاطر ملکی مبادرت نموده غنیمت شمارد و دیگر سزاوار آنست که

که محتاج نسازد فقیر را بسوال کردن زیرا در حدیث وارد شده که انفاق بعد از سوال عوض
آبرو نیست که سایل فروخته و اینکه گفته شد حقیقت است و این معروف نیست و دیگر سزاوار
آنست که از برای انفاق نا معلوم وقتی فاضل تعیین نماید مثل ماه رمضان و خصوصا دهه
آخر آن ماه و مثل ذی حجه خصوصا دهه اول آن و روز عید و دیگر سزاوار آنست که انفاق
سنتی را پنهان کند بنحوی که دست چپ او نداند چه داد دست راست میل دهد و این کنایه است
از مبالغه در پنهان داشتن حضرت امام جعفر صادق ع فرمودند بخدا قسم که صدقه مخفی بودن
در پنهان افضل است از صدقه در علانیه و آنحضرت هرگاه نماز خفتن را میگذارد و ثلثی
از شب میگذشت انبانی بر میداشت که دران نان و گوشت و درهم بود و او را بر دوش
میگرفتند و بدر خانه درویشان میبرد و در میان ایشان قسمت مینمودند و ایشان آنحضرت را
نمیشناختند و وقتیکه آنحضرت فوت شدند و درویشان آن انبان را نیافتند دانستند که آنحضرت
این کار میکردند و حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمودند صدقه پنهانی غضب خدا را
فرو مینشاند و حضرت امام جعفر صادق ع فرمودند هر چه را خدای عزوجل واجب گردانیده
اظهار آن بهتر است از پنهان داشتن و هر چه سنت است پنهان داشتن آن بهتر است از
اظهار دیگر آنکه مردی زکوة مال خود را بر دوش گرفته ظاهر بفقرا میرساند خوب و نیکو خواهد بود
و در آیه و ان تخفوها و تؤتوها الفقراء فهو خیر لکم یعنی اگر صدقه را پنهان نمائید بفقرا

بوسانیده بهتر است انحضرت فرمودند که این چیز زکوة واجب است و از حضرت پیغمبر ص پرسیدند

چه صدقه بهتر است فرمودند بهتر انست که تصدق کنی در حالتیکه تندرست و بخیل باشی

و امید بقا داشته باشی و از برای ایشان ترسی و پس مپنداری تا هنگامیکه مرک رسد و بسینه بیاید کفتی در ان

وقت کوئی که بفلانی اینقدر بدهید و بفلانی اینقدر بدهید و دیکر سزاوار انست

که عطا اکر بشما دهند تا در نزد خدا عظیم کردد و این بیان میشود که منع کنی توفیق و ثواب شود که

حضرت امام جعفر صادق ع فرمودند معروف تا سه خصلت در ان نباشد معروف تمام نباشد که

یکی کم شمردن و دوم پنهان داشتن و سیم تعجیل انرا نمودن از برای انکه هر کاه انرا کم شماری عظیم

میکردانی انرا در نزد کسیکه احسان بان نموده و هر کاه پنهان داری انرا تمام کرده خواهی بود و هر کاه

تعجیل نمائی کوارا ساخته خواهی بود و اکر غیر این کنی محو انرا نموده و زبون و بیجا بده ساخته خواهی

بود و دیکر سزاوار انست که پاکیزه تر و محبوب تر و دوستتر از چیزها را عطا کند خدای عز و جل در قران

فرموده و یجعلون لله ما یکرهون یعنی میکردانی انرا در نزد کسیکه احسان بان نموده و هر کاه

پنهان داری انرا تمام کرده خواهی بود و اکر غیر این کنی محو انرا نموده زبون و بیجا بده ساخته خواهی بود و دیکر

سزاوار انست که پاکیزه تر و محبوب تر و دوستتر از چیزها را عطا کند خدای عز و جل در قران فرموده

و یجعلون لله ما یکرهون یعنی میکردانند از برای خدا چیزیرا که کراهت دارند از ان و فرموده

لن تنالوا البر حتی تنفقوا مما تحبون یعنی نیکی را درنمی یابید تا انفاق کنید از انچه محبت بان دارید

و فرموده انفقوا من طیبات ما کسبتم و مما اخرجنا لکم من الارض و لا تیمموا الخبیث منه تنفقون

و لستم باخذیه الا ان تغمضوا فیه یعنی انفاق کنید از پاکیزه انچه کسب کرده اید و از انچه از زمین

از برای شما بیرون اورده ایم و قصد مکنید بد را که از ان انفاق نمائید و چیزیکه اکر بشما دهند

نمیکیرید مکر انکه چشم پوشید و معنی چشم پوشیدن انست که نکیرید انرا با کراهت در روز مانند

پوسیده انچه نمیپسندید و دیکر سزاوار انستکه او را غنی کرداند اکر قادر باشد و در حدیث وارد

شده هر کاه عطا کنی غنی کردان و دیکر سزاوار انست که دست خود را ببوسد بعد از عطا کردن

از برای انکه عطا اول بدست خدا وارد میشود و بعد از ان بسایل میرسد و حضرت امیر المؤمنین

سلام الله علیه فرمودند هر کاه چیزی بسایل دادید دست خود را ببوسید که خدای عز و جل انرا

اخذ مینماید پیش از انکه بدست سایل برسد از برای انکه خدای عز و جل اخذ صدقات مینماید

و حضرت پیغمبر ص فرمودند هیچ صدقه بدست سایل نمی اید تا انکه اول بدست خدا اید

بعد از ان این ایه را تلاوت فرمودند ان الله هو یقبل التوبة عن عباده و یاخذ الصدقات ان الله

هو التواب الرحیم یعنی بدرستیکه خدای عز و جل قبول توبه از بندکان مینماید و اخذ صدقات

میکند و خدای عز و جل بسیار قبول توبه میکند و بر بندکان رحیم است و حضرت امام جعفر صادق ع

فرمودند که خدای عز و جل میفرماید هیچ چیز نیست مکر انکه غیر خود را موکل بر قبض ان نموده

ام مکر صدقه که بدست خود انرا میکیرم حتی اینکه مرد یا زن خرمائی تصدق میکند و من انرا

تو بیت یتیمی مانند آدمی که طفل خود را تربیت نماید و صاحب صدقه در قیامت با اضعاف او
خواهد بود و صدقه مانند کوه احد و عظیم تر خواهد بود و دیگر سزاوار است که التماس دعا
از احدی ننماید صدقه بنماید زیرا که دعای آن در حق وی مستجاب میشود و دیگر سزاوار آن است
که یکبار عطا کند که ثواب عطایان بیشتر باشد با آنکه پرهیزکار و دانشمند و راستگو باشد
و نعمت را از خدا داند و احتیاج خود را پنهان دارد و ممنوع باشد از روزی در راه خدا
و محبوس باشد در راه خوف یا مرض و عیال نداشته باشد یا تنگی معیشت یا اصلاح قلب یا سببی از اسباب
اما باید که شأن اهل علم و ایمان را از زکوة واجبی و صدقات بلند کرد اند زیرا که اینها از کثافتهای
مالهاست در حدیث وارد شد ما یا احدی از شما دوست میدارد که دست خود را بشوید بعد از
آب بود ست برادر مؤمن بوزد بدرستی که کثافت گناهان عظیم تر از کثافت بدنست پس باید که رعایت
کرد احوال اهل علم و ایمان زیادتی و صلحا و دیگر سزاوار است که ابتدا کند بعیال و بعد از ان
بخویشان نزدیک و بعد از ایشان هر که نزدیکتر باشد و بکسیکه اهتمام ایشان ان بیشتر باشند
و همچنین هر کسی که مهم تر باشد که در خبر وارد شده بهترین صدقه آنست که بخویش دشمن داده شود
و ظاهرش آنست که بهتر بودن این از راه مخالفت هوا و طبع باشد و وارد شده که صدقه
نمیباشد که در حالتیکه خویش محتاج باشد و ثواب یکصد تن ده برابر است و قرض هجده برابر و صله
برادران بیست و صله خویشان بیست و چهار و دیگر سزاوار است که هر روز صدقه نماید

۲۲۲

نماید و در اول روز مبادرت نماید تا در دفع بلاها در بت شود و دیگر سزاوار است که رد سایل
نکند مگر بفعل حرام در حدیث وارد شد که اکرام سایل بکن تا اندک دادن یا برد پسندیده و تا کسی
الطعام بنماید و بعضی آن که خواهید زیادتی کنید و کلاهی ... و دیگر سزاوار است
که سایل را غنیمت شمرد خصوصا سایلی که از برای آن رقت قلبی حاصل شود که این علامت
صدق سایل است و هرگاه سایلی حاضر نیکو بدنی ندید گمان شود که از نیکو محروم شده و دیگر سزاوار
است که هر چه محتاج بود از احقر نشمرد و در خبر وارد شده که از دادن کم شرم نکنید از برای آنکه
محرومی کمتر از آنست و وارد شده بهترین صدقات صدقه کسیست که پریشان باشد با عسرت
قدری را در راه خدا بدهد و دیگر سزاوار است که اجیر را تصدق نموده با اختیار مالک آن فروشد
و تصدق غیر را قسمت کند در میان فقرا و در خبر وارد شده که قسمت کننده یکی از دو کسیست که
عطا نماید و دیگر سزاوار است که اجتناب نماید از منت گذاشتن و آزار رسانیدن خدای عز و جل
فرموده لا تبطلوا صدقاتکم بالمن والاذی یعنی باطل مکنید صدقه‌های خود را بسبب منت گذاشتن و آزار رسانیدن
و نیز فرموده قول معروف و مغفرة خیر من صدقة یتبعها اذی یعنی رد نمودن بخوبی و تجاوز از
الحاح سایل بهتر است از صدقه که در عقب آن آزاری باشد و منت آنست که خود را احسان
نماینده داند و این را انسان میشود بقوت استعداد جنابت تا بعضی بعد از عطا و در رفع
قابض احسان نماینده است از برای آنکه او را ابواب ... رساند و از عقاب خلاص مینماید

و روی تابیدن خدای عز و جل است و مال حق خداست و حق الفقیر نموده با وعده دروغی که میدهد
کان بموجب وفا نماید و از آداب اهل عبادت است از ملامت و سرزنش و حرف ناخوش و روترش نمودن
کشیدن و خدمت فرمودن و پرده دری نمودن و خفت رسانیدن و سبب بسیار شمردن عطاست
و تکبر بر قابض نمودن و این دو فاش میشوند از جهل باینکه رضای خدای عز و جل بر چیست و فانع
که مالک رجحان دارد و از فراموش گردانیدن فضل فقر و حضرت امام جعفر صادق علیه السلام نقل فرمودند
که حضرت امیر المؤمنین سلام الله علیه فرمودند هر که بداند که هر چه میکند با خود میکند در عطاها
سرد شکر نکردن سائلان را و توقع نخواهد داشت که مردمان تر شوند بسبب احسان و هر چه با خود
کرده باشد و عوض خود را بان محافظت نموده باشد توقع شکر ازو نخواهد داشت الا آنکه هر کسی حاجتی ازو
ازو طلب نمود حرمت روی خود را نداشته و شرم از روی تو نکرده و اظهار احتیاج خود نموده
پس تو حرمت روی خود را نگاهدار و شرم کن از رد کردن او و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام پرسیدند
که یکی از اصحاب ما شرم میکند که از زکوة بگیرد و من از زکوة بوی میدهم و نام نمیبرم که از زکوة است
فرمودند بده و نام مبر و مؤمن را خوار مگردان **فصل** سزاوار آنکه کسی که صدقه دهد آنست که
بداند که خدای عز و جل او را عطا کرده و اگر صرف مال بوی نماید تا آنکه فقیر بهم آید شد
فارغ کرده از برای عبادت و شکر خدا را بجای آورد و شکر عطا کننده را بنماید و دعا کند
و مدح وی بکند تا آنکه لعنت دارد از خدا از زبان حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله که فرمودند که هر که

که هر که شکر قوم را نکند شکر خدا را نکرده و حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمودند خدا لعنت
کرده راه زنان معروف را پرسیدند که کیست راه زنان معروف فرمودند مردیست که معروفی
بان بکنند پس کفران آن بنماید و باعث آن شود که دیگر احسان بکسی نشود و باید که فاعل بعض
تلافی معروف را بکند با جز استطاعت داشته باشد اگر چه مدح و سخن خوب باشد حضرت
پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمودند هر که با وی معروفی شود باید که تلافی آن بکند و هر گاه عاجز باشد که
مدح آن نماید و اگر نکند کفران نعمت کرده و حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمودند که حضرت
امیر المؤمنین سلام الله علیه فرمودند هر که بجای آورد مثل آنچه با وی شد تلافی نموده و هر که
دو چندان بکند شکر او را بجای آورده و هر که شکر کند کریم خواهد بود و دیگر سزاوار آنست
که عیبهای صاحب عطا را پنهان کند و او را حقیر نشمرد و مذمت نکند و سرزنش ننماید منع
کردن هر گاه بوی چیزی ندهد و کار او را سرزنش خود و نزد مردمان عظیم بشمارد و اما
بعدی که اصلا از واسطه بودن بیرون نبود تا آنکه شرک نباشد و حضرت امام جعفر صادق علیه السلام
در آیه و ما یؤمن اکثرهم بالله الا و هم مشرکون یعنی ایمان نیاورده اند اکثر مردم مگر با آنکه
بخدا شرک کنند فرمودند این آیه در شان مردی است که میگوید اگر فلان نمیبود من هلاک
شده بودم و اگر فلان نمیبود این بمن نمیرسید و اگر فلان نمیبود عیال من هلاک شده
بودند آیا نمی بینی که این مرد از برای خدا شریکی قرار داده که روزی دهد و دفع بلا کند

پرسیدند اگر گوید اگر خدای عز و جل بمن احسان می‌نمود بواسطهٔ فلان هلاک می‌شدم فرمودند
پاکی با این نیست و دیگر سزاوار است که از مواضع شک و شبهه پرهیز کند هم در اصل آن
و مانند این‌ها
و هم در مقدار و از کسی که مال او حلال نباشد قبول چیزی نکند و زیاده بر قدر احتیاج
نگیرد و در حضور مردم سوال نکند از کسی که شرم از رد کردن و دیگر سزاوار آنست که دانشمند
از گرفتن نکوهها دام که مضطر بآن نشده اجتناب نماید تا خود را ملزم داشته باشد آن
که انتهای حال دیگر سزاوار آنست که پنهان دارد و اما بر نیت آنکه بوده مروفان در پرده نشود که
احتیاجش ظاهر نگردد و عفت ورزیده باشد و بر نیت آنکه دلهای مردم و زبانهای
ایشان سالم باشد از حسد و بدگمانی و غیبت و بر نیت آنکه اعانت نموده باشد عطا نماینده را
بر پنهان داشتن چیز و بر نیت آنکه محافظت خود نموده باشد از خوار ساختن نفس خود و از
شبههٔ مشتبهکان زیرا که حاضران شریک او می‌شوند در آن چیز و باید سزاوار آنست که
اظهار آن بنماید بر نیت اخلاص و صدق و سالم بودن از تلبیس حالت فقر و بر نیت
اسقاط جاه و منزلت و اظهار عبودیت و مسکنت و بری بودن از تکبر و بر پا داشتن
سنت شکر و غیر این نیتها زیرا که پنهان داشتن و اظهار نمودن مختلف می‌شود باختلاف
نیتها و حالتها و شخصها و باید که رعایت این نیتها کرد موضع قریب است **فصل**
سزاوار از برای موضعی است که در احتیاجی که او را مضطر کرده باشد سوال نماید

نماید بلکه تا مضطر نشود از سوال عفت نماید زیرا که در دنیا خواری و پریشانی نقد است
و در قیامت حساب دور و دراز دارد و روزی حضرت پیغمبر صلی الله علیه با اصحاب خود فرمودند
آیا بیعت نمی‌کنید گفتند یا رسول الله صلی الله علیه با تو بیعت کرده‌ایم فرمودند بیعت کنید که از مردم
هیچ چیز طلب نکنید پس اصحاب بیعت کردند و بعد از آن گاه می‌بود که تازیانه از دست یکی
از ایشان می‌افتاد و از اسب فرود می‌آمد از برای تازیانه و بکسی نمی‌گفت که آن را بمن ده و آنحضرت
میفرمودند اگر یکی از شماها ریسمانی بردارد و پشتهٔ هیمه را بسر برد و بش بیاورد و بفروشد
و بان آبروی خود را محافظت کند بهتر خواهد بود از آنکه سوال کند و فرمودند هر که
از ما سوال کند بوی می‌دهیم و هر که استغنا ورزد خدا او را غنی می‌گرداند و حضرت امام
زین العابدین علیه السلام فرمودند ضامن می‌شوم از راه اعتماد بر خدا این را که هر گاه کسی بی احتیاج
سوال کند از کسی آخر الامر چنان شود که با احتیاج سوال کند و آنحضرت در روز عرفه نظر
بدرویشان کردند که سوال می‌نمودند پس فرمودند این طایفه بدترین خلق‌اند مردمان
همه روی بخدا کرده‌اند و این طایفه روی بمردم کرده‌اند و حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمودند
بخدا قسم می‌خورم و بخدا قسم می‌خورم که هیچ مردی نیست که در سوال را بر روی خود بگشاید
مگر آنکه خدای عز و جل در پریشانی را بر روی او می‌گشاید و نیز آنحضرت فرمودند که طلب کردن
حاجات از مردم موجب سلب عزت و رفتن حیاست و از مال مردم مایوس بودن عزت

مؤمن است و طمع کردن پریشانی حاضر است و حضرت امام جعفر صادق ع فرمودند شیعهٔ
ما کسی است که از مردم چیزی سوال نمیکند اگرچه از گرسنگی مرده باشد و فرمودند اگر سائل
بداند که بسبب سوال چه مقدار وبال دارد هیچ کس از هیچکس چیزی سوال نخواهد کرد
و اگر کسی که از وی سوال میشود بداند که منع کردن چه مقدار گناه دارد هیچکس هیچکس را
منع نخواهد کرد و فرمودند هر که بی احتیاج سوال کند همانست که آتش میخورد و مردی
از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله سوال کرد و گفت سوال میکنم از تو بروی خدا آنحضرت
امر کردند که او را پنج تازیانه زدند و فرمودند سوال کن بروی پست خود و سوال مکن
بروی خدای کریم **فصل** بدانکه همچنانکه در مال زکوة واجب میشود همچنین از برای
جسد زکوتیست و آن عبارتست از نقصان جسد برای بیمار شدن جسم و برکت یا
از راه اضطرار باشد که آفتی بان برسد و یا از راه اختیار باشد که بر طاعت داشته شود
و از معصیت ممنوع شود و حضرت امام جعفر صادق ع فرمودند که حضرت پیغمبر ص
روزی باصحاب خود فرمودند ملعونست هر مالی که زکوة آن داده نشود ملعونست هر جسدی
که زکوة آن داده نشود اگرچه در چهل روز یکمرتبه باشد پرسیدند یا رسول الله اما
زکوة مال را دانستیم زکوة جسد کدام است فرمودند آنست که آفتی بان رسد پس رویهای
مردمانی که اینرا شنیدند متغیر گردید و آنحضرت که دیدند رنگهای مردم متغیر شد فرمودند

فرمودند آیا میدانید مراد من چه چیز بود گفتند نه یا رسول الله فرمودند آنست که عضوی
ریش شود یا بروی در افتند یا پای او بلغزد یا آنکه بیمار شود یا خاری ببدن او رود و هر چه
شبیه باینها باشد و آنحضرت هر چیز را در این حدیث ذکر کردند تا آنکه جستن چشم را
نام بردند و در مصباح الشریعه از حضرت امام جعفر صادق ع مرویست که بر هر جزوی
از اجزای جسد زکوتیست واجب از برای خدای عز و جل بلکه بر هر موضع روییدن موی زکوتیست
بلکه بر هر نگاه کردنی زکوتیست و زکوة چشم آنست که نظر عبرت ملاحظه نماید و از سهوها
و ماندن از محرمات پوشیده شود و زکوة گوش شنیدن علمست و حکمت و قرآن و
فایده های دین از موعظه و نصیحت و هر چه نجات تو در آنست و اعراض نمودن از هر چه ضد
آنست مانند دروغ و غیبت و امثال اینها و زکوة زبان نصیحت کردن مسلمانان است و
بیدار کردن ایشان از غافلان و کثرت تسبیح و ذکر غیر آنست و زکوة دست عطا کردن و جود نمودن
بانچه خدای عز و جل بتو انعام نموده و حرکت دادن آن بنوشتن علمها و منفعتهای که مسلمانان
در فرمانبرداری خدا بان منتفع شوند و آن را از بدیها کوتاه داشتن و زکوة پا سعی در حقوق
خدا نمودنست مثل زیارت صالحان و رفتن بمجالس ذکر و اصلاح میان مردمان و صله رحم
و جهاد و هر چه در آن اصلاح قلب تو و سلامت دین تو باشد و آنچه گفته شد چیزهائیست
که دلها میفهمند و نفسها آنرا بکار میتوانند فرمود و اما چیزهای که مطلع نمیشود بر آن

مکو بندگان مقرب و با اخلاص بخوار است که نتوان شمرد و این نوع بندگان صاحب اخبر اند
و اجتهاد ملاصق ظاهر و باطن ایشانست و حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمودند هر چیزی
زکوتی دارد و زکوة بدنها روزه است **باب ششم** در روزه داشتن است خدای عز و جل
در قران مجید فرموده اند کتب علیکم الصیام کما کتب علی الذین من قبلکم لعلکم تتقون یعنی
واجب شده بر شما روزه داشتن چنانچه بر کسانیکه پیش از شما بودند واجب شده بود
و اینکه بر شما واجب کردانیده ایم از برای انست که شاید از گناهان اجتناب نمایند و حضرت
پیغمبر ص فرمودند روزه سپر است از اتش جهنم و فرمودند روزه دار در عبادتست اگر چه
بر جامه خواب خوابیده باشد مادام که غیبت مسلمانی نکند و فرمودند که خدای عز و جل فرموده
روزه از برای منست و من جزای انرا میدهم و روزه دار دو خشنودی میدارد یکی در وقت افطار و یکی
در وقتی که با خدای عز و جل ملاقات خواهد نمود و بحق کسیکه نفس محمد ص در دست اوست
بوی دهن روزه دار در نزد خدا خوشتر است از بوی مشک و حضرت امام محمد باقر ع
فرمودند بنا گذاشته اسلام بر پنج چیز است نماز و زکوة و حج و روزه و محبت اهل بیت پیغمبر ص
و ایشانرا امام دانستن و حضرت امام جعفر صادق ع فرمودند هر که یک روز در شدت گرما
از برای خدا روزه بدارد و تشنگی در وی اثر کند خدای عز و جل موکل میسازد بروی
هزار فرشته دیگر از روی لطف دست بر روی او خواهند کشید و بشارت خواهند داد

داد او را تا هر گاه که افطار کند خدای عز و جل باو خواهد گفت چه خوش است نفس تو و نسیم
تو ای فرشتگان من شاهد باشید که بتحقیق او را امرزیدم و پیغمبر ص فرمودند خواب روزه دار
عبادتست و سکوت او تسبیح و عمل او مقبول و دعای او مستجاب است و حضرت امام موسی کاظم ع
فرمودند در حوالی نصف روز تحفه ایست که خدای عز و جل روزه دار را در خواب طعام و اب میدهد و انکه
و بعضی از اهل دانش گفته اند اگر در روزه فضیلتی نبود مگر ترقی نمودن از حظهای نفس جهت
بمرتبه عالی که تشبه بملائکه روحانی باشد هر اینه این فضیلت و منقبت از برای ان کافی بود
و وجه انکه روزه سپر است از اتش انست که دفع میکند حرارت شهوت و غضب را که اتش جهنم
در باطن ادمی در دنیا بان افروخته میشود و در قیامت ظاهر میکردد چنانچه سپر دفع میکند
از صاحبش حرارت و شدت اهن را و وجه انکه فرمودند مادامی که غیبت مسلمانی نکند انست
که غیبت خوردن گوشت مرده است و این نوع غیبت از خوردن که بدن بان قوت میابد و تربیت
داشتن روزه با انکه از برای خداست و نسبت بخدا دارد و اگرچه تمامی عبادتها از برای خداست
مانند شرافت کعبه که نسبت بخدا دارد اگرچه تمامی زمین از برای خداست از برای دو معنی
یکی انکه روزه باز داشتن نفس و ترک کردن چیزی چند نیست و این نوع پنهانی است عملی
در ان نیست که مشاهده شود و جمیع عبادتها را مردم مشاهده مینمایند و میبینند و روزه را
بغیر از خدا کسی نمیداند از برای انکه عمل باطنیست و بمجرد صبر کردنست و از برای محض خداست

جزای آن از جانب خدا است و بی و دیگری را در این عبادت شرکتی نیست و معنی دوم آنست
که روزه در هم میشکند دشمن خدا را زیرا که وسیلهٔ سلطان شهوتها است و قوت شهوتها
بخوردن و آشامیدن است و از برای اینست که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمودند بدرستی که شیطان
در فرزند آدم جریان مییابد مانند جریان خون پس راههای او را تنگ گردانید بگرسنگی
و شهوتها و چراگاه شیاطین است مادام که آبادان باشد تردد ایشان منقطع نمیشود و مادام
که ایشان تردد نمایند عظمت خدای عز و جل بر بنده ظاهر نمیگردد و از لقای او محجوب میباشد که
حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمودند اگر چنان نمیبود که شیاطین بر دلهای فرزند آدم چرا میکنند هر آینه
ملاحظه اسرار باطن عالم را مینمودند و سبب خوشنودی در وقت افطار از برای خاصان
دریافت توفیقات از جانب خدا بر تمام کردن روزه و رسیدن بثواب و از برای عوام بر آمدن
نفس است و رسیدن بانچه رغبت دارند و سبب خشنودی در وقت ملاقات با خدای عز و جل
از برای خاصان حصول عزت قلبیه ایشان که مستفاد میشود از شکسته شدن قوتهای
شهوت و غضب که دل را تیره کرده بودند و بسبب شکسته شدن آنها خوشنودی که
باعث آن میشود که خدای عز و جل را مثل عبادت نمایند که گویا او را می بینند و این معنی
ملاقات خدا و سبب خشنودی عوام هنگام ملاقات خدای عز و جل مشاهده نمودن
ثواب است در وقتی که خدا ایشانرا جزای روزه داشتن کرامت نماید و معنی ملاقات خدا در حدیث

و وجه دوم آنکه بوی دهن روزه دار با تغییری که در آن حادث میشود خوشبوتر است از بوی
مشک است که سبب خوشنودی روح میشود که در نزد خدا میباشد چنانچه بدن آدمی در نزد نفس
او میباشد و اشاره باین شده در آیهٔ ما عندکم ینفد و ما عند الله باق یعنی آنچه نزد شماست
فانی میشود و آنچه نزد خدا است باقیست و چه نسبت است میان خوشنودی روح و خوشبوی
مشک زیرا که اول روحانی و عقلی و معنوی است و دوم جسمانی و حسی و صوریست

فصل

بدانکه روزه را سه مرتبه میباشد روزهٔ عموم و روزهٔ خصوص و روزهٔ خصوص خصوص
اما روزهٔ عموم باز داشتن بطن و فرج است از قضای شهوتها و اما روزهٔ خصوص باز
داشتن گوش و چشم و زبان و دست و پا و سایر اعضا است از گناهان حضرت امام
جعفر صادق ع فرمودند هرگاه روزه بداری باید که روزه بدارد گوش و چشم و موی و پوست
تو چیزی چند غیر اینها شمردند و فرمودند نباید که روز روزهٔ تو مثل روز افطار باشد و در
خبر دیگر این زیادتی را فرمودند و اگر از جدال کردن و آزار رسانیدن بخادم را و باید که
وقار و تمکین روزه بر تو ظاهر شده باشد و حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله شنیدند که زنی کنیز خود را دشنام
میداد و روزه داشت آنحضرت طعامی طلبیدند و بآن زن فرمودند که این طعام را بخور آن زن گفت
که روزه ام آنحضرت فرمودند چون روزه و حال آنکه دشنام بکنیز خود دادی بدرستی که
روزه از طعام و شراب تنها نیست و نیز حضرت پیغمبر فرمودند که روزه سپری است از آتش

وهرگاه احدی از شما روزه باشد باید که فحش نگوید و عملهای جاهلان نکند و اگر کسی با او

منازعه نماید یا دشنام دهد باید که بگوید من روزه دارم و پیغمبر فرمودند هر که غیبت

مسلمانی کند روزه او باطل میشود و وضوی او شکسته میشود و اگر در این حالت بمیرد خواهد مرد

در حالتی که حلال شمرده باشد چیزی را که خدای عز و جل حرام کرده و فرمودند بسیار در روزه

داری میباشد که او را نصیب از روزه بغیر از گرسنگی و تشنگی نمیباشد و حضرت امام جعفر صادق

فرمودند که دروغ گفتن موجب افطار روزه دار میشود پرسیدند که اما ما میباشد که هر کس

دروغ بگوید فرمودند اینچنان نیست که فهمیدید بلکه مراد آنست که دروغ بر خدا و رسول

خدا و ائمه هدی علیهم السلام بسته شود و بعضی باطل شدن روزه بدروغ و غیبت و غیر اینها

از اموریکه فقها موجب افطار عمد دانسته اند که آن روزه قبول نشود و ثوابی بر آن مترتب نگردد

مگر آنکه عمری نباشد و آن عهده تکلیف بیرون نیامده باشد چنانچه تحقیق آن در باب عبادات

گذشت و از برای اینست که این شرطها در روزه خصوص ذکر کردیم نه در روزه عموم و اما

روزه خصوص خصوص روزه قلبست از همتها و قصدهای دنی و فکرهای دنیوی و از

با کلیه از غیر خدا باز داشتن و افطار در این روزه حاصل میشود بفکر کردن در غیر خدا و روز

آخرت و بفکر در دنیا کردن مگر دنیائی که از برای دین باشد که این توشه آخرت است و از دنیا

نیست صاحبان معرفت گفته اند هر کس همتش در روز مصروف آن شود که در شب بآن افطار

۲۲۸

افطار خواهد کرد بر وی یک گناه نوشته خواهد شد زیرا که این از راه عدم اعتماد است

بفضل خدا و قلت یقین است بر روزی که وعده شده و این درجه پیغمبران و صدیقان و مقربان نیست

و در مقابل کسی است که در وقت افطار آنقدر میخورد که شکمش پر میشود در خبر وارد شده که هیچ

ظرفی در نزد خدا دشمن تر از شکم پر از حلال نیست و هرگاه روزه دار در وقت افطار آنچه

در روزه نخورده مقدار آنرا در اول شب بکند هیچ فایده روزه که شکستن دشمن خدا و شکستن شهوت است

حاصل نشود و بسیار باشد که در الوان طعامها بیفزاید تا حدی که عادت شده که جمیع طعامها

از برای ماه رمضان ذخیره مینماید و طعامهای لذیذی که در آن ماه خورده میشود در چندین

ماه دیگر خورده نمیشود و معلوم است که مقصود از روزه خالی بودن شکم و شکستن هوا و

هوس است تا نفس قوت بر پرهیزکاری بهم رساند و هرگاه از چاشت تا شب طعامی وارد معده

نشود و اشتها را باد کرده و رغبت بطعام قوی شود و بعد از آن طعامهای لذیذ بآن برسد سیر

کرده البته لذت آن زیاده خواهد کرد بد و قوت مضاعف خواهد شد و خواهشهائی که از آن مدد

بوده در این حالت برانگیخته میشود و روح بیرون و ستوران ضعیف کرده ایند [illegible] قوی نیست که

و سپاهای شیطانند در گشایند نبیند و ضعیف کرد ایندن [illegible] حاصل نمیشود مگر بکم خوردن

هم خوردن با این میشود که آنقدر بخورد که در سر روزی که روزه نباشد در شب میخورد و هرگاه

با طعام شب ضم کند آنچه را در سایر ایام در چاشت میخورد از روزه منفعی نخواهد شد بر خوردن

در شب بعبادت بروی آسان نخواهد شد و شب قدر عبادت نت از شبی که در ان جری
چند از اسرار باطن عالم ظاهر کرده و هر که میان دل و سینه را ظرفی پر از طعام کرده اند البته
از این معنی محروم خواهد بود و معده را خالی داشتن از برای کشف اسرار کافی نیست
بلکه میباید که خیال را از یاد غیر خدا نیز خالی کرده اند و تمامی امر این است و صد ان کم
خوردن طعام است **فصل** در مصباح الشریعه از حضرت امام جعفر صادق ع
روایت شده که فرمودند حضرت پیغمبر فرموده روزه سپر است و معنی این است که
حجابیست از آفات دنیا و عذاب آخرت و هرگاه روزه داری نیت کن از روزه داشتن
باز داشتن نفس را از خواهشها و قطع کردن همت و قصد را از پیرویهای شیطان و نفس
خود را نازل منزله بیماری بگردان که نه اشتهای آب داشته باشی و نه نان و در هر لحظه متوقع
باشی که از مرضهای گناهان شفا یابی و باطن پاکیزه گردانی از هر کدورت و غفلت و ظلمتی که
باز دارد ترا از اخلاص و رسیدن از برای خدا حضرت پیغمبر ص فرمودند خدای عز و جل
فرموده روزه از برای منست و من جزای آن میدهم و روزه مادهای نفس و شهوت طمع را
میبراند باعث است بر صفای قلب و پاکیزگی اعضا با دانی ظاهر و باطن و شکر بر نعمت و
احسان بر درویشان و زیادتی تضرع و خشوع و گریه و بشر پناه بردن بخداست و سبب شکستگی
همت و تخفیف حساب و مضاعف گردیدن حسنات است و در روزه فواید بیشمار است که

بیشمار است و آنچه ذکر شده از برای کسیکه عقل داشته و توفیق استعمال آنها را یافته
باشد کافیست **باب هفتم** در حج و زیارت مشاهد مشرفه است خدای عز و جل در
قرآن مجید فرموده و لله علی الناس حج البیت من استطاع الیه سبیلا و من کفر فان الله
غنی عن العالمین یعنی از برای خدا واجبست بر مردم حج خانه کعبه کردن هر که که استطاعت
داشته باشد و هر که ترک حج کند خدای عز و جل مستغنی است حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
فرمودند هر که بمیرد و حج نکرده باشد اگر خواسته باشد بر ملت یهود خواهد مرد و اگر خواهد
بر ملت نصاری خواهد مرد حضرت امام جعفر صادق ع فرمودند هر که بمیرد و حجة الاسلام
نکرده باشد و مانع او نشده باشد حاجتی که سبب هلاک او بوده باشد یا مرضی که در آن طاقت
حج نداشته باشد یا پادشاهی که منع او نموده باشد باید که بمیرد بر یهودیت یا نصرانیت و
اخبار در فضیلت حج و عمره بیش از آنست که توان شمرد و در جای خود با کیفیت اعمال حج
و عمره مذکور است و اما بیان سر این دو انسکه متبر بیت و وصول بخدای عز و جل که
عبره بودن از شهوتها و باز ماندن از لذتها و اکتفا بقدر ضرورت در اینها و در جمیع
حرکات از برای خدا مجرد بودن و از برای این بود که در ملتهای سابق گوشه نشینان از مردم
عزلت اختیار میکردند و در سر کوهها جا میگرفتند و از مردم وحشت مینمودند از برای
آنکه بخدا انس بگیرند و ترک لذتهای نفس را مینمودند و مشقتهای عظیم بر نفس خود وارد

مبالغه کنندکان برای طمع در اخرت وخدای عزوجل در قران مجید مدح ایشانرا کرده وفرموده
ورهبانیة ابتدعوها ما کتبناها علیهم الا ابتغاء رضوان الله یعنی که شترنشینی وعزلت
وعزلتها اختیار کرده بودند که ما بر ایشان واجب نکرده بودیم بلکه ایشان از برای طلب رضای
خدا میکردند وفرموده اند ذلک بان منهم قسیسین ورهبانا وانهم لا یستکبرون یعنی این بسبب ان
بود که بعضی از ایشان دانشمند وبعضی کوه نشین بودند واز قبول حق تکبر نمی نمودند چون
انظرتی مندرس شد ومردمان اقبال کردند بر متابعت شهوتها وترک تجرد از برای عبادت
نمودن ودران سستی ورزیدند خدای عزوجل حضرت محمد م را فرستادند از برای احیای راه
اخرت وتجدید سنت پیغمبران در سلوک راه اخرت واهل ملتها از انحضرت سوال کردند
از کوه نشینی وبیابان کردی در این دین فرمودند بجای ان برین است جهاد وحج
وپرسیدند از انحضرت از معنی سایحین که در قران مجید وارد شده فرمودند روزه
دارانند وچون متبادر از سایحین ان بود که یعنی بیابان کردان باشد که از برای عبادت
خدا ترک وطنهای نمودند وساجد در این ملت منسوخست لهذا انحضرت بروزه داران
تفسیر نموده اند وبالجمله خدای عزوجل بر این امت انعام نموده باینکه حج را از برای ایشان بجای
رهبانیت کردانیده وخانه کعبه را شریف کردانیده بر نسبت دادن بخود ونصب انرا
نموده تا انکه بندکان قصد ان نمایند واطراف انرا حرم خانه خود نموده از برای تعظیم شان ان

ان وعرفات را مانند میدانی کردانیده بر درکاه حرم خانه وحرمت انموضع را موکد ساخته
بحرام کردانیدن صید ان ودرختان وانرا وضع نموده است بر مثال درکاه پادشاهان که هرکه
زیارت کننده وقصد انرا مینماید از راههای دور وصحراها در حالتی که مویهای ایشان
ژولیده ورویها غبار الوده واز برای صاحب خانه تواضع نمایند واز برای عظمت وعزت ان
بظاهر وباطن افتادکی کنند با اعتراف بانکه منزه هست از انکه خانه یا شهری اورا
فرا کیرنده باشد واین هم از برای انست که مبالغه کنند با اعتراف بندکان در رغبت وبندکی
بیشتر وقصد فرمانبرداری ایشان تمامتر باشد واز برای اینست که عملی چند مقرر فرموده
اند که نفسها انس بانها کرفته اند وعقلها بمعنیهای ان راه نبرده اند مثل رمی جمرها بسنکها
ومکرر تردد نمودن در میان صفا ومروه وبامثال این اعمال کمال رغبت وعبودیت ظاهر
میشود زیرا که زکوة هم راهیست با فقرا وموجب ان معلوم است وعقل بان مایل است وروزه باعث
شکستن شهوتیست که دشمن خداست وباز ماندن از شغلها فارغ میتوان شد از برای
عبادت ورکوع وسجود در نماز تواضعیست از برای خدا بافعالی که هیات تواضع دارد ونفسها را
با تعظیم خدا کردن انسی هست واما ترددهای سعی ورمی جمره مر نفس را انس بانها نیست ونه طبع را
بان انسی ونه عقل را پی بردن بمعنیهای انها راهیست پس ایشان با بجا نمودن باعث ندارد
مکر محض امر وقصد فرمانبرداری از ان راه که امر خداست ومتابعت ان واجب است وعقل

از تصرف در این مزخرفات و نفس و طبع را بآن انسی نیست زیرا که هر چه را عقل بمعنی آن پی نبرد
طبع میلی بآن نمینماید و میل معین بر آن کار و باعث بر آن نمیباشد و در این صورت دور میباشد که
کمال رقیت و عبودیت ظاهر شود و از برای اینست که حضرت پیغمبر در خصوص حج فرمودند
لبیک بحجة حقا تعبدا و رقا یعنی اجابت میکنم ترا بگذاردن حج از راه آنکه حق است و از راه
عبودیت و رقیت و آنحضرت این را در نماز و غیر آن نفرمودند و هرگاه حکمت خدا
مقتضی آن باشد که نجات مردم مربوط بعملها باشد که مخالف هوای طبایع است و مهار
طبعها در دست شرع باشد و تردد ایشان در عملها بر طریق فرمانبرداری و بر مقتضای
بندگی باشد هر آینه آنچه را عجیبهای آن نتوان رسید در میان انواع عبادتها بیشتر تأثیر
خواهد نمود در پاکیزه ساختن نفوس و گردانیدن آنها از مقتضای طبع و خلقها بمقتضای
رقیت و بندگی و هرگاه باینکه گفتیم متفطن شدی میفهمی که تعجب کردن نفسها از این نوع
افعال عجیبه منشأش غفلت از اسرار عبادتهاست و از آنچه گفتیم ظاهر شد که هر که
کعبه نماید قصد خدا نموده زیارت او را کرده سزاوار است که بلقای الهی مرا او ذکر کرد
در وعده گاهی که مقرر شده و اشتیاق لقای خدا باعث آن میشود که باسباب ملاقات حاصل
شود پس باید که نیت خود را از برای خدای عز و جل خالص گرداند و از شایبه ریا و غیر آن دور
سازد **فصل** سزاوار از برای قاصد حج و در هنگام توجه بآن و بیرون رفتن آن شهر

از شهر آنست که رد مظلمها و ادای حقها بنماید و توبه کند توبه خالص و قطع کند علاقه خاطر را
از غیر آنچه متوجه آنست تا آنکه روی دل او متوجه خدا باشد و با خود قرار دهد که بازگشت
از این سفر نخواهد نمود و از برای اهل و اولاد وصیت نماید چه بسا سفر آخرت گردد
زیرا که خوف بآن نزدیک و در برابر است و اتیان نماید بآداب سفر چنانچه در جای خودش
مذکور است و خصوصا سعی کند در توسعه زاد و پاکیزه ساختن آن از شبهه و بخشش آن با کرم
و زیاد گرداند و با همراهان بافتادگی و تواضع نماید و در حدیث وارد شده که از جمله خوش
سخنی و اطعام طعام است و حج پسندیده جزائی بغیر از بهشت ندارد و نیکو باید که غمگین نشود
بخرج کردن و تلف شدن مال و یک درهم که در حج صرف شود معادل با هفتصد درهم میکند
که در راه خدا صرف شود و باید که دل او از دیدن و متوجه ذکر خدا باشد و تعظیم شمردن شعائر
خدا که عبارتست از اعمال حج و در نزد هر حرکت و سکون متذکر امری از امور آخرت گردد
که مناسبت بآن عمل داشته باشد و باید که ترک زینت و آرایش کرده ژولیده مو و غبار
آلوده باشد و سزاوار آنست که پیاده برود اگر قادر باشد خصوصا در میان عبادتگاهها
در خبر وارد شده که خدای عز و جل عبادت کرده نشده بچیزی بهتر از پیاده روی و فضیلت روی
کم شدن خرج نباشد با وجود توانگری که در این هنگام سوار شدن بهتر است چنانچه
در حدیث وارد شده خصوصا کسیکه ضعیف گردد بر پیاده روی و بدخو شود در عبادت.

کاهلی نماید در حج وارد شده که اگر سوار شوید در نزد من محبوب‌تر است زیرا که با این بخود قوت
بر دعا و عبادت زیاد میشود و حضرت امام حسن بن علی ابن ابیطالب علیه السلام پیاده میرفتند که
و شترها و بارها با آنحضرت کشیده میشد هر گاه از برای کسی شتر یا اسب یا استر مهیا شود
باید که بدل شکر خدای عز و جل را بجای آورد بر اینکه این حیوانات را مسخر وی کرده که محمل آزار
او شوند و مشقت آن کم گردد و هر گاه داخل بیابان شود در حالتیکه متوجه میقات باشد
و مشاهده عقبها نماید باید که متذکر شود بیرون رفتن از دنیا را بسبب مرگ تا وارد شدن میقات
روز قیامت و آنچه در این میان از هولها و بازخواستها خواهد بود و باید که متذکر شود
از هول راه زنان هول منکر و نکیر را و از حیوانات درنده و عقربها و کژدمها قبر را و آنچه در قبر
میباشد از افعیها و مارها و متذکر شود از جدائی اهل و خویشان وحشت قبر و محنت و
تنهائی او و باید که در این خوفها در کردارها و گفتارها توشه بجهت هولهای قبر و ... داد
و در وقت پوشیدن جامه احرام متذکر شود پوشیدن کفن و در آن پیچیده شدن را
و اینکه البته با خدا ملاقات خواهد نمود در حالتیکه در کفن پیچیده شده باشد و همچنانکه
بعد از مرگ با خدای عز و جل ملاقات نخواهد نمود مگر در زی که مخالف زی دنیا باشد
و جامه احرام شبیهست بجامه کفن از این راه که دوخته نباشد چنانکه کفن دوخته نباشد
و باید که بداند که احرام بستن و در میقات تلبیه گفتن اجابت ندای خدای عز و جل است

و باید که امید قبول داشته باشد و ترسد که رد آن بشود و در جواب وی گفته شود که لا لبیک
و لا سعدیک یعنی نباشد تو را اجابت ندای و یاری دهی و باید که در میان خوف و رجا مردد
باشد و از کرده خود و قوت خود بری باشد و تکیه بر فضل و کرم خدا داشته باشد زیرا که وقت تلبیه
ابتدای امر و محل خطر است حضرت امام زین العابدین علیه السلام هنگامیکه احرام بسته و شتر آن در برابر
داشته شد رنگ مبارک آنحضرت زرد شد و لرزه بهم رسید و غش بر اندام آنحضرت افتاد
و استطاعت نداشتند که تلبیه بگویند شخصی با آنحضرت گفت چرا تلبیه نمیگوئی فرمودند میترسم
که خدای عز و جل بمن بگوید لا لبیک و لا سعدیک و وقتی که تلبیه گفتند بیهوش شده از شتر
در افتادند و مکرر این حالت آنجناب را رو میداد تا از حج فارغ شدند **فصل** و هر گاه داخل
مکه شود باید که متذکر آن شود که بحرم امنی رسیده و امیدوار باشد که بدخول آن ایمن گردد
از عذاب خدا و ترسد از اینکه از اهل قرب نباشد و در داخل شدن حرم نا امید باشد و خود را
مستحق غضب داند و در جمیع اوقات باید که امیدش غالب باشد زیرا که کرم خدا عام و شرف
خانه عظیم است و حق زیارت کننده رعایت میشود و حرمت کسیکه طلب امان نموده پناه آورد
ضایع نمیگردد پس هر گاه چشم او بر خانه بیفتد سزاوار است که عظمت خانه را در دل حاضر
گرداند و با خود چنان قرار دهد که گویا از راه شدت تعظیم صاحب خانه را مشاهده
میکند و امیدوار بملاقات آن باشد چنانچه بلقای خانه او امیدوار شده و شکر خدا را بجای

او بر دبر اینکه او را باین مرتبه رسانیده و ملحق ساخته بجماعتیکه وارد این محل میشوند و اما طواف
حکم نماز دارد باید که در اینوقت حاضر کرداند در دل تعظیم و خوف و رجا و محبت را چنانچه در
باب نماز مذکور شد و باید بداند که در حالت طواف شبیه است بملائکه مقربان که احاطه
نموده اند بعرش و در حوالی ان طواف میکنند و گمان نکند که مقصود طواف جسم است فقط
بخانه بلکه مقصود طواف دل اوست بذکر صاحبخانه و باید که در اول ابتداء بذکر خدا
کند و ختم نیز بذکر او کند چنانکه در طواف اول ابتدا از خانه و اخر ختم بخانه میکند
و باید بداند که طواف شریف طواف قلبست بدرگاه خدای عز و جل و خانه مثالیست
بحسب ظاهر در این عالم از برای حضرت خداوندگاری که بدیده بصر مشاهده نمیشود
و در عالمی دیگر است چنانچه بدن مثالیست ظاهر در این عالم از برای قلبی که بچشم دیده
نمیشود و در عالمی دیگر است و این عالم راه نمائیست بان عالم از برای کسیکه در هدایت
بر روی دل او گشوده شده باشد اشاره بتجدید این امورهای ظاهری بباطنیه [illegible]
شده که بیت المعمور در اسمان در برابر کعبه است و طواف ملائکه بر بیت المعمور مانند
طواف ادمیست بکعبه و چون رتبه اکثر مردم قاصر است از مثل ان طواف مامور شده اند
به تشبیه بملائکه بحسب امکان و وعده بایشان شده که هر که تشبه بقومی بجوید
از ایشان خواهد بود و اما در برگرفتن حجر الاسود باید چنان بداند که ان دست راست

راست خدا است حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمودند در بوسیدن رکن که دست
راست خدا است در میان مردم و خدای عز و جل بان با مردم مصافحه مینماید مانند مصافحه
که بابنده شود یا باکسی که پناه بکسی اورده باشد و خدای عز و جل شهادت خواهد داد از برای
کسیکه این را دریافته باشد که ایمان نموده و وفا بعهد خود کرده و مراد ان حضرت از
رکن حجر الاسود است از برای انکه در ان رکن وضع شده و وجه تشبیه کردن ان بدست راست
انست که واسطه ایست میان خدا و میان بندگان در ادراک مطلوب و رسیدن بان که
تحصیل محبت و خوشنودی حضرت امام جعفر صادق ع فرمودند بدرستیکه خدای عز و جل
در هنگامیکه اخذ عهدها از بندگان نمود ندا کرد حجر الاسود را تا فرو برد عهدها را
و از برای انست که در نزد ان گفته میشود امانتی ادیتها و میثاقی تعاهدته لتشهد لی بالموافاة
یعنی امانت را ادا کردم و پیمان خود را پاسداری کردم تا از برای من شهادت بوفا بعهدها بدهی
و انحضرت فرمودند رکن یمانی دریست از درهای بهشت از روزیکه خدای عز و جل انرا
گشوده نبسته است و فرمودند رکن در ماست که از ان در داخل بهشت میشویم و در ان
نهریست از بهشت که عملهای بندگان در ان می افتد و سبب در انکه او را مشبه بدر بهشت
نمودند انست که در برگرفتن ان وسیله دخول بهشت است و سبب در تشبیه ان بنهر
انست که بان گناهان شسته میشود و باید که بنیت حج گذارنده در برگرفتن ان طلب ثواب

بخدا باشد از راه محبت و شوق که بجانب وصال جانان داشته باشد و از راه بیم از حبس
بماندن بدن بیان و از راه امید واری بانکه هر جزوی از بدن که بیان رسیده باشد که
امان باشد از آتش جهنم و باید که نیت آن در چنگ زدن پرده خانه الحاح در طلب آمرزش
و سوال امان از عذاب باشد مانند کناه کاری که چنگ زده باشد بدامن کسی که بر او بدی
کرده باشد و تضرع نماید که از وی عفو کند و اظهار نماید که پناهی بغیر او ندارد و چاره
بغیر از عفو کند و اظهار نماید که پناهی بغیر او ندارد و چاره بغیر از عفو و کرم او نداشته
باشد و اظهار کند که دست از دامن او بر نمیدارد مکر انکه کناه او را عفو کند و در امان
او را در امان خود بدارد **فصل** و اما سعی در میان صفا و مروه در درگاه خانه بیت
نبوددی که بنده در درگاه پادشاهی کند در حالتیکه مکرر اید و رود از برای اظهار خلوص
در خدمت و بامید انکه بعین رحمت و شفقت ملاحظه او نشود مانند کسیکه مکرر
داخل شود بر پادشاهی و بیرون رود و نداند که پادشاه در حق او چه حکم خواهد کرد
ایا قبول خواهد کرد یا رد خواهد نمود اما وقوف بعرفات باید که بملاحظه ازدحام خلایق
و بلند کردن آوازها و اختلاف لغتها و متابعت نمودن هر کروهی پیشوایان خود را
در تردد نمودن بعبادتکاهها متذکر شود عرصات قیامت را و جمع کردیدن امتها
با پیغمبران و امامان و پیروی نمودن هر امتی پیغمبر خود را و طمع داشتن در شفاعت

پیغمبر و حیران بودن مردم در صحرای قیامت در میان رد شدن و مقبول کردیدن و
هرگاه متذکر این شد باید که تضرع و زاری نمودن را بدرگاه خدا الاقرب قلب کرداند تا انکه
خدای عز و جل او را محشور سازد در میان جماعت رستکاران و مرحومان و باید که امید
خود را محقق سازد باجابت که موقف شریفی است و رحمت از جانب خدای عز و جل
بتمامی مردم بواسطه دلهای غریبان که ستون زمین اند میرسد و آن موقف خالی نباشد
از طایفه صالحان و صاحبان معرفت و هرکاه همت مردمان جمع کردد و همکی از صمیم قلب
تضرع و زاری نمایند و دستها را بدرگاه خدا بلند کرده اند و کردنها را بسوی او بکشند و
دیدهها را بجانب اسمان بدوزند و باجتماع بیک قصد طلب رحمت نمایند و دور است
که بارزوی خود نرسیده سعی ایشان ضایع کردد و از برای اینست که کفته اند عظیم ترین
کناهان انست که کسی حاضر عرفات شود و کمان برد که خدای عز و جل او را نیامرزیده و اما
وقوف مشعر باید که در دل حاضر کرداند اینکه خدای عز و جل روی بوی کرده بعد از آنکه
پشت بوی کرده بود و او را از درخود رانده بود و الحال او را اذن داده که داخل حرم
او شود چه اکر مشعر از جمله حرم است و عرفات از حرم بیرونست پس متحقق که بدر رحمت مشرف
شده و نسیم مهربانی بر وی وزیده و خلعت قبول بر وی پوشیده شده با انکه مأذون
شده در دخول حرم پادشاه و اما رمی جمرهها باید که قصد او فرمان برداری باشد از او

اظهار رقیت و عبودیت و قیام باوامر بمحض اطاعت بدون انکه عقل و نفس را ازان نصیبی
و بهره باشد و بعد ازان قصد کند تشبه بحضرت ابراهیم ع کذا ردن ازان راه که شیطان
لعین در این موضع متعرض انحضرت شده و مخفی است که در حج ان شبهه و فتنه داخل
سازد و خدای عز و جل امر کرد انحضرت را بانکه بزند شیطان را بسنگی تا انکه او را دور سازد
و ریشهٔ او را از بیخ بکند و باید بداند که بحسب ظاهر سنگ ریزه را بجمرها میزند و کا
حقیقت بر روی شیطان میزند و پشت او را در هم میشکند از برای انکه خوار کردانیدن ان
حاصل میشود مگر بفرمان برداری او و خدا از برای او خدا از برای تعظیم حق بمحض امری که کرده
بدون انکه عقل را در ان بهره باشد و اما ذبح هدی باید بداند که این تقرب جستنی است
بخدا از راه فرمان برداری و باید که هدی و اجزای ان را کامل کردانی و امید داشته باشد
که هر جزوی از اجزای بدن او را از اتش جهنم ازاد کرده چنانچه در حدیث وعده بان وارد شده

فصل و در مصباح الشریعه از حضرت امام جعفر صادق ع روایت که فرموده هرگاه
اراده حج نمائی دل را مجرد کردان از برای خدا از هر شغلی و مانعی و کارهای خود را بخالق خود
واکذار و در جمیع امور اظهار بیماناتی از حرکات و سکنات توکل بر خدا کن و تسلیم نما از برای
قضا و حکم و تقدیر او و واکذار دنیا و راحت و مردمرا و بیرون رو از حقهای مردمان که
بر تو لازم باشد و اعتماد مکن بر توشه و راحله و اصحاب و قوت و جوانی و مال که کا

که کاه باشد اینها دشمن و وبال کردند از برای اینکه کسیکه ادعای رضای خدا کند و اعتماد بغیر
او نماید البته انها او وبال و دشمن وی میکردانند تا بداند که او را و دیگری را قوت و حیلت نیست مگر بعصمت
و توفیق خدا پس مستعد شو مانند استعداد کسی که امید رجوع نداشته باشد و با رفیقان
خوش صحبت را بجای اورد و رعایت کن اوقات فریضهای خدا و سنتهای پیغمبر ص و انچه را بر تو
واجب است از ادب و تحمل کردن و صبر و شکر و مهربانی و جود و همیشه دیگرانرا بر خود
در باب زاد اختیار کردن و بعد ازان باب توبه خالص کناهان خود را بشوی و بپوش جامه
صدق و صفا و افتادکی را بحسب ظاهر و باطن و احرام ببند از هر چیزی که مانع تو شود از ذکر
خدا و دور سازد ترا از طاعت ان و تلبیه بکوی با این معنی که دعوت خدا را اجابت میکنم
اجابت صادق صاف خالص پاکیزه در حالتی که متمسک بدست اویز محکمی باشی و طواف
کن بدل با اهلا نکه در حوالی عرش مثل طوافی که با مسلمانان در دور خانه میکنی و هروله کن
بقصد انکه از هوا و هوس که ریزان باشی و بیزار باش از حول و قوت خود و بیرون رفتن
بمنی از غفلت و لغزشها و بیرون رو و چیزی که بر تو حلال نباشد و مستحق ان نباشی ارزو مکن
و در عرفات اعتراف بکناهان بکن و در مزدلفه که عبارت است از مشعر تجدید عهد بوحدانیت
خدا بکن و تقرب بوی بجوی و در صعود ببالای کوه روح خود را عروج فرما بسوی ملائکه
مقربان و حنجره هوا و طمع را در وقت قربانی کردن ذبح نما و در وقت رمی جمرها شهوتها

خبثها و پستیها و خصلتهای ناپسندیده و ادنی نما و بتوا شستن موی سر جمهای ظاهری و با لمس زا
از خود زایل کن و بداخل شدن حرم داخل کردن خود را در امان و پناه و حفظ و حمایت خدای
تا نگاه دارد ترا از متابعت مراد خود و در مسجد و در خانه طواف کن در حالتیکه چادر با سینه
در تعظیم صاحبخانه و معرفت بزرگواری و سلطنت او و در بوسیدن حجر الاسود را از آن راه که بعظمت
او راضی و از برای عزت او خاضع باشی و بطواف وداع ماسوای او را وداع کن و بایستادن در صفا
صاف کردن روح را و باطن خود را از برای ملاقات او در روزیکه ملاقات او کنی و در قربانی
خود را در برابر خدا ابدا در حالتیکه خلقها را پاکیزه کرده باشی و مستقیم باش بر شرطی که در حج
کرده و بر وفا نمودن بعهدی که با خدای عز و جل نموده و بر خود لازم کرده تا روز قیامت و بدانکه
سبب در آنکه خدای عز و جل حج را واجب کرده و در میان عبادات این تخصیص داده بر نسبت بخود
دادن چنانچه فرموده و لله علی الناس حج البیت من استطاع الیه سبیلا یعنی از برای خدای عز و جل
بر مردم واجبست حج بیت کردن هر گاه کسی استطاعت داشته باشد و سبب در طریقهای که حضرت
پیغمبر صلی الله علیه و آله در اثنای آن مترتب شروع کرده است که استعداد ادراک و تنبه و بعث
و قیامت کرده شود و مشاهده افعال حج از اول تا آخر برای صاحبان عقل و شعور آیات
بیان ایشان در صورت اول در علم الهی جریان یافتن از داخل شدن بهشتیان در بهشت و جهنمیان بجهنم
و اقامت پاره مدینه هر گاه نظر زیارت کننده بر دیوارهای آن افتد باید که مذکر

که مذکر آن شود که شهریست که خدای عز و جل آن را برای پیغمبر خود برگزیده و هجرت او را بدانجا
مقرر فرموده و خانه پیغمبریست که واجبات خدا و سنتهای آنحضرت جمع شده و در آن جهاد با دشمنان
نموده و دین آنحضرت در آن ظاهر شده تا وقتیکه از دنیا رحلت نموده و تن آنحضرت را در آنجا
کرده اند و بعد از آن در خاطر حاضر کرده باشد جاهائی را که حضرت در آنها تردد نموده و آنکه
هیچ موضع قدمی نیست مگر آنکه جای پای مبارک او ست پس نباید پا بر جائی گذارد مگر با دل مسکین
و خوف مذکور شود در قدمگاههای آنحضرت در کوچها و تصور کند خشوع و آرام او را در رفتار
و آنچه را خدای عز و جل در دل او جای داده از تعظیم معرفت خود و بلند کردانیدن ذکر وی
که اسم آنحضرت با اسم خدای عز و جل مقرون کرده و هر که هتک حرمت او نماید اگر چه با واز بلند
کردن باشد عمل او باطل خواهد بود و هر گاه منت الله حرمت شریعت او بشود اگر چه در قبض از دقائق
باشد ایمن نخواهد بود که نجد و از طریقه آنحضرت ممنوع کرده و از ملازمت وی و باید که امید
عظیم باید داشته باشد که خدای او را ممنوع نسازد از برکت ملاقات آنحضرت بعد از آنکه
که ایمان را روزی او کرده باشد و او را از وطن خود بیرون آورده باشد که زیارت آنحضرت را
بکند از راه محبت وی و شوق ملاحظه آثار و در دیوار او و هر گاه بمسجد برسد مذکر آن
شود که اول چیزی که در آن عرصه برپای داشته شده واجبات الهی است و باید که طمع آن
در رحمت خدا بداخل شدن شهر عظیم کرده در حالتیکه با خشوع و تعظیم باشد و چه

سزاوار است ایمکان باستد عا نمودن خشوع از دل هر بنده مومن و امام زیارت آن حضرت
سزاوار است که در برابر آن بایستد و در حالت وفات زیارت کند آنحضرت را مانند
زیارت او در حال الحیوة و نزدیک قبر او برود و چنانچه نزدیک جسد مبارک آن حضرت
نشستی اگر زنده میبود و باید بداند که آن حضرت عالمست بحضور و قیام خدمت زایران
و بداند که سلام و صلوات زایران بآنحضرت میرسد پس باید که صورت مبارک انور را در خیال
خود حاضر گرداند و عظمت و منزلت او در دل خود جای دهد و در حدیث وارد شده
که خدای عز و جل ملکی بان قبر موکل کرده که هر که از امت آن سلام بر وی کند سلام
وی را بآن میرساند و این در حق کسی است که در نزد قبر عاجز شده باشد چه جای کسی که
ترک وطن نموده وطی بیابانها کرده باشد از راه شوق ملاقات آن و چون از مشاهده
جمال باکمال آن محروم شده اکتفا بمشاهده مرقد مبارک آن نموده حضرت امام جعفر صادق
علیه السلام فرمودند هرگاه فارغ شوی از دعا در نزد قبر آنحضرت حاضر شو و در نزد
منبر و مسح کن از دست خود و منبرهای ما بین منبر را بگو و چشمها و روی را بدان مسح
کن زیرا که میگویند شفای چشم است و در انمقام بایست و حمد و ثنای خدا بکن و حاجت
خود را سوال نما زیرا که آنحضرت فرمودند میان منبر و خانه من روضه ایست از روضهای
بهشت و منبر من نصب شده بر دری کوچکی از درهای بهشت و آن حضرت پرسیدند که

پرسیدند امروز نیز آنمکان روضه بهشت است و فرمودند بلی اگر پرده از روی دل
شما بر داشته شود همین خواهید دید **فصل** حضرت پیغمبر فرمودند هر که بعد از
وفات من زیارت قبر مرا بکند مثل کسی خواهد بود که در زندگی بسوی من هجرت کرده
و اگر استطاعت نداشته باشید سلام بمن بفرستید که البته بمن میرسد و نیز آنحضرت بحضرت
امیر المومنین سلام الله علیه فرمودند ای ابو الحسن خدای عز و جل قبر ترا و قبر فرزندان
ترا بقعه از بقعهای بهشت و عرصه از عرصات بهشت گردانیده و دلهای برگزیدگان
از خودم و پسندیدگان از بندگان خود را چنان گردانیده که میل بشما خواهند کرد و مشقت
بشما خواهند بود و خواری و آزار در راه شما خواهند کشید و قبرهای شما را معمور خواهند
گردانید و بسیار زیارت آنها خواهند کرد از برای تقرب بخدا جستن و از دوستی که
با پیغمبر خدا داشته باشند یا علی آنجماعت مخصوص شفاعت من و وارد حوض من خواهند
شد و فردای قیامت در بهشت از جمله زیارت کنندگان و همسایگان من خواهند بود
فردای قیامت در بهشت از جمله زیارت کنندگان و همسایگان من خواهند بود یا علی هر که
قبرهای ایشانرا معمور سازد و تعهد و رعایت آنها نماید چنانست که اعانت حضرت سلیمان را
نموده بر بنای بیت المقدس و هر که زیارت قبرهای ایشان بکند ان زیارت را برابر خواهد
کرد با ثواب هفتاد حج که بعد از حج الاسلام کرده باشد و از گناهان بیرون میرود تا بر گردد

از زیارت شما مانند روزی که از مادر زاییده بود پس بشارت تو را ای علی و بشارت
بده شیعیان و دوستان خود را بر بهشت و نعمتها در آن بچیزی چند که هیچ چشمی ندیده
و هیچ گوشی نشنیده و در هیچ دلی خطور نکرده اما از دنی چند از مردم سرزنش خواهند نمود
زیارت کنندگان قبرهای شما را مانند سرزنش کردن زناکنندگان و این ناکسان این
طایفه بدترین امت منند و شفاعت ایشان در نخواهد یافت در حوض من وارد نخواهند
شد و حضرت امام جعفر صادق ع فرمودند که بعضی از شما در تمام عمر حج کند و زیارت نکند
حسین بن علی را هر اینه ترک کرده خواهد بود حقی از حقهای حضرت پیغمبر را از برای آنکه خدای
عز و جل حق امام حسین ع را واجب کردانیده بر هر مسلمان و اخبار در فضیلت زیارت ائمه
معصومین علیهم السلام و ثواب بسیار در آن است خصوصا زیارت حضرت امام رضا ع
و فضل آن بر حج و عمره و جهاد بیش از آنست که توان شمرد و شاید که سر در فضیلت زیارت
ایشان بر سایر عبادتها آن باشد که زیارت ایشان متضمن صله و نیکی با ایشان است و با پیغمبر
و امیر المؤمنین و فاطمه و شیعیان و دوستداران ایشان بلکه با سایر پیغمبران و اوصیای ایشان
و باعث داخل کردانیدن سرور است در دل ایشان و فرمانبرداری او امنا است و تجدید
عهد بیعت بدوست داشتن ایشان و تنزه کردانیدن از ایشان و ترک دشمنان
ایشان او در ضمن اینها هم امید وار است باینچه در نزد خدا است اینجان خدائی که هر که امید

امید بان داشته باشد او را نا امید نمیکند و طلب رضای خدا و متابعت کردن امیشود
از هر کسی که عملی بجهت رضای او بکند و با وجود اینها هم عبادتیست از برای خدای عز و جل
و خوشنودی است از برای آن اما [illegible] که داخل کرده سرور در دل رسول خدا و ذریت و
اوصیای رسول خدا اما از آن راه که ایشان نموده بعبادتی که بان مامور شده و مرتبه از برای
ایشان نیز از آن راه که ثابت و محقق شده بزرگی قدر ایشان در نزد خدا و ثواب صله و نیکی
با وی داد خال سرور در دل ایشان از آن حیثیت که مومنند چه جای کسی که خدای عز و جل او را
از خطا معصوم داشته و از شک و آلودگی پاکیزه کردانیده و او را امام مومنان و پیشوای
متقیان کردانیده و از برای او اسما [illegible] نهاده و او را صراط و سبیل و چشم و دلیل
و بادلی که از آن وارد بر خدا شوند کردانیده و رشته ایست متصل در میان خدا و میان
بندگان و این چنین کسی عبارتست از پیغمبران و اوصیای ایشان با آنکه مقبرههای ایشان
جای حضور ارواح عالیه مقدسه و اشباح نورانیه [illegible] و اکرا ایشان [illegible]
انقیامتا مشاهده هم چنین فنا بینی و در نزد خدا زنده اند و روزی داده میشوند و بانچه
خدای عز و جل از فضل خود بایشان عطا کرده خوشنودند و اما حج و عمره و جهاد و غیر اینها
اگر چه در اینها انفاق مالها و امید واری بعطلبها و سفر فرمودن بدنها و مفارقت [illegible]
و تحمل مشقتها و تجدید عهدها و مشاهده معبدها و حضور عبادتگاهها میباشد

اما ثواب اینها مثل ثواب زیارتها نیست از برای آنکه اینها محض عبادت کردن خداست و
و تمام نبود داری امام او و صریحست از برای او و اولیای او و باشیان بعبادت و جمیع اینچیزها در زیارتها
مذکور شد و این عبادتها پامنت نمی‌شود با آنکه اینها مستحب میشود از هر کسی که دعوای اسلام
کند اگرچه دشمن اهل بیت رسول باشد بخلاف زیارتها از برای آنکه ایشان نمیکنند با اینها
مگر کسیکه قدری از مرتبه و پاره از منزلت ایشان آشنا شد اگرچه اندک شناختنی باشد که
حضرت امام رضا ع فرموده‌اند هر امامی را عهدیست در گردن اولیا و شیعیان ما
و از تمام وفا بعهد و حسن ادا زیارت قبور ایشان است پس هر که ایشانرا زیارت کند
از راه رغبت در زیارت ایشان و از راه تصدیق باینچیز ترغیب نموده‌اند البته که امامان شفیعان
ایشان خواهند بود در روز قیامت **مقاله ششم** در سایر عملهای صالح است و در آن پنج
بابست **باب اول** در توبه است و عبارتست از پاک کردانیدن دل از گناهان و باز
گشت نمودن از مرتبه دوری بمرتبه نزدیکی و بعبارت دیگر عبارتست از ترک نمودن معاصی
فی الحال و عازم بودن بر ترک آنها در استقبال و تدارک نمودن آنچه سابقا کرده از تقصیرات
و توبه واجبست از هر حالی و فی الفور واجبست و شرطش آنستکه از برای خدا باشد
نه از برای طمع در مال یا جاه یا از ترس پادشاه یا از راه فقدان اسباب و شرط دیگر آنست
که پشیمان باشد و مراد از پشیمانی تألم قلبست و اندوهگین بودن بگناه و روح حقیقت

و حقیقت توبه و توبه حقیقی اینست و این مقدور کسی نیست و آنچه مقدور است تحصیل
اسباب پشیمانیست که آن علم و ایمانست و این دو را در دل جای دادن و محقق کردانیدن
حضرت پیغمبر ص فرموده‌اند پشیمانی توبه است زیرا که خالی نمی‌باشد از علمی که موجب آن
باشد و از عزم بر طاعت که تابع آن باشد پس از طرف ثمره که عزم بر طاعتست و از طرف
منشأ ثمره علم است آراسته است و طریق تحصیل توبه متذکر شدن اخبار است که در فضیلت
آن وارد شده و علم داشتن بقبح گناهان و شدت عقوبت و ضعف نفس از تحمل
عقوبت و شرف آخرت و خست دنیا و قرب موت و لذت معرفت و مناجات که با مراد
بگناه میسر نمیشود و خوف داشتن از آنکه خدا او را در دنیا مهلت داده و عزیمت
احسان کرده باشد تا آنکه در آخرت از وی انتقام بکشد و قلع کردن اسباب اصرار
که غرور و محبت دنیا و طول امل است خدای عز و جل فرموده و توبوا الی الله جمیعا ایها
المؤمنون لعلکم تفلحون یعنی توبه کنید و بازگشت بخدا نمایید ای جماعت مؤمنان شاید
رستگار شوید و فرموده یا ایها الذین امنوا توبوا الی الله توبة نصوحا عسی ربکم ان
یکفر عنکم سیئاتکم تا آخر یعنی ای جماعت مؤمنان توبه و بازگشت کنید بخدا توبه که
خالص باشد از برای خدا و خالی باشد از شوائبها و طمع در دنیا شاید که خدای
عز و جل بپوشاند گناهان شما را و فرموده ان الله یحب التوابین و یحب المتطهرین

یعنی بدرستیکه خدای عزوجل دوست میدارد توبه کنندگان وکسانی را که پاک میسازند
خودرا از آلودگیها و حضرت پیغمبر ص فرمودند توبه کننده محبوب خداست و توبه کننده
از گناه مانند کسی است که گناه نداشته باشد و حضرت امام محمد باقر ع فرمودند خدای
عزوجل از توبه کردن بنده اش خوشنودتر میباشد از مردی که مرکب و زاد را در شب تاری
گم کند و بعد از آن انرا بیابد و حضرت امام جعفر صادق ع در تفسیر توبوا الی الله توبة نصوحا
فرمودند نصوح انست که هرگز عود نکند بان گناه که توبه از ان کرده گفتند کدام یک از
ما هست که عود نکرده باشد فرمودند ای فلان خدای عزوجل دوست میدارد بنده را
که بسیار گناه کند و بسیار توبه کند و فرمودند هرگاه بنده توبه نصوح کرد خدای عزوجل
او را دوست میدارد و گناه او را میپوشاند فرمودند آنچه دو ملک بروی نوشته اند از خاطر
ایشان محو میگرداند و وحی باعضا و بقعهای زمین می آید که بپوشانید گناهان او را در هنگامی که
با خدا ملاقات خواهد نمود هیچ چیز شهادت بروی بگناهی نخواهد داد

فصل

بدانکه هرگاه نور ایمان بر دل تابیده شود آتش پشیمانی در ان افروزد و دل بان متألم شود
و ببیند که بپرتو نور ایمان میباید که از محبوب خود ممنوع شده مانند کسیکه در تاریکی باشد و
بسبب زایل شدن ابر یا ارتفاع حجاب نور آفتاب بروی بتابد و ببیند که محبوب او مشرف
بر هلاک شده پس آتش محبت در دل او افروخته شود و از راه سوختگی اراده آن کند که

که تدارک نماید و در این مقام سه معنی مترتب بر یکدیگر یکی علم یقینی بمعصیت و دوم پشیمانی
بران و سیم قصد بر ترک آن فی الحال و در زمان استقبال و تلافی کردن سهوها و اسم توبه
بر مجموع سه اطلاق میشود و گاه میباشد که بر پشیمانی تنها اطلاق میکنند و علم را از
مقدمه میگیرند و ترک را جاری مجرای ثمره که در آخر بهم رسد میشمرند چنانچه اشاره بان
شد پس هر که اولا بنور بصیرت نظر کند بتوبه که کدام است و نظر کند بواجب بودن که چه معنی دارد
شکی نمیکند در اینکه توبه کردن واجبست و این بان معلوم میشود که بداند معنی واجب آنست
که واجب باشد که برساند آدمی را بسعادت ابدی و نجات دهد از هلاک سرمدی
و بداند که در بهشت سعادت نیست مگر در لقای خدا و آنکه هر که از خدا محجوب شود
البته شقی خواهد بود و ممنوع خواهد شد هر چه خواهد و باتش فراق و آتش جهنم
خواهد سوخت و بداند هیچ چیز بنده را از ملاقات خدا دور نمیگرداند مگر متابعت شهوتها
و انس گرفتن باین عالم فانی و مفتون شدن بمحبت چیزی که البته از ان مفارقت خواهد
نمود و بداند که هیچ چیز بنده را نزدیک نمیگرداند مگر قطع علاقه قلب از دنیای فانی و
بالکلیه اقبال نمودن بر خدا از برای طلب انس بدوام ذکر او و طلب محبت بان از راه معرفت
جلال و جمال او بقدر طاقت و بداند که گناهان که عبارتست از اعراض از خدا و متابعت
نمودن خواهشهای شیاطین انچنان شیاطینی که دشمنان خدای عزوجل اند و از درگاه

د نیت ابنه

دور بند سبب ممنوع شدن بنده و دور کردن او ست از درگاه خدای تعالی و هر علمی که
مقصود از ان علم است منع نمی بخشد مگر انکه باعث بر عملی شود پس علم بعضی گناهان از برای
انست که باعث بر ترك انها شود و هر که ترك انها نکند این جزء از ایمان را نخواهد داشت و اینست
مقصود از قول حضرت پیغمبر که فرموده اند که هیچ زنا کننده نیست که در حالت زنا مؤمن
باشد و مراد حضرت از نیست که نفی نماید ایمان بالکلیه چنانکه ان و صفات و کتابها و پیغمبرانرا
دنیوی که اینها منافات با زنا و معاصی ندارند بلکه مراد نفی ایمانست با ینکه زنا بنده را از خدا
دور میکرداند و موجب غضب میشود و در ایمان یکی نیست بلکه چنانست که در حدیث وارد شده
که ایمان هفتاد و کری باب دارد اعلای انها شهادت دادنست بلا اله الا الله و ادنای
ان زایل نمودن ازاراست از راه مسلمان و مثال این انست که کسی کوید ادمی بلکه موجود نیست
بلکه هفتاد و کسری بیت اعلای ان قلب و روحست و ادنای ان زایل ساختن ازار است
از پوست بدن یا اینکه شارب و ناخن دراز کرده باشد حتی انکه منها را کوتاه کرده باشد
تا تمام ذکر داد چهار پایانی که میچرند و بیرکیها الوده میباشند و صورتهای زشت پیدا نمایند
بسبب طول چنگ و ناخنها پس ایمان مانند انسانیست و فقدان شهادت موجب بطلان
اوست بالکلیه مثل مفقود شدن روح و کسیکه بغیر از شهادت بوحدانیت و رسالت
چیزی دیگر نداشته باشد مثل ادمیست که دست و پای ان بریده و چشمهای ان کنده شده

شده باشد و هیچ عضوی از اعضای ظاهری و باطنی نداشته باشد مگر اصل روحرا
همچنانکه کسیکه این حال داشته باشد نزدیك میباشد که بمیرد و روح ضعیف منفردی که هیچ
عضوی تقویت و اعانت ان نماید از وی مفارقت کند همچنین کسیکه از برای ان حاصل نباشد
مگر اصل ایمان و وحدت سایر عملها مقصر باشد نزدیك میباشد که درخت ایمان ان از بیخ کنده
شود و هر کاه بروی وارد شود بادهای پر زور که ایمان او را برکنده سازد در هنکام
وارد شدن ملك الموت پس هر ایمانی که اصل ان ثابت نباشد و فروع ان در عملها منتشر
نشود مقاومت بادهای هولناکی نماید در انوقت که ملك الموت ظاهر شود و باید
که از بدی خاتمه بروی ترسید مگر ایمانی که باب طاعتها بمرور ایام سالها اب خورده باشد
تا انکه ریشه را محکم کردانیده باشد و این امریست که در وقت خاتمه ظاهر میشود و پاره
پاره است دلهای عارفان از ترس سختیهای مرگ و مقدمات هولناك ان که ثابت بمانی
بران مگر جماعت کمی **فصل** بدانکه وجوب توبه عام است بر هر کسی و در هر حالی و
هیچکس از ان منفك نمیباشد خدای عز و جل در قران مجید فرموده و توبوا الی الله
جمیعا یعنی همکی توبه و باز کشت نمائید بخدا و این خطاب عامیست و نور بصیرت نیز باین
رهنماست از برای انکه معنی توبه باز کشت نمودن از راهیست که دوری سازد از شیطان
و نزدیك کرداند بخدا و این را تصور نتوان نمود مگر از کسیکه عاقل باشد و عقل کامل

در نسخه

نمیشود مگر بعد از کمال شهوت و غضب و سایر صفتهای مذموم که وسیلهای شیطان‌اند
بگمراه کردن انسان از برای آنکه کمال عقل بعد از چهل سالگیست و اصل آن در حوالی
بلوغ تمام میشود و ابتدای آن بعد از هفت سال ظاهر میگردد و شهوتها لشکر شیاطین‌اند
و عقلها لشکر ملائکه‌اند و هرگاه این دو لشکر با یکدیگر جمع شوند البته با یکدیگر مقاتله
مینمایند از برای آنکه هر دو ضد یکدیگرند و با هم جمع نمیشوند مانند مخالفتی که در میان
شب و روز و نور و ظلمت است و هر طایفه بر مملکت قلب غالب شوند دیگری را البته بیرون
میکنند و چون کمال شهوتها در ایام طفولیت و جوانی پیش از کمال عقل میباشد پس لشکر
شیطان سبقت گرفته بر مملکت قلب مستولی و غالب اند و دل البته با آنها انس میدارد
و بعادت با مقتضیات شهوتها الفت میگیرد و این مقتضاها بر وی غالب میشوند و ترک
آنها دشوار میباشد و بعد از آن عقل که لشکر خدای عز و جل است و خلاصی دهندهٔ اولیاست
از دست دشمنان آهسته آهسته ظاهر میشود پس اگر توفیق مدد کامل نشد مملکت قلب
از برای شیطان تسلیم میمانند و آن لعین آنچه را وعده کرده از گمراه ساختن فرزندان آدم
وفا بان مینماید چنانچه گفته لاحتنکن ذریته الا قلیلا یعنی فرزندان آدم را در تحت فرمان
خود خواهم آورد مگر کمی از ایشان را و اگر چنانچه عقل قوی کامل گردد شغل اول آن
لشکرهای شیطان خواهد بود باینکه شهوتها درهم شکند و ترک عادتها مینماید بر
سبیل

و بر سبیل قهر و غلبه طبع را بر عبادتها بدارد و توبه بغیر از این معنی ندارد که از راهی
که رهنمای آن شهوت و پناه دهنده شیطان باشد رجوع کند براه خدا و هیچ آدمی نیست
مگر آنکه شهوت او مقدم است بر عقلش و طبیعتی که منشأ استعداد شیطانست و طبیعتی
که منشأ استعداد شیطانست مقدم است بر طبیعتی که منشأ استعداد ملائکه است پس حتمی
هر کسی که رجوع نمودن از آنچه سبقت بان گرفته از همراهی شهوتها ضروریست و انبیا آنکه
همیشه در هر حال خالی باشد از صدور گناهان بقلب خالی نخواهد بود و اگر از صدور گناه
خالی باشد خالی نخواهد بود از وسواس شیطان بواسطه ساختن خاطرهای متفرقه که
غافل سازد بنده را از یاد خدا و اگر از این حال باشد خالی نخواهد بود از غفلت و کمی
بودن از معرفت بخدا و صفات و آثار آن بحسب طاقت و تمامی اینها نقص است و اسبابی چند
دارد و ترک اسباب مشغول شدن بضد آنها بازگشتن است و تصور نمیتوان کرد که آدمی از این
نقص خالی باشد اما در مقدار این نقص متفاوت اند و از اصل آن چاره نیست بلی
گناهان انبیا و اوصیا علیهم السلام مثل گناهان ما نیست بلکه عبارت است از ترک اولی
بذکر و مشغول شدن بمناجات و محروم شدن از زیادتی ثواب بسبب ترک دوام ذکر و اشتغال
بغیر خدا حضرت امام جعفر صادق فرمودند که حضرت پیغمبر در هر شبانروزی صد مرتبه
توبه و استغفار مینمودند بدون گناهی بدرستی که خدای عز و جل تخصیص میدهد اولیای

از راهی بعیدان و مراد از توبه بازگشت م

خود را بمصیبتی چند بدون گناهی تا اثبات ثواب مصیبتها ثواب کرامت نمایند و انکه فرموده اند مرا
از دون گناهی است که بدون گناهی مثل گناهان ما از برای انکه گناه هر کسی بحسب قدر و
منزلت اوست در نزد خدا و بدانکه در تدارک بعضی گناهان کافی نیست که ترک انها شود در
اینده بلکه ناچار است از محو نمودن اثار ان که در دل نقش بسته بنور طاعتها و حضرت سیغمبر
فرموده اند تابع ساز سیئه را بحسنه تا محو ان کند و سزاوار انست که حسنه که محو سیئه نماید مناسبتی
با ان داشته باشد پس کفاره شنیدن سازها شنیدن قران و حاضر شدن مجالس ذکر است
و کفاره نشستن در مسجد با جنابت بعبادت در انست و هم چنین در هر چیز رعایت مناسبت
بکند اما این شرط نیست و روایت شده که مردی بحضرت پیغمبر گفت که زنی را فریب دادم
و انواع تمتع از ان بردم بغیر از جماع پس حکم خدا این جاری ساخته فرمودند ایا با مادرت
نکردی گفت بلی فرمودند حسنات محو سیئات میکند و ناچار است تا قریب العهد است بکام
تدارک انرا بکند باینکه پشیمان شود و محو اثر انرا نماید پیش از انکه دل زنگ گرفته باشد
و قبول محو نکند و خدای عزوجل فرموده انما التوبة علی الله للذین یعملون السوء بجهالة ثم
یتوبون من قریب یعنی جز این نیست که قبول توبه بر خدا از برای کسانیست که عملهای بد میکنند
از راه نادانی و بعد از ان بزودی و قریب بعمل ان توبه مینمایند و فرموده ولیست التوبة للذین
یعملون السیئات حتی اذا حضر احدهم الموت قال انی تبت الان یعنی توبه نیست از برای کسانیکه

کسانیکه عملهای بد میکنند تا وقتی که مرگ یکی از ایشان حاضر شود میگوید که الحال توبه کردم
حضرت امام جعفر صادق عم فرموده اند این در وقتی است که امر اخرت را معاینه نموده باشد
و این از برای انست که بعد از معاینه توبه مقبول نیست چنانچه در خبر وارد شده از حضرت
پیغمبر و هر کسی که مبادرت بتوبه نکند باینکه پس اندازد در میان دو خطر عظیم خواهد بود
یکی انکه ظلمت و تیرگی معاصی در دل او بر روی هم نشیند تا انکه زنگی و ختمی شود بر دل
قبول محو نکند دوم انکه مرض یا مرگ تعجیل و ناگهان او را دریابد و مهلت اشتغال بمحو نیابد
و از برای اینست که در خبر وارد شده که بیشتر فریاد اهل جهنم از تسویف یعنی توبه را پس انداختن خواهد
بود **فصل** بدانکه هر گاه معنی توبه را فهمیدی شک نخواهی داشت در اینکه هر توبه که
صحیح است مقبول است و جماعتیکه بنور بصیرت نظر میکنند و از انوار قران استعانت
میجویند دانسته اند که دل سالم البته پسندیده در نزد خدا مقبول است و در اخرت در جوار خدا
تنعم خواهد نمود و دانسته اند که هر دلی در اصل سالم افریده شده بمضمون انکه هر مولودی
بر اسلام افریده شده و انچه سلامت صافی را فوت میسازد کدورتیست که بر چهره دل نشیند
از غبار گناهان و تیرگی انها و اتش پشیمانی ان غبار را میسوزاند و نور حسنه از چهره دل تیرگی
سیئه را محو میسازد و تیرگی معصیتها را تاب مقاومت با نور حسنات نمیباشد چنانچه تیرگی
شب را تاب مقاومت روز نمیباشد بلکه چنانچه چرکی جامه را تاب مقاومت صابونی

صابون و آب گرم عیناً شد مگر آنکه گناهان اعتقاد بر روی هم نشسته باشد تا آنکه
ختم و زنگی شود و این مثل است که چرک بتدریج در جامه فرو رفته باشد و مدتی
مدید در تار و پود آن نفوذ کرده باشد و همچنین دلی بازگشت و توبه میکند اگر چه
بزبان گوید که توبه کردم و این بیان کافی نیست از برای قبول توبه که متضمن شرطها باشد
خدای عز و جل فرموده وهو الذی یقبل التوبة عن عباده یعنی خدای عز و جل قبول توبه
بندگان میکند و فرموده غافر الذنب و قابل التوب یعنی آمرزنده گناه و قبول کننده
توبه است و حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمودند حسنات سیئات را زایل میکرداند چنانچه
آب چرک را و فرموده اگر اعتقاد از گناه بکنید که به آسمان برسد بعد از آن پشیمان شوید
هر آینه خدای عز و جل قبول توبه شما را میکند و حضرت امام محمد باقر علیه السلام بمحمد بن مسلم
فرمودند مؤمن هرگاه از گناهان توبه نماید آمرزیده میشود و بعد از توبه و آمرزش
عمل را از سر بگیرد که گناهان شما محو شده و بخدا قسم توبه عیناً شد مگر از برای اهل ایمان محمد بن
مسلم گوید که با آنحضرت گفتم هرگاه بعد از توبه و استغفار عود بگناهان نماید و عود کند
بتوبه آنحضرت فرمودند آیا چنان میدانی که بنده مؤمن پشیمان شود از گناه و طلب آمرزش
از خدا بکند و توبه نماید پس خدای عز و جل قبول توبه وی را بکند محمد بن مسلم گوید
که گفتم هرگاه مکرر گناه کند و توبه نماید فرمودند هرگاه مؤمن عود نماید باستغفار و توبه

و توبه خدای عز و جل عود میکند بوی بآمرزش و خدای عز و جل بسیار آمرزنده و رحم کننده است
قبول توبه میکند و عفو از بدیها میفرماید پس بپرهیز از آنکه مؤمنان را از رحمت خدا مأیوس کردانی
و حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمودند مردی گناه میکند و خدای عز و جل بسبب آن گناه داخل
داخل بهشت میگرداند پرسیدند بگناه او را داخل بهشت میگرداند فرمودند بلی گناه
میکند و همیشه از آن راه ترسان و با خود در غضب میباشد پس خدای عز و جل او را رحم
میکند و داخل بهشت میگرداند **فصل** بدانکه گناهان منقسم میشود بگناهی که میان بنده
و خدا میباشد و بگناهی که تعلق بحق مردمان میگیرد و این یا آمرزیده میشود و یا امید آمرزش
بآن میباشد حضرت امیر المؤمنین سلام الله علیه فرمودند گناهان سه قسمند یکی گناهیست
که آمرزیده میشود دوم گناهیست که آمرزیده نمیشود سیم گناهیست که امید بآمرزش آن و خوف
نیامرزیدن میباشد جمعی گفتند یا امیر المؤمنین این را از برای ما بیان کن فرمودند بلی اما
گناهی که آمرزیده است آنست که بنده را خدای عز و جل بگناهی که کرده در دنیا عقوبت کند خدا
حلیم تر و کریم تر از آنست که بنده خود را دو مرتبه عذاب کند و اما گناهی که آمرزیده نمیشود آنست
که بعضی بر بعضی ظلم کرده باشد بدرستی که خدای عز و جل قسم خورده بعزت و جلال خود که هرگاه
مردمان محشور شوند ظلم ظالمی را در نگذرد و اگر چه زدن بدست باشد و اگر چه رسانیدن
دست باشد و اگر چه شاخی باشد که حیوان شاخدار بر بی شاخ زده باشد و خدای عز و جل

از برای هر مظلومی از ظالمی قصاص خواهد نمود تا آنکه هیچکس را بر کسی مظلمه باقی نماند و بعد از آن
ایشان را مبعوث خواهد ساخت از برای حساب و اما گناه سیم گناهیست که خدای عز و جل
بر مردم پنهان ساخته باشد و توبه را روزی او کرده باشد و آنکس صبح کند در حالتی که از آن
گناه توبه کند و بخدا امید داشته باشد و اما از برای وی چنانیم که او را از برای خود است امید
آمرزش از برای وی و هم داریم و بیم عقاب نیز داریم و شاید که مراد آنحضرت از توبه که در قسم سیم
فرموده اند توبه باشد که شک در تحقق شرایط آن باشد از برای آنکه دانسته که توبه جامع
شرایط مقبول است و هر گاه مقبول باشد البته گناه آمرزیده شده خواهد بود و بدانکه
گناه بر دو قسم میشود بصغیره و کبیره و خدای عز و جل در قرآن مجید فرموده ان تجتنبوا کبائر
ما تنهون عنه نکفر عنکم سیئاتکم یعنی اگر اجتناب کنید از گناهان کبیره که نهی شده اید از آنها
گناهان صغیره شما را می آمرزیم و نیز فرموده والذین یجتنبون کبائر الاثم والفواحش الا اللمم
یعنی مؤمنان کسانی اند که اجتناب میکنند از گناهان کبیره و از قبایح مگر آنچه کم و صغیره باشد و حضرت
پیغمبر فرموده اند نماز پنج گانه و نماز جمعه موجب کفاره گناهانی که در اینها کرده شد و هر گاه از آن
کبیره اجتناب شده باشد و فقها در تعیین کبیره ها بسیار [illegible] اختلاف است از حضرت امام
جعفر صادق ع مرویست در تفسیر ان تجتنبوا کبائر ما تنهون عنه نکفر عنکم سیئاتکم فرموده اند که
مراد از کبائر گناهانیست که خدای عز و جل واجب کرده است بر آنها آتش جهنم را و نیز از آنحضرت پرسیدند

پرسیدند از گناهان کبیره فرمودند که هفت است کفر بخدا و کشتن آدمی و عقوق پدر
و مادر و خوردن ربا بعد از آنکه حرمت آن دانسته باشد و خوردن مال الیتیم از روی ظلم
و گریختن از جهاد و بعد از آنکه بلاد اسلام متحول شده باشد از میان ایشان بیرون رفتن
و با کفار محشور شدن شخصی با آنحضرت گفت مال الیتیم را بنا حق خوردن بزرگتر است یا ترک
نماز کردن فرمودند ترک نماز پرسیدند چون بود که ترک نماز را کبیره نشمردید فرمودند چه چیز
بود که اول گفتم که کفر باشد و فرمودند تارک الصلوة کافر است و مراد آنحضرت کسی است
که ترک آنرا بدون عذری کرده باشد و از حضرت امام موسی کاظم ع پرسیدند از عدد کبیره
در جواب نوشتند کبائر آنست که خدای عز و جل بر آن وعده جهنم فرموده و هر که از آن اجتناب
کند صغیره اش آمرزیده خواهد بود و هفت گناه است که موجب آتش جهنم است نفس را
حرام کشتن و عقوق پدر و مادر و خوردن ربا و بعد از هجرت بدار اسلام بمیان کفار رفتن و زن
پاک دامنی را تهمت زنا زدن و مال یتیم خوردن و از جهاد گریختن و از حضرت امام محمد تقی ع
روایت کرده اند که فرمودند از پدر خود شنیدم که فرمودند از پدر خود موسی بن جعفر شنیدم
که میفرمودند که عمرو بن عبید بر حضرت امام جعفر صادق ع داخل شد و نشست و این آیه را
خواند الذین یجتنبون کبائر الاثم والفواحش و بعد از آن ساکت شد پس حضرت امام جعفر
صلوات الله و سلامه علیه فرمودند چرا ساکت شدی گفت که میخواهم که کبیرها را از قرآن

بشناسم آنحضرت فرمودند بلی ای عمرو بزرگترین کبیرها شرک بخدا آوردنست خدای عز و جل
میفرماید و من یشرک بالله فقد حرم الله علیه الجنة یعنی هر کس شرک بخدا بیاورد و خدای
عز و جل بتحقیق حرام میکند بروی بهشت را و بعد از این از رحمت خدا مایوس بودنست
از برای آنکه خدای عز و جل فرموده انه لا ییاس من روح الله الا القوم الکافرون یعنی
بدرستی که مایوس نمیباشند از رحمت خدا مگر قوم کافران و بعد از این از عذاب خدا
ایمن بودنست خدای عز و جل فرموده فلا یامن مکر الله الا القوم الخاسرون یعنی ایمن نمیباشد
از مکر و عذاب خدا مگر قوم زیانکاران و از جمله گناهان کبیره عقوق پدر و مادرست
از برای آنکه خدای کسی را که عقوق کرده باشد در قرآن مجید سرکش و شقاوتمند نامیده و دیگر
کشتن نفسی است که خدای عز و جل آنرا حرام گردانیده باشد مگر بحق مانند قصاص و غیره از
برای آنکه خداوند عالم فرموده فجزاؤه جهنم خالدا فیها تا آخر آیه یعنی جزای قاتل جهنم است در حالتیکه
همیشه در آن خواهد بود و دیگر از کبیره تهمت زدن زن عفیفه است از برای آنکه خدای عز و جل
فرموده لعنوا فی الدنیا و الاخرة و لهم عذاب عظیم یعنی تهمت زنندگان زنان ملعونند در دنیا
ملعونند در دنیا و آخرت و از برای ایشان حاصل است عذاب عظیم از جمله کبیره خوردن
مال یتیم است در قرآن واقع شده انما یاکلون فی بطونهم نارا و سیصلون سعیرا یعنی جز این
نیست که خورندگان مال یتیم آنچه را میخورند آتشیست در اندرون ایشان و بزودی داخل

داخل جهنم خواهند شد و دیگر از کبیره گریختن از جهاد است از برای آنکه خدای عز و جل
و من یولهم یومئذ دبره الا متحرفا لقتال او متحیزا الی فئة فقد باء بغضب من الله و ماواه جهنم
و بئس المصیر یعنی هر کسی که پشت کند بجهاد و فرار نماید بغضب خدا در می آید و جای آن جهنم است
و جهنم بد جاییست مگر کسیکه قصد او از گریختن آن باشد که باز رجوع کند در آن اثنا
برای صلاح جنگ یا آنکه پناه برد بکسی و هیچ دیگر را اعانت وی بکند و از کبیره خوردن ربا است
در قرآن واقع شده الذین یاکلون الربوا لا یقومون الا کما یقوم الذی یتخبطه الشیطان من
المس یعنی آن گروهی که ربا میخورند از قبر بر نخواهند خواست مگر مانند برخواستن کسیکه
راه شیطان مخبط و دماغ او پریشان شده باشد و از جمله کبیره سحر است از برای آنکه
خدای تعالی میفرماید و لقد علموا لمن اشتراه ما له فی الاخرة من خلاق یعنی میدانستند آنکسانی
که سحر میکنند اینکه در آخرت نصیبی نخواهند داشت و دیگر از کبیره زنا است از برای آنکه
خدای فرموده و من یفعل ذلک یلق اثاما یضاعف له العذاب یوم القیمة و یخلد فیه
مهانا یعنی هر که زنا کند گناه عظیم کرده و عذاب آن در روز قیامت مضاعف خواهد گردید و همیشه
خوار در عذاب خواهد بود و از جمله کبیره قسم دروغ است که صاحبش در گناه غرق میباشد
و در قرآن وارد شده الذین یشترون بعهد الله و ایمانهم ثمنا قلیلا اولئک لا خلاق لهم فی الاخرة
یعنی آنکسانی که بعهد خدا و قسمها متاع بی اعتبار دنیا را میخرند آنجماعت در آخرت نصیبی نخواهند

داشت و دیگر خیانت است از برای آنکه خدا فرموده و من یغلل یأت بما غل یوم القیمة یعنی
هر که خیانت کند در روز قیامت خواهد آمد با آنچه خیانت کرده و غل در گردن او خواهد بود
و دیگر از کبیره منع زکوة واجب است از برای آنکه خدای عز و جل فرموده فتکوی بها جباههم و
جنوبهم و ظهورهم یعنی جماعتی که منع زکوة نمایند در قیامت بآن مال روها و پهلوهای ایشان
ایشان را داغ خواهند کرد و دیگر شهادت ناحق دادن و پنهان کردن شهادت در قرآن
واقع شده و من یکتمها فانه آثم قلبه یعنی هر که پنهان کند شهادت را گناهکار خواهد بود و از جمله
کبیره خوردن شراب است از برای آنکه خدای عز و جل نهی از آن کرده چنانچه نهی از پرستش بتها
نموده و دیگر ترک نماز است از روی عمد و ترک هر چیزی که خدا واجب کرده از برای آنکه
حضرت پیغمبر ص فرموده اند هر که ترک نماز کند عمداً بتحقیق که خدا و رسول از وی بیزار خواهند
بود و دیگر برهم شکستن عهد و قطع رحم است از برای آنکه خدای تعالی میفرماید اولئک لهم اللعنة
و لهم سوء الدار یعنی از برای این جماعت لعنت بدترین جائی که جهنم است حاصل است راوی
گوید که عمر از خدمت آن حضرت بیرون رفت و آواز گریه اش بلند شد و میگفت هلاک میکرد
هر که برای خود سخنی گوید و هر کس که با شما اهل بیت در فضل و علم منازعه نماید اگر کسی گوید
چه بعد شرع چیزی وارد شده که حدّ آن بیان نشده جواب گوییم هر چه در دنیا حکمی بآن تعلق
بگیرد جائی نیست که مبهم باشد و خصوص کبیره از این حیثیت که کبیره است در دنیا حکمی ندارد

ندارد دیگر اگر هر چه موجب حد است معلوم است اما اسمی که دارد نزد ماده کبیره بودن و این حکم
کبیره است اینست که اجتناب از اینها کفاره صغیره میشود و نمازهای پنجگانه کفاره کبیره نمیشود
ولی این اولیست متعلق با آخرت و مبهم بودن این نیز است تا مردم بترسند و اجتناب نمایند که
وجوابست بر صغیرها تمام بلا از ان راه که پنج نماز پنجگانه و اجتناب کبیره کفاره صغیره میشود و بین
اجتناب کبیره و فوق کفاره صغیره میشود که اجتناب با قدرت و اراده باشد مثل آنکه مرد دست
رس بزن داشته باشد و قادر باشد بر جماع با آن و خود را از جماع با آن دارد و اکتفا کند
بنظر یا ملامسه نیز اگر در این مقام جهادی که با خود نموده در باز داشتن نفس از جماع تأثیر
آن در نورانی گردانیدن دل بیشتر است از تأثیر اقدام بر نظر و ملامسه در تیره گردانیدن
دل و معنی کفاره شدن اینست و هر گاه امتناع از جماع از راه عجز یا ترس یا مانند اینها باشد
کفاره نمیشود و همچنین کسیکه بالطبع رغبت بشراب نداشته باشد و اگر چه ناچار صاحب میشود
باز منع و اجتناب نمودن وی کفاره صغیره نمیشود مانند شنیدن آواز سازها اگر از متلذذ
شرابست **فصل** بدانکه صغیره با اصرار چند کبیره میشود از جمله اسباب اصرار مواظبت بر آن
نمودن است حضرت امام جعفر صادق ع فرموده اند صغیرها نباشند با اصرار و کبیرها نباشد با استغفار
و مثال این قطرهای آبیست که بر روی سنگی چکد و در آن اثر کند و آن قدر آب اگر یکدفعه
بر آن بریزد اثری نخواهد کرد و حضرت امام محمد باقر ع در آیه لم یصروا علی ما فعلوا و هم یعلمون

یعنی اصرار میکردند بر انچه میکردند و ایشان عالم بودند فرمودند اصرار انست که گناهی بکند
و استغفار نکند و در خاطر توبه نگذراند و اصرار اینست و از جمله اسباب اینست که گناه را
کم بشمارد زیرا که هر چیز را بنده معظم میشمرد در نزد خدا صغیر است و هر چیز را بنده صغیر میشمرد
در نزد خدا عظیم است از برای انکه عظیم شمردن گناه از راه تعب قلب و کراهت ان میباشد که
و این مانع ان میشود که قلب مانوس شود بگناه و کم شمردن گناه از راه الفت بان میباشد و این
موجب انست که دل بسیار مانوس شود و انچه مطلوب انست که دل سیر طاقتها نورانی شود و انچه
مخفی بود است سیاه شدن انست بظلمت معصیتها و از برای اینست که انچه بغفلت واقع شود که
مواخذه ندارد و حضرت امام جعفر صادق ع فرمودند که حضرت پیغمبر ص فرمودند بپرهیزید
از گناهان حقیر که امرزیده نمیشود گفتند کدام است از گناهان حقیر فرمودند مردی گناه
میکند و میگوید خوشا حال من که جز این گناهی ندارم و فرمودند دوست ندارد خدای عز و جل
انکه هر گاه بنده جرم عظیمی کرده باشد طلب عفو از خدای عز و جل نماید و دشمن میدارد بنده را
که گناه را سهل شمارد و حضرت امام موسی کاظم ع فرمودند گناه بسیار را بسیار میشمرند
مبادا که از غرور و از ناامیدی استغفار نکنند و گناه کم را کم میشمرند مبادا که از غرور و غفلت
طلب عفو نکنند از برای انکه گناهان جمع میشود تا بسیار میشود و بترسید از خدا در پنهانی
تا انچه باید بجای اورده باید بجای اورده باشید و از جمله اسباب انست که خشنود باشد

باشد از صغیره و شکستگی نماید بان و قدرت بر انرا نعمتی شمارد و غفلت از ان سبب شقاوت
داند پس هر چند حلاوت معصیت در نزد بنده غالب میگردد صغیره کبیره میشود و تاثیر ان در سیه
ساختن دل عظیم تر میگردد زیرا که گناهان ممکن است و هر گاه بنده در انها بیفتد و ظفر یابد شیطان
شعف ناک بودن بنده بگناه پس سزاوار انست که در مصیبتی و ناامنی باشد بسبب غالب شدن
دشمن بر وی و بسبب دور شدن از درگاه خدا و نزدیک بان و از جمله اسباب انست که مهمل شمارد
ایمنی که خدای عز و جل گناه او را پنهان ساخته و تحمل نموده از وی و او را مهلت داده و نعمت
که خدای عز و جل از راه غضب مهلت میدهد و وامیگذارد تا گناه وی زیاد شود و گمان کند
که قدر و شد اشتن او بر معصیت عنایتیست از خدای عز و جل بوی و این از ان جهت که ایمن
باشد از مکر و عذاب خدا و جاهل باشد بفریفته شدن بخدا چنانچه خدای عز و جل فرموده
یقولون فی انفسهم لو لا یعذبنا الله بما نقول حسبهم جهنم یصلونها و بئس المصیر یعنی منافقان در دل
خود میگویند که چرا خدای عز و جل ما را عذاب نمیکند با انچه ما میگوییم بس است ایشان را جهنم که
بان سوخته شوند و بد جایگاهیست جهنم و از اسباب انست که ایشان بگناهی نمایند
و بعد از ان اظهار انرا کند یا در مجلسی دیگر ایشان بان نماید و این از برای انست که خدای عز و جل
بر وی پوشیده و او پرده خود را میدرد و دیگر انکه منشا ان میشود هر کسی که بشنود یا ببیند
رغبت بان کند و این در هنگامی است که ضم میشود بجنایتی که کرده مغلظ میشود و هر گاه ضم شود

ترغیب نمودن و حاشیه دیگری را بران و سرانجام دادن اسباب از برای عمل جنایت
چهار میشود و رسوا میکردد و این از برای ان است که در صفات حسنا و نعمتهای الهی
انست که جمیل را ظاهر میکرداند و قبیح را پنهان میکند و پرده دری نمینماید پس اظهار کردن کفران
نعمت حضرت امام رضا ع فرمودند که حضرت پیغمبر ص فرمودند هر که گناه خود را پنهان
کند برابر هفتاد حسنه میکند و هر که گناه خود را فاش کند هیچ کس اعانت وی نمیکند و
هر که پنهان کند گناهش امرزیده میشود و حضرت امام جعفر صادق ع فرمودند هر که نزد ما
اید و سوال از فقه و قران و تفسیر ان کند او را واکذارید و هر که بیاید و عیبی را که خدا
بروی پوشیده اظهار کند او را دور کردانید و از جمله اسباب انست که گناه کار دانشمند باشد که
و بوی اقتدا شود و هر گاه دانشمندی گناهی کند بجهتی که دیده شود کبیره میشود مثل انکه عالم
ابریشم محض و طلا بپوشد و مال شبهه ناک اخذ نماید و زبان غیبت عرض مردمان دراز
کند و مانند اینها و این گناهها بجهت انکه عالم بر انها اعانت کرده میشود و میمیرد و شر ان در عالم
باقی میماند و منتشر میکردد و خوشحال کسیکه هر گاه بمیرد گناهان وی با وی بمیرد پس
بر دانشمند دو وظیفه است یکی ترک گناهان و دیگری پنهان داشتن ان و همچنانکه گناه مضاعف
میشود باشکار کردن همچنین ثواب طاعتها مضاعف میشود و هر که متابعت ان کرده شود که
فصل در حدیث نبوی که مرویست هیچ روزی نیست که صبح طلوع کند و هیچ شبی نیست

که شفق غایب شود مگر انکه دو فرشته بجهار او از جواب بکند یکی را میدهند یکی میکوید
کاشکی این مردم افریده نمیشدند و دیگری میکوید هر گاه که افریده شدند کاشکی میدانستند
که از برای چه افریده شده اند پس اولی میکوید و هر گاه میدانستند که از برای چه افریده شده اند
کاشکی عمل میکردند بانچه دانسته اند پس دیگری میکوید هر گاه عمل نکرده اند بانچه دانسته اند
کاشکی توبه میکردند از انچه عمل کرده اند و حضرت امیر المومنین ع فرمودند خدا ممکن
که فاش باشد و حال انکه گناههای رسوا کننده معاصی و ایمن مباش در هیبت از انکه خدای
بتو برود هر حالتی که گناهان کرده باشی و حضرت امام محمد باقر ع فرمودند خدای عز و جل
حکم کرده حکم واجبی که سلب نماید نعمتی را که بر بنده داده مگر انکه گناهی کرده باشد که
بان مستحق عقوبت شده باشد و فرمودند هیچ چیزی فاسدتر نیست بر دل پیش از گناه بدرستیکه
دل مرتکب گناه میشود و همیشه بر ان حالت میباشد تا غالب میشود بر دل و بالای ان باز
میشود و فرمودند بدرستیکه بنده گناهی میکند پس روزی از وی دور میکردد و حضرت
امام جعفر صادق ع فرمودند که گناه باش هیچ رگی مضطرب نمیشود و هیچکس درد سر نمی اید
درد سر نمیکند و مرض هم نمیرساند مگر بسبب گناهی و اینست در قران مجید و ما اصابکم
من مصیبة فبما کسبت ایدیکم و یعفو عن کثیر یعنی انچه بشما میرسد از مصیبت بسبب گناهی است که
خود کرده اید و از بسیاری از گناهان خدای عز و جل عفو میکند و انحضرت فرمودند که

اینها را خدای عزوجل عفو میکند پیش از آنکه مواخذه بآن میکند فرمودند که مردی گناهی
میکند و از نماز شب محروم میشود و تاثیر عمل بد در صاحبش زودتر از تاثیر کارد است در
گوشت و فرمودند خدای عزوجل میفرمایند هرگاه بنده خواهش خود را بر طاعت من
اختیار نماید ادنی کاری که با وی میکنم آنست که از لذت مناجات خود او را محروم میسازم و
فرمودند هرگاه قصد گناهی میکند باید که نکند زیرا که چه بسیار میباشد که بنده گناهی میکند و
خدای عزوجل او را می بیند و میگوید بعزت و جلال خود قسم که هرگز بعد از این ترا نخواهم آمرزید
و حضرت امام موسی کاظم علیه السلام فرمودند بر خدای عزوجل لازم است که هرگاه در خانه
معصیتی شود آنرا خراب سازد تا آفتاب بران بتابد و آنرا پاک گرداند و حضرت پیغمبر ص فرمودند
بدرستیکه بنده بسبب گناهی صد سال محبوس میشود و نظر میکند بازواج خود که در بهشت تنعم
میکنند و شخصی در حضور حضرت امیر المؤمنین سلام الله علیه گفت استغفر الله آنحضرت فرمودند
مادرت بر تو بگرید آیا میدانی استغفار کدام است بدرستیکه استغفار مرتبه مقربان است و شش معنی
دارد اول پشیمان شدن بر گذشته دوم عزم داشتن بر ترک عود بآن سیم ادا کردن بمردمان
حقهای ایشان را تا ملاقات کنی با خدا در حالتیکه ساده باشی و هیچ گناهی بر تو نمانده باشد
چهارم قصد کردن باداء هر واجبی که ضایع ساخته باشی و اداء حق آن بنمائی پنجم قصد کردن
بگوشتی که بر حرام روئیده باشد و گداختن آن بغم و اندوه تا پوست باستخوان چسبد و گ[illegible]

و در میانه گوشت تازه بروید ششم الم طاعت را بچشد چنانچه لذت معصیت را
بآن چشانیده و بعد از اینها باین شش بگو استغفر الله و فرمودند ترک گناه آسان تر از طلب توبه است
و بسا شهوت ساعتی که موجب حزن طولانی شود و مرگ دنیا را رسوا کرده و از برای هیچ عاقلی خوشی
نگذاشته **فصل** و در مصباح الشریعه از حضرت امام جعفر صادق ع مرویست که توبه
رشته خداوند و عنایت اوست و ناچار است از برای بنده از مداومت نمودن بر توبه
در هر حالی و هر طایفه از مردم توبه دارند توبه پیغمبران از اضطراب درونی باطن است و توبه
اولیا از خاطرهائیست که تازه بتازه در دل خطور کند و توبه برگزیدگان از نفس کشیدن بخوشی است و توبه
خاصان از مشغول شدن بغیر خداست و توبه عوام از گناهانست و هر یک از ایشان را معرفت و دانشیست
در اصل توبه و انتهای او و شرح این دور و دراز است اما توبه عوام آنست که باطن خود را بشوید
خود را از گناهان باب حسرت و اعتراف بجنایت در تمامی عمر و اعتقاد پشیمانی بر گذشته و خوف
بر باقی مانده عمر و گناهان خود را صغیر شمرده مبادا او را بکاهلی بکشاند و همیشه گریان بوده باشد و
و تاسف بخورد بر اینچه از طاعت خدا فوت شده و حبس کند نفس خود را از شهوتها و بخدا استغاثه
نماید تا محافظت کند او را بر وفا کردن بتوبه و معصوم دارد او را از عود بگناه و در میدان جهاد
و عبادت نفس خود را ریاضت فرماید و اینچه از واجبات از وی فوت شده قضا کند و رد مظلمها
بکند و از هم نشینان بد کناره کند و شب را بر بیخوابی بکشاند و روز را بتشنگی که تمام است

اندوه نداشتن و همیشه در فکر عاقبت باشد و از خدای عز و جل استعانت نماید در حالتیکه سوال کند
از خدا استقامت دادن در خوشی و ناخوشی و در وقت محنت و بلا ثابت قدم باشد تا اندر صحیح توبه
کنند کان تنقلب نکنی و اگر اینها امثال پاك شدن از گناهان و یاد شدن عمل و بلند کردن درجات
خدای عز و جل فرموده فلیعلمن الله الذین صدقوا و لیعلمن الکاذبین یعنی امتحان نمود جماعتی را که پیشتر
بودند تا راست گو و دروغ گو را خدا بشناسد و حال ایشان ظاهر کردد **باب دوم** در بیان آنچه سبب
ورا کیاست خدای عز و جل در قرآن مجید فرموده و نضع الموازین القسط لیوم القیامة فلا تظلم نفس شیئا
ان کان مثقال حبة من خردل اتینا بها و کفی بنا حاسبین یعنی از برای روز قیامت میزانها وضع خواهیم
کرد تا بر هیچ نفسی ستمی نشده باشد و اگر هم وزن دانه از خردل که مثلست در کوچکی عملی کرده باشد انرا
حاضر خواهیم کرد و ما از برای حساب کردن کافیم و فرموده و وضع الکتاب فتری المجرمین مشفقین مما فیه
و یقولون یا ویلتنا ما لهذا الکتاب لا یغادر صغیرة و لا کبیرة الا احصاها و وجدوا ما عملوا حاضرا و لا یظلم
ربك احدا یعنی در قیامت نامه عملها وضع شده و کنهکاران را می بینی که ترسان خواهند بود از انچه عمل
کرده اند و خواهند گفت ای عجبست از این کتاب که هیچ صغیره و کبیره را وا نگذاشته مگر اینکه ضبط نموده
کرده و انچه کرده اند حاضر خواهند یافت و ستم نخواهند کرد خدای بر احدی و فرموده یوم
یبعثهم الله جمیعا فینبئهم بما عملوا احصاه الله و نسوه و الله علی کل شیء قدیر یعنی روزی که خدای
عز و جل مردمان را مبعوث خواهد ساخت و آگاه خواهد کرد ایشان را با انچه کرده اند و خدای عز و جل

عز و جل فرموده هر چه را کرده اند ضبط نموده ایشان فراموش کرده اند و خدا بر هر چیزی قادر است
و فرموده یومئذ یصدر الناس اشتاتا لیروا اعمالهم فمن یعمل مثقال ذرة خیرا یره و من یعمل مثقال
ذرة شرا یره یعنی در روز قیامت مردمان محشور خواهند شد پراکنده و عملهای ایشان دیده
شود پس هر که هم وزن ذره عمل خوب بکند انرا خواهد دید و هر که هم وزن ذره عمل بدی بکند
انرا خواهد دید و فرموده یوم تجد کل نفس ما عملت من خیر محضرا و ما عملت من سوء تود لو ان
بینها و بینه امدا بعیدا یعنی روزی که هر نفسی انچه را کرده حاضر خواهد یافت و هر عمل بدی
که کرده ارزو خواهد کرد که میان ان و میان عملش دوری بسیاری باشد و فرموده و اعلموا
ان الله یعلم ما فی انفسکم فاحذروه یعنی بدانید که خدا تعالی میداند انچه در دلهای شماست پس
از وی بترسید و در میان مردمان صاحبان معرفت ببصیرت باطن دانسته اند که خدای
عز و جل در پل صراط مترصد ایشان است و با ایشان در حساب مناقشه خواهد شد
مطالبه کرده خواهد شد بهم وزن ذره که در خاطرها گذرانیده یا بدیدها دیده اند
و یقین شده که چیزی ایشان را از این خطرها نجات نخواهد داد مگر حساب خود را کردن
و ملاحظه احوال خود نمودن و در نفسها و حرکتها از نفس باز خواست نمودن و در خاطرها
و ملاحظه لحظها حساب انرا کردن و هر کسی حساب خود را بکند پیش از انکه حساب او را بکنند
در قیامت حساب ان سبك و در وقت سوال جوابش حاضر و بازگشت و محل ارامش

ان بخوبی خواهد بود و هر کس که حساب خود را نکند حسرتهای ان دایمی خواهد بود و ایستادن
ان در عرصات قیامت بطول خواهد انجامید و گناهانش او را بخواری و فضیحت خواهد کشانید
و حضرت امام جعفر صادق ع فرمودند هرگاه احدی از شما خواسته باشد که هیچ چیز از خدا
نطلبد مگر انکه بوی عطا کند باید که از همه مردمان مایوس باشد و امید بهیچ چیز نداشته باشد
مگر بخدا و هرگاه خدای عز و جل این را از دل وی بیابد هیچ چیز را سوال نمیکند مگر انکه بوی
عطا میکند پس حساب خود را بکنید پیش از انکه حساب شما کرده شود از برای انکه قیامت را پنجاه
موقف خواهد بود و در هر موقفی بقدر هزار سال توقف خواهد شد بعد از ان این را
تلاوت فرمودند فی یوم کان مقداره خمسین الف سنة و در این حدیث مفزع ساختن
بر امر یاس از مردم و امید بخدا داشتن و این تفریع دلالت میکند بر انکه ادمی در اکثر کارها
امید بمردم دارد نه بخدا و از این معنی غافل میباشد و دلالت میکند بر انکه اکثر محاسبه نفس باید بر گردد
و ذکر کردن وقوف در مواقف قیامت بعد از امر بمحاسبه دلالت میکند بر انکه وقوفها در انها
از برای حسابست پس هر که در دنیا در روز حساب خود را بکند در ان روز محتاج بان
نخواهد بود و خدای عز و جل فرموده و لتنظر نفس ما قدمت لغد یعنی باید که هر نفسی نظر کند
در انچه پیش فرستاده از برای فردای قیامت و در حدیث وارد شده سزاوار انست که عاقل
غافل چهار ساعت باشد یکی از انها ساعتیست که در ان حساب نفس خود کند و در مصباح

و در مصباح الشریعه از حضرت امام جعفر صادق ع مرویست که فرمودند اگر از برای حساب هیچ
هولی نباشد سوی حیای عرض بر خدا و رسوائی پرده دری بر مخفیات سزاوار است از برای
ادمی که از سر کوهها پایین نیاید و در ابادانی ماوی نکند و اب نخورد و خواب نکند مگر از راه
اضطراری که نزدیک بهلاک باشد و این چنین میکند کسیکه در هر نفس قیامت را ببیند با
با هولها و شدتها و معاینه میکند بدل ایستادن در برابر خدا را در ان زمان و بطریق محاسبه نفس خود
میکند که گویا بعرصات قیامت خوانده شود و در ان بحثها سوال کرده شود و خدای عز و جل فرموده
و ان کان مثقال حبة من خردل اتینا بها و کفی بنا حاسبین **فصل** معنی محاسبه انست که ادمی
مطالبه کند از خود واجبات و اکر عمر را راس المال است پس اگر ادای انها چنانچه باید نموده باشد
شکر خدای عز و جل را بجا اورد و ترغیب نماید نفس را بمثل ان و اگر انها را در اول وقت ساخته باشد
مطالبه کند از نفس قضای انها را و اگر ناقص ادا نموده باشد تکلیف کند نفس را که جبر نقصان
انها را بکند و اگر مرتکب معصیتی شده باشد مشغول شود بعتاب نفس و بعذاب کردن و معاقب
ساختن ان و استغفار نماید از نفس انچه بان تدارک تقصیرات تواند شد چنانچه تاجر با شریک خود
میکند و چنانچه در حساب دنیا تفتیش میکند از حبه و قیراط و محافظت مینماید بر لحظات کم و زیاد که
نادر هیچ چیز مغبون نباشد و سزاوار انست که بپرهیز کند از مکرهای عظیم نفس زیرا که ان فریب
دهنده و تلبیس کننده و مکر نماینده است پس اول مطالبه کند از وی تصحیح جواب دادن از جمیع

دیران دور کشته و متکفل حساب خود شود آنچه را دیگری در روز قیامت متولی آن خواهد
شد و همچنین مطالبه نماید از نگاه کردن بلکه از خاطرها و فکرها و ایستادن و نشستن و خوردن
و آشامیدن و خوابیدن حتی از ساکت شدن که چرا ساکت شده و از آرامیدن که چرا آرمیده شده
و هرگاه بداند مجموع آنچه را بر نفس واجبست و جزم شود در نزد وی قدری که ادای حق آن را
نموده آنقدر از برای آن حساب خواهد بود و باقی که اتیان بآن ننموده ظاهر میشود پس آن را ثبت
کند بر صحیفه قلب بنویسد چنانچه باقی شریک را بر دل تخته مینویسد و بر نفس قرض زاد بست
که ممکنست استیفای قرض از آن نمودن بعضی را تاوان کشیدن و ضامن شدن و بعضی را
برد عین آن و بعضی را بعقوبت و فرمودن بران و همچنین از آنچه ممکن نیست مگر بعد از تحقیق
حساب و تمیز باقی که واجبست بر آن و هرگاه این مشخص شده مشغول شود بعد از آن بمطالبه و
استیفاء حضرت امام موسی کاظم ع فرمودند از ما نیست هر که هر روز حساب خود را نکند
پس اگر حسنه کرده باشد از خدا طلب زیادتی بکند و اگر سیئه کرده باشد طلب آمرزش بکند
و توبه نماید و حضرت امام محمد باقر ع فرمودند که باید مردم فریب تو را ندهند زیرا که کار با تو
خواهد بود نه با ایشان و روزگار خود را طی مکن باین و آن زیرا که با تو کسی هست که حفظ عمل
تو را میکند پس نیکی بکن زیرا که ندیده ام چیزی را که تدارک نمودن آن بهتر باشد و طلب آمرزش
کردن آن زودتر باشد از حسنه تازه از برای گناه قدیم و حضرت امام جعفر صادق ع فرمودند

فرمودند که مردی بخدمت حضرت پیغمبر ص آمد و گفت یا رسول الله وصیت کن مرا فرمودند
آیا تو قبول میکنی اگر ترا وصیت کنم و این سخن را سه مرتبه فرمودند و در هر مرتبه آن مرد میگفت
بلی یا رسول الله ص پس حضرت فرمودند وصیت میکنم ترا که هرگاه اراده امری کنی تامل
در عاقبت آن بکن اگر موجب نجات دانی امضا کن و اگر باعث هلاک دانی آن را بازایست
و این وصیت از جمله محاسبه نفس است بلکه اصل در محاسبه همین است **فصل** سزاوار
از برای بنده آنست که مراقبه نفس خود را در وقت کارها بکند و بدیده دوربینی ملاحظه
آنها را بکند زیرا اگر نفس هرگاه واگذاشته شود سرکشی و فاسد میشود بعد از آن ملاحظه
خدای عز و جل و هر حرکتی و سکونی بکند و این بآن میشود که بداند که خدای عز و جل بر پنهانها
مطلع و بر پنهانها دانا است و ملاحظه عملهای بندگان را مینماید و مسلطست بر هر نفسی هرچه
کرده باشد و اسرار قلب در حق خدا ظاهر است همچنانکه ظاهر پوست از برای مردم ظاهر است
و پیدا است بلکه از برای خدا از این واضح تر است خدای عز و جل فرموده الم یعلم بان الله یری
یعنی آیا ندانسته که خدا می بیند و فرموده ان الله کان علیکم رقیبا یعنی بدرستیکه خدا بر شما
مطلع است و حضرت پیغمبر ص فرمودند احسان آنست که خدا را بپرستی چنانچه گویا او را می بینی
اگر تو او را نمی بینی او ترا می بیند حکایت شده که زلیخا وقتی که با یوسف خلوت کرد ایستاد و روی
بت خود را پوشید پس یوسف گفت چه حالتست ترا آیا از ملاحظه جمادی شرم میکنی و از

ملاحظه پادشاه مجازی شرم میکنی و در حدیث قدسی وارد شده که این نیست که ساکن
بهشت عدن میشوند کسانیکه هرگاه قصد معصیت میکنند متذکر عظمت من میشوند و ملاحظه
و امتناع مینمایند و کسانیکه پشتهای ایشان از ترس من منحنی شده بحق عزت و بزرگواری خودم قسم میخورم
که قصد عذاب مردم روی زمین را میکنم پس هرگاه نظر کردم بقومیکه گرسنگی و تشنگی را از برای
من روزه داشته اند عذاب را از مردم میگردانم و این معرفت هرگاه یقین شود یعنی خالی
از شک باشد و بعد از آن بر قلب مستولی شود دل را بنزدیك خود میکشد و جوارح را
انوار بر ملاحظه و مراعات جانب کسی که بر وی مطلعست و تمامی همت را صرف آن میکند و مراقبه
صاحبان یقین دو درجه دارد یکی مراقبه مقربانست و این ملاحظه تعظیم و جلالست و آن
عبارتست از آنکه دل مستغرق ملاحظه آن عظمت باشد و در تحت هیبت آن شکسته و منقاد
باشد و گنجایش التفات بغیر نداشته باشد و این کسی است که همت آن یك همت شده باشد
و خدای عز و جل سایر همتهای وی را کفایت نموده باشد دوم مراقبه پرهیزکارانست که اصحاب
یمین اند و ایشان قومیند که یقین اطلاع خدا بر ظاهرها و باطنها بر ایشان غالب است اما ملاحظه
جلال و جلال حق ایشان را مدهوش نساخته بلکه دلهای ایشان بر حد اعتدالست و وسعت
التفات باحوال و اعمال و ملاحظه آنها میدارد و حیا از خدا بر ایشان غالب گردیده و اقدام
بر طاعت و امتناع از معصیت میکنند مکر بعد از توقف و تأمل از هر چه موجب رسوائی

رسوائی باشد در قیامت امتناع مینماید زیرا که خدا را بر خود مطلع می یابد و محتاج
نمیباشد بانتظار قیامت و هرگز آدمی خالی نمیباشد از آنکه یا در طاعت و یا در معصیت و یا در مباح
و مراقبت در طاعت باخلاص و اکمال و مراعات و حراست آن از آفات و مراقبت در معصیت بتوبه
و پشیمان و کنده شدن و حیا داشتن و مشغول بکفاره آن شدنست و مراقبت در مباح مراعات
ادب باینکه رو بقبله بنشیند و بر دست راست بخوابد در حالیکه رو بقبله باشد و امثال
اینها و تمامی اینها داخلست در مراقبه و از جمله مراقبه در مباح در نعمت مشاهده منعم نمودنست
و شکر نعمت کردن و صبر بر بلا نمودن زیرا که هر یك از اینها را حد و حدود بسیار است و
چاره نیست از مراعات اینها و از این بود که بر مراقبه خدا تعالی میفرماید و من یتعد حدود الله
فقد ظلم نفسه یعنی هر که از حدود خدا تجاوز نماید ستم بر خود کرده **باب سیم** در تفکر و تدبر است
خدای عز و جل فرموده و یتفکرون فی خلق السموات و الارض ربنا ما خلقت هذا باطلا یعنی
تفکر میکنند در آفرینش آسمانها و زمین در حالیکه میگویند خداوندا این را باطل نیافریدی
و فرموده افلا یتدبرون القرآن ام علی قلوب اقفالها یعنی آیا تأمل در قرآن نمیکنند یا آنکه قفلها
بر دلهای ایشانست و حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمودند تفکر یکساعت بهتر است از
عبادت یکسال و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمودند تفکر دعوت میکند بر نیکی و عمل بآن کردن
و نیز فرمودند آگاه باش تفکر دل خود را و دور کن پهلوی خود در شب از بستر خواب و از خدا

پرهیز کنی و حضرت امام جعفر صادق ع فرمودند بهترین عبادتها مداومت نمودن است
بر فکر در خدا و در قدرت او و مراد آنحضرت از تفکر در خدا تفکر در ذات خدا نیست
از برای آنکه منع از این شده زیرا که موجب حیرت و وحشت و اضطراب عقل است بلکه
مراد از این نظر کردنست بافعال خدا و عجایب صنع و بدایع امر او در مخلوقات دنیا
که اینها دلالت بر بزرگواری و عظمت و تقدس و علو او میکند و دلالت میکند بر کمال
علم و حکمت او و بر جاری بودن مشیت و قدرت و احاطه او بر اشیاء و معیت او با اینها و این
تفکر صاحبان عقلست چنانچه حق تعالی فرموده است ان فی خلق السموات والارض واختلاف اللیل
والنهار لایات لاولی الالباب الذین یذکرون الله قیاما و قعودا و علی جنوبهم و یتفکرون فی
خلق السموات والارض ربنا ما خلقت هذا باطلا سبحانک فقنا عذاب النار یعنی در آفرینش
آسمانها و زمین و آمد شدن شب و روز در عقب یکدیگر آیات محکمی است از برای صاحبان عقل
آنکسانیکه در حالت ایستادن و نشستن و در حالتیکه بر پهلوها غلطند ذکر خدا میکنند
و تفکر در آفریدن آسمانها و زمین مینمایند در حالتیکه میگویند خداوندا این را باطل نیافریدی
و منزهی از آفریدن باطل پس ما را از آتش جهنم نگاه دار و در بسیاری از مواضع قرآن
فرموده که اینها آیاتند و اینها از برای صاحبان علم و صاحبان فکر است در خدا و قدرت او و نه
در ذات او و در حدیث مشهور از حضرت پیغمبر مرویست که تفکر در نعمتهای خدا بکنید و تفکر

و تفکر در ذات خدا مکنید که قدرت بر این ندارید و حضرت امام محمد باقر ع فرمودند که بپرهیزید
از اینکه تفکر در ذات خدا کنید اما اگر خواسته باشید که نظر در عظمت او بکنید نظر کنید بعظمت
خلق او و حضرت امام جعفر صادق ع فرمودند هر که نظر در ذات خدا کند که چون است
هلاک میشود و اما تفکری که بر نیکی و عمل بر نیکی دعوت میکند اعم از اینست از برای
آنکه شامل تفکر در حسنات و سیئات نیز هست زیرا که هر گاه بنده تفکر در حسنات
خود کند که آیا تمام است یا ناقص موافق سنت است یا مخالف آن خالص است از شرک و شک
یا مشوب گشته باینها البته این فکر دعوت میکند باصلاح آنها و تدارک خللی که در آنها
واقع شده باشد و همچنین هر گاه تفکر کند در سیئات خود و آنچه بر آن مترتب میشود که
از عقوبات و دور شدن از خدا دعوت میکند او را بباز ایستادن از آنها و تدارک
آنچه را که کرده بتوبه و پشیمانی و هر گاه تفکر کند در صفات و افعال خدا از لطفی که نسبت ببندگان
نموده و احسانی که با ایشان کرده و نعمتهای بیحد و شفقتهای بی پایان و تکلیف باندک طاقت
و از برای عمل قلیل وعده ثواب جزیل فرموده و مسخر ساختن آنچه در آسمانها و زمین و هر چه
در میان آنهاست و امثال این نوع فکر البته دعوت میکند او را بخوبیها و عمل بآنها و رغبت
در طاعت و باز ایستادن از معصیت و این تفکر متوسطانست و اشاره باین شده در قول
حضرت امام رضا ع که فرموده اند عبادت بسیار نماز کردن و روزه داشتن نیست بلکه

عبادت نکوتر از حدا کردنست و از حضرت امام جعفر صادق ع پرسیدند از اینکه مردم
روایت میکنند که تفکر یک ساعت بهتر است از ایستادن یک شب بعبادت اما چگونه تفکر
کنم فرمودند بخرابه یا خانه که میگذری بگو کجا رفتند ساکنان تو چه شدند بنا کنندگان
تو چرا چیزی نمیگوئی که بکجا رفتند و این نوع تفکر که حدیث نبوی ص باین تفسیر شده در
فضیلت و امتیاز در تفکر اوست و شاید حدیث نبوی اعم از این باشد تحقیق آنحضرت
باینجهت فرموده اند بقدر مرتبه مخاطب باشد از برای تفکر هر کسی بقدر فهم و رتبه او میباشد
مؤلف حقایق گوید تفصیل مجاری فکرها را در کتاب علم الیقین ایراد کرده ام که اراده آن
داشته باشد بکتاب مذکور رجوع کند **فصل** در مصباح از حضرت امام جعفر صادق ع
روایت شده که فرمودند عبرت بگیر یاد از آنچه در دنیا گذشته اما یکی باقی مانده و اما کسی
در آن باقیست از شر و خیر و فقر و غنی و دوست و دشمن و آینده دنیا بگذشته شبیه
تر است از آب بآب حضرت پیغمبر ص فرمودند کافیست مرگ از برای وعظ کردن و عقل در راه
نمودن و تقوی در توشه بودن و عبادت و مشغول شدن بخدای عز و جل در مونس بودن
و قرآن در بیان کردن حضرت پیغمبر ص فرمودند باقی نمانده از دنیا مگر بلا و فتنه و هر که
نجات یافت نجات نیافت مگر بصدق التجا بخدا و حضرت نوح ع فرمودند دنیا را مانند
خانه یافتم که دو در داشته باشد از دری داخل شوی و از دری دیگر بیرون روی

روی و این حال برگزیده خداست پس چگونه خواهد بود حال کسیکه از دنیا باشد بنا
و میل بآن کرده باشد و عمر خود را در آبادی آن ضایع ساخته باشد و دین خود را در طلب
باطل کرده باشد و فکر آیینه حسنات و کفاره سیئات و روشنی دلها و وسعتی است از برای
مردم و رسانیده است بصلاح آخرت و اطلاع یافت بر عاقبتها و موجب زیادتی علم است
و خصلتی است که مثل آن عبادت خدا نشده حضرت پیغمبر ص فرمودند فکر یکساعت بهتر است
از عبادت یکسال و نمیرسد بمرتبه فکر مگر کسیکه خدای عز و جل تخصیص داده باشد او را بنور
توحید و معرفت **فصل** حضرت امام جعفر صادق ع فرموده ای فرزند آدم اگر دل تو را بخوری
بخوری سیر نمیشود و چشم تو اگر بقدر سوراخ سوزنی بر بالای آن گذاشته از پوشاند
که باین دو باطن آسمانها و زمین را بدانی اگر راست میگوئی این آفتاب مخلوقیست از مخلوقات
خدا اگر قدرت داری که بسند نظر کنی بآن هم چنین خواهد بود که تو میگوئی و مراد آنحضرت از دل
پاره گوشتی است که دو گوشه دارد و معروفست و از برای اینست که از آنها مأکول تو دادند
و ظاهر است که باین باطن آسمانها و زمین را نمیتوان دانست هم چنانکه چشم نمیتوان
زیرا که این دو از عالم شهادتند و چون بآنها عالم غیب را نتوان دانست پس خطاب در این
حدیث مخصوص کسی است که از درجه حس و محسوس تجاوز ننموده باشد و اشاره بآن فقرات است
آنچه خدای عز و جل فرموده لهم قلوب لا یفقهون بها یعنی دلها دارند که بآن چیزی نفهمند انها

کسیکه از درجهٔ محسوسات تجاوز نموده باشد و بنظر عقل و معقول رسیده باشد که معانی ان
دلهای باطنی باشد و اشاره باین شده در ایة ان فی ذلک لذکری لمن کان له قلب یعنی که درین
تذکره ایست از برای کسیکه دلی داشته باشد که انبیا یعنی طایفه را میرسد که دلها باطن
اسمانها و زمین را نشناسند از برای انکه دلهای ایشان از عالم غیب است و از برای اینست
که خدای عز و جل در بسیاری مواضع از قران نظر در ملکوت نموده چنانچه فرموده
اولم ینظروا فی ملکوت السموات والارض وما خلق الله من شیء وان عسی ان یکون قد
اقترب اجلهم فبای حدیث بعده یؤمنون یعنی ایا نظر و تامل نمیکنند در باطن اسمانها
و زمین و انچه خدا افریده از چیزها و نظر نمیکنند درین که شاید که اجل ایشان رسیده
باشد و هرگاه باین قران ایمان نیاورند پس بچه چیز یعنی بعد از این ایمان خواهند اورد و
فرموده کذلک نری ابرهیم ملکوت السموات والارض ولیکون من الموقنین همچنین نمودیم
با براهیم باطن اسمانها و زمین را و از برای انکه از جملهٔ جماعت صاحبان یقین باشد دیگر
درین معنی وارد شده بلی بدل احاطه بذات خدا نمیتوان نمود همچنانکه بچشم ادراک ان
نمیتوان کرد بلکه بدل قدری از عظمت او را مطلع میتوان شد و بس **باب چهارم** در ذکر
مرگ و کوتاه کردانیدن ارزو ست خدای عز و جل فرموده کل نفس ذائقة الموت و انما
توفون اجورکم یوم القیمة فمن زحزح عن النار و ادخل الجنة فقد فاز وما الحیوة الدنیا

الا متاع الغرور یعنی هر نفسی مرگ را میچشد و اجرهای شما در قیامت تمام و کمال بشما
خواهد رسید و هر کسی که از جهنم دور کرده شود داخل بهشت میشود رستگار خواهد بود
و نیست حیوة دنیا مگر متاع فریب و حضرت پیغمبر ص فرمودند بسیار یاد کنید ذکر شکننده
لذتها را پرسیدند یا رسول الله ان چیست فرمودند مرگ و هیچ بنده که در خوشی
و وسعت باشد چنانچه باید یاد مرگ نکند مگر انکه دنیا بر وی تنگ شده باشد
و در تنگی و شدت یاد ان نکرده مگر انکه بر وی وسیع گردیده و فرمودند مرگ
کفاره ایست از برای هر مسلمانی و فرمودند تحفهٔ مؤمن مرگ است و فرمودند مرگ امده است
مرگ امده است اگاه باشید که چاره از ان نیست امده است مرگ با انچه در انست
امده است بخوشی و راحت و باز جوع فرمودن خوبی تسویه بهشت عالی و این از
برای مردم اخرتست که همیشه از برای ان سعی نموده اند و رغبت بان داشته اند و فرمودند
در یابید که را حب خدا و سعادت مرگ در برابر چشمها می امد و اگر از ذوها بر پی رسیده
و هرگاه در یابید که را حب شیطان و شقاوت از ذوها در برابر چشمها می اید مرگ
بر پی سر میرود و پرسیدند که از مؤمنان کیست که زیرک تر است فرمودند کسیکه مرگ را
بیشتر یاد میکند و استعداد ان بیشتر میکند و حضرت امیر المؤمنین ع فرمودند هر که
وعده از عمر خود میشمرد مرگ را در حرمت که باید نداشته و هیچ بنده از ذوها طول

مگر آنکه عمل بد میکند و آنحضرت فرمودند اگر ببیند بنده اجل خود را و سرعت نمودن آن را
هر آینه دشمن خواهد داشت عملی را که مشغول بطلب دنیا باشد و شیخ طوسی از حضرت امام
محمد باقر ع گفت که حدیث کن بر ابو الخیری که از آن نفخ سوم فرمودند بسیار ذکر
مرگ بکن زیرا که هیچ آدمی ذکر او را بسیار نمیکند مگر آنکه زاهد میشود در دنیا و حضرت
امام جعفر صادق ع فرمودند هرگاه جنازه را برداری تصور کن که گویا ترا برداشته
اند و گویا از خدا سوال کرده که بازگشت نمائی بدنیا و خدای عز و جل ترا رجوع
فرموده باشد پس ملاحظه کن که چه عملها از سر خواهی گرفت و بعد از آن فرمودند که
عجب است از قومی که اول ایشان و آخر ایشان محبوس شده باشند و ندای کوچ کردن بگوش
ایشان رسیده باشد و مع هذا مشغول بلهو و لعب باشند و فرمودند خدای عز و جل
نیافریده است یقینی را که شکی در آن نباشد و نهایت شباهت داشته باشد بشکی
که یقین در آن نباشد مانند مرگ و در مصباح الشریعه از حضرت امام جعفر ع مرویست
که فرمودند ذکر مرگ شهوتها را در نفس می میراند و درختهای غفلت را از بیخ
میکند و دل را بوعدهای خدا قوی میگرداند و طبع را نازک میسازد و علمهای هوا را میشکند
و آتش حرص را فرو مینشاند و دنیا را در نظر حقیر میگرداند و اینست معنی آنچه حضرت پیغمبر
فرمودند که یکساعت بهتر است از عبادت یکسال و این در وقتی است که طنابهای

که طنابهای خیمه دنیا را بگشاید و بآخرت بربندد و شک ندارد در نازل شدن رحمت
بر کسیکه یاد مرگ کند باین وصف که مذکور شد و چنین نیست در کسیکه عبرت نگیرد برای
قلت تدبیر و کثرت عجز و طول مقام در قبر و حیرت در قیامت حضرت پیغمبر ص فرمودند
بسیار یاد کنید شکننده لذتها را بعد از آن تمام حدیث را چنانکه گذشت ایراد نموده‌اند
و فرمودند مرگ اول منزلیست از منازل دنیا پس خوشحال کسیکه اکرام کرده شود در وقت
اول آخرت و خوشحال کسیکه در آخر منازل دنیا مشایعت خوبی از مرگ بکند و مرگ نزدیک
ترین چیزهاست بفرزند آدم اما او را دور میشمرد و چه چیز ضعیف است که آدمی بر نفس خود دارد و
چه ضعیف است از راه خلقت و مرگ نجاتیست از برای مخلصان و هلاکتیست از برای گناهکاران
و از برای اینست که مشتاقند مشتاقان و کراهت دارند گناهکاران حضرت پیغمبر ص فرمودند
هر که محبت دارد بلقای خدا خدای عز و جل محبت میدارد بلقای او و هر که کراهت داشته باشد
از لقای خدا خدای عز و جل کراهت میدارد از لقای او **فصل** بدانکه مردم بر سه قسمند
یا کسی است که حریص است بر دنیا و منهمک در آن شده و محبت شهوتها دارد و یا توبه
کننده ایست که کار را از سر گرفته و باعادت نیست که بنهایت رسیده اما حریص بر دنیا
یاد مرگ نمیکند و اگر یاد آن کند از برای آن یاد میکند که تاسف بر دنیا بخورد و مشغول
مذمت مرگ شده از آن فرار نماید و اینها آن کسانند که خدای عز و جل در شان ایشان فرمود

قل ان الموت الذی تفرون منه فانه ملاقیکم ثم تردون الی عالم الغیب والشهادة فینبئکم بما
کنتم تعملون یعنی بگوی ای محمد که آن مرگی که میگریزید ازو بشما بر خواهد خورد و بعد از آن بر خواهند
گردانید شما را بسوی خدای که عالم است بغیب و شهادت و خدای عزوجل آگاه خواهد ساخت
شما را بانچه میکنید و این چنین کسی بیاد مرگ از خدا دور میگرداند مگر آنکه از یاد مرگ
استفاده آن نماید که از دنیا پهلو تهی کند و عیش بر وی منغص گردد و صافی لذتها
بر وی مکدر شود اما توبه کننده ذکر مرگ را بسیار میکند تا خوف و هیبتی در دل او
پیدا شود و وفا کند بتمامی توبه و بسیار باشد که از مرگ کراهت داشته باشد از بیم
آنکه مبادا پیش از تمامی توبه و اصلاح زاد آخرت او را مرگ دریابد و این چنین کسی معذور است
در کراهت داشتن و این داخل در تحت قول حضرت پیغمبر نیست که فرمودند هر که
کراهت از لقای خدا دارد خدا کراهت از لقای وی دارد از برای آنکه چنین کسی
کراهت از موت و لقای خدا ندارد بلکه از فوت لقای خدا میترسد از راه قصور و
تقصیر و این مانند کسی است که لقای محبوب را تاخیر نماید از برای آنکه مستعد ملاقات
کراهت دارد و علامتش آنست که همیشه استعداد کند و شغلی بغیر آن نداشته باشد
والا ملحق خواهد شد بکسی که حریص در دنیا باشد و اما عارف همیشه در یاد مرگ میباشد
از برای آنکه وعده گاه لقای محبوب است و محب وعده لقای محبوب را فراموش نمیکند هرگز

بلکه در غالب اوقات مرگ را دیر میشمارد و خواهش آمدن آن میدارد تا از دار عاصیان خلاص شود
و بجوار رب العالمین منتقل شود و عالی رتبه تر از این دو کسی است که کار خود را بخدای خود
واگذارد و از برای خود نه مرگ را طلب کند و نه حیات را بلکه محبوب ترین چیزها در نزد وی
آنست که در نزد صاحبش محبوب تر است و این چنین کسی از راه فرط محبت و اخلاص بمرتبه تسلیم و رضا
منتهی شده **فصل** بدانکه مرگ هولناک است و خطر آن عظیم است و غفلت مردم از آن از راه قلت فکر
و کم یاد کردن است و هر کسی که یاد میکند بدل فارغی یاد نمیکند بلکه دل او مشغول شهوتهای دنیا
میباشد و یاد مرگ در آن نفعی نمی بخشد پس طریقش آنست که دل را فارغ گرداند از هر چیزی بغیر
یاد مرگ که در پیش روی اوست و مانند کسیکه اراده سفر بیابان هولناکی یا کشتی
دارد زیرا که چنین کسی فکری دیگر ندارد و هر گاه مباشر یاد مرگ شود نزدیک میشود که اثری در
قلب بکند و در آن وقت فرح و سرور او بدنیا کم میشود و دل شکسته میشود و بهترین راهها
آنست که همسالهای خود را که فوت شده اند بسیار یاد کند و متذکر شود مرگ ایشان را و دفن
ایشان را در زیر خاک و متذکر صورتهای ایشان شود که در ایام منصبها و احوالها چگونه بودند
و چون در قبر اجزای ایشان از هم پاشیده و چون زنان ایشان شوهر دیگر کرده و فرزندان ایشان را یتیم
ضایع کرده اند و مسجدها و مجلسها از ایشان خالی شده و اثرهای ایشان منقطع گردیده
ایشان موحشی شده و هر گاه یک یک از ایشان را متذکر شود و تفصیل نماید در دل حال هر یک

و کیفیت زندگی او را و صورت او را بخیال در آورد و چندانکه شود نشاط و لذت او را
و امیدوار بعیش و زندگانی و فراموش کردن وی و فریب خوردن سرانجام قبایح و صل کردن
بقوت و جوانی و رغبت داشتن بخنده و لهو و غافل بودن از آنچه در پیش روی بوده از
مرگ سریع و هلاکت معجل را و آنکه بیشتر بچه کیفیت تردد مینمودند و الحال پاها و مفصلهای
آن از هم پاشیده و چون حکایت میکرد و الحال کرم زبان او را خورده و چون خنده میکرد
و الحال خاک دندانهای او را خورده و آنکه چه تدبیرها از برای خود میکرد تا ده سال
بآن محتاج شود در حال آنکه تا مرگش بیش از یکماه نمانده بود و غافل بود از آنکه از برای چیز
شده تا آنکه مرگ بوی وارد شد در وقتیکه گمان نداشت و صورت ملک الموت از برای وی
ظاهر شد و ندای بهشت یا جهنم بگوش آن رسید پس در آن وقت نظری بخود میکند که آن
نیز مثل دیگرهاست و غفلت وی مانند غفلت آنهاست و سعادتمند کسی است که بدیگری
پند گیرد پس مداومت نمودن بدیدن گورها و امثال آنها یا داخل شدن مقبرها و مشاهده
بیماران موجب آن میشود که یاد مرگ در دل تازه شود تا آنکه غالب شود بحیثیتی که مرگ در برابر
چشمها باشد و در این حالت امیدوار میباشد که مستعد آن شود و پهلو از دار غرور تهی سازد
و اگر نه یاد مرگ کردن بظاهر دل و زبان کم فایده است در ترسانیدن و آگاه ساختن و هرگاه
دل خوش کرد بچیزی از دنیا که متذکر آن شود که چاره از مفارقت آن نیست **فصل** و اما

و اما قصد امل حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمودند هرگاه صبح کنی در خاطر مگذران که
بشب خواهی رسید و هرگاه شام کنی در خاطر مگذران که بصباح خواهی رسید و توشه از خود
از دنیا برای آخرت و از زندگی بهره از برای مردن بگیر در حالت تندرستی که حالت بیماری
در پیش است زیرا که نمیدانی که فردا چه نام خواهی داشت یعنی نام مرده بر تو صادق خواهد بود یا زنده و
تندرست خواهی بود یا بیمار و فرمودند بدترین چیزی که بر شما میترسم دو خصلت است
یکی متابعت هوی است و دوم طول امل اما متابعت هوی آدمی را از حق میگرداند و اما
طول امل باعث آن میشود که دنیا را محبوب میسازد و بعد از آن فرمودند خدای عزوجل عطا
میکند دنیا را بکسیکه او را دوست داشته باشد و بکسیکه او را دشمن داشته باشد و هرگاه
بنده را دوست داشته باشد ایمان بوی عطا میکند آگاه باشید که دین فرزندان دارد و دنیا
فرزندان دارد و شما فرزندان دین باشید نه از فرزندان دنیا آگاه باشید که دنیا کوچ نموده
و پشت بشما کرده آگاه باشید که آخرت آمده و رو بشما کرده آگاه باشید که امروز در روز
عملید و حساب نیست آگاه باشید که نزدیک است که در روز حساب باشید و در آن
عملی نباشد و روایتست که آنحضرت شبی بر مردم مشرف شدند و فرمودند ای گروه مردمان
آیا از خدا حیا نمیکنید گفتند که چیست یا رسول الله فرمودند جمع میکنید چیزی را که نخواهید
خورد و امید دارید بچیزی که بآن نخواهید رسید و بنا میکنید جائی را که در آن ساکن

نخواهید شد و روایت شده که اسامه پسر زید پسر ثابت کنیزی خرید بصد دینار بوعده
یک ماه آنحضرت فرمودند آیا تعجب نمیکنید از اسامه بوعده یکماه خرید کرده بدرستیکه
اسامه طویل الامل است یعنی آنکسیکه نفس من در دست اوست قسم بخدا هر گز چشمهای من کشوده
میشود مگر آنکه گمان میکنم که دیگر بهم نخواهد آمد و قبض روح من خواهد شد و هر گز
چشم ببالا نمیکنم بپایین نظر خواهم کرد و مرده خواهم بود و هر گز لقمه نخواهم مگر آنکه گمان
میکنم که فرو نخواهم برد و در گلوی من خواهد شکست و خواهم مرد بعد از آن فرمودند ای
فرزندان آدم اگر عقل دارید خود را از مرده ها بشمارید بحق آنکسیکه جان من در دست اوست
که آنچه بشما وعده شده آمده است و شما از آن خلاصی ندارید **فصل** بدانکه طول امل دو سبب دارد
یکی جهل و دیگری محبت دنیا اما سبب بودن محبت دنیا آنست که هر گاه آدمی انس بان دنیا و شهوات
و لذتها و علاقه های آن گرفت بعد از آن گران میشود بر دل مفارقت آن پس باز میایستد از فکر کردن
در مرگ که سبب مفارقت و هر چیز را آدمی کراهت میدارد از خود دفع میکند و مشغول میباشد
بآرزوهای باطل و همیشه آرزوهای چیزی میکند که موافق مراد او باشد و آنچه موافق مراد
اوست باقی ماندن در دنیاست و همیشه تصور آنرا میکند و در نفس خود قرار میدهد این را
و فرض مینماید توابع بقا را و آنچه باو محتاج است از مال و اهل و خانه و دوستان و
چهارپایان و اسباب دنیا پس دل آن در این فکرها فرو میرود و باز میماند از ابتدا

و از یاد مرگ غافل میشود و تصور نزدیکی آن نمیکند و هر گاه خطور کند در خاطر او یاد بعضی
حالتهای او مرگ و احتیاج باستعداد کردن از برای آن این را پس می اندازد و بخود وعده
میدهد و میگوید روزگار دراز است صبر کن تا بزرگ شوی و بعد از آن توبه کنی و هر گاه
بزرگ شد میگوید صبر کن تا پیر شوی و وقتی که پیر شد میگوید تا از ساختن این خانه و
کردن این کار و اثر فارغ شوی یا از این سفر برگردی یا از تدبیر این فرزند و تهیه جهاز او
و تدبیر خانه اش فارغ گردی یا از غالب شدن بر این دشمن که شماتت میکند فارغ
شوی و همچنین همیشه آنرا پس می اندازد و در هیچ شغلی خوض نمیکند مگر آنکه چند شغل
دیگر بآن وابسته میشود و بتدریج روز بروز زیاد میکند و هر شغلی او را شغلی
دیگر بلکه چندین شغل میکشاند تا آنکه مرگ او را در می یابد در وقتیکه گمان ندارد
در آنوقت حسرتش زیاد میشود و بیشتر فریاد اهل جهنم از پس انداختن توبه خواهد بود
خواهند گفت وا حزناه از پس انداختن و بیچاره که کار خود را پس می اندازد نمیداند
که آنچه امروز مرا دعوت بر پس انداختن میکند فردا این دعوت خواهد کرد و هر چند
طول میکشد آن حالت قوت میگیرد و بیشتر در دل جا میکند و گمان میکند که از برای کسیکه
در دنیا خوض کند و محافظت آن نماید فارغ بودن متصور میتوان کرد هیهات هیهات
هیچکس از دنیا فارغ نشده مگر کسیکه طرح آن کرده آنرا بدور افکنده باشد شاعری

کفته فما قضى احد منها لبانته وما انتهى ارب الا الى ارب یعنی هیچکس قضای حاجت خود را
از دنیا ننموده و هیچ حاجتی نیست مگر آنکه بحاجتی دیگر میشود و اصل تمام این آرزوها محبت دنیاست
و آنست بیان کرفتن و غافل از قول حضرت پیغمبر صلعم فرموده دوست مدار هر چیز را دوست میداری
که بتحقیق از آن مفارقت خواهی کرد یعنی هرگاه مفارقت جزم باشد نباید اینچنین چیزی را
دوست داشتن و اما سبب بودن جهل آنست که آدمی کاهی تکیه بر جوانی میکند و دور
میشمرد که با جوانی مرگ نزدیک باشد و این بیچاره فکر نمیکند که پیرهای شهر اگر شماره
و کمتر از ده یک مردم شهر نیند و از برای این کمند که جوانها بیشتر مرده اند و مابین پیر مرد هزار
طفل و جوان میمیرد و گاه میباشد که از راه تندرستی مرگ را دور میشمارد و مرگ ناگهان را
استبعاد میکند و نمیداند که این دور نیست و اگر فرض کنیم که این دور باشد ناگهان بیمار شدن
دور نیست و هر بیماری ناگهان میباشد و هرگاه بیمار شود مردن بعد از آن دور نمیباشد
و اگر این مرد غافل فکر کند و بداند که مرگ وقت مخصوصی ندارد که در جوانی یا پیری یا در این
میان باشد و یا آنکه در تابستان یا زمستان و در پاییز و یا بهار باشد و یا در شب و یا روز
باشد هر آینه شغل وی با ستعداد کرفتن از برای مرگ و بیاد آن بودن عظیم خواهد کردید
اما جهل باین امور و محبت دنیا دعوت نموده اند بطول امل و غافل بودن از آنکه مرگ از او
نزدیک قرار بدهد و همیشه گمان میکند که مرگ در برابر چشم ویست اما تصور نمیکند که بر وی

که بر وی نازل خواهد شد و همیشه تشییع جنازه می نماید و تصور نمیکند که تشییع جنازه او را
نموده شود و این از برای آنست که مکرر دیده و الفت بآن کرفته و مشاهده مرگ غیر کرده
اما مرگ خود را مشاهده نکرده و تصور نمیتوان کرد که بآن الفت بگیرد از برای آنکه
واقع نشده و هرگاه واقع شود یکبار دیگر نخواهد شد و مرگ اول و آخر است نه
پیش بوده و نه بعد از آن وقوع دیگر خواهد بود و هرگاه دانستی که سبب طول امل جهل و محبت
دنیاست پس علاج دفع اسباب آنست اما دفع جهل بفکر صافی و بصدد حاضر و شنیدن
حکمتهای نافع است از دلهای پاکیزه و اما بیرون کردن محبت دنیا از دل کاریست دشوار
و مرضیست عظیم و اولین و آخرین از علاج این عاجزند و علاجی ندارد بغیر از ایمان آوردن
بروز آخرت و آنچه در آن روز خواهد بود از عقاب عظیم و ثواب جزیل و هرگاه یقین
باین حاصل شود محبت دنیا را از دل رحلت مینماید از برای آنکه محبت امر خطیر محو مینماید
از دل محبت امر حقیر را و هرگاه حقارت دنیا و نفاست آخرت را ملاحظه نماید علاج خواهد
داشت که ملتفت تمام دنیا نشود چه جای آنکه بنصیب هر کس از دنیا قدر کمیست با کدورت
و ناگواری پس چگونه بآن فرحناک شود و محبت آن در دل راسخ کردد و با وجود ایمان
باخرت و از خدای عز و جل سوال میکنم که حقیقت دنیا را بما بنماید چنانچه بر بندگان صالح
نموده

باب پنجم

در بیدار کرفتن است و با موصنان الفت نمودن خدای عز و جل

در مقام مذمت گذاری فرموده لو انفقت ما فی الارض جمیعا ما الفت بین قلوبهم ولکن الله
الف بینهم یعنی اگر تمام آنچه در روی زمین است انفاق نمائی در الفت دادن میان دلهای
ایشان نمیتوانی الفت داد و لیکن خدای عزوجل در میان ایشان الفت داده و فرموده
فاصبحتم بنعمته اخوانا یعنی بنعمت الفت صباح کرده اید و با یکدیگر برادر شدید و بعد از آن
مذمت جدائی نموده و منع از آن کرده و فرموده واعتصموا بحبل الله جمیعا ولا تفرقوا
یعنی همگی چنگ و اعتصام برشتهٔ الهی بزنید و متفرق شوید و فرموده ولا تکونوا کالذین
تفرقوا واختلفوا یعنی مانند کسانیکه از یکدیگر جدائی و مخالفت مینمایند مباشید و حضرت
پیغمبر فرمودند نزدیکترین شما بمجلس من در روز قیامت خوش خلق ترین شما است
کسانیکه بردبار باشند و ایشان با مردم الفت گیرند و مردم با ایشان الفت گیرند و
و فرمودند مؤمن بسیار الفت میگیرد و مردم با او الفت میگیرند و خیری نیست در کسیکه
الفت نگیرد و کسی با وی الفت نگیرد و در مقام مدح و ثنا برادری در دین فرموده اند
هر کسی که خدای عزوجل با او اراده خیری داشته باشد روزی میگرداند دوست صالحی
اگر غافل گردد او را متذکر سازد و اگر متذکر باشد اعانت وی نماید و فرمودند هر که
اخذ برادری نماید در راه خدا خدای عزوجل درجهٔ او را در بهشت بلند میگرداند
درجه که بهیچ عملی بآن درجه نتوانند رسید و فرمودند خدای عزوجل میفرماید واجب شده

شده محبت من با کسانیکه زیارت یکدیگر از برای رضای من میکنند و واجب شده
محبت من با کسانیکه از برای رضای من یاری یکدیگر میکنند و واجب شده محبت من با کسانیکه
از برای رضای من با یکدیگر دوستی میکنند و واجب شده محبت من با کسانیکه از برای
رضای من مال خود را صرف یکدیگر میکنند و فرمودند با یکدیگر دشمنی نکنید و حسد مبرید
و پشت بیکدیگر مکنید و همگی بندگان خدای برادر یکدیگر باشید و حلال نیست از برای
مسلمانان که ترک برادر خود را بیش از سه روز بکند و فرمودند مؤمنان از دل لازم میباشند
مانند شخص با اعضاء که بهر جانب که کشیده شود فرمان برد و هر رنجی که از اعضا باشد
نخوابد و حضرت امیرالمؤمنین سلام الله علیه فرمودند عاجزترین مردم کسی است که عاجز
باشد از کسب نمودن برادران و عاجزتر از آن کسی است که برادری بهم رساند و او را ضایع
گرداند و حضرت پیغمبر فرمودند محکم ترین اسباب ایمان محبت داشتن است در راه خدا
و بغض داشتن است در راه او و دوستی کردن با دوستان خدا و بیزاری جستن از دشمنان
خدا و حضرت امام زین العابدین فرمودند هر گاه خدای عزوجل جمع کند اولین و آخرین را
منادی خواهد ایستاد و ندائی خواهد کرد که همه کس بشنود و خواهد گفت در کدام
کسانیکه در راه خدا با یکدیگر دوستی کرده اند پس جماعتی از مردم برپا خواهند ایستاد
و ندا با ایشان خواهد شد که بروید بسوی بهشت بدون حساب پس ملائکه با ایشان برخواهند

خورد خواهند گفت بکجا میروید در جواب خواهند گفت بسوی بهشت میرویم بدون
حساب پس فرشتها خواهند گفت شما چه کسانید خواهند گفت ما کسانیم که با یکدیگر
در راه خدا دوستی کردیم پس فرشتهای خواهند گفت چه عمل میکردید خواهند گفت
دوستی در راه خدا میکردیم پس فرشتها خواهند گفت خوشا اجر عاملان و حضرت امام
محمد باقر ع فرمودند هرگاه خواهی بدانی که در تو خیری هست نظر بدل خود کن اگر
محبت با اهل طاعت و عداوت با اهل معصیت دارد بدان در تو خیری هست و خدا
ترا دوست میدارد و اگر عداوت با اهل طاعت و محبت با اهل معصیت دارد بدان که
در تو خیری نیست و خدا ترا دشمن میدارد و هر کس محشور خواهد شد با آنچه او را دوست
میدارد و حضرت امام جعفر صادق ع فرمودند هر گاه دو مؤمن با یکدیگر ملاقات میکنند
آنکه افضل است از آن دو کسیست که زیاده در خود محبت بیشتر دارد و فرمودند هر که در راه دین محبت نکند
و بر سر دین دشمنی نکند دین ندارد **فصل** بدانکه محبت در راه خدا و دشمنی در راه خدا نیست
امر پنهانیست و پیوسته از روی این باز برداشته میشود که بدانی که محبت منقسم میشود بعضی
که باتفاق باشد مانند محبت از راه همسایگی یا از راه اجتماع در مدرسه یا بازاری یا سفری
یا در یک خانه پادشاهی یا مانند اینها و بعضی که باختیار و قصد باشد و این آنست
که باعث بر آخرت در دین میشود زیرا که ثوابی نباشد مگر بر افعال اختیاری و بعضی نشده

نشده مگر برین و محبت عبارتست از هم نشینی و اختلاط و مجاورت نمودن و در این
امور آدمی قصد عمدی نمینماید مگر آنکه از راه دوست داشتن باشد زیرا که محبوب اجتناب
میکند و دوری مینماید و قصد اختلاط نمیکند و گاه اگر دوست میدارد یا لذاته او را
دوست میدارد نه از برای آنکه وسیله محبوب و مقصودی دیگر گردد و یا آنست که او را
دوست میدارد از برای آنکه وسیله مقصودی گردد و آن مقصود یا مقصود بر دنیا و حظهای
آنست و یا متعلق با آخرت است و یا متعلق بخداست و این چهار قسم شد اما قسم اول که
عبارتست از محبت داشتن با کسی لذاته و این ممکنست و چنان میباشد که آنکس بالذات
در نزد تو محبوب باشد یعنی که از دیدن او و با او بودن و مشاهده اخلاق او لذت
بری از آن راه که او مستحسن باشد از برای آنکه هر صاحب جمالی لذیذ میباشد در حق
کسیکه ادراک جمال او کند و هر لذیذی محبوب میباشد و لذت تابع مستحسن شمردنست و این
تابع مناسبت و ملایمت و موافقت میان طبعها میباشد و باز هر مستحسن یا صورت ظاهرست
که عبارت از خلقتست و یا صورت باطنیست که عبارت از کمال عقل و حسن خلق است
و حسن خلق البته تابع حسن افعالست و کمال عقل تابع حسن افعال است و کمال عقل
تابع وفور علمست و هر یک از اینها در نزد صاحب طبع سلیم و عقل مستقیم مستحسن میباشد
و هر چه مستحسن است لذیذ و محبوب میباشد بلکه میتوان گفت که در الفت و خوب رویی هست

از این خفی تر از برای آنکه گاه میباشد که محبت میان دو کس محکم میگردد بدون ملاحت
و صورت و حسن صورت و سیرت بلکه از راه مناسبت باطنی میباشد که موجب الفت و
موافقت میگردد زیرا که هر چیز بالطبع بجنس شبیه باشد البته بسوی آن کشش میکند
و شباهتهای باطنی خفی میباشد و سببهای دقیق میدارد و آدمی را قدرت اطلاع بر آن
نمیباشد و حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله تعبیر از این نموده اند در کلام معجز نظام فرموده اند ارواح مانند لشکریست
که پشت بر پشت هم داده باشند و هر چه از ارواح یکدیگر را در آن عالم شناسند
در این عالم الفت با هم میگیرند و هر چه همدیگر را نشناسند با هم مخالفت مینمایند پس یکدیگر را
نشناختن نتیجه منافرت است و الفت نتیجه مناسبت است که در حدیث تعبیر از آن بشناختن
شده و داخلست در این قسم محبت جمال هرگاه مقصود در آن قضای شهوت نباشد و
از برای آنکه صورت با جمال فی نفسه لذیذ است و اگر فرض کنیم که اصل شهوت نباشد باز
لذت میباشد مثل لذت بردن اشخاص از نظر کردن بر گلها و نورها و شکوفه ها و سبزی که
بر لب نهر جاری باشد و ملاحظه آب و سبزه و صحراهای سوای عیبی انها نیست و اما
محبت داشتن از برای خدا داخل این قسم نیست بلکه این محبت از راه طبع و شهوت نفس است
و مقصود این را بیان نمود از کسی که ایمان بخدا نداشته باشد اما اگر غرض مذمومی با آن
ضم شده باشد مذموم خواهد بود و الا محبت مباح خواهد بود و موصوف بمدح و ذمی

و ذمی نخواهد شد اما قسم دوم از اقسام محبت آنست که ذات آن چیز محبوب نباشد
بلکه محبت از برای آن باشد که وسیله محبوب دیگر شود و وسیله محبوب محبوب باشد
و از برای اینست که مردم طلا و نقره را دوست میدارند از این راه که وسیله مقصودها
میشوند هم چنانکه مردی پادشاه را دوست میدارد از برای آنکه از آن منتفع شود و
خاصان پادشاه را دوست میدارد از برای آنکه مدح او را در نزد پادشاه بکنند و معونه
نمایند که بزودی کار سازی او را بکنند پس اگر مقصود در اینچیزی که وسیله و منشاء
فایده دنیوی باشد آن از جمله محبت در راه خدا نخواهد بود و آن نیز منقسم میشود بمذموم
و مباح و اما قسم سیم آنست که محبت بچیزی داشته باشد و بالذات نباشد بلکه نظر
و آن غیر راجع بحظهای دنیوی نشود بلکه راجع بحظهای اخروی شود و این نیز ظاهر است و
خفائی ندارد و این مثل آنست که شخصی استاد خود را دوست داشته باشد از برای آنکه
وسیله تحصیل علم و نیکو کردن عمل شود و مقصود از علم و عمل نجات در آخرت است پس این از جمله محبان
از برای خدا خواهد بود و همچنین کسیکه محبت شاگرد خود داشته باشد از برای آنکه علم را
از وی فرا میگیرد و بواسطه امر تعلیم دادن مرتبه و ترقی میکند بمرتبه تعظیم در عالم
ارواح حضرت عیسی علیه السلام فرموده اند هر که بداند و عمل کند و تعلیم نماید او را در عالم
عظیم مینامند و در مرتبه تعلیم تمام نمیشود مگر متعلم پس در این مقام متعلم آلت تحصیل این کمال است

وهرگاه او را دوست داشته باشد از برای آنکه سینه متعلم مزرعه تخم زراعت معلمست پس
محبان از برای خداست مگر نیاد تر از این میگوئیم هرکه جمع کند مهمانان را و طعامهای لذیذ
از برای ایشان مهیا کند از برای رضای خدا و محب بطباخی داشته باشد که طعامهای
خوب بپزد از جمله محبان از برای خدا خواهد بود و هم چنین هرگاه محب بکسی داشته باشد
که متولی رسانیدن صدقات بمستحقان شود البته که محبت آن در راه خدا خواهد بود بلکه
زیاده برین میگوئیم هرکه خادمی داشته باشد که متوجه شستن جامه و جاروب کردن خانه و
پختن طعام شود از او وهرگاه که تو مسلمان فارغ خواهد بود از برای علم و عمل و مقصود آن تحصیل
خادم فارغ بودن از برای عبادت باشد البته که محبت آن در راه خدا خواهد بود اما
قسم چهارم آنست که محب از برای خدا و در راه خدا باشد نه از برای آنکه بعلم و عمل به سبب
یا از او وسیله گری سازد سوای خدا و این عالی ترین درجه است و دقیق تر و خفی تر از همه است
و این قسم نیز ممکنست زیرا که از آثار غلبه محبت آنست که تعدی کند از محبوب بهرچه متعلق
بمحبوب و مناسب او باشد اگرچه دور باشد پس هر که محبت شدیدی بکسی داشته باشد کسی
دوست خواهد داشت دوست او را و محبوب او را و خادم او را و کسی که محبوب وی
مدح او را کند و کسی که مساعدت برضای محبوب او کند مجنون عامری گفته امرّ علی الدیار
دیار لیلی ÷ اقبل ذا الجدار وذا الجدار ÷ وما حب الدیار شغفن قلبی ÷ ولکن حب من سکن الدیار

الدیار ÷ یعنی میگذرم بر خانهای لیلی و این دیوار و آن دیوار را میبوسم و محبت آن خانها
در دل من جا نگرفته بلکه محبت کسیکه در خانه ساکن بوده پس در این هنگام مشاهده
و تجربه دلالت میکند بر اینکه محبت تعدی میکند از ذات محبوب بچیزی که تعلق بآن داشته
اگرچه دور باشد اما این خاصیت فرط محبت است و اصل محبت درین کافی نیست و تمامی
کلام در این باب محبت گذشت و بعد از این کسیکه محبت در راه خدا داشته باشد بغض و عداوت
در راه خدا نیز میدارد از برای آنکه هرگاه محبت با کسی داشته باشی از برای آنکه مطیع خداست
و محبوبست در نزد خدا پس اگر معصیت خدا کند ناچار است که او را دشمن داشته باشی
از برای آنکه عاصی خداست و مبغوض است در نزد وی و این هر دو لازم یکدیگرند
و هر یک از اینها در دل مدفونست و با فعال محبان و مبغضان در نزدیکی و دوری کردن
و موافقت و مخالفت نمودن ظاهر میشود و هرگاه بفعل ظاهر شد از او دوستی و دشمنی
و روایت شده که خدای عزوجل وحی به پیغمبری از پیغمبران نمود که اما زهد و رزیدن
تو در دنیا از برای تعجیل راحتست و اما پناه آوردن تو بمن از برای آنست که بسبب من عزت یابی
اما هرگز با دشمن من دشمنی کرده یا با دوست من دوستی نموده و حضرت عیسی ع فرموده اند
خود را بخدا محبوب گردانید بدشمن داشتن اهل معاصی و تقرب بجوئید بخدا بدوری از ایشان
و تحصیل رضای خدا بکنید بخشمناک بودن از ایشان جمعی گفتند یا روح الله با کی نشینیم

کنیم فرمودند با کسی هم‌نشینی کنید که شما را بیاد خدا آورد و کلام او موجب زیادتی
علم شما شود و عمل او مشتاق گرداند شما را در آخرت گرداند **فصل** حضرت امام محمد باقر ع
فرمودند مردی در حجره مجلس حضرت امیرالمؤمنین ع آمد و گفت یا امیرالمؤمنین
خبر ده ما را از برادران فرمودند برادران بر دو قسمند یکی برادران وثوق و اعتماد
و دیگری برادران ظاهر که در روی تو شکفتگی میکنند اما برادران وثوق و اعتماد چند
پشت و پر و مال و اهل مالند و هرگاه برادر خود اعتماد داشته باشی مال و بدن
خود را برای وی بذل کن و دوستی کن با دوست وی و دشمنی کن با دشمن او و راز و عیب او را
پنهان کن و نیکی او را اظهار نما و بدان ای سؤال کننده که اینجماعت از کبریت سرخ بهتر اند
و اما برادران ظاهری که تو می‌بینند که تمتع از ایشان بر میداری پس ترک اینها مکن و از باطن
ایشان طمع مدار و امیدوار که ایشان با آن شکفتگی و خوش زبانی میکنند تو با ایشان
شکفتگی و خوش زبانی کن و حضرت امام جعفر صادق ع فرمودند که حضرت امیرالمؤمنین ع
فرمودند باکی نیست بر تو اگر با عاقلی صحبت بداری اگر چه کریم نباشد و باید که از عقل
وی منتفع شوی و از خلق بدش اجتناب کنی و انکه صحبت کریم را اگر چه از عقلا نباشد
ترک نشوی بلکه بعقل خود از کرم وی منتفع شوی و بگریز نهایت گریختن از دنیا احمق و حضرت
امام جعفر صادق ع فرمودند ملازم دوست قدیمی باش و بپرهیز از دوست تازه

تازه که عهدی و امانتی و رعایتی و پیمانی نداشته باش و از هر کسی اعتماد بر وی بیشتر داری
کوتر از او با احتیاط باش زیرا که مردم دشمن نعمتند و نیز فرمودند دوستی واقعی نمی باشد
مگر با حدود آن و هر که در وی این حدود یا بعضی از آن باشد او را دوست خود دان
و هر کس هیچیک از اینها را نداشته باشد و برا دوست خود مدان اما حد اول آن است
که ظاهر و باطن او یکی باشد و دوم تو را زینت خود و عیب تو را عیب خود داند
سیم آنکه منصب و مال دوستی و سلوک وی را تغییر ندهد چهارم آنکه دست رس او را
باشد از تو مضایقه نکند پنجم و این جامع همه خصلتهاست آنکه در وقت بلا و محنت
تو را وا نگذارد و در مصباح الشریعه از حضرت امام جعفر صادق ع روایت شده که
فرمودند سه چیز است که در هر زمانی کمست یکی برادری که در راه خدا برادری کند دوم
زن صالحه که در راه دین الفت با شوهر نماید سیم فرزند رشید است و هر کسی که یکی از این
سه را بیابد بحقیقت دنیا و آخرت را یافته و نصیب وافر وی در دنیا خواهد داشت و بپرهیز
از برادری کسی که از برای طمع باشد یا ترس یا از راه سیدی یا از برای خوردنی و
آشامیدنی باشد و طلب کن برادری پرهیزکار را اگر چه در ظلمات ارض باشد اگر چه
عمر خود در طلب آنها صرف کنی از برای آنکه خدای عز و جل بعد از پیغمبران در روی زمین
چیزی بهتر از ایشان نیافریده و هیچ نعمتی بر بنده نداده مانند نعمت توفیق صحبت ایشان

خدای عزوجل در قران مجید فرموده الاخلاء یومئذ بعضهم لبعض عدو الا المتقین
یعنی دوستان در روز قیامت دشمن یکدیگر خواهند بود مگر پرهیزکاران و کمال من
انست که اگر کسی در این زمان طلب دوست بی عیب نماید بی دوست میماند اما همی
بینی که اول احسانی که خدای عزوجل بر پیغمبران کرده در وقت اظهار دعوت و اشنایی
امینت با دوست واقعی که عبادتست از ولی و همچنین عظیم ترین چیزی که باشنایان
و دوستان و امینان خود احسان فرموده مصاحبت پیغمبرانست و این دلیلست بر انکه
درجهٔ فواد خوف یعنی عظیم تر و پاکیزه تر نعمت از محبت داشتن در راه خدا و برادری
کردن از برای تحصیل رضای خدا. خاتمهٔ کتاب مؤلف حقایق گوید بدانکه انچه ما در این
کتاب ایراد نموده ایم و در این مقالها و بابها از اسرار دینی و معارف یقینی و تحقیق
و انچه از رموز اعتقادات اشاره بان کرده ایم و انچه بسط کلام در ان نموده ایم از بیان
اخلاق پسندیده و ناپسندیده و از اظهار اسرار علمهای حسن و بسیر کمی از انها
در غیر این کتاب باین تنقیح و پاکیزگی که در این توضیح و ترتیب یافت میشود با انکه بنای
ماخذ مجمل انها بر اصلهای اصلیست که اعتمادی میباشد که بر انها وثوقی هست مگر بر انها
مانند قران و سنت پیغمبر و احادیث اهل بیت نبوت سلام الله علیهم نه مانند رأیهای
ردی که صاحبان وسواس شیطانند انچنان شیطانی که در دلهای مردم وسوسه میکنند

میکند خواه شیطان جن و خواه شیطان انس و خدای عزوجل توفیق داد مرا از برای جمع کردن
و تالیف نمودن در چند ماهی که از سال نود و هزار هجری در زمانی که مشرف بر رحیل بودم
و از عمر من هشتاد و سه سال و دو سه ماه گذشته بود و احاطه نموده بود بمن اسباب
اختلال احوال و پریشانی خاطر از فتنهای و علتهای جسمانی که امید زوال انها نبود
و این توفیق را که خدای عزوجل بمن داده بسبب چیزی بود که بمن انعام نموده بودند
از اعتقادهای حق و بسبب انچه تفضل کرده بودند بر من از محبت اولیای خود و عداوت
اعدای خود بعد از انکه اولیا و اعدای خود را بمن شناسانیده بود از راه وحی که
بر پیغمبر خود نموده بود و پیغمبر به بندگان رسانیده بود و باعانت و رهنمائی خدا
من تسلیم پیغمبر را نموده بودم در هر چه تبلیغ نموده بود و اما فایدهٔ این جمع و تالیف و منفعت
ان انست که مطلع شود بران هر کسی که اهل ان باشد و از جانب خدا این توفیق
روزی او شده باشد و همت وی قوی و سعی او بنهایت رسیده باشد تا عمل کند
بمقتضای ان و رستگار شود بانچه مطلب است از ان و هر کسی که در ان [illegible]
عمل نماید بقدر همت خود و اعتقاد که در وی امید شود و هم چنین تا برسد بکسی که
اندکی از ان منتفع شود و نصیب ان از این کتاب مثل نصیب خوشه چین باشد
از خرمن عظیم و اما امثال ما جماعتی از کسانی که چیزی چند میگویند عمل بان نمیکنند

وامر بمعروف میکنند خود را فراموش میسازند نباید که این کتاب در حق ایشان است
که بصیرت ایشان در تقصیر و قصور زیاده شود تا آنکه این سبب گردد که خود را دشمن
داشته باشند و سبب خواری و شکستگی و اطلاع بر باطنهای عیبها و رسوائیهای
پنهانیها و مفتضح شدن ایشان شود زیرا که ایمان مقتضی است که بنده مؤمن بنفس
پسندیده از خود چنین زیرا که خدای عز و جل از وی نمی پسندد و هرگاه از خود راضی نباشد
البته که همیشه اندوهگین و پشیمان و بسیار غمگین و نالان خواهد بود و هرگاه این
حالت داشته باشد امیدوار میباشد که رحمت و مغفرت خدای عز و جل او را
دریابد زیرا که خدای عز و جل بسیار آمرزنده و بسیار رحم کننده است و در حدیث
وارد شده که بنده گناهی میکند و همیشه از آن ترسان میباشد و خود را دشمن
میدارد پس خدای عز و جل وی را رحم میکند و او را داخل بهشت میکند و هیچ بنده
از گناه بیرون نمی آید مگر باقرار و اعتراف بگناه کردن کفاره است و هر کسی که
گناهی میکند و بداند که خدای عز و جل بروی مطلع است و هرگاه خدا خواهد او را
عذاب میکند و اگر خواهد او را می آمرزد البته خدای عز و جل او را می آمرزد اگر چه
طلب آمرزش نکرده باشد خدای عز و جل در قرآن مجید فرموده و من یعمل سوءا
او یظلم نفسه ثم یستغفر الله یجد الله غفورا رحیما یعنی هر کسی که عمل بدی میکند یا بر خود ستمی

ستمی نماید و بعد از آن از خدای عز و جل طلب آمرزش کند خدای عز و جل را بسیار آمرزنده
و بسیار رحم کننده خواهد یافت و ما در این هنگام استغفار میکنیم از هر چیزی که
پای ما لغزیده باشد یا قلم سرکشی نموده باشد و از هر قولی که گفته باشیم عملهای ما
موافق آن نباشد و آنچه را دعوای کرده و اظهار نموده باشیم از علم و بصیرت داشتن
بدین خدا با آنکه در آن مقصر باشیم و از هر علمی و عملی که قصد ما بآن رضای خدای
عز و جل بوده باشد و بعد از آن قصدی دیگر بآن ضم شده باشد و از هر وعده
که داده باشیم و بعد از آن در وفای بآن تقصیری کرده باشیم و از هر نعمتی که خدای عز و جل
بما انعام نموده باشد و ما آنرا در معصیت صرف کرده باشیم و از هر عیبی و کاری که
بنقصان ناقصی و تقصیر مقصر کننده کرده باشیم و خود بآن متصف باشیم و از هر خاطری
که خوانده باشد ما را بتضییع و تکلف کردن الحان تکلفی که خود را آراسته سازیم بآن از برای
مردم در هر کتابی که نوشته ایم یا هر کلامی که منظم در آورده ایم یا علمی که افاده یا استفاده
کرده ایم و بعد از استغفار نمودن از جمیع اینها باز گشت میکنیم بسوی خدا و مسئلت مینمائیم
از برای خود و از برای هر کسی که این کتاب را مطالعه کند یا بنویسد یا بشنود اینکه تفضل کند
بر ما بمغفرت و رحمت و تجاوز کردن از جمیع گناهان از برای آنکه کرم او عام و رحمت او
واسع و جود او بر اصناف خلایق فایض است و ما امیدواریم از امیدهای او بیم فقیر سائلیم

بنشت ما را بسوی او عز از فضل و کرم او بتخشش که حضرت پیغمبر فرمودند بدرستیکه
خدای عز و جل را صد رحمت و یکی از آنها را نازل ساخته در میان جن و انس و مرغان
و چرندگان و جنبندگان و ایشان همگی بسبب آن یک رحمت در میان خود مهربانی میکنند
و بان رحم میکنند بکودکان و نود و نه رحمت را پس انداخته که بآنها در قیامت بر بندگان
خود رحم خواهد کرد خداوندا آرزوها مندرس شده اند و حالها متغیر گردیده
و زبانها دروغ گفته اند و وعدها خلاف شده مگر وعدهٔ تو زیرا وعده از روش
و تفضل کرده بار خدایا درود بفرست بر محمد و آل محمد و عطا کن بمن از فضل خود
در پناه دادم را از شیطان رانده شده از رحمت خداوندا تو منزهی و بمجد تو مشغولم
و چه عظیم و حلیم و کریمی حلم تو واسعتر و مستکبر از او نعمت تو مستغرقست شکر
گذاران او و حلم تو عظیم تر است از آنکه شمردن شمارندگان شماره آن بکنند و احسان
تو عظیم تر است از آنکه وصف وصف کنندگان وصف آن بکنند و اگر فضل تو نمیبود چون
حلم میکردی از کسی که او را از نطفه آفریده و چیزی نبود پس تربیت کرده او را بروزی پاکیزه
خود و نشو و نما نموده او را در میان نعمتهای پی در پی و جا داده او را در آرامگاه ضمن
و دعوت کرده او را بطاعت خود پس استعانت جسته باحسان تو بر معصیت و دیگر سلطنتی
که قوی است دیگری را بپرستش نموده و اگر حلم تو نمیبود چون مهلت میدادی مرا و حال آنکه

٢٧٠

الکه پوشیده مرا در زیر پرده خود و احسان کرده بمن بمعرفت خود و زبان مرا گشوده
بشکر خود و راه طاعت خود را بمن هدایت کرده و احسان کرده بر من سلوک نمودی کرامت
خود را و حاضر گردانیده در نزد من راه نزدیکی خود را پس جزای تو از جانب من این بود
که در برابر احسان تو معصیت کرده ام در حالتیکه جرئت نمودم بر هر چیز تو را بغضب در آورد
و بحالاتی منتقل میشوم که مستحق زیادتی غضب تو گردم و مسارعت میکنم بچیزی که
دور ساخت مرا از رضای تو و خشنودم بفریب آرزوها و اعراض کرده ام از بخششهای
مرا و حلم تو مرا فریفته ساخته و حالتیکه نهید بید تو تبدیل کرد آنچه بمن رسیده با اینکه
با گناهان عظیم تو را میخوانم و طلب زیادتی نعمت میکنم و بهتر میکنم با آنچه را مستوجب
شده ام از عذاب تو و دور میشمارم زیادتی نعمت تو را و ختم الوعدم از دوری کم و توقع
احسان نهاده ام با عملی که فاجران کنند مانند توقع رحمتی که نیکوکاران بعملهای خوب میدارند
در حالتیکه سعی میکنم و آرزوی چیزهای عظیم مینمایم مانند کسیکه اعتماد بر تو
کرده باشد و ایمن باشد از قصاص جرمها پس انا لله و انا الیه راجعون این مصیبتی است
که مصیبت آن عظیم است و عقاب آن بزرگست بلکه اگر آرزوهای من و وعده عفو تو
از تقصیرات من نمیبود چون امید میداشتم بدست گیری تو و حال آنکه فاش در معصیت
تو گناهان کبیره کرده ام و از کثرت خلق تو پنهان داشته ام و هیچ ملاحظه تو را نکرده ام

۲۹۰ ورق

در حالیکه تو با منی و هیچ رعایت حرمت پرده پوشی تو را ننمودم اما بچه روی بتو بر خورم

زبان با تو مناجات کنم و حال انکه نقض کرده ام عهدها و قسمها را بعد از انکه انعقاد

موکد ساخته ام و تو را ضامن خود کرده ام و بعد از این در حالیکه از گناهان فرود

تو را خوانده ام پس اجابت من کرده و مرا بخود خوانده و حال انکه من بتو محتاجم پس اجابت

تو را نکرده ام پس وای بر بدی و زشتی کردار من این چه جرات که من کرده ام و چه فریب

که خود را باین فریب داده ام خدا و مولای من تو پس بتو تقرب میجویم و بحق تو قسم میدهم

و از تو بسوی تو میگریزم در وقت معصیت خفت بخود رسانیده ام نزد تو و بجهل خود

فریفته شده ام بحلم تو و حق خود را ضایع ساخته ام نزد عظیم حق تو و بخود ستم کرده ام

و برحمت تو امیدوارم و بتو ایمان اورده ام و بازگشت و تضرع و زاری بتو کرده ام

پس رحم کن در حالیکه بسوی تو امده ام بپریشانی و عجز و بیچیزی و خواری و بر گردانیدی

من هر میان بد بهای گناهان بدمستی که تو رحم کننده ترین رحم کنندگانی و باید که

ختم بکنیم سخن را در حالیکه شکر خدا را بجای اوریم و درود بر پیغمبر او و اهل بیت پیغمبر او بفرستیم

والحمد لله اولا و اخرا و ظاهرا و باطنا

تمام شد کتاب تحفة الحقایق بعون الله

بتوفیقه و نصرته

و فرغ من تسویده فی الیوم

و الرابع و عشر شهر رجب المرجب من

شهور سنة ۱۰۹۱

من الهجرة النبویة

علی ید اقل خلقه بل لا شیء فی الحقیقة

و انا العبد الاقل عبد الله الحسینی

ابن محمد علی الخونساری

غفر الله ذنوبهما



